



۹۳  
تابستان  
۱۳۸۷

# دانش

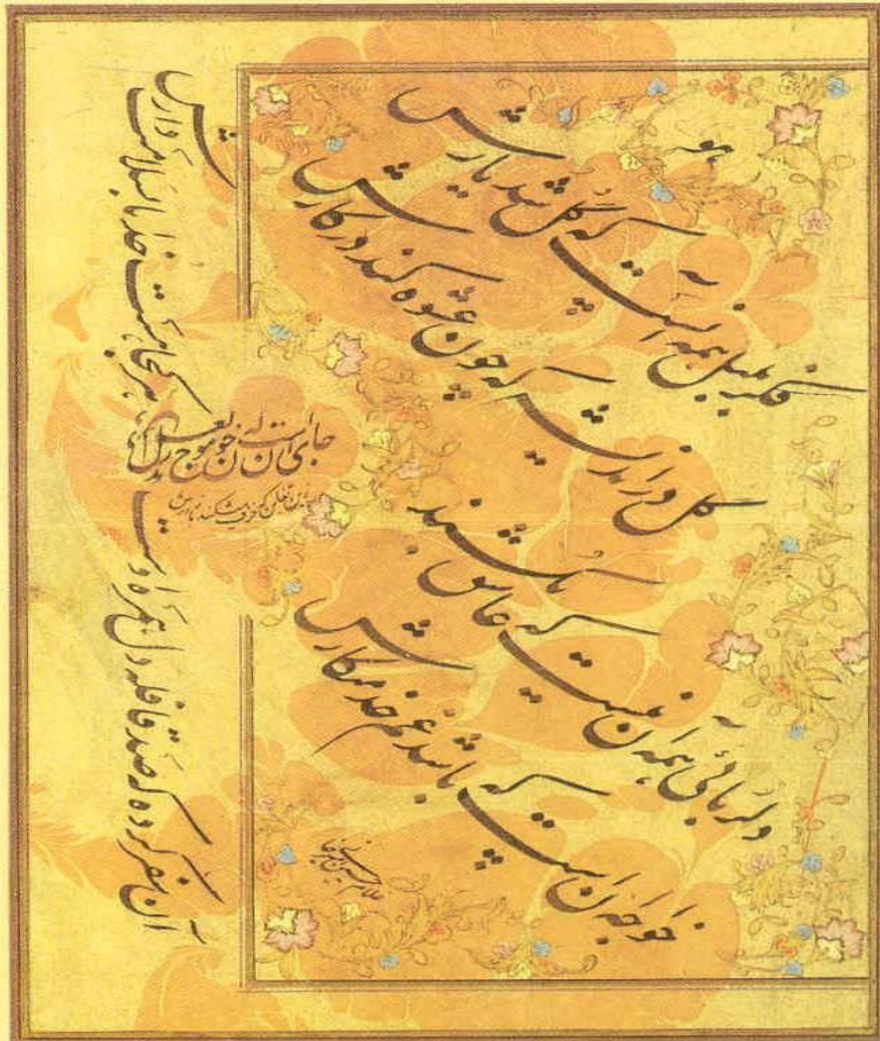
فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

بنام خداوند جان و خرد

بنام خداوند جان و خرد

کزین بزرگتر اندیشم نبرم کند

# گنجینه دانش



غزلی از حافظ شیرازی به خط آقای غلام حسین امیر خانی،  
خوشنویس ممتاز معاصر ایران



۹۳

تابستان

۱۳۸۷

# دانش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مدیر مسؤول و سردبیر : سید مرتضی صاحب فصول

مدیر :

سید مرتضی موسوی

حروف چین:

محمدعباس بلتستانی

چاپخانه:

آرمی پریس (اسلام آباد)

شورای علمی دانش (به ترتیب الفبا)

استاد دانشگاه داکا

دکتر کلثوم ابوالبشر

استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر نعمت الله ایران زاده

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر سعید بزرگ بیگدلی

پژوهشگر و فهرست نگار

دکتر محمد حسین تسبیحی

استاد دانشگاه کراچی

دکتر ساجد الله تفهیمی

دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر احمد تمیم داری

استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتر محمد مهدی توسلی

پژوهشگر بنیاد دایرة المعارف اسلامی

اکبر ثبوت

استاد دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر رضا مصطفوی

استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر ابوالقاسم رادفر

دانشیار دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر سید سراج الدین

استاد دانشکده دولتی کویته

دکتر سلطان الطاف علی

استاد دانشگاه علامه اقبال

دکتر محمد صدیق شبلی

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر صفری بانو شکفته

استاد ممتاز دانشگاه دهلی

دکتر امیر حسن عابدی

استاد دانشگاه تربیت معلم

دکتر محمود عابدی

دانشیار دانشکده گوردن

دکتر عارف نوشاهی

استاد زبان و ادب اردو

دکتر گوهر نوشاهی

پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

سید مرتضی موسوی

دانشیار دانشگاه پنجاب

دکتر معین نظامی

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر مهر نور محمد خان

استاد دانشگاه بین المللی اسلامی

دکتر سید علیرضا نقوی

طراحی مجله الکترونیکی

مرتضی علی بلتستانی

مدیر اجرایی مجله الکترونیکی

حمید نوروزی



روی جلد : به نام خداوند جان و خرد  
کزین برتر اندیشه بر نگذرد



«حکیم فردوسی»  
پدید آورنده : استاد بختیاری

### یادآوری

- \* فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- \* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- \* دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است .
- \* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- \* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، شایسته است :
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانویسه» و «کتابنامه» باشند.
  - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- \* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- \* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- \* چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

فصلنامه دانش توسط کمیسیون آموزش عالی پاکستان

به عنوان مجله علمی پژوهشی شناخته می شود.

### \* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان

دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶

Email : [daneshper@yahoo.com](mailto:daneshper@yahoo.com)

<http://ipips.ir>

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

## فهرست مطالب

۵

سخن دانش  
معرفی نسخه خطی

- ۹ • دیوان معلوم تبریزی  
به کوشش دکتر غلام مصطفی خان  
برگردان: دکتر سید حسن عباس

### اندیشه و اندیشمندان (۱)

#### ویژه حکیم فردوسی

- ۲۷ • ویژگی ها و جنبه های نمایشی شاهنامه  
دکتر ابوالقاسم رادفر
- ۳۷ • فردوسی و اسطوره  
دکتر محمد مهدی توسلی
- ۴۳ • نقش موثر و عمده پهلوانان  
پرفسور دکتر صغری بانو شکفته  
در شاهنامه فردوسی
- ۶۱ • دیوبند و زیناوند در اسطوره تهمورت  
دکتر مجتبی منشی زاده  
شاهنامه فردوسی
- ۶۷ • نگاهی به روند نفوذ شاهنامه در شبه قاره  
دکتر محمد سلیم اختر  
در چند قرن اخیر
- ۸۱ • تنبور در شاهنامه  
مهدی فیروزیان
- ۸۷ • شاهنامه فردوسی: چاپ های سنگی  
دکتر محمد حسین تسییحی  
در کتابخانه گنج بخش

### اندیشه و اندیشمندان (۲)

#### ویژه ادبیات فارسی در سند

- ۱۲۳ • غزل سرایی فارسی در سند از پایان دوره  
سید مرتضی موسوی  
تالپوران تا استقلال پاکستان
- ۱۳۱ • سهم تذکره نویسان سند در ترویج زبان  
دکتر فایزه زهرا میرزا  
و ادب فارسی
- ۱۶۱ • قصیده سرایی فارسی در سند از پایان دوره  
پرفسور دکتر صغری بانو شکفته  
تالپوران تا استقلال پاکستان

### اندیشه و اندیشمندان (۳)

- شرح «اسرار» بر مثنوی معنوی پرفسور دکتر رضا مصطفوی سبزواری ۱۷۱
- سهروردی و اندیشمندان پس از وی دکتر محمد بقایی ماکان ۱۸۳
- ویژگی های بنیادین غزل عبدالقادر بیدل دهلوی دکتر مهوش واحد دوست ۱۹۳

### ادب امروز ایران

- داستان کوتاه : راه خانه کجاست؟ سید مهدی شجاعی ۲۰۹
- شعر: حسین اسرافیلی، نصرالله مردانی، سلمان هراتی، عبدالجبار کاکایی، ۲۱۷  
عزیز الله زیادی، شاهرخ تندرو صالح، حسنعلی محمدی، حسن نیکبخت

### فارسی شبه قاره

- مقایسه کتابهای انشائی ایران و شبه قاره دکتر نصرت جهان ختک ۲۲۳

### شعر فارسی امروز شبه قاره ..... ۲۳۳-۲۴۰

دکتر سید قاسم جلال، غلام رسول آصف، محمد اقبال جسکانی، دکتر معین نظامی، دکتر محمد حسین تسبیحی، شاکر کندان، دکتر اسلم انصاری؛ دکتر محمود احمد غازی، عظمی زرین نازیه، فتانه محبوب، احمد شهریار، سمن عزیز، جاوید اقبال قزلباش، دکتر رئیس احمد نعمانی، دکتر اخلاق احمد آهن، غلام حسین مشتاق سچاروی، علی بابا تاج،

### گزارش و پژوهش

- راهیان ابدیت : مدیر فصلنامه دانش ۲۴۳
- پرفسور خاطر غزنوی، احمد فراز
- یاد شهیدی ۲۴۵
- گزارش هم اندیشی های علمی سرپرست انجمن ۲۴۹
- انجمن ادبی فارسی - اسلام آباد
- کتابهای تازه سید مرتضی موسوی ۲۵۹

### نامه ها

- پاسخ به نامه ها دفتر دانش ۲۶۷

چکیده مطالب به انگلیسی 1 - 9 Abstracts of Contents in English

A Glimpse of Contents of this issue Syed Murtaza Moosvi

## سخن دانش

مرا غمز کردند کآن پر سخن  
من از مهر این هر دو شه نگذرم  
مرا سهم دادی که در پای پیل  
نترسم که دارم ز روشن دلی

به مهر نبی و علی شد کهن  
اگر تیغ شه بگذرد بر سرم  
تنت را بسایم چو دریای نیل  
به دل مهر جان نبی و علی

«فردوسی»

این شماره از مجله که در دست شماست به مناسبت بزرگداشت خدمات ادبی و فرهنگی حکیم ابوالقاسم فردوسی به درج مقالاتی ویژه آن حکیم نامدار اختصاص یافته است.

حدود یک هزار و یک صد سال از تولد آن مورخ، ادیب و فرزانه کم نظیر می‌گذرد. او در تمام این قرن‌ها همراه مخاطبان خویش زیسته و برای آنان حرفی برای گفتن داشته است. تنها اثر اثبات شده وی، شاهنامه، در طی گذار خود از زمین‌ها و زمان‌هایی که پشت سر نهاده است پیوسته نقل مجلس هر شهری و روستائی، در هر سنی و با هر پیشه و پیشینه‌ای بوده است. بطوری که هر کس شاهنامه را خوانده یا به آن گوش سپرده از آن توش و توان برگرفته و از مجلسش سرمست برخاسته است.

شاهنامه زبان فارسی را، در هر دو بخش واژگان و ساختار، استحکام بخشیده و با شش هزار بیت از سخته‌ترین درون مایه‌ها و پخته‌ترین قالب‌هایی که تاکنون در وادی حماسه سرائی خلق شده نمایشگاهی از تسخیر کلمات و اسلوب‌ها را در چنگال توان مند شاعر در معرض تحدی هم گنان نشانده است. از نگاهی دیگر، تاریخ شش هزار سال از سرگذشت بشر - آن هم در سرزمینی که از نخستین گاهواره‌های تمدن بوده - در این کتاب به ثبت رسیده است. در شاهنامه فردوسی مورخ و اسطوره نگار تا آنجا که حافظه تاریخی ملتش وفا می‌کرده است همه وقایعی را که بدان دست یافته بر قلم روان می‌سازد. سپس آنگاه که از مرزهای حافظه فراتر می‌رود تلاش خود را مصروف آن می‌دارد که از لابلای شواهد و مدارک و حدسیاتی که در کتب دیگران یافت می‌شود، به ضبط تحولات پردازد. و سرانجام در بیکرانه‌های تاریخ با قلمی کردن اسطوره‌ها به ترسیم همان شبی که از شخصیت‌ها و حوادث تاریخی بدست می‌آید کار خود را به پایان می‌رساند.

ولی از هر آن دو مهمتر آنکه این حکیم فرزانه در کشاکش حوادث مهیجی که به نقل آن می‌پردازد، خرد اشباع شده خویش را آنچنان بکار می‌گیرد تا شاهنامه خوان از او درس آزادگی، انسانیت و شریعت‌مداری بیندوزد.

این کار سترگ حدود سی سال برای نگارش و قریب شش سال برای بازنگری و پرداخت نهائی از فردوسی پاکزاد وقت گرفت و به عبارتی صحیح تر او را بر سر این کار - که از چهل سالگی اش به آن پرداخته بود - پیر کرد و سرانجام عمر او را بر سر این کار نهاد لکن نهایتاً میراثی شد که تا پایان تاریخ، تا آن هنگام که کسی به فارسی سخن می گوید، بر وی آفرین خواهند فرستاد. سخن شناسان و ادیبان هنوز شاهنامه را «معیار» سخن می شناسند و تاریخ دانان به آن «استناد» می جویند و پندآموزان در پناه آن «راه» می پویند. قبل و بعد فردوسی بسیار کسان وارد این میدان شدند ولی هیچ یک در حماسه سرایی به رکوردی که حکیم طوس نهاد، دست نیافت. و در عرصه تاریخ نگاری و پندآموزی نیز رقبای بی شماری برای او نماند. لیک شاید از آن همه فراتر، الگوئی است که خاصه اوست و آن همان آزادگی مثال زدنی خالق شاهنامه می باشد که از درون این معجون بسوی هر شاهنامه دوستی می تراود.

شاعر نستوه ما که از طبقه متمولان جامعه خود برخاسته و از تبار ملاکان بزرگ بود برای تلاش خویش بهائی به غیر از آنچه شکم را پر کند و شهوت نام آوری را فرو بنشانند می جست و از این رو با آنکه همه هستی مادی اش را بر سر مطالعه و تدوین و سرودن آن دایره المعارف تاریخ و ادب گذاشته بود و با آنکه هنگامی از آن فراغت جست که بسی فرتوت و ناتوان گشته بود ولی هنگامی که پذیرش و تأیید این اثر منوط به عبور از عقاید و آرمان های او شد، در ژرفای تنگدستی اما در اوج بزرگ منشی از شصت هزار دینار طلا - که یکی از آن سکه ها می توانست او را از گرسنگی و بیماری و بی پناهی برهاند - چشم فروبست و از دربار هرات به موطن خویش بازگشت. وقتی این «نه» ی بزرگ فردوسی بر صاحبان زر گران آمده و زبان به تهدید گشودند، مقدس ترین شعر خود را سرود که: «اگر تیغ شه بگذرد بر سرم» دست از مقدسات خویش نخواهم شست. و این همان ترجمان «هیئات منا الذله» است.

رمز ماندگاری فردوسی که مزارش در طوس همچنان الهام بخش آزادگان و سلحشورانست در این جان مایه نهفته است. امیدست گذر تازه بر کوی این آزاده دوران، روحی تازه در تن رنجور جامعه بشری امروز دمدم. ... امین.

## سردبیر





# معرفی نسخه های خطی

نوشته : پرفسور دکتر غلام مصطفی خان<sup>۱</sup>  
ترجمه : دکتر سید حسن عباس<sup>۲</sup>

## معرفی نسخه خطی دیوان معلوم تبریزی

### اشاره :

محمد حسین تبریزی متخلص به معلوم، تبریزی الاصل بود اما احوال وی کمتر در تذکره ها آمده است . برخی اشارات درباره زندگی وی را از دیوانش بدست می آوریم. در نیمه دوم قرن یازدهم هجری در برابر گولکنده دکن به یولجی خان پیوست. هم نام وی صاحب برهان قاطع محمد حسین تبریزی متخلص به برهان در ۱۰۶۲ هـ. ق به عبدالله قطب شاه اثر خود را معنون کرده بود. معلوم در ۱۰۷۵ هـ ق به دهلی منتقل گردید و در آن جا با « جواهر رقم » استاد خطاطی اورنگ زیب عالمگیر ارتباط پیدا کرد. تأثیر و نفوذ استادان سخن نظیر سعدی ، حافظ ، فغانی و اهلی شیرازی در غزلهای معلوم، مشهود است. منتخباتی از اشعار وی در اصناف و موضوعات گونه گون حمد ، نعت ، منقبت ، قصیده ، غزل ، ساقی نامه و سایر آن در ضمن معرفی نسخه خطی اقتباس گردیده است.

\*\*\*

از تذکره ها، احوال محمد حسین تبریزی المتخلص به معلوم بدست نمی آید البته از دیوانش (۱) مقداری اشارات را می توان جمع آوری کرد. دیوان وی چنین آغاز می شود.

کسی وصف حق را چه داند کند      که هم وصف خود، خود تواند کند  
درود نامعدود و نامحدود رسولی را که خاتم المرسلین و خاتم مهر  
نبوت را امین است :

محمد «ص» صیقل مرآت بینش      منور ساز چشم آفرینش  
زبان کج نغمه اوراد نعتش      خرد مجذوب مادر زاد نعتش

۱ - رئیس اسبق گروه اردو دانشگاه سند - حیدرآباد - پاکستان

۲ - گروه فارسی ، دانشگاه هندوی بنارس (هند)

زبان با ذکر نعتش آشنا نیست که نعتش جز به دل گفتن روا نیست  
صلوات الله و سلامه علیه و تحیات بی غایات امامی را که خدای را  
ولی و وکیل ، و رسول را وصی و جانشین است :

امامی که دین زنده از نام اوست خلافت قبایی به اندام اوست  
و بر آل و اولاد اطهار او سلامه علیهم اجمعین و بر روی چمن  
پیرایان گلشن خیال و مسند نشینان مصطفیٰ فضل و کمال پوشیده نخواهد  
[مانند] که هر چند معراج بلند پایه سخن را پایه و مرتبه ازان رفیع تر است  
که طائر بلند پرواز اندیشه در فضای آن بال و پری تواند کشاد و این گوهر  
گرانها ازان پُربهتر که جوهر شناسی تهمت قیمتی بر آن تواند برد. چون روز  
ازل:

در نایسته احسان کشاده است به هر کس آنچه می بایست داده است  
این شوریده وادی وحشت آمیزی المتخلص بالمعلوم محمد حسین  
تبریزی پیشتر از آن که یمین را از یسار فرقی و تفاوتی نهم آن چنانم  
برسخن زبان کشودند و از ساغری باده ام پیمودند که از تصویر سخن جامه  
فتح در بر و از بالای قلم سایه چندین هزار پرکاله علم بر سر دارم...  
از ابتدای عبارت ظاهر است که معتقدات محمد حسین تبریزی چه  
بوده است . باز می نویسد :

اگرچه سوداگرم پایه سخن به جایی رسیده که موزونان ، ساحرم  
می خوانند و هیولای خط شکسته ام به مرتبه صورت تمامی و درستی پذیرفته  
که خوش نویسان جادوگرم می دانند. بی تکلف زبان خامه با زبانم آن چنان  
موافقت کرده که گویی این بیت را وصف حال خود گفته ام:

بجز دست تو از دست که خیزد که هم خوش گوید و هم خوش نویسد  
طبع عجمی زادم در هر فنی از فنون سخن به سخنان و خامه واسطی  
نژادم از هفت قلم نسبت به خامه مژگان...

از عبارت فوق این نیز روشن است که این شاعر خوشگو،  
خوشنویس (۲) هم بوده همچنانکه از قلم پاکیزه اش دیوان حاضر ترتیب یافته بود.  
در این مقدمه طولانی باز می نویسد :

هیئات هیئات این گنج نامه نه بحر است و نه بحرین و نه لیلی است  
و نه مجنون ، نه بایزید است و نه منصور بلکه فانوس خیال من است که  
روشن از چراغ وادی ایمن است. المنه لله کلبه ام از فیض نفس چون صبح  
صادق روشن و دل آگاهم برین دعوی شاهدیست راست گفتار درست سخن

که تا بوده ام دست به لقمهٔ کسی نیالوده ام. همیشه بر سر خوان خود میزبان  
و به وظیفهٔ مقرر روزی مقدر را راضی و شکر گویان بوده ام:

شکر نعمتهای او چندان که نعمتهای او»

یعنی او ظاهر می‌کند که او شاگرد کسی نبوده است سپس در خاتمهٔ  
این مقدمه بیت زیر نوشته است:

نظم کس از عیب و هنر پاک نیست      آب روان بی خس و خاشاک نیست

پس از آن نمونه‌های مختلف اشعار خود را ارائه می‌کند و پیش از  
همه یک منظومه در ۱۸ بیت به عنوان «حمد» می‌آورد. این منظومه در بحر  
سریع (۳) مسدس مطوی موقوف (مفتعلن مفتعلن فاعلات) است.

مسطر آیات کتاب کریم  
مدّ نخستین نخستین رقم  
سجدهٔ گوهر سخنی پای اوست  
هر الفش تیغ ولی ذوالفقار  
یک گره از گوشهٔ ابروی اوست  
زلف سخن طرهٔ طرار ازوست  
هست غلط گر به فلک جای اوست  
برده بیک موی دل از عالمی  
پیشترش معنی بسیار اوست  
راز نهان تو ز با تا به میم  
معنی قرآن همه در مدّ تست  
یک سر مو تا الف الله است  
قامت یک حرف چو مدّ تو نیست  
اول طه سر یسین توئی  
زینت رخسار کلام الهی  
جز تو بحق همسر و همراه نیست  
حافظ جان ورد زبانم توئی  
سایه فگن بر سر این نامه باش

بسم الله الرحمن الرحيم  
سرّ سخن مصحف معجز رقم  
خامهٔ قدرت قد رعناى اوست  
هر نقطش چون گره زلف یار  
میم که چون نافه پر از بوی اوست  
خامه گهر ریز و گهر بار ازوست  
اول حرفی که نه طغرای اوست  
هست زبان در صفتش ابکمی  
دفتر هرکس که گران بار اوست  
راه نمای ره امید و بیم  
هیچ سخن بی تو نباشد درست  
فرق ز میم تو که خم چون مه است  
سرو به رعنائی قدّ تو نیست  
راه نما در همه آئین توئی  
نامهٔ پیچیدهٔ شاهنشهی  
حافظ تو جز دل آگاه نیست  
بی گه و گه راز نهانم توئی  
حرف زبان من و هم خامه باش

معلوم از اهل تبریز بود که در کشور ما بخاطر حکیم قطران و حضرت شمس تبریزی (مرشد رومی) بسیار شهرت دارد اما به اعتبار علمی و تاریخی و سیاسی نیز این شهر حایز اهمیت بود. شاعر ما متعلق به دوره صفوی بود. شاه عباس اول (م ۱۰۳۹ هـ / ۱۶۲۹ م) پسر بزرگ خود را به قتل رسانیده بود و فرزند دیگر خدا بنده را کور کرده بود لذا پس از او فرزند صفی میرزا، به نام شاه صفی اول از ۱۰۳۹ هـ / ۱۶۲۹ م تا ۱۰۵۲ هـ / ۱۶۴۲ م تخت نشین بود. پس از او پسرش شاه عباس دوم از ۱۰۵۲ هـ / ۱۶۴۲ م تا ۱۰۷۷ هـ / ۱۶۶۶ م حکمران بود سپس فرزندش سلیمان (صفی دوم) هم از ۱۰۷۷ هـ / ۱۶۶۶ م تا ۱۱۰۵ هـ / ۱۶۹۴ م سریر آرای سلطنت شد. در زمانه صفی مرزا (صفی اول) و در وقت حمله سلطان مراد چهارم در ۱۰۴۵ هـ / ۱۶۳۵ م تبریز ویران شده بود ولی در سال بعد باز در قبضه ایرانیان در آمده بود بلکه در ۱۰۴۹ هـ / ۱۶۳۹ م طبق یک عهد نامه، آذربایجان بطور کامل (که تبریز هم در آن شامل بود) در ایران شامل شده بود. سپس این شهر چنان مدارج ترقی را طی کرده که در آن ۴۷ مدرسه (۴)، ۴۰۰ کتابخانه، ۲۰۰ کاروانسرا، ۱۰۷۰ رباط مخصوصی، ۱۲۸ خانقاه و ۴۷ هزار باغ یا تفریح گاه بود. علاوه بر صنعت دباغی و ساغر سازی، فن خطاطی و خوشنویسی را بسیار فروغ حاصل بود بلکه اکثر خوش نویسان از اهل تبریز بودند. فقط در یک کتاب صحیفه خوشنویسان [تألیف احترام الدین شاغل، علی گر، ۱۹۶۳ م] ذکر خطاطان تبریزی به کثرت آمده است. خواجه میر علی تبریزی موجد خط نستعلیق (ص ۳۹ - ۴۶)، فرزندش میر عبدالله «شکرین رقم» (ص ۱۳۳)، خواجه محمود مخلص شاگرد میر علی (ص ۱۰۴) شاگرد دیگر مولانا جعفر تبریزی (ص ۹۷) که تا ۸۳۵ هـ / ۱۴۳۲ م به قید حیات بوده. شاگرد دیگر مولانا اظهر (ص ۸۷) که در ۸۸۰ هـ / ۱۴۷۶ م وفات یافت. محراب تبریزی (ص ۱۴۹) المتوفی ۹۰۹ هـ / ۱۵۰۴ م، ملا محمد حسین تبریزی (ص ۱۵۷) که استاد میر عماد الحسن قزوینی (۱۰۲۴ هـ / ۱۶۱۸ م) و علی رضا عباسی بود، احمد تبریزی (ص ۱۵۵ - ۱۵۷) که یکی از نوشته های او در سال ۱۲۱۷ هـ دستیاب است [ص ۸۴]، سید علی خان تبریزی عرف «جواهر رقم» (ص ۱۶۹) استاد خطاطی اورنگ زیب عالمگیر بود که در ۱۰۹۴ هـ / ۱۶۸۳ م درگذشت، شمس الدین تبریزی (ص ۱۱۸)، میر حسن تبریزی المتخلص به سهوی (ص ۱۷۳) المتوفی ۱۱۰۰ هـ / ۱۶۸۹ م و میرزا قاسم تبریزی (ص ۱۴۴) المتوفی ۱۲۹۲ هـ /



۱۸۹۵م همه و همه از اهل تبریز بودند. چنانکه معلوم نیز در خطاطی و خوشنویسی کمال بدست آورده بود همچنانکه خود او در عبارت گذشته ، آورده است .

معلوم ، در تعریف شعر و سخن و شهر تبریز منظومه ای در ۲۴ بیت دارد که برخی ابیات آن بقرار زیر است :

سینه بی سخن چو زندان است  
نمک خوان این جهان سخن است  
چه عجب گر سخن روان دارد  
گوش کن گوش تا کجا سخن است  
گفتنش هم نگفتنش مرغوب  
از زمین تا به آسمان سخن است  
همه از همت وطن دارم  
مشت خاکی ز خاک تبریز است  
همه جا غربت است او وطن است  
چشم بد دور ازو که یونان است  
نه بهشت ، او مدینه دگراست  
همچو طور است و وادی ایمن  
از دو سو سر بر آسمان دارد  
گفت با آدم ای رسول گزین  
نی غلط ، نی خطا ، بجا کردی

در جهانی که عالم جان است  
آشنای دل و زبان سخن است  
از سخن هرچه هست جان دارد  
بانگ نی ، ناله در سخن است  
چیست غیر از سخن ، چه زشت و چه خوب  
دل سخن ، جان سخن، روان سخن است  
این حدیث این سخن که من دارم  
خاک آدم که خاک جان خیز است  
کی چو تبریز، مصر یا ختن است  
کی چو تبریز خاک کنعان است  
چرخش از آبگینه دگراست  
کوه سرخاب آن خجسته وطن  
کی چنین قلّه ای جهان دارد  
دید رضوان چو این بهشت برین  
خوب شد خُلد را رها کردی

تا سخن هست و تا سخن باشد

یارب این شهر و این وطن باشد

در منظومه دیگری نیز تعریف شهر تبریز می کند:

تا خطه دل نشین افلاک  
شهر رمضان و شهر تبریز  
کس در سخنم سخن ندارد  
روزی زبان من سخن شد

امروز ز صدر صفة خاک  
هستند دو شهر مهر و مه خیز  
خورشید چو من وطن ندارد  
آن روز که جان نصیب تن شد

تا نخل سخن به جای خویش است  
خاقانی چون به محشر آید  
جایی که سخن به جای خویش است  
ز آن جا که کس اهل هُش نبینم  
بار سختم ز برگ بیش است  
خود را به زبان من ستاید  
یک حرف من از هزار بیش است  
خاموش شوم و خمش نشینم

در کلام معلوم ، از نظر تاریخ ، قدیمی ترین کلام مربوط به سال ۱۰۵۴ هـ است . در نزدیکی تبریز آقا خان (۵) والی مراغه (؟) یک ساختمان خوب و قشنگ ساخته بود. معلوم در تاریخ آن ایات زیر را سرود:

در زمان شه ستوده خصال  
خان عالی تبار آقا خان  
در سواد مراغه کرد بنا  
پی تاریخ آن خجسته بنا  
ظل معبود و آسمان اجلال  
که بنازد به همتش مه و سال  
خانه ای در سپهر جاه و جلال  
مضطرب بودم و پریشان حال

هاتفی گفت سال تاریخش

«مسند عدل و خانه اقبال» = ۱۰۵۴ هـ

در بیت اول ، مراد از شاه ، شاه عباس دوم باشد که از ۱۰۵۲ هـ / ۱۶۴۲م تا ۱۰۷۷ هـ / ۱۶۶۶م حکومت می کرد. سپس معلوم نیست که معلوم کجا بوده اما پس از مدتی ، او به هند رفته باشد و احتمالی است که در دکن در دربار گولکنده به یولچی خان فرزند همان آقا خان مراجعه کرد که در تعمیر «آئینه خانه» اش او قطعه زیر را سروده بود :

خان عالی جناب والا قدر  
در سواد دکن چو خانه چشم  
که به هر سو درش چو بکشائی  
آسمانی بود هر آئینه اش  
تا زمین گشت عرش پایه ازو  
یارب این طرفه خانه منزل کیست  
پایه اش بسکه برتر از همت  
عکسهای بیاض آئینه اش  
چار آئینه ای که کرد به بر  
که به دولت همیشه باد قرین  
داد آئینه خانه را تزئین  
می زند خنده بر بهشت برین  
عکس خوبان درو چو روح امین  
آسمان رشک می برد به زمین  
سجده می خواهد از جبین به جبین  
نه گمان پی برد به او نه یقین  
همه صاحب سواد خطه چین  
بهر فتح نگار خانه چین

تا بود سال و مه شهور و سنین  
خواست معلوم تا کند تعیین  
«معنی منزل بهشت برین»

= ۱۰۷۵ هـ

یارب از چشم بد نگاهش دار  
سال تاریخ این خجسته بنا  
در زمان بر زبان خامه گذشت

معلوم احتمالاً به دکن (گولکنده) به این سبب رفته باشد که هم وطن  
و هم نامش محمد حسین تبریزی المتخلص به برهان [صاحب برهان قاطع]  
آنجا بود و او در ۱۰۶۲ هـ به نام حاکم آنجا عبدالله قطب شاه (۶) «برهان  
قاطع» را معنون کرده بود. احتمال است که معلوم به همان حکمران خطاب  
کرده باشد:

جوابِ گفتِ ابر گوهر نباشد  
ز گردن سر خصم را می تراشد  
بشرطی که حرفی نباشد نباشد

خداوندگارا توئی آنکه امروز  
دم گرم شمشیر جوهر نیامت  
مرا آرزوئیست می خواهم از تو

برای حصول تقرب به پادشاه از احباب نیز کمک گرفته باشد اما پس  
از ناموفق شدن در این کار، می نویسد:

همه خارند بر سر دیوار  
همه خارند لیک خار دل اند  
صف مژگان شان صف مار است  
جای دل سنگ در بغل دارند  
صف مژگان چهار شمشیر است  
همه در چشم یک دگر تیرند  
ناله در بند استخوان من است  
هم نفس یوسفی ست در ته چاه  
از زمین تا به عرش دیواری  
که [رفیقان] روند از یادم

در زمین خلق از کم و بسیار  
نه ازان خارها کز آب و گل اند  
چشمه‌اشان شگاف دیوار است  
بسکه از دست هم در آزار اند  
از پی هم نگاه شان تیر است  
همه هم چشم همچو زنجیر اند  
بسکه آزارشان به جان من است  
با چنین هم‌رهان پشت براه  
خواهم از خلق گوشه غاری  
بخدا بعد ازین به این شادم

در هندوستان یاد برادرش می آید:

او ز نور دیده ما دور از برادر مانده ایم  
درد خود را بیش از یعقوب می دانیم ما

و چنین دوست هم بیادش می آید که « سخن سنج » هم است و فاضلی نیز.  
(احتمالاً نامش سلیمان بود . بیت ۵) او را نامه نوشته بود اما پاسخ نیامد. وی  
را چنین یادآوری می کند که درباره شعر من یک دو کلمه تحسین بنویسید:

ای که عمر تو جاودان باشد  
که به خورشید توآمان باشد  
خامه لیبیک بر زبان باشد  
دو سه حرفی ترا زیان باشد  
مورم و اینم ارمغان باشد  
منتش هم مرا به جا باشد  
تا سخن بر سر زبان باشد

سالکا ، عارفا، سخن سنج  
به برت نامه ای فرستادم  
تا به کی در جواب نامه من  
چشم دارم که از ره تحسین  
تو سلیمان ملک فضلی و من  
بپذیری اگر تو نظم مرا  
ورد معلوم ذکر نام تو باد

به نظر می رسد که آن شخص پاسخی به معلوم می فرستد و او در  
تشکر آن ، وی را چنین خطاب می کند :

صریر خامه ات رنگین چو آواز  
به از خسرو ، نظامی زاده ای چند  
نباشد دست چپ چون پنجه راست  
سواد از خمسه بین السطورش  
ز مضراب زبان دو تار آواز  
به سیر دیدنش آید شنیدن  
چه گویم من چه کردم دل چها کرد  
همه بر صفحه خاطر نوشتم  
به جان پیچید و بر بازوی دل بست  
ز رویش حسن معنی جلوه گر بود  
که نه سحرش توان گفتن نه اعجاز  
ز عمر خویش برخوردار باشد  
خطت هم دلربا هم دل نشین است

الا ای عندلیب گلشن راز  
فرستادی به هند آزاده ای چند  
چه شد گر خمسه خسرو چو دریاست  
کند روشن نگاه از فیض نورش  
به قانونی سخن را کرده ای ساز  
که از دل ناله تا بر لب رسیدن  
چو قاصد نامه را از جان جدا کرد  
گرفتم نامه و بردیده هشتم  
چو شد چشمم ز بوی نامه از دست  
ز بس حرفش به لفظ مختصر بود  
طلسم لب چنان بستی ازین راز  
کسی را کاین چنین گفتار باشد  
کلامت معجز سحر مبین است

بجز دست تو از دست که خیزد      که هم خوش گوید و هم خوش نویسد  
بود تا خامه ات ، جوی سخن باد      دلت آئینه روی سخن باد

از / که هم خوش گوید و هم خوش نویسد / ظاهر است که مخاطبش ، شاعر و هم خوشنویس بوده و این هر دو ویژگی ازان اهالی تبریزی بودند. معلوم یک جا داستان درد دل را نیز بیان کرده است که احتمال است حقیقت هم داشته باشد:

شبی در گوشه ویرانه خویش      نشسته با دل دیوانه خویش  
رسید از راه دل ناآشنایی      ز ارباب محبت بی وفایی  
رمیدن با نگاهش خو گرفته      رمش بر آهوان آهو گرفته  
حیا همخوابه چشم سیاهش      وفا شرمنده عذر نگاهش  
نگاهش با تغافل عهد بسته      اجل در زیر مژگانش نشسته  
به رویش رنگ همچون گل شگفته      نگر در دیده اش مخمور خفته  
تبسم را دهانش تنگ دارد      لبش از خون دلها رنگ دارد  
کمان ابرویش را چله چین بود      خدنگ غمزه اش بر دل نشین بود  
جبینش مطلع صبح دعا بود      رخس آئینه صنع خدا بود  
چه گوید کس به تعریفش که چون بود      به دست او نزاکت رنگ خون بود  
من او را با محبت رام کردم      محبت را محبت نام کردم  
مرا اول ز قید خود رها کرد      نگاهی بانگام آشنا کرد

احتمالاً در زمان سکونت در دکن معلوم قصیده زیر را در مدح حضرت امام علی رضا علیه السلام د ۷۶ بیت سروده باشد که در زمین مسعود سعد سلمان (۷) (م ۵۱۵ هـ / ۱۱۲۱ م) است و این زمین را شعرا به کثرت مورد استفاده قرار داده اند:

ندانم با که دارد گفتگو چشم سخندانش      که می پوشد زره از زخم دل مژگان به مژگانش  
در این قصیده ، شاعر می گوید که او از میهن خود دور افتاده است و از هندوستان و دریای عمان آن به تنگ آمده است :

نه تنها این که دورم از وطن افسردگی دارم  
به تنگ آمد دل از هند و از دریای عمانش (۸)



در آخر چنین مدح می کند:

امام هشتمین شاه (ع) رضا کز دوست تا دشمن  
 اگر نه اسم رحمان بود ، می گفتند رحمانش  
 مرادم زین تمنا بر درِ او عزتِ خویش است  
 وگرنه کم بود صد همچو من باشند حسانش  
 ز بعد من نه آنانی که نشناسند خاکم را  
 اگر پرسند گوئیدش که تبریز است یونانش  
 نیم تورانی و هندی که جا پنهان کنم خود را  
 بحمدالله ازان مصرم که می دانند ایرانش  
 تو آن کشور ز چشم بد خدایا در امان داری  
 بود عینِ علی زینِ علی دایم نگهبانش  
 ز رفعت برفراز بی ستونش زان مکان دارند  
 که تا باشد دو عالم را نگهبانی ز ایشانش  
 چو آن شهزادگان در عرش آن مه آشیان دارند  
 همانا نسبت جا نیست با خاک شهیدانش  
 به این نسبت ز خاک آستانش چشم آن دارم  
 که چون جانم دهد در سینه چاک گریبانش  
 چو مشکین رشته نظم ز مدحش پر گهر گردید  
 به زرین خامه نامش را نوشتم زیب دیوانش

شاعر در ۱۰۷۵ هـ در دکن بود. معلوم می شود که از آنجا مأیوس شده [همچنانکه بالا عرض شده] بزودی به دهلی رفت و در آنجا با حکیم ضیاء الدین الملقب به رحمت (۹) خان (م ۱۰۷۵ هـ / ۱۶۶۴ م) ارتباطی پیدا شد. این رحمت خان ، فرزند حکیم قطبا بود و او برادر حکیم رکنای کاشی – او از شاعران و طبیبان نامی بود و شاه عباس (اول) در ایران وی را بسیار مورد احترام و قدردانی قرار داده بود . عروسی رحمت خان همراه دختر کوچک طالب آملی (م ۱۰۳۶ هـ / ۱۶۲۷ م) انجام پذیرفته بود. سستی خانم که عروس نصیرا برادر حکیم رکنای بود ، دختر طالب آملی را پرورش نموده بود . شاعر ما در دهلی با رحمت خان ارتباط پیدا می کند و در موقع تعمیر قصر او چنین می نویسد :

که به دولت همیشه باد قرین  
خانه دلنشین چو خلد برین  
می نماید نگار خانه چین  
نفگند سایه جز به چرخ برین  
داد زیب دگر به روی زمین

خان عالی جناب رحمت خان  
داد تربیت در جهان آباد  
که به هر سوی دیده بکشایی  
بس که قصرش رفیع بنیان است  
بی تکلف ز طرح این منزل

شاعر در ۱۰۷۵ هـ در دکن بود و در همان سال به دهلی رفته باشد. چون رحمت خان در ۱۰۷۵ هـ در گذشته بود لذا ظاهر است که او در همان سال قطعه فوق را سروده باشد. در دهلی او با میر سید علی خان تبریزی الملقب به « جواهر رقم » ابن آقا مقیم عرف شمس الدین علی خان (م ۱۰۹۴ هـ) هم وطن و هم پیشه خود نیز ارتباط پیدا کرده بود. « جواهر رقم » در خطاطی استاد اورنگ زیب عالمگیر و ناظم کتابخانه وی بود. شاعر در موقع تعمیر قصرش در ۱۰۷۷ هـ قطعه زیر را سروده بود :

که تا سپهر بود شهریار تخت نشین باد  
نگار خانه چین در گهش ز نقش جبین باد  
که هر که دید بگفتا بهشت کاش چنین باد  
ز روی مهر بگفتا «بهشت روی زمین باد»  
۴۰ + ۱۰۳۷ = ۱۰۷۷ هـ

به عهد معدلت پادشاه کشور معنی  
امیر و سید عالی جناب آنکه مدامش  
نمود طرح بهشت نوی به خطه دهلی  
ز پیر عقل خودم خواست مصرعی پی تاریخ

قطعه دیگر نیز به همین موقع سروده است :

که چو او مادر ایام نژاد  
خانه ای همچو بهشتی آباد  
«میهمان خانه ارباب سداد» = ۱۰۷۷ هـ

میر سید علی دانا دل  
کرد در خطه دهلی ز کرم  
گفت تاریخ بنایش معلوم  
قطعه دیگر:

که مبدا بهار او را دی  
منزلی به ز خانه جم و کی  
«میهمان خانه مبارک پی» = ۱۰۷۷ هـ

میر عالی جناب عالی قدر  
داد ترتیب در جهان آباد  
آمد از غیب سال تاریخش

اما در هر سه قطعه بالا لقب میر سید علی خان ( ابن شمس الدین علی خان ) که « جواهر رقم » بود ، مذکور نیست. ولی در ۱۰۷۸ هـ وقتی قصر دیگر می سازد و او قطعه تاریخ می سراید ، در آن ، این لقب مزبور را می آورد.

پور علی میر جواهر رقم  
کرد بنا شاه نشین منظری  
سال بنایش ز خرد خواستم  
گفت بگو: «منزل فرخنده پی» = ۱۰۷۸ هـ

آنکه به گیتی نبود کس چو وی  
خوبتر از خانه جم، قصر کی  
در مصراع اول « پور علی » بدین سبب گفته شده است که اسم پدر  
میر «جواهر رقم» سید علی خان نیز (شمس الدین) علی خان بود. به هر  
حال ازین قطعه تاریخ بدست می آید که وی را لقب « جواهر رقم » پیش از  
۱۰۷۸ هـ لازماً حاصل شده بود.

همان سال یعنی در ۱۰۷۸ هـ معلوم ساقی نامه ای در ۱۳۵ بیت  
سروده بود که بدین گونه آغاز می شود :

ثنا می کنم ایزد پاک را  
به کنهش کجا عقل پی می برد  
چه گویم ز بی چون و بی چندیش  
خدایی که از چند و چون برتر است  
کسی وصف حق را چه داند کند  
کیم من به کام دل افتاده ای  
به میخانه تحویل شد سال من  
به من می رسد پادشاهی کنم  
کنم پنجه را چتر اسکندری  
چرا از غم شادی افسرده ایم  
بیا تا دمی کامرانی کنیم  
ز جور زمان گر به من بشنوی

به خالق چه نسبت کف خاک را  
مگس آن سوی عرش کی می پرد  
که باشد سزای خداوندیش  
ثنایش کجا بنده را درخور است  
که هم وصف خود ، خود تواند کند  
به تحصیل بی حاصل افتاده ای  
چو مینا بلند است اقبال من  
در اقلیم دل دادخواهی کنم  
به ناخن زخم سکه سنجری  
به کس لذت عمر نسپرده ایم  
قناعت به این زندگانی کنیم  
سخن آن چنان کن که خود نشنوی

او سپس تعریف خاموشی ، عیب پوشی و زبان بندی را می کند و  
می گوید :

ز هر پوششی عیب پوشی به است  
سخن گر همه گنج سیم وزر است

ز هر چیز گوئی خموشی به است  
نگفتن ز گفتن بسی بهتر است

بعد از این صحبت شراب می کند و درباره آن به کثرت ایات آمده است. تعریف مطرب و مغنی هم است. سپس با ساقی چنین خطاب کرده است:

که دایم بود با تو پابندگی  
نه در هند، در بند نفسم اسیر  
که از کعبه جان جدا مانده ام  
امان الامان یا رسول(ص) الامان  
که دستم شود سوده چون خامه ام  
بین از کجا تا کجا مانده ام  
در آن خاک چون نقش پا وا کنم  
کنم سعی تا خاک بطحا شوم  
دگر طاقت انتظارم نماند  
به رویم در بسته را باز کن  
بسوی تو یا خاتم المرسلین(ص)  
نویسم پریشانی حال خویش  
که لبریز افغان شود نامه ام

بیا ساقی ای مایه زندگی  
بسی شد که در هندم افتاده پیر  
ازان این چنین بی نوا مانده ام  
به دوزخ درم، دور ازان آستان  
چنان پُر کن از مدح خود نامه ام  
به هند از جنابت جدا مانده ام  
بر آنم که تن سوی بطحا کشم  
اگر آن سوی عرش والا شوم  
ز بس بی قرارم، قرارم نماند  
ز دورم بسوی خود آواز کن  
ز هند(۱۰) جگر خوار محنت قرین  
چو خواهم کنم عرض احوال خویش  
چنان ناله ریزد چو نی خامه ام

پس از این در نعت پیامبر اکرم(ص) هشت بیت آمده و در پایان چنین است:

به حق علی(ع) ساقی کوثر  
امامی که داماد پیغمبر(ص) است  
خلافت قبایی به اندام اوست  
به دوش نبی(ص) بود معراج او  
وصی نبی رحمت کردگار  
به مهر نبوت رسان نامه ام  
زده صد فزون بود هفتاد و هشت= ۱۰۷۸  
کنند آفرین آفرین آفرین  
سخنهای با خون دل گفته ام  
به معلوم جان تو جان سخن  
که رحمت به یونان تبریز باد

الهی به خاصان دین پرورت  
امامی که یک نام او حیدر(ع) است  
امامی که دین زنده از نام اوست  
کجا شام قدر و شب داج او  
علی ولی صاحب ذوالفقار  
به نعتش بکن صد زبان خامه ام  
به روزی که این نخل پر بار گشت  
سزد گر به تحسین نظم چنین  
بخوانند بیدار اگر خفته ام  
بگویند پیر و جوان سخن  
بگویند هر گه که آرند یاد

به اعتبار تاریخی این منظومه ، آخرین منظومه سال ۱۰۷۸ هـ می باشد. پس از آن شاعر در خوشنویسی دیوان وقت خود را صرف کرده باشد لذا احتمال است که او در حدود ۱۰۸۰ هـ در گذشته باشد.

شاعر در مقدمه دیوان خود گفته است که در شاعری او شاگرد کسی نیست اما شخصی با چنین استعداد ، بدون کمک استاد چطور می تواند بنویسد. امکان دارد که او مرتباً نزد کسی زانوی تلمذ ته نکرده باشد ولی او پس از تحصیلات مقدماتی خود حتماً از استادان سخن بطور مستقیم یا غیر مستقیم استفاده نموده باشد ایات حضرت شیخ سعدی شیرازی (م ۶۹۰ هـ / ۱۲۹۱ م ) را نیز در مقدمه دیوان بکار می برد و در پیروی حضرت حافظ شیرازی (م ۷۹۱ هـ / ۱۳۸۹ م) هم غزلها می سراید . جایی خود اعتراف می نماید:

معلوم فیض این غزل از فیض حافظ است      تحسین مکن به پختگی طبع خام ما  
در یک غزل از مصراع زیر اهلی شیرازی (م ۹۴۲ هـ / ۱۵۳۵ م )  
چنین استفاده نموده است.

معلوم اسیر مصرع اهلی که گفته است      ای حیرت صفات تو بند زبان ما  
در تقلید (۱۱) غزلیات بابا فغانی شیرازی (م ۹۲۵ هـ / ۱۵۱۹ م ) غزلها  
سروده است ، بطور مثال :

ز بس که گشته به کوی تو تن نزار مرا      ز لاغری نکند، هیچ کس شکار مرا

\*\*\*

ساقی به گردش آور امشب پیالها را      از باده شوخ تر کن چشم غزالها را  
برای مطلع شدن از محاسن شعری معلوم می توان از ایات زیر  
حدس زد:

همچو مه تاکی لباس عاریت در بر کنم      چون فلک با تن نسازد غیر عریانی مرا  
نیستم زاهد که دام خود کنم تسبیح را      بس بود گرد تو گشتن سبجه گردانی مرا

\*\*\*

حیرتی دارم که از خوبان شکایت چون کنم      چون کنم چون نیست دشمن هیچ کس چون دل مرا

\*\*\*

ز سوز شعله آهم مبادا بال و پر سوزد      نگهدارید امشب از پریدن چشم اختر را

\*\*\*

هرکه گامی بگذرد از خود، به منزل می رسد      نیست تعبیری جز این خوابِ رهِ خوابیده را

\*\*\*



یار در دیده و ما را خبر از دیدن نیست	چه توان کرد به این دیده حیران ما را
***	***
حسرت ایام غفلت هستیم برباد داد	حیف نادانستها افسوس از دانستها
***	***
از بس که خو به دشمنی خویش کرده ایم	دشمن زره ز آینه پوشد به جنگ ما
***	***
عجب نباشد اگر رو بسوی او داریم	چنین که خضر ره ما شده است وحشت ما
***	***
قوت بازوی مجنون در لباس عجز ماند	عشق در عربان تنی می پرورد دیوانه را
***	***
از دل دشمن نواز آشنا بیگانه‌ام	سخت می ترسم به من هم مهربان سازد مرا
***	***
به راه شوق تو از بس گداختم خود را	به هرچه چشم کشودم شناختم خود را
***	***
به بزم غیر امشب یار اگر از حال ما پرسد	مگوئیدش فلانی شکوه دارد از فلانی ها
***	***
یار اگر امشب به بالینم نمی آید چه غم	آن قدر بر لب نفس دارم که بال و پر شود
شاید معلوم درست گفته است که :	
می توان ساخت ز هر بیت چمن ها معلوم	بس که رنگین سخنان است به دیوان ما را

### پانوشته ها

- ۱ - این دیوان خوش خط و زیبا بخط شاعر بود و در کتابخانه شادروان مولانا راشد برهانپوری نگهداری میشد. راقم الحروف برخی از بخشهای دیوان در همانجا رونویسی کرده بود. سپس این دیوان به کتابخانه دانشگاه سند منتقل شد و از آنجا اکنون ناپدید است.
- ۲ - نمونه های خوشنویسی این شاعر چند جا محفوظ است مانند رک به : فهرست مخطوطات شفیع ، چاپ لاهور ، ۱۹۷۲م ، ص ۳۹۶ ، شماره ۱۵ - ۱۶ ، ص ۶۶۲ - این قطعات خوشنویسی را به محمد حسین برهانپوری تبریزی ( ابن خلف ) صاحب برهان قاطع که معاصر وی بود ، نسبت دادن درست به نظر نمی رسد زیرا که هیچ منبعی وجود ندارد که گواه خوشنویس بودن او نیز باشد.
- ۳ - اغلب در فارسی نخستین بار نظامی گنجوی ( م ۵۹۹ هـ ) در مخزن اسرار از این بحر استفاده نموده سپس به کثرت مورد استفاده شاعران دیگر بود.

۴- برای تفصیل رک به مجله « بررسی های تاریخی » تهران ، سال پنجم شماره ۵  
 ۵- ذکر این آقا خان در تاریخ دیده نمی شود. امکان دارد که این قرچقای خان باشد. در  
 ۱۰۲۷ هـ وقتی ارتش ترکیه در فرماندهی خلیل پاشا علیه تبریز حمله آور شد ، شاه  
 عباس اول ، سردار خود قرچقای خان را به مقابله او روانه کرد و او فتحیاب شد. شاه وی  
 را بسیار عزت و تکریم کرد و گفت که « آقا جان تو برای من چنان فتح بزرگ کرده ای  
 که بزرگ تر از آن از خداوند آرزو نکرده بودم. بیا بر اسپ من بنشین تا من مثل شاطری  
 در رکاب تو حرکت کنم » رک به مجله بررسیهای تاریخی ، تهران ، سال پنجم ، شماره  
 ۵، ص ۲۲۵ ح

در همان زمان یک آقا خان دیگر نیز بود که فرزندش بولچی خان ، یک امیر  
 دربار گولکنده و معاصر ملا طغری مشهدی بود [ رک به : فهرست دیوان هند ، جلد دوم ،  
 ص ۹۷۰ ، اعلام ] قطعه ما بعد احتمالاً از همین بولچی خان پسر آقا خان مربوط است.

۶- نصیر الدین هاشمی در مجله اردو، (ژانویه ۱۹۵۲م) ذکر بسیاری از علما و فضلا و  
 شعری را آورده است که زیر سرپرستی عبدالله قطب شاه بودند.

۷- در مجله « اردو » (ژانویه - آوریل ۱۹۴۳م) حافظ محمود شیرانی مسعود سعد سلمان  
 را اصل مالک این ، زمین ، دانسته است . مختاری غزنوی ، شمالی دهستانی ، سید عز الدین  
 حسن ، خاقانی شروانی ، امیر خسرو ، عرفی و غیره نیز این زمین را اختیار کرده اند.

۸- در فرهنگ آندراج آمده است : عمان بالضم ، شهرست به یمن بر کناره بحر اعظم  
 یعنی دریای محیط (بحر عرب) لذا دریای اعظم را به آن نسبت کرده دریای عمان گویند.  
 در ۱۰۳۷ هـ محمد هاشم کشمی در زبدة المقامات (چاپ کانپور ، ۱۸۹۰م ، ص ۳)  
 آورده که « شهر برهان پور که بلده ایست از بلاد مشهوره هندوستان همسایه سواحل بحر  
 عمان و ممر و رهگذار حج روان ». برهان پور در کنار دریای تاپتی واقع است اما این  
 دریا بطور قطع به بحر عمان واصل می شود .

۹- برای شرح حال رک به : مآثر الامرا تألیف شاهنواز خان ، جلد دوم [ترجمه اردوی  
 آن ، ص ۲۸۶ - ۲۸۸ ، چاپ لاهور ۱۹۶۹م ]

۱۰- حکیم قطران تبریز ( سده پنجم هجری ) نیز چندال ، هند را ذکر نموده که « جگر  
 خوار » دانسته می بود.

ور به شب یاد آورد چندال هند از تیغ تو باز نشناسی به روز از قامت چندال دال

[ لباب الالباب ، جلد ۲ ]



اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژه

حکیم فردوسی

## ویژگی‌ها و جنبه‌های نمایشی شاهنامه

### چکیده:

پیشینه ادبیات نمایشی ایران در سنجش با ادبیات شعری و داستانی آن به استناد مآخذ تحقیقی سال‌های اخیر، اندک و غیرقابل قیاس است. اما آثار هنرمندان قدیم تا سده دوازدهم هجری نشان می‌دهد که ادبیات داستانی همراه با نکات فراوانی از جنبه‌های نمایشی در انواع ادبی چون قصه، حماسه، روایات تاریخی افسانه‌آمیز و ... وجود داشته است. ادبیات گذشته ما در بیشتر موارد - بیشتر آثار شاهکاری - چند بُعدی هستند و بذر ادبیات نمایشی در بسیاری از آنها چون آثار نظامی، عطار، مولوی، جامی و مهم‌تر از همه شاهنامه فردوسی دیده می‌شود. بخش پهلوانی شاهنامه به لحاظ ارزش‌های داستان‌پردازی و پرداختن به نمادها ویژگی خاص و قابلیت‌های داستانی و نمایشی فراوان دارد. برخی از نویسندگان برای نشان دادن قابلیت‌های نمایشی داستان‌های پهلوانی شاهنامه به خلق فیلم‌نامه‌ها و نمایشنامه‌هایی با الهام از این داستانها اقدام کرده‌اند. از مجموع ۱۲۱ نمایشنامه‌ای که تا سال ۱۳۸۲ ه. ش براساس شاهنامه نوشته شده ۴۱ نمایشنامه به داستان رستم و سهراب و ۱۴ نمایشنامه به داستان بیژن و منیژه اختصاص دارد. براین اساس، رستم دراماتیک‌ترین شخصیت شاهنامه و داستان رستم و سهراب معروف‌ترین و محبوب‌ترین داستان‌های شاهنامه است.

کلید واژه : پیشینه، شاهنامه، قابلیت‌های نمایشی، بررسی و تحلیل.

\*\*\*

شاهنامه فردوسی دارای ابعاد گوناگونی است که تحقیق پیرامون هر یک از آنها به پژوهشهای گسترده‌ای نیاز دارد و اکنون از بحث خارج است. در این گفتار تلاش شده تا ظرفیت‌های نمایشی شاهنامه، شاهکار سترگ و جاودان بزرگ مرد توس، فردوسی بررسی شود.

اگرچه پیشینه ادبیات نمایشی ایران در سنجش با ادبیات شعری و داستانی آن به استناد منابع و مآخذ تحقیقی سال‌های اخیر، از گذشته‌های دور اندک و تقریباً غیرقابل قیاس است - صرف نظر از دلایل چندی که از سوی اهل تحقیق و ارباب پژوهش درباره این موضوع مطرح شده و تا حدود زیادی درست به نظر می‌رسد - اما این بدان معنا نیست که هنرمندان شاعر و نویسندگان ماهر ایرانی از دوران گذشته تا حداقل صد سال اخیر به مسائل نمایشی و طرح این گونه موارد در آثار خود - افزون بر برخی آیین‌ها و نمایش‌های سنتی چون تعزیه - بی‌اعتنا بوده و ذوق و استعداد خود را در این راه به کار نگرفته‌اند، بلکه به عکس، تحقیق و تأمل در آثار هنرمندان قدیم تا سده‌های دهم و دوازدهم نشان می‌دهد که چه در آثار منظوم و چه مثنوی - بیشتر آثار منظوم - ادبیات داستانی به معنای وسیع کلمه آن، همراه با فراز و نشیب‌هایی، با نکات قابل توجه و نسبتاً فراوانی از جنبه‌های نمایشی در انواع مختلف ادبی چون قصه، حماسه، روایات تاریخی افسانه‌آمیز، داستان، حکایات عرفانی، حکایت رمزی و تمثیلی و واقع‌گرا وجود دارد که به هیچ وجه نمی‌توان از آنها غافل ماند و یا به طور سرسری از آنها گذشت. نکاتی که با دقت در آنها می‌توان به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های نمایشی آن آثار پی برد. مسلماً ملتی که در ادبیات روایی و داستانی، تاریخی طولانی داشته باشد، نمی‌تواند فاقد ادبیات نمایشی یا حداقل مایه‌های نمایشی در ادبیات خود، به ویژه شاهکارها باشد، اگرچه این موارد بیشتر جنبه بالقوه دارد و کمتر به سهولت خود را نشان می‌دهد. امروز ایجاب می‌کند که متخصصان و خبرگان این فن ظریف با تلاش مستمر و با بهره‌گیری از ابزارها و تکنیک‌های لازم درصدد کشف این جنبه‌ها برآیند و آنها را در معرض دید علاقه‌مندان این رشته هنری قرار دهند. باید کوشید که جنبه‌های نمایشی از دل متون ادب داستانی گذشته استخراج شود و در قالب نمایشنامه عرضه گردد، کاری که خوشبختانه در طول چند دهه اخیر آغاز شده و آثار خوبی فراهم گردیده و بعضاً به اجرا درآمده‌اند.

همان گونه که پیش‌تر بدان اشاره شد، ادبیات گذشته ما در بیشتر موارد - بیشتر در آثار شاهکاری - چند بُعدی هستند. به همین سبب بذر ادبیات نمایشی در بسیاری از آنها چون تاریخ بیهقی، کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه، گلستان، تذکره‌الاولیا و به ویژه در آثار منظومی نظیر آثار نظامی، عطار، مولوی، جامی و مهم‌تر از همه شاهنامه در حد بالایی وجود داشته و

نویسندگان و سرایندگان آنها به انحای مختلف از آن سود برده‌اند. از تعلیم و تربیت گرفته تا آموزش اسرار و رموز الهی و دینی و بهره‌گیری‌های اخلاقی و بشارت دادن و ترساندن و تذکر و غیره، همه در انواع گوناگون ادبی از جمله نمایشی و داستانی گاه در کنار هم و با هم و زمانی جدا از یکدیگر جنبه کاربردی داشته‌اند و نویسندگان این گونه آثار توانسته‌اند با استفاده از شگردهای گوناگون هنری - کلامی در خوانندگان آثار خود تأثیر گذاشته و بدین طریق به رسالت تاریخی خود جامعه عمل ببوشانند. افزون بر این، دیده شده که برخی از شاعران و نویسندگان در این راستا از بیان جنبه‌های مافوق طبیعی، قدسی و لاهوتی و حتی جادویی و سحرآمیز نیز در رسیدن به مقصود خود ابایی نداشته و به طرق ممکن برای دستیابی به نتیجه مطلوب آنچه را که لازم دانسته‌اند، به کار گرفته‌اند.

البته در اینجا بحث اصلی بیان ظرفیت نمایشی ادبیات داستانی در ادبیات گذشته و آثار، زیرا که این خود حدیث مفصلی دارد و کارهایی هم در این زمینه صورت گرفته است، بلکه منظور ما فقط بررسی جنبه‌های نمایشی شاهنامه است که به طور اختصار به آن پرداخته می‌شود.

در ضمن نباید از این نکته مهم غافل ماند که ریشه و خاستگاه و مضامین عمده انواع ادبیات داستانی که بعضاً رگه‌های نمایشی هم در آنها دیده می‌شود، به دلیل سیرگشت و گذار آنها در پهنه گیتی و تأثیر و تأثرهایی که در برخی از آنها صورت گرفته، گاه محقق را وادار می‌کند که درباره مشابهاً و اختلافات آن داستان‌ها به تحقیق و پژوهش بپردازد و وارد مقوله ادبیات تطبیقی شود. تا بدین طریق نوشته‌ها و آثار مختلف را واکاود، رگ و ریشه آنها را بیابد و به نتیجه دلخواه دست یابد.

بایان نکات فوق و با این فرض که ادبیات داستانی دارای ظرفیت‌های قابل ملاحظه‌ای از مایه‌های نمایشی بوده، وارد بحث شاهنامه و جنبه‌های نمایشی آن می‌شویم.

از آنجا که شاهنامه به تعبیر جلیل دوستخواه «شاهکار جهان شمول فرهنگ و ادب ایرانی است» (دوستخواه، ۱۳۷۴: ۱۹)، آثار بسیاری با اقتباس از آن پدید آمده و این خود بر وجود جنبه‌های نمایشی فراوان در آن دلالت دارد. درباره جنبه‌های نمایشی شاهنامه آثاری تألیف شده که بعضاً در خور توجه است.

بنابه نوشته جلال خالقی مطلق: «آنچه شاهنامه را از حماسه‌های ملل دیگر متمایز می‌کند، یکی تنوع مطالب این کتاب پرحجم است. در واقع شاهنامه یک کتاب واحد نیست، بلکه مجموعه‌ای است از آثار ادبی که در زمان‌های مختلف در موضوعات مختلف تألیف شده و هرچند گاه نوپردازی گشته و سرانجام در کتابی گردآوری و به نظمی کمابیش تاریخی مرتب گردیده و ...» (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۶۲). وی در ادامه مطلب می‌نویسد: عناصر درام و تراژدی در داستان‌های حماسی شاهنامه و داستان‌های حماسی ملت‌های دیگر نیست یا خیلی کمتر است. با این حال، ایشان به بحث دربارهٔ عناصر درام در سه داستان سیاوخش، فرود و سیاوخش و رستم و اسفندیار اشاره کرده و آن را در چهار مبحث: ۱- پیش درآمد درام. ۲- ساخت درام. ۳- درگیری در درام. ۴- زبان درام، مورد بررسی قرار می‌دهد:

۱ - در ادبیات غرب، درام‌های بزرگ غالباً دارای یک پیش درآمد یا پیش پردهٔ کوتاهی هستند که Prolog نامیده می‌شود. این پیش درآمدها با موضوع درام تنها یک ارتباط کوتاه و کلی دارند که از راه آن خوانندگان و تماشاچیان به جو اصلی داستان و وضعیت روانی اشخاص آن راه می‌یابند.

در شاهنامه نیز در آغاز برخی داستانها، از جمله سه داستان مورد بحث، پیش درآمدهای کوتاهی با مضمون اندرز، فلسفه، توحید، وصف طبیعت، مدیحه و شرح حال وجود دارد که به آنها خطبه می‌گویند و به ظاهر همه قطعاتی مستقل‌اند، خطبه داستان فرود با مطلع:

جهانجوی چون شد سرافراز و گرد سپه را به دشمن نباید سپرد

این خطبهٔ نه بیتی ظاهراً اندرزی است به پادشاهان در سیاست لشکررداری که میان این خطبه و موضوع داستان ارتباط است ... (همان، ص- ۶۳-۶۴ به اختصار)

یا خطبهٔ داستان رستم و اسفندیار در شانزده بیت که سراسر قطعه، مناسب با جو داستان، از غم و اندوه و اضطراب و نگرانی حکایت می‌کند:

کنون خورد باید می خوشگوار که می بوی مشک آید از جویبار

(همان ...، ص ۶۵)

۲ - در ادبیات غرب، درام‌های کلاسیک را از نظر ساخت دارای پنج مرحله می‌دانند:

الف - درآمد، ب - آغاز لحظات شورانگیز، ج - نقطه اوج، د - آرامش موقت یا به عبارتی آرامش پیش از طوفان، ر - مصیبت و فاجعه.

در داستان‌های فرود و رستم و اسفندیار، قتل فرود و اسفندیار فاجعه پایان داستان است. در داستان سیاوخش، مصیبت پایان داستان این است که سیاوخش با چشم گریان ایران را برای همیشه ترک می‌کند و در اینجا درام سیاوخش به پایان می‌رسد و آنچه پس از آن در توران رخ می‌دهد و به قتل سیاوخش می‌انجامد، یک داستان تراژیک است نظیر داستان رستم و سهراب که به نوبه خود همه یا بیشتر خصایص یک تراژدی را دارد ... سرگذشت سیاوخش در توران، از نظر سبب و انگیزه به تراژدی اتللو اثر شکسپیر بی- شباهت نیست ... (همان، صص ۶۷-۶۹).

۳- جوهر اصلی درام و تراژدی در یک کشمکش یا درگیری میان بینش‌ها و ارزش‌های متضاد است که یا درونی است، یعنی در ضمیر شخص اول داستان در جریان است، و یا بیرونی است، یعنی بیان دو شخص یا دو جبهه روی می‌دهد ...

در داستان سیاوخش این درگیری نخست میان پاکی و عصمت سیاوخش و آلودگی و بی‌عصمتی دربار کیکاوس و ادامه داستان می‌شود (همان، صص ۷۰).

در داستان رستم و اسفندیار، درگیری ناشی از تضاد میان وظیفه فرمانبرداری و اعتقاد به دفاع از نظام حاکم است. (همان جا).

۳ - آنچه زبان درام را از زبان لیریک (شعر تغزلی) و اپیک (شعر نقلی) متمایز می‌کند، عبارت است از:

الف - گفت و شنود (Dialog) بی‌واسطه و مهیج.

ب - بیان عمل (Action)

ج - تحرک و جنبش (Dynamism)

برخی از این عناصر درام که یاد شد، به ویژه درگیری و بیان دراماتیک، در برخی از داستان‌های شاهنامه نیز هست (همان، صص ۸۹-۹۲).

با توجه به مطالب یاد شده در بالا و بررسی و تحلیل آثار پیرامون شاهنامه نظیر کتابشناسی فردوسی از ایرج افشار و تألیفاتی که در چند ساله اخیر در این زمینه منتشر شده، روشن می‌شود که شاهنامه همواره به دلایل چندی



مورد توجه نمایشنامه‌نویسان و پژوهشگران و دانشجویان رشته تئاتر و نمایش بوده؛ از آن به عنوان دست مایه‌ای برای خلق آثار نمایشی استفاده کرده‌اند؛ و دریچه‌های تازه‌ای در برابر دیدگان تماشاگران گشوده‌اند. به عنوان نمونه؛ «در مناظره مشهوری که میان سید جمال‌الدین اسدآبادی و ارنست رنان بر سر بود یا نبود حماسه در فرهنگ اقوام سامی درگرفت، رنان مبالغه را به جایی رسانید که وجود حماسه را از مختصات و مشخصات اقوام آریایی و من جمله ایرانیان شمرد» (ستاری، ۱۳۶۷: ۲۳-۲۴).

به هر تقدیر، داستان‌هایی چون رستم و اسفندیار و رستم و سهراب که حدیث «دردهای کوچک و زودگذر آدمیان نیست، بیان کشمکش‌های پایدار روحی آدمیان است» از چنان قدرت دراماتیکی برخوردارند که اگر ذوق و طبع سرشار و نکته‌سنجی و دریافت درست مدد کند، هر بار می‌توانند به شکلی نو بر صحنه و پرده جلوه‌گر شوند. البته برای فهم سخن اهل دل، سخن شناس باید بود. بیهوده نیست که محمود صناعی فردوسی را استاد تراژدی نامیده و مایه‌های تراژدی را در داستان‌هایی چون ایرج و برادرانش، کیخسرو و فرود و رستم و اسفندیار تشخیص داده و حتی به گزافه و یا از سر ذوق‌زدگی و وجد می‌گوید: «هر یک از تراژدی‌های بزرگ فردوسی را می‌توان بدون افزایش و یا کاهش بر صحنه آورد» (صناعی، ۱۳۴۸: ۲۴ به نقل از ستاری، ۱۳۶۷: ۲۴).

با توجه به وقایعی که پهلوانان شاهنامه در آنها شرکت دارند، اولاً فردوسی موفق شده است اصل دراماتیک و مهم توازن نیروها میان قهرمانان و ضد قهرمانان را به خوبی رعایت کند، ثانیاً نوع کشمکش‌ها و چیدن موانع بر سر راه قهرمانان، قدرتمندانه، روانکاوانه و جامعه‌شناسانه صورت گرفته است. ثالثاً موضوعات، مضامین و درون‌مایه‌ها هم فراگیر و همیشگی‌اند و در زمان خود کهنه و واپس مانده نیستند.

عشق پاک دلدادگان، عشق پلید نامادری به پسر خوانده، جاه‌طلبی، قدرت‌خواهی، جدال پدر و پسر، ستیز بر سر دین، تعصب افراطی، خرد ورزی و تعادل، امتحان پس دادن برای احراز شایستگی یا بی‌گناهی، گناه، توبه، اتمام، تبرئه، دین‌پروری، راستی، پاکی، نیک‌اندیشی، شجاعت، حسادت، رذالت، حیا، گذشت، شادخواری و شادزیستی و غم زمانه را به هیچ گرفتن، غیرت، جوانمردی، وطن‌دوستی، تجاوز، دفاع، جهان‌بینی عرفانی، ایثار و ... که همه درون‌مایه‌ها، مضامین و موضوعات مطرح شده

در شاهنامه را تشکیل می‌دهند، دغدغه‌های همیشگی ابنای بشر (هر دو دسته نیک و بد) بوده و هستند و البته این خود از جهان‌بینی دینی فردوسی نشأت می‌گیرد.

از دیگر سو، این که فردوسی برای قهرمانان خود نقاط ضعفی در نظر گرفته و حتی بهترین پهلوانان اثر او بدون نقطه ضعف نیستند، هدفش آن بوده که کارش را از لحاظ فنی دراماتیک برجسته‌تر کند. چه، داشتن نقطه ضعف یکی از اصول تراژدی است تا قهرمانی برجسته و نیک در اثر آن به افول و نزول رسد و افول و نزول او باعث ترس و شفقت در مخاطب شود.

در شاهنامه، کشمکش‌ها در آن واحد چندگانه‌اند و این از خواص یک درام خوب است. به عنوان نمونه، در داستان رستم و سهراب، دو نوع اصلی از کشمکش یکی عینی (جنگ دو نیروی قوی، یعنی رستم و سهراب) و دیگر کشمکش ذهنی (تلاش برای شناختن طرف مقابل) وجود دارد. به علاوه، کشمکش فرد با فرد (در شکل کشمکش سهراب با مادرش، سهراب با گردآفرید، سهراب با هجیر، سهراب با رستم، رستم با کیکاووس و ...) را یک جا مشاهده می‌شود.

همچنین بسیاری از گفت و شنودها در شاهنامه جنبه دراماتیک دارند. از سویی، فضاسازی، موقعیت، ساختار شخصیتی افراد، میزان اهمیت واقعه و حس و حال گوینده را القا می‌کنند و از سوی دیگر، روال گفتار چنان است که احساس نمی‌شود حرف کس دیگر (صاحب اثر) در دهان گوینده گذاشته شده است ...

مجموع این مسائل به اضافه روابط دقیق علی و معلولی که باعث ایجاد منطقی محکم و بسیار باور کردنی در داستان‌های شاهنامه شده است (چنانچه امور غیرعادی و غیرطبیعی مانند جنگ با دیو سپید، حضور زن جادوگر، وجود سیمرغ و ... را نیز باورپذیر می‌کند)، عناصر و ویژگی‌هایی دراماتیکی هستند که به داستان‌های شاهنامه، قابلیت تبدیل شدن به اثری نمایشی می‌بخشند. البته در شناخت و تشخیص این عناصر و ویژگی‌ها، از ریتم و ضرب مناسب و لحن و فضاپردازی مساعدی که در ادبیات داستان‌ها تعبیه شده‌اند و برای انتقال به درام به کمترین تغییرات نیاز دارند، نمی‌توان صرف نظر کرد (حنیف، ۱۳۸۴: ۱۴-۱۸، به اختصار).

برخی از نویسندگان نیز برای نشان دادن قابلیت‌های نمایشی داستان‌های پهلوانی شاهنامه، به خلق فیلمنامه‌ها و نمایشنامه‌هایی با الهام از این داستانها اقدام کرده‌اند. این دسته از نویسندگان، در حقیقت عناصر دراماتیک داستان‌های شاهنامه را در عمل به نمایش گذاشته‌اند (همان، ص ۱۸).

اگرچه علی‌رغم کوشش‌هایی که در این مورد به عمل آورده، نمی‌توان تاریخ دقیقی از آغاز اقتباس نمایشنامه‌نویسان از داستان‌های شاهنامه و نیز آمار درست این گونه نمایشنامه‌ها به دست داد، اما با این همه، می‌توان گفت که سیر اقتباس نمایشنامه‌نویسان از شاهنامه در دهه‌های آخر سده سیزدهم هـ ش آغاز شده است. (همان، صص ۱۳۳-۱۳۴ به اختصار) از مآخذ چنین برمی‌آید که ابراهیم (امیرتومان) پسر میرزا علی اکبرخان آجودان باشی توپخانه، نخستین کسی است که به ترجمه نمایشنامه‌ای که نویسنده آن از داستان‌های شاهنامه فردوسی برای اثرش استفاده کرده، دست زد. او در تیرماه ۱۲۸۸ هـ ش در زمان مظفرالدین شاه قاجار به تشویق ندیم السلطان، وزیر انطباعات و دارالترجمه خاصه، نمایشنامه‌ای منثور موسوم به تئاتر ضحاک را از ترکی به فارسی ترجمه کرد و در چاپخانه خورشید به چاپ رسانید. نویسنده این نمایشنامه شمس‌الدین سامی از اهالی ترکیه بوده و اثرش را با الهام از شاهنامه فردوسی نوشته و در ۱۲۹۳ هـ ق در ترکیه چاپ و منتشر کرده است (فروغ، ۱۳۵۴: ۳، ۴).

دومین کسی که برای نوشتن نمایشنامه‌اش از داستانهای شاهنامه بهره گرفت، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر بود که ۱۲۹۲ ق براساس داستان رستم و سهراب، نمایشنامه‌ای منظوم در پنج پرده نوشت. این نمایشنامه ابتدا در پاریس و سپس در اصفهان به روی صحنه رفت. (همان، صص ۷، ۸) پس از آن اقتباس‌های چندی از داستان‌های شاهنامه در قالب نمایشنامه توسط افراد گوناگون صورت گرفت که نام کسانی چون علی نصر، سلطان علی پارسا، محمد افشار، علی آذری، عبدالحسین نوشین، غلام علی فکری، ذبیح بهروز، حبیب‌الله شهردار، محمد مقدم، غلامحسین زیرک‌زاده و بسیاری دیگر قابل ذکر است (حنیف، ۱۳۸۴: ۱۳۵).

به طور خلاصه، از مجموع ۱۲۱ نمایشنامه‌ای که تا سال ۱۳۸۲ هـ ش براساس داستان‌های شاهنامه نوشته شده‌اند، ۴۱ نمایشنامه به داستان رستم و سهراب (۳۴ درصد) و ۱۴ نمایشنامه به داستان بیژن و منیژه (۱۲ درصد) اختصاص داشته‌اند. براین اساس، می‌توان رستم را دراماتیک‌ترین شخصیت

شاهنامه فردوسی دانست و داستان رستم و سهراب را معروف‌ترین و محبوب‌ترین داستان‌های این اثر به شمار آورد. پس از آن، به ترتیب داستان‌های ضحاک، بیژن و منیژه، سیاوش و سودابه و رستم و اسفندیار بیش از دیگر داستان‌های حکیم طوس مورد توجه نمایشنامه‌نویسان قرار گرفته‌اند (همان، صص ۲۰۴).

با توجه به مطالب اجمالی مقاله، این نکته بیشتر روشن می‌شود که اگرچه در طول تاریخ ادبیات گذشته ما از ادبیات نمایشی در قیاس با سایر انواع ادبی چون داستان و شعر کمتر سخن رفته و از این قسم ادبی جز آثار معدودی آن هم بیشتر در جنبه‌های آیینی و مراسم نمایشی مذهبی و بعضاً عامیانه چیز دیگری در دست نیست، اما در آثار بزرگ منظوم و منثور پیشین، رگه‌ها و جنبه‌های نمایشی فراوانی وجود دارد که شاید بتوان مهم‌ترین آنها را شاهنامه فردوسی، حماسه‌سرای بزرگ طوس دانست.

#### مآخذ

- \* - حنیف، محمد. قابلیت‌های نمایشی شاهنامه، تهران: سروش و مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای، ۱۳۸۴ ش.
  - \* - خالقی مطلق، جلال. «عناصر درام در برخی از داستانهای شاهنامه» در کتاب تن پهلوان و روان خردمند پژوهشهایی تازه در شاهنامه، ویراسته شاهرخ مسکوب، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱.
  - \* - دوستخواه، جلیل. «کوششی دیگر در شاهنامه پژوهی»، آشنا، س ۴، ش ۲۴، مرداد و شهریور ۱۳۷۴ ش.
  - \* - ستاری، جلال. «ظرفیت نمایشی ادب داستانی ایران»، فصلنامه تئاتر، س ۱، ش ۱، بهار ۱۳۶۷.
  - \* - صناعی، محمود. فردوسی: استاد تراژدی، متن سخنرانی در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۸ ش، چاپ مؤسسه روانشناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۱.
  - \* - فروغ، مهدی. شاهنامه و ادبیات دراماتیک. تهران: اداره کل نگارش، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴ ش.
- برای اطلاع بیشتر درباره تعداد نمایشنامه‌هایی که از شاهنامه اقتباس شده‌اند می‌توان به منابع زیر رجوع کرد:

- ۱- نمایشنامه‌نویسی در ایران، یعقوب آژند، تهران، نشر نی، ۱۳۷۳ ش.
  - ۲- کتابشناسی تئاتر، لاله تقیان، تهران، انتشارات نمایش، ۱۳۷۰ ش.
  - ۳- فصلنامه تئاتر، ش مسلسل ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، تیرماه ۱۳۷۸ ش.
- از میان پایان‌نامه‌هایی که تاکنون در ارتباط با موضوع مقاله نوشته شده‌اند به عنوان نمونه می‌توان موارد زیر را برشمرد:
- ۱- بررسی داستان بیژن و منیژه از دیدگاه هنر داستان پردازی و اسطوره-شناسی، حسین بیات، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبایی، تیر ۱۳۷۷ ش.
  - ۲- بررسی امکانات نمایش داستان سیاوش، اصغر برزگران، پایان‌نامه دوره لیسانس دانشکده هنرهای دراماتیک، سال تحصیلی ۱۳۵۳-۱۳۵۴ ش.
  - ۳- ارزش‌های دراماتیک داستان رستم و سهراب، نادعلی همدانی، پایان‌نامه دوره لیسانس دانشکده هنرهای دراماتیک، سال تحصیلی ۱۳۵۳-۱۳۵۴ ش.
  - ۴- بررسی داستانهای شاهنامه فردوسی از نگاه ادبیات نمایشی، نورالله رضوی، پایان‌نامه کارشناسی دانشگاه آزاد سبزوار، به راهنمایی خلیل-الله یزدانی، ۱۳۸۳ ش.
  - ۵- جنبه‌های نمایشنامه‌ای (دراماتیک) داستانهای شاهنامه، فهیمه اسدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبایی تهران، به راهنمایی احمد تمیم‌داری، ۱۳۸۱ ش.
  - ۶- «نمایشنامه‌های ملهم از شاهنامه»، فرامرز طالبی، فصلنامه تئاتر، ویژه پژوهش‌های تئاتری، ش ۱۱ و ۱۲، ناشر: انتشارات نمایش، بی‌تا، ص-ص ۱۰۵-۱۵۰.

\*\*\*\*\*

## فردوسی و اسطوره

### چکیده:

معنی اسطوره افسانه وقصه و واژه انگلیسی آن میث Myth است. در اصطلاح اسطوره به قصه ای اطلاق می شود که بطور ظاهر منشاء تاریخی نامعلومی دارد. میر چپاده الیاده معتقد است که اسطوره پیش ازان که چیزی دیگری باشد داستان است و جاذبه ای که اسطوره برای زندگی انسان امروز دارد، نشان دهنده میل درونی انسان به شنیدن داستان است. آندره مالروه فیلسوف مشهور فرانسوی معتقد است که هر زمان و دوره ای اساطیر خود را می سازد. در شاهنامه فردوسی نیز اسطوره به عنوان مجموعه ای از اعتقادات دینی و آئین های ملی نگریسته شده که ریشه در گذشته های دور تاریخ و سرگذشت آن ملت دارد. هر یک از داستانهای شاهنامه را می توان حماسه ای جداگانه و اسطوره ای خاص دانست.

\*\*\*

### مقدمه:

رضا براهنی، شاعر و منتقد و نویسنده معاصر، در کتاب معروف خود طلا در مس (۱) می نویسد: « اسطوره استحاله انسان است در شیء». این تعریف اگرچه کامل است اما به تفسیر بیشتر نیاز دارد. معنی اسطوره در فرهنگ معین، افسانه و قصه و سخن پریشان است (۲). واژه انگلیسی آن میث (۳) است که از یونانی میتوس (۴) گرفته شده و به طور کلی بر قصه اطلاق می شده است. (۵) در کتاب فن شاعری (۶)، ارسطو این واژه را به معنی روایت و افسانه تمثیلی بکار برده است. در اصطلاح، اسطوره به قصه ای اطلاق می شود که بطور ظاهر منشاء تاریخی نامعلومی دارد. منظومه اساطیری، مجموعه چنین قصه هایی است که بطور معمول مضامینی چون منشاء جهان، آفرینش انسان، جنگ خدایان و قهرمانان یا مصائبی را که بر قومی کهن رفته، در بر می گیرد. اسطوره، داستانی است که بیان کننده منشاء پدیده های طبیعت، همچنین آئین ها و عقاید موروثی به نحوی ساده و عامه پسند می باشد. در این نوع داستان تاثیر قوای مافوق طبیعی در امور طبیعی و انسانی شرح داده می شود. مرز میان افسانه

و تاریخ در اساطیر، چنان در تحول است که گاهی یک انسان تاریخی و متعلق به زمان معینی، تبدیل به موجود اسطوره ای و متعلق به زمان نامحدود و ابدی (زمان ذهنی) می گردد، و در توجیه پیدایش پدیده ها و آئین ها نقشی همچون نقش نیروهای تشخیص یافته ماوراء طبیعی بخود می گیرد. (۷)

میرچیاده الیاده معتقد است که اسطوره پیش از آن که چیز دیگری باشد، داستان است و جاذبه ای که اسطوره برای زندگی انسان امروز دارد، نشان دهنده میل درونی انسان به شنیدن داستان است. ولی این سادگی فریبنده است زیرا که اسطوره در باطن خود متضمن چگونگی و چیستی بوجود آمدن پدیده ها و حتی خلقت جهان است و این که پس از خلقت بر آن ها چه گذشته است. بنابر این هر داستانی را نمی توان اسطوره دانست بلکه فقط آن داستانهایی را می توان اسطوره نامید که پیدایش یا آفرینش چیزها و جهان را به ما نشان می دهد. (۸)

بهرحال نقش اساسی اسطوره متعلق به منشاء نمادین آن است. زمانی که واقعیتهای غایی، ماهیت توصیف ناپذیری می یابند، راهی بجز تبیین آن ها از طریق شعر و نمادپردازی نیست. (۹) شاید بتوان گفت که اسطوره نیازهای عمیق دینی و اخلاقی را برآورده می کند و در مواردی پاسخگوی نیازهای روزمره انسان ها نیز هست. بنابراین، اسطوره را باید جزء جدا نشدنی تمدن بشری به شمار آورد و نه یک داستان بیهوده.

آندره مالرو، فیلسوف مشهور فرانسوی معتقد است که هر زمان و دوره ای، اساطیر خود را می سازد. افسانه یا اسطوره چیزی نیست که به پایان رسیده باشد، بلکه واقعیتهای اجتماعی، در هر دوره ای، پس از گذشت زمان، می تواند افسانه یا اسطوره شود. (۱۰)

### فردوسی و اسطوره:

از آن جا که اسطوره با آئین بستگی نزدیکی دارد و انعکاس باورداشتهای مشترک مردم است، در شاهنامه نیز به آن به عنوان مجموعه ای از اعتقادات دینی و آئین های ملی نگریسته شده که ریشه در گذشته های دور تاریخ و سرگذشت آن ملت دارد و خاطره آن تا امروز نه تنها در ذهن آنها تکرار شده که هر زمان و هر دوره به آن افزوده شده است:

به گفتار این نامدار اردشیر      همه گوش دارید بُرنا و پیر  
هر آن کس که داند که دادار هست      نباشد مگر پاک یزدان پرست (۱۱)

دوران پهلوانی، که در همه اساطیر ملتهای جهان وجود دارد، همچنین در شاهنامه مورد توجه حکیم بلند آوازه طوس ابوالقاسم فردوسی قرار گرفته و داستانهای پهلوانان یکی از جذابترین بخشهای شاهنامه شده است. حماسه سرای نامی ایران، با اعتقاد به بیان پیش گفته، داستان پهلوانانی چون سیاوش، فرود، فریبرز، اسفندیار، گیو، گودرز، رستم، سهراب، زال، سام، نریمان و... را که ستون واره های بنیادین و استوار شاهنامه هستند، به تصویر کشیده است:

به زال آگهی شد که رستم چه کرد ز پیل دمنده برآورد گرد (۱۲)  
اسطوره ممکن است در هر زمان شکل و نقش و کاربردی ویژه پیدا کند و در جریان زمان و در مرزهای متفاوت جغرافیایی و در میان مردمان گوناگون دستخوش دگرگونی هایی شود و نقش های تازه ای پذیرد، یا در جریان یک تغییر تدریجی ناآگاه و یا از روی یک دگرگونی بنیادی و عمدی گونه های جدیدی پیدا کند و به شکل های تازه ای مانند افسانه، داستان حماسی، تمثیلی یا نقل عامیانه درآید. (۱۳) بدینگونه در شاهنامه به داستانها و افسانه ها و حتی تمثیل هایی بر می خوریم که ریشه در اساطیر ایران دارند؛ داستان دیو سپید از آن جمله است.

بر طبق شاهنامه، هیولایی در جنگلهای مازندران در غاری آرمیده که هیچ پهلوانی را یارای نبرد با او نیست. قضا را که کاووس شاه نابینا شده و تنها داروی شفابخش بینایی وی، قطره ای از خون جگر بند آن دیو است. کجاست یلی در ایران زمین تا دیو را به هلاکت رساند و جگر او را درآورد و از خون آن مرهمی بر چشم کاووس نهد. رستم، پهلوانی است که در سرزمین ایران بلکه در توران و دنیای آن روز هموردی ندارد. پس رستم به نبرد علیه دیو سپید برمی خیزد:

از آنجای که تنگ بسته کمر بیامد پر از کینه و جنگ سر (۱۴)  
و از این رهگذر، از «اولاد»، پهلوانی که در اسارت اوست و آشنای راه، راهنمایی می گیرد:

بنزدیک آن غار بی بن رسید بگرد اندرش لشکر دیو دید  
به اولاد گفت آنچه پرسیدمت همه بر ره راستی دیدمت (۱۵)



رستم به اولاد می گوید که کار بسیار مشکلی است با دیو سپید جنگیدن؛ بنابراین مرا بیشتر راهنمایی کن:

یکی کار سختست ایدر مرا  
سزد گر بگویی تو نیک اخترا  
کنون چون گه رفتن آمد فراز  
مرا راه بنمای و بگشای راز (۱۶)  
اولاد اطاعت کرده و می گوید چون آفتاب برآید، دیو بخواب می رود،  
پس لختی درنگ باید کرد و بعد وارد غار شد:

نکرد ایچ رستم برفتن شتاب  
بدان تا برآمد بلند آفتاب  
برآهیخت جنگی نهنگ از نیام  
بفرید چون رعد و بر گفت نام  
میان سپاه اندر آمد چو گرد  
سران را به خنجر همی دور کرد (۱۷)  
تهمتن لشکر دیوان را از پای درآورده وارد غار تاریک، محل اختفای  
دیو سپید می شود:

چو مژگان بمالید و دیده بشست  
در آن غار تاریک چندی بجست  
بتاریکی اندر یکی کوه دید  
سراسر شده غار ازو ناپدید  
به غار اندرون دید رفته بخواب  
بکشتن نکرد ایچ رستم شتاب (۱۸)

جهان پهلوان با دیو دست و پنجه نرم می کند، بر او چون شیر ژیان بر  
می آشوبد و با نیروی فراوان به تیغش می زند و یک پای او را قطع می کند:

برآشفت برسان شیر ژیان  
یکی تیغ تیزش بزد بر میان  
به نیروی رستم ز بالای اوی  
بیفتاد یک ران و یک پای اوی (۱۹)

دیو که اکنون یک پایش قطع شده به رستم حمله ور می شود و یال و  
کوپال او را می گیرد تا او را به زیر آورد، اما رستم قوی تر از آن است که  
تسلیم شود. گرچه از گوشت تن هر دو دریده می شود و خون جاری می گردد،  
رستم بیمناک شکست است و آخرین چاره توکل کردن به جان و جهان آفرین  
و یاری خواستن از اوست. پس با وجود درد و زخم، بر دیو سپید فایق می آید  
و جگر بندش را بیرون می کشد. دیو بر زمین افتاده و جان می دهد:

تهمتن به نیروی جان آفرین  
بکوشید بسیار با درد و کین  
بزد چنگ و برداشتش نره شیر  
بگردن برآورد و افکند زیر  
فرو برد خنجر دلش بر درید  
جگرش از تن تیره بیرون کشید  
چو دیوان بدیدند کردار اوی  
هزیمت گرفتند از کار اوی (۲۰)

بدین طریق، رستم دیو سپید را هلاک می کند و مازندران و به تبع  
آن ایران زمین از شر اهریمن یا دیو سپید و لشکر دیوان او نجات می یابد.

بقیه داستان مربوط به هدیه کردن جگر بند دیو به کاووس است تا از خون آن به چشمان بمالد و بینایی خویش باز یابد.

دیو در این داستان، نماد همه پلیدیها، زشتی ها، کژی ها و کاستی هاست و رستم، نماد راستی و دلیری و پاکی و خوبی است. پس در این اسطوره نور بر سیاهی، پاکی بر پلیدی، خوبی بر کژی چیره می شود و این آرزوی کهن قوم- ملتی است که از همان سپیده دم تاریخ، شعارشان این بود که خداوندا ما را و سرزمین ما را از دروغ و ستم و کژیها برهان. اکنون، در شاهنامه، این آرزو، در نماد کشته شدن دیو سپید به دست جهان پهلوان رستم جلوه می کند و سرانجام رستم، اسطوره قدرت و شجاعت و خوبی و ایثار، پیروز و سربلند از آوردگاه بیرون می آید.

### نتیجه:

به عنوان نتیجه می توان گفت که هر یک از داستانهای شاهنامه را می توان حماسه ای جداگانه و اسطوره ای خاص دانست که هر کدام در حد خود کامل و عالی است و بیانگر احساسات و اعتقادات و آرزوهای پاک ملتی در طول حیات خویش است. قدرت حماسی این داستانها چندان است که شاهنامه را در عین آن که تا حدی یک منظومه تاریخی می شمردند (۲۱) اما می توان در ردیف عالی ترین آثار حماسی جهان قرار داد. هر چند مردم با اساطیر زندگی می کنند، اما بسیاری نمی توانند آنها را توجیه و تفسیر کنند. حکیم فردوسی - اما- به دقت و ظرافت تمام این مهم را انجام داده است.

### پی نوشتها:

۱- رضا براهنی، طلا در مس، ج. ۱، مقدمه، تهران ۱۳۷۱.

۲- محمد معین، فرهنگ معین، ج. ۱، ص ۲۶۷.

۳ - Myth

۴ - Mythos

5 - mahnaficy.blogfa.com محمود نفیسی،

۶ - ارسطو، هنر شاعری، ترجمه فتح اله مجتبایی، تهران: ۱۳۳۷، ص ۴۲.

۷- عبدالحسین زرین کوب، در قلمرو وجدان، تهران: ۱۳۷۵، ص ۴۰۴.

- ۸- نجف دریابندری، افسانه‌ اسطوره، تهران: ۱۳۵۶، ص ۹۹.
- ۹- میرچیاده الیاده، دین پژوهی، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، ص ۹۷.
- ۱۰- امیر حلالی، تحلیل ساختاری قصه های هزار و یکشب، اهواز: ۱۳۸۱، صص ۱۸۵-۱۸۷.
- ۱۱- شاهنامه فردوسی، چاپ جاویدان، تهران: ۱۳۶۲.
- ۱۲- احمد بهارمست، « دوران پهلوانی شاهنامه»، مجموعه سخنرانی و بحث درباره شاهنامه، تهران: ۱۳۵۰، ص ۴۷.
- ۱۳- بهمن سرکاراتی، « جابجایی اساطیر شاهنامه»، همانجا، ص ۸۹.
- ۱۴- شاهنامه فردوسی، چاپ جاویدان، تهران: ۱۳۶۲.
- ۱۵- همانجا. ۱۶- همانجا.
- ۱۷- همانجا. ۱۸- همانجا.
- ۱۹- همانجا. ۲۰- همانجا.
- ۲۱- اسماعیل حاکمی، «ارزش ادبی شاهنامه فردوسی، مجموعه سخنرانی و بحث درباره شاهنامه، تهران: ۱۳۵۰، ص ۷۳.

### منابع و مأخذ:

- ارسطو، هنر شاعری، ترجمه فتح اله مجتبیایی، تهران: ۱۳۳۷.
- الیاده، میرچیاده، دین پژوهی، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران: ۱۳۷۵.
- براهنی، رضا، طلا در مس. ج. ۱، تهران: ۱۳۷۱.
- بهارمست، احمد، « دوران پهلوانی شاهنامه»، مجموعه سخنرانی و بحث درباره شاهنامه، تهران: ۱۳۵۰.
- حلالی، امیر، تحلیل ساختاری قصه های هزار و یکشب، اهواز: ۱۳۸۱
- دریابندری، نجف، افسانه‌ اسطوره، تهران: ۱۳۵۶
- زرین کوب، عبدالحسین، در قلمرو وجدان، تهران: ۱۳۷۵
- سرکاراتی، بهمن، « جابجایی اساطیر شاهنامه»، مجموعه سخنرانی و بحث درباره شاهنامه، تهران: ۱۳۵۰.
- شاهنامه فردوسی، چاپ جاویدان، تهران: ۱۳۶۲.
- معین، محمد، فرهنگ معین.

نفیسی، محمود، <http://mahnaficy.blogfa.com> [Online]

\*\*\*\*\*

## نقش مؤثر و عمده پهلوانان در شاهنامه فردوسی

### چکیده:

پهلوانان بر طبق حکیم فردوسی در شاهنامه، در دوره های باستانی و تاریخی هر دو دارای مقام و جایگاهی در دستگاه حکومتی بودند. آنها با دستگاه فرمانروائی و عموم مردم با هر دو ارتباط مستقیم برقرار داشتند. شعر حماسی «شاهنامه» بر طبق پیش بینی سراینده اش.

پی افکندم از نظم کاخی بلند      که از باد و باران نیابد گزند

در تاریخ شعر و ادب جهانی جاودانی گردیده است. شایسته تذکر است که خود فردوسی در شعر خود، این حماسه ملی را به عنوان «نامه باستان»، «نامه شهریار»، «نامه شهریاران پیش» نامیده و نشانگر این امر است که نقش سایر طبقات جامعه از جمله پهلوانان و قهرمانان را ارج ویژه ای قائل بوده است. از نقشهای عمده پهلوانان در شغل حرفه ای، سهم آنها در مدیریت دستگاه سلطنتی، نظم مملکتی، مشاورت کشور داری حتی نفوذ آنان در انتخاب قطعی فرمانروا بر نقش مؤثر آنها در جامعه دلالت می کند.

\*\*\*

تو این را دروغ و فسانه مخوان      بیک سان روش در زمانه مدان  
از و چند اندر خورد با خرد      دگر بر ره رمز معنی بود  
(فردوسی)

درین امر شاید کسی تردیدی نداشته باشد، که میهن پرستی و حبّ الوطنی یکی از صفات حمیده است و خمیر آن در رگ و ریشه و خون ملت نجیب و شریف ایران عجین شده است و سخنور سترگ و شهیر ایران فردوسی طوسی (متولد ۳۲۹ هـ)، این صفت پسندیده را در حماسه خود نیک متجلی گردانیده است. آری! منظور ما شاهنامه وی است که از حیث کمیت و کیفیت یکی از شاهکارهای ادبی جهان بشمار می رود و اگر اجازه

بدهید از جمله استاد جلال الدین همایی الهام گرفته، عرض کنم که این منظومه فردوسی مانند یک باغی است که هر نوع میوه، و آن هم در هر فصل در آن پیدا است، هرگاه بخواهید بچینید و چشم خودتان را توانائی ببخشید. اقیانوسی است که پر از گنجینه عظیم و می توانید از عمق آن لؤلؤ و مرواید و مرجان علم و حکمت بدست بیاورید بشرط اینکه غواص باشید<sup>۱</sup>

چنان که اهل علم مستحضر هستند فردوسی این منظومه را از ستایش ایزد تعالی و نعت پیامبر آخرالزمان، صلی الله علیه و آله و سلم، منقبت آل اطهار نبی و تمجید صحابه کرام آغاز نموده است و سپس خلاصه تاریخ پادشاهان باستانی و حماسی و تاریخی بیان کرده است که پُر از پند و موعظه، علم و حکمت، رزم و بزم، عشق و زیبایی، جان نثاری و فداکاری، مهر پروری و کینه توزی و بی اعتباری زمانه و فریب ابلسی، گوئی که محور آن اطراف خیر و شر می چرخد تا اینکه عصاره فرهنگ و تمدن چندین هزار ساله کشور خود را متجسم سازد و یک مجموعه بسیار پرمایه و جاویدانه ای را بدست ما بسپرد. چنانچه اغلب اندیشمندان شرق و غرب که به ادبیات زبان فارسی آشنائی دارند شاهنامه را ستوده اند و در مقابل سایر شاهنامه ها و حماسه ها این منظومه فردوسی را سرمایه بی نظیر و بی بها که هنوز تازگی و لطافت دارد، قرار داده اند. «ژول مول» Jules Mohl، خاورشناس فرانسوی که سراسر شاهنامه را در هفت جلد به فرانسه ترجمه و منتشر کرده و دیباچه مفصلی را نگاشته است می گوید که این شاهنامه فردوسی بین تمام حماسه سرهای ایران، دارای یک مزیت خاصی است و «دانشمندترین مورخان ایران درباره این شاعر چنین نظری داشته اند که او بیش از هر کس به معلوماتی که در شاهنامه یافته میشود افزوده است. وی برای بررسی این اثر منابعی به دست داشته است که قسمت عمده آنها دیگر وجود ندارد»<sup>۲</sup>

این جا در این مقاله قصد ما بیان احوال و آثار فردوسی نیست بلکه منظور ما مجسم ساختن نقش مؤثر و عمده قهرمانان آن دوره است، تا خوانندگان محترم مجله وزین دانش متوجه گردند که آنها چه قدر روابط محکم و استوار با شاهان آن زمان و مردم داشته بودند.

۱ - برگرفته سخنرانی استاد جلال الدین همایی در جشنواره فردوسی تیر ماه ۱۳۵۴ ه. ش، ص ۱۹.

۲ - ژول مول به نثر فرانسه نسخه شاهنامه را در ۱۸۳۸ - ۱۸۷۸ در هفت جلد منتشر کرده است و

دیباچه آنرا جهانگیر افکاری به فارسی ترجمه کرده است. ر.ک مقدمه شاهنامه فردوسی - صفحه ۳۵

قبل از این که ما به بررسی این مطلب پردازیم باید تفهیم کنیم که در آغاز این دوره ها روبروی تاریخ بسیار مبهم اسطوره ای و افسانوی می شویم که در شاهنامه بیان شده است که ممکن است اساس آن بر اعتقادات کهنه ملت ایرانی باشد. و ابتدای آن از پادشاهی کیومرث که نخستین شاه داستانی پیشدادیان یا نخستین بشر اوستائی است، می شود و تا اوائل دوره تاریخی انجام پذیر می شود. پس می توان شاهنامه را به دو دوره یعنی دوره باستانی اسطوره و تاریخی تقسیم کنیم و بررسی کنیم که پهلوانان این دوره ها چه مقام و جایگاه در دستگاه حکومتی داشته بودند. و تا چه حدی مداخلت مستقیم و یا غیر مستقیم داشتند که فردوسی آن را در شاهنامه خود بیان کرده است. اما اینجا لازم تذکر است که خاطر نشان سازیم که غیر از فردوسی، دیگر شعرا نیز در میدان حماسه سرائی، وارد شده اند، و غیر از ملت ایرانی در ادبیات سایر اقوام از جمله هندی، چینی - یونانی، رومی، پاکستانی و غیره ها اشعار حماسه دیده می شود اما دیگر آن طراوت و تازگی ندارند. اما شاهنامه فردوسی ازین حیث امتیاز دارد که با وجود گذشت زمان هیچ گزندی به او نرسیده. چنان که فردوسی با تیغن کامل سروده:

پی افگندم از نظم کاخی بلند      که از باد و باران نیابد گزند  
بناهای آباد گردد خراب      ز باران و از تابش آفتاب

همین سبب است که ترجمه این حماسه در هر زبان موجود است حتی در قرن هفتم هجری یکی از فضلالی ذواللسانین بنام فتح بن علی بنداری اصفهانی شاهنامه را به زبان عربی ترجمه کرده است. اما شگفت آور این است که خود فردوسی حتی یک مرتبه هم واژه «شاه نامه» را در سراسر کلام خود به کار نبرده است. و بجای آن با نامه باستان، نامه شهریار، نامه شهر یاران پیش و غیره یاد کرده است گاهی می گوید یکی بشنو از «نامه باستان» یا سر آرم من این «نامه باستان» یا سروده است به گیتی بماند ز من داستان و چنین گفته است:

کنون باز گردم به آغاز کار      سوی نامه نامور شهریار  
این هم دیده می شود:

بدين نامه شهریاران پیش      بزرگان جنگی سواران پیش

شاید این شاعران هستند که کتاب شاهنامه را با نام شاهنامه یا شهنامه یاد کرده اند. اولین کسی که این را به نام شاهنامه ذکر کرده است، شاعر نامور اسدی طوسی است که حدود پنجاه سال بعد از فردوسی بدرود حیات گفته این رباعی سروده است .

که فردوسی طوسی پاک مغز      بداده است داد سخن های نغز  
به شهنامه گیتی بآراسته است      بدان نامه نام نکو خواسته است<sup>۱</sup>

ناگفته نماند که این حماسه سینه به سینه به دست شاعر رسیده و خداوند متعال چه نیروی شگفت آور به قلم فردوسی عطا فرموده که این همه داستانهای اسطوری و تاریخی را به صورت منظومه زیبا درآورده است . اگرچه خداینامه و شاهنامه ابوالمنصور پیش ازین سخنور ما ایللد اویسه وجود داشته بودند و در کتاب اوستا، رگ ودا، مها بهارت، رامایا نا که پیش از تاریخ نگاشته شده بودند ، این نوع اسطوره ها در آن هم دیده می شود که بعداً این داستانها برگ و شاخ پیدا کردند.

### معنی حماسه :

بی مناسبت نیست که واژه حماسه ، حماسی یا پهلوانی را در لغت جستجو کنیم. این واژه از حَمَس ( بفتح اول و دوم و سوم ) است که جمع آن احامس است که معنی جای سخت و درشت یا مرد درشت در دین و دلیری در حرب دارد. و حَمَس ، بفتح اول و کسر دوم نیز دارای همان معانی است که بعداً تدریجاً به معنی شجاعت اطلاق شده<sup>۲</sup>.

پس اگر شاهنامه را داستان دلیران پنداریم اشتباه نباشد. پس اگر کسی این حماسه را با دقت مطالعه و بررسی کرده باشد ، پی می برد که در آن دو چهره اصلی متجلی است . یکی چهره پادشاهان و دومی چهره پهلوانان . اما در آغاز دوره اول که اسطوره ای است و از کیومرث شروع می شود هیچ اثری از پهلوانان دیده نمی شود بلکه شاه و پهلوان هر دو در

۱- ر.ک. پیشگفتار رزم نامه رستم و اسفند یار ، دکتر جعفر شعار - دکتر حسن انوری ، ص ۲۱

نیز گرشاسپ نامه به اهتمام حبیب یغمائی ، تهران ۱۳۱۷ ، ص ۱۴.

۲- ر.ک حماسه سرانی در ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا ، تهران ۱۳۳۳ چاپ پیروز ، ص ۱۶

یک شخص جمع است . یعنی او شاه هم است و پهلوان هم چنانکه در شاهنامه برای کیومرث آمده است .

چنین گفت کاین تخت و کلاه	کیومرث آورد و او بود شاه
پژوهنده نامۀ باستان	که از پهلوانان زند داستان <sup>۱</sup>
کیومرث شد بر جهان کد خدای	نخستین به کوه اندرون ساخت جای
سربخت و تختش برآمد بکوه	پلنگینه پوشید خود با گروه

بعضی از دانشمندان کیومرث، گیومرث، گیومرت یا مرد یا جیومرث را اولین بشر و هوشنگ را اولین فرمانروا شمرده‌اند **Gacomert, Geomard, Gaimarat** که در اوستا چندین بار این نام آمده است. معانی آن جان است و مرت بمعنی مردن یا درگذشتن و گیوجیو بمعنی زیستن است<sup>۲</sup> در زبان اردو، سندی و پنجابی نیز جی، جیو بمعنی زنده به کار برده می‌شود. بعضی‌ها نظر به این عقیده دارند که کیومرث و حضرت آدم علیه السلام یکی اند از روی قرآن و روایات اسلامی درست نیست. می‌گویند که این پادشاه سلطنت بسیار کوتاهی می‌داشت و لباس پوست پلنگ به تن می‌کرد و مانند پهلوانان جنگجو بوده و با دیوان هم جنگید. باید توجه داشته باشیم که در اوائل این دوره اثری از طبقات اجتماعی را نمی‌بینیم چنانچه شاه و پهلوان را در یک شخص جمع می‌بینیم اما مدتی بعد کم کم این نقشه عوض شد و پادشاه و پهلوان از یکدیگر جدا شدند. چنانچه هر دو بجای خود در طبقه مخصوص و زمینه خود نقش خودشان را ایفاء می‌نمودند. چنانچه فردوسی در شاهنامه واضح کرده است که این فرمانروایان اوائل دوره اسطوری، به عنوان نماینده طبقه حکمران هم بودند و در عین حال رسالت پهلوانی را نیز انجام<sup>۳</sup> می‌دادند و این حالت تقریباً تا اواخر پادشاهی جمشید ادامه داشت و بعداً جدا شدند که ذکر آن در آینده می‌کنیم اما گاهی به گاهی شکل ناقص نیز بچشم می‌خورد.

۱ - شاهنامه متن کامل فردوسی (بر اساس چاپ مسکو) نشر قطره، ص ۷ تهران ۱۳۷۷

۲ - حماسه سرائی در ایران، تألیف دکتر صفا ص ۳۹۹

۳ - داستان داستانها محمد علی اسلامی ندوشن آثار تهران ۱۳۷۴ ص ۳۰



## دوره پهلوانی :

بی مناسبت نیست اگر این جا پیرامون دوره پهلوانی تذکری بدهیم . در حقیقت این دوره باقیام کاوه آهنگر و فریدون و ضحاک<sup>۱</sup> که پادشاه ستمگر و بیدادگر است آغاز می‌گردد و به قتل رستم ، پهلوان جهانی و سلطنت بهمن پسر اسفندیار پایان می‌یابد و بنا بگفته استاد دکتر صفا این قسمت «مهم ترین و بهترین قسمت‌های شاهنامه و قسمت واقعی حماسه ملی ایران است که حاوی عالیترین نمونه اشعار فارسی است» آری همین دوره است که چهره اصلی پهلوانان در شاهنامه ظهور کرده اند.

داستان کاوه چنین است که کاوه بایاری و پشتیبانی فریدون پادشاه پیشدادیان بر ضحاک می‌شورد و بعد از جنگ خونریز او را در بند می‌آورند. و چنانکه قبلاً گفتیم که پادشاهان تا این هنگام مستقیماً در جنگ شرکت می‌جستند و یا لاقلاً مداخلت می‌داشتند. بصورت فرستادن سپه سالار که خودشان انتخاب می‌کردند. اما اینک که جنگ بزرگ داستانی شروع شده بود که در آن ما اسامی بزرگ و معروف پهلوانان از جمله کاوه ، قارن (پسروی) ، سام ، گرشاسپ ، نریمان و غیره ها را در شاهنامه بر می‌خوریم .  
حقیقتاً عهد پهلوانان از دوره منوچهر پادشاه پیشدادی آغاز می‌گردد و فردوسی پیرامون این پادشاه می‌گوید .

به سر بر نهاد آن کیانی کلاه  
برو یکسره خوانده اند آفرین  
به نیکی و پاکی و فرزانی<sup>۲</sup>

بهشتم بیامد منوچهر شاه  
همه پهلوانان روی زمین  
به داد و به آئین و مردانگی

دانشمند معروف ، شاهرخ مسلوب چه خوب پیرامون این پهلوانان شاهنامه نظر دارند می‌گویند . « پهلوانان شاهنامه مردان آرزویند که در جهان واقعیت به سر می‌برند چنان سر بلندند که دست نیافتنی می‌نمایند ، درخت‌های راست و سر به آسمان ولی ریشه در خاک و به سبب همین ریشه‌ها دریافتنی و پذیرفتنی.<sup>۳</sup>

۱ - پیرامون داستان ضحاک ر.ک شاهنامه (چاپ مسکو) از صفحه ۱۷ تا ۳۰

۲ - متن کامل شاهنامه (مسکو) ص ۵۶

۳ - نقل از رزم نامه رستم و اسفندیار ، جعفر شعار ، حسن انوری ، ص ۴۸.

چنان که می بینیم که منوچهر ، در دوره فریدون ، یک دوره کین جوئی است باکمک پهلوانان ، کین ایرج پسر فریدون را ختنی می کند و سلم و تور (پسران فریدون ) را نیز بکیفر کردار می رساند که انجام بد کرداران همین است:

چه گفتند دانندگان خرد  
که هر کس که بد کرد کیفر برد<sup>۱</sup>  
منوچهر از جمله آن پادشاهانی است که از حیث حرکات و سکنات، باوجود این که پادشاه است آثار پهلوانی نیز در او پیدا است چنانچه پس از فریدون ، پادشاه کامگار ، او بر تخت می نشیند . اما در زمان پادشاهی فریدون به عنوان یک سپه سالار جلوه نما است که وظیفه یک پهلوان دلیر را انجام می دهد با پهلوانانی مانند گرشاسپ، سام ، نریمان و قارن با سیصد هزار سپاهی در جنگ خونین نخست تور ( پسر فریدون ) را می کشد و سرش را در یک تابوت<sup>۲</sup> نهاده نزد فریدون فرستاد و سپس نبیره ضحاک را نیز بقتل می رساند. منوچهر که نوه دختری ایرج است صدو بیست سال پادشاهی کرد<sup>۳</sup> در ایام پادشاهی او ، سام به مازندران رفت و با کرگساران و سگساران جنگید و ایشان را شکست داد و هنگام مرگ ، سلطنت را به پسر خود نوذر سپرد.

داستان سام ، در اصل داستان بسیار زیبا است که درین حماسه به بهترین صورت جلوه نما شده است. تولد رستم و پهلوانهای او مانند کشتن پیل سپید و گشودن دژ سپید و جنگ با زن جادوگر و اولاد او در عهد منوچهر وقوع پذیر شد چون پادشاه توران از مرگ منوچهر آگاه شد ، دو فرزند خود را بنام افراسیاب و اغریث را همراه سپاه بزرگ بجنگ نوذر فرستاد. افراسیاب نبیره تور در شاهنامه بزرگترین دشمن ایران معرفی گردیده است<sup>۴</sup> نوذر پس از سه جنگ اسیر شد و او را بقتل رسانیدند. چنانچه زال بر می خیزد و با افراسیاب بجنگ پرداخت<sup>۵</sup> فردوسی درخواست نوذر را بصورت نامه بر سام چنین بیان می کند:

۱ - همان ، شاهنامه ، ص ۴۵.

۲ - همان ، ص ۴۶

۳ - حماسه سرائی در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، ص ۴۷۵ - ۴۷۴

۴ - رزم نامه رستم و اسفند یار ، ص ۸۲

۵ - برای شرح ر.ک. شاهنامه متن کامل مسکو در ضمن پادشاهی نوذر از ۱۰۱ تا ۱۱۶

ثنا بر روان منوچهر شاه  
 که آید همی ز ابر باران درود  
 سر افراز گرد پسندیده را  
 روانش ز هر درد آزاد باد  
 سخنها هم از آشکار و نهان  
 ز سام نریمان بسی کرد یاد  
 که هم پهلوان است و هم شاه دوست  
 ازویست رخشنده فرخ کلاه  
 سخنها از اندازه اندر گذشت  
 ازین تخت پردخته ماند زمین  
 یکی باد سرد از جگر برکشید<sup>۱</sup>

کنون از خداوند خورشید و ماه  
 ابر سام یل باد چندان درود  
 مران پهلوان جهان دیده را  
 دل و هوش آباد باد  
 شناسد مگر پهلوان جهان  
 که تا شاه مژگان بهر برنهاد  
 همیدون مرا پشت گرمی بدوست  
 نگهبان کشور به هنگام شاه  
 کنون پادشاهی پر آشوب گشت  
 اگر بر نگیرد وی آن گرز کین  
 چو نامه بر سام نیرم رسید

اما هنوز سام درمیان راه بوده که بزرگان پیش سام رسیدند و خبر دادند که نوذر راه پدر را فراموش کرده و از کردار وی جهان ویران گشته و خواستند که سام بر تخت بنشیند تا مردم فرمانبردار وی بشوند:

که این کی پسندد ز من کردگار  
 به تخت کیی بر کمر بر میان  
 محالست و این کس نیارد شنود<sup>۲</sup>

بدینسان چنین گفت سام سوار  
 که چون نوذری از نژاد کیان  
 به شاهی مرا تاج باید بسود

خلاصه افراسیاب در سر جنگ، نوذر را اسیر کرد و کشت، کارها واژگون شد تا اینکه زال بجنگ افراسیاب رفت و زو را پادشاه کرد. نوذر دو فرزند داشت یکی گستهم دیگری طوس. اما زال اینها را لایق پادشاهی ندانست. زال دو مرتبه در انتخاب شاه دخالت عمده داشته بود یکی در جریان بر تخت نشستن زو طهماسپ.

خلاصه اینست که زال مجمعی را تشکیل می دهد تا تکلیف تاج و تخت را معلوم کنند و باید توجه داشته باشیم که اعضای عمده این مجمع مشتمل بر پهلوانان بود. باوجود اینکه پسران نوذر یعنی طوس و گستهم در پایتخت موجود بودند. اما زال و اعضای انجمن عقیده داشتند که آنها لیاقت

۱ - همان شاهنامه ، ص ۱۰۲

۲ - همان ، برای پادشاهی زو طهماسپ ر.ک شاهنامه ص ۱۱۶ و ۱۱۷

پادشاهی ندارند و در مقابل آنها زو طهماسب برای پادشاهی مناسب تر است. سرانجام زو پادشاه می شود. دومین مرتبه در زمان کیقباد باز تأثیر و نفوذ زال را می بینیم که دوباره تشکیل انجمن می دهد تا فرمانروا را تعیین کند. بر بنای شاهنامه چون تخت شاهی از گرشاسپ خالی ماند. زال از موبدان نشانی کسی را می خواهد که شایسته تخت شاهی باشد<sup>۱</sup> و اینها کیقباد را نام بردند و جالب اینست که کیقباد نیز آنموقع در پایتخت نبود. فقط اعضای این انجمن که بریاست زال تشکیل شده بود بنابر اقدام مستقیم زال پهلوان این تصمیمی را گرفتند. باید در نظر داشته باشیم که کیقباد سر سلسله پادشاه کیانی و یکی از افراد کیانی که گمنام در البرز زندگی می کرد. پس از گشتاسپ آخرین پادشاه پیشدادیان و رستم به اشاره پدرش زال او را بر تخت نشاند در اوستا اسم وی Kav Kavata آمده است که معنی آن محبوب است.<sup>۲</sup>

پیرامون انتخاب پادشاهی کیخسرو<sup>۳</sup> پسر کیکاوس نیز این تأثیر و نفوذ پهلوانان را مشاهده می کنیم که چون گودرز خوابی می بیند پسرش گیو را که پهلوان هم است سوی توران می فرستد که کیخسرو را جستجو کند. گیو می رود بعد از جستجوی فراوان کیخسرو را پیدا می کند و به ایران می آورد همین اقدام «گیو» ثابت می کند که پهلوانان آن عصر در تاج بخشی چه نقش مهمی را انجام داده اند. خلاصه کیخسرو به عنوان جانشین کیکاوس منتخب می شود که در اوستا اسمش چندین بار آمده است. که او یکی از پهلوانان و شاهان بزرگ شمرده شده است<sup>۴</sup> و بنابر روایت فردوسی بعد از مرگ کیخسرو، چون قضیه تخت نشینی بروز کرد. این جناح پهلوانان بوده که تصمیم تأم گرفتند و قبل از مرگ او را تفهیم کردند که بدون مشورتی با پهلوانان نایستی جانشینی را انتخاب کند. چنانچه می بینیم که چون کیخسرو بمحض اینکه لهراسب پدر گشتاسب را جانشین خود معرفی می کند در آن مجلس، اعتراض پهلوانان بلند شد. و خود لهراسب متوجه شده بود که بدون موافقت این پهلوانان او نمی تواند منتخب شود و پایه حکومت خود را استوار سازد. اعتراضات پهلوانان این بود که او از نژاد شاهان نیست

۱ - حماسه سرانی در ایران، ص ۴۹۵

۲ - رزم نامه رستم و اسفند یار، ص ۷۵.

۳ - برای شرح پادشاهی کیخسرو ر.ک شاهنامه، ص ۳۱۴ - ۳۰۴

۴ - حماسه سرانی در ایران، ص ۵۱۶

اما چون کیخسرو نژاد وی را اثبات کرد آن موقع پهلوانان بر شاهی وی تن دادند<sup>۱</sup> چنانچه لهراسپ در اولین خطابه خود آنان را قول می دهد که همیشه در مسیر درست حرکت خواهد کرد.

هر آنکس که از تخت من نیست شاد  
مرا هرچه فرمود و گفت آن کنم  
ندارد همین پند شاهان بیاد  
بکوشم به نیکی و فرمان کنم

ازین به بعد زال به عنوان جهان پهلوان با صراحت اعلام کرد. چنانکه قبلاً ذکر کردیم که از آغاز پادشاهی کیومرث تا اواخر دوره جمشید حاکمیت شاه که هم پهلوانی بود ، استوار بوده اما در اواخر پادشاهی جمشید که پسر طهمورث بود و پادشاهی رسید ، درین زمان بوده که کارکردی شاه و پهلوان از یکدیگر مستقل می شوند. مگر اینکه گاهی به گاهی نمونه ناقص آنرا می بینیم اما به ندرت ! چنانچه منوچهر و گشتاسب که هم شاهزاده بودند و هم حرکات و سکنات پهلوانی را نیز نشان دادند. منوچهر که قبلاً ذکر شد سپه سالاری می کرد و گشتاسب با گرگ و اژدها جنگید و مقام پهلوانی را بدست آورد. همین وضعیت را کیخسرو و بهرام داشتند به مقام شاهی رسیدند. و برخی از اقدامات پهلوانی را نشان دادند. کیخسرو سپه سالاری کیکاوس می کرد. و نزد او فتح نامه را ارسال می کند. چنانچه می بینیم که اغلب شاهزادگان چنین وضعیتی را داشتند چنانچه اسفندیار از هفت<sup>۲</sup> خوان می گذرد و گوهر شاهی نیز دارد، یعنی از نژاد شاهی باشد. همانطور فریبرز که در عین حال شاهزاده هم بود و پهلوان ایران هم شمرده می شود.

علاوه بر این غیر از شاهزادگان اگر نظری به پهلوانان این دوره بیاندازیم متوجه می شویم پهلوانان نیز به اصطلاح ایرانی این رگه یعنی فرمانروائی و پادشاهی که در خون آنها است دارند. چنانچه رستم باوجود اینکه پهلوان جهان است چون بطور فاتح به خاک توران داخل می شود آنجا هفت سال فرمانروائی می کند و پادشاهان را برای ایالت تعیین می کند «به همراه طوق به آنها منشور حکومتی هم می داد هر چند که حکومت وی فقط بر زابلستان و کابلستان و بعدها هند و آن حدود و ثغور بوده مانند یک

۱ - حماسه سرائی در ایران صفحه ۵۲۴ نیز پادشاهی لهراسپ در شاهنامه ، ص ۶۲۱.

۲ - کسی که از هفت خطه می گذرد

حکومت محلی چنانکه در فهرست ابن ندیم نیز از فرمانروائی از حکم روائی رستم بر این مناطق به شاهی تعبیر شده است<sup>۱</sup> و در شاهنامه می بینیم که گشتاسپ<sup>۲</sup> به اسفندیار می گوید که رستم خود را شاه کهن بشمار می آرد و ما را شاه نو<sup>۳</sup>

وقتی که سام زال را از کوه به شهر می آورد منوچهر عهده می نویسد و فرمانروائی بسیاری از جمله کابل به سام می دهد<sup>۴</sup> همانطور در رزم نامه رستم و اسفندیار آمده است « گشتاسپ به اسفندیار می گوید رستم زابلستان ، بست ، غزنی و کابلستان آن او شده ، از دلاوری سرش آسمان رسیده خود را در مقابل خود مان کوچک بشمار می آرد و می گوید گشتاسپ به تازگی به پادشاهی رسیده است<sup>۵</sup>

در شاهنامه پیرامون این ، فردوسی می گوید :

سراسر ستایش به سان بهشت  
ز دریای چین تا به دریای سند  
مگر بی خرد نامور پور زال (۱۰۵)  
نشانم بر تخت بر پیشگاه (۱۱۵)

و ز آن پس منوچهر عهده نوشت  
همه کابل و زابل و مای هند  
به گیتی نداری کسی را همال  
سپارم به تو تاج و تخت و کلاه

## دوره دوم :

چون به این دوره نگاه کنیم می بینیم که این دوره دو حوزه شاه پهلوان را جدا می کند در اواخر عهد جمشید اصلاً این نمونه را نمی بینیم علت آن دو حادثه مهم است یکی این که چون جمشید طبقات اجتماعی چهارگانه را معرفی می کند و در میان خود و مردم جدائی می اندازد. گوئی که رمزاً اعلام کرد که دیگر دوره شاه پهلوان به سرآمده و شاه فقط شاه است و پهلوان فقط پهلوان نه فقط این بلکه خود را در مقابل آن چهار طبقه فراتر قرار داد چنانچه فردوسی آن را بیان کرده است :

بزرگی و دیهیم و شاهی مرا است      که گوید که جز من کسی پادشاه است

۱ - ر.ک. مقاله سید مهدی زرقانی بعنوان روابط شاهان و پهلوانان، کیهان فرهنگی بهمن شماره ۱۴۹ ، ص ۱۷.

۲ - پادشاهی گشتاسپ در همان شاهنامه ص ۶۱۶

۳ - رزم نامه رستم و اسفندیار ، ص ۶۲

۴ - رزم نامه رستم و اسفندیار ، ص ۷۳

در حقیقت در همین دوره حاکمیت قطعی شاه صورت می گیرد اما شخصیت مستقل پهلوان نیز پدید آمده بود. حادثه مهم دیگر که تأثیر سزائی دارد قیام مردم علیه پادشاه است که منتج به عزل جمشید می شود و این نتیجه کبر و اعمال ناشایسته وی بود که وی را از مقام شاهی محروم ساخت. اما این امر شخصیت پهلوان را کامل تر گردانید. حادثه دیگر، ظهور « ارمائل و گرامائل » که دو جوان هستند که به اقدام بسیار جسورانه در آشپزخانه ضحاک راه پیدا می کنند و با تدبیر خردمندانه مردم را از شر و فتنه ضحاک نجات می بخشند. ضحاک پادشاه ستمگر بر کتف دو مار داشته بود چنانچه او هر روز یک مغز ایرانی را در خورشت می خورد. اما این جوانان در مقابل او ایستادگی کردند و حقوق مردم را دفاع کردند در شاهنامه آمده:

ازو نام ضحاک چون خاک شد      جهان از بر او ، همه پاک شد  
گسسته شد از خویش و پیوند او      مانده گونه در بند او<sup>۱</sup>

حادثه سوم قیام کاوه آهنگر است. اگرچه کاوه در زمره پهلوانان نیست اما اقدامی که کرده بود عیناً مثل پهلوانان بوده. قارن پسر کاوه، در سپاه منوچهر بوده او به سام می رود چنانچه سام یک خطبه پر معنی را در مجلس منوچهر ایراد می کند و آنجا جناح پهلوانان را بعنوان نمایندگان توده مردم بطور رسمی اعلام می کند. ازین به بعد است که حوزه وجودی کارکردی شاه و پهلوان بطور کامل از یکدیگر جدا می گردد و هر کدام وظایف و اختیارات خاص می یابند. نقش مؤثر کاوه که فردوسی آن را در شاهنامه بنام تاج بخشی معرفی کرده است همان تخت نشینی فریدون است. بعد از سرنگون شدن حکومت ضحاک که سبب اصلی آن همان کاوه است که مانند یک پهلوان، دلیرانه این کار را انجام داده است. کار از همین جا تمام نشد بلکه ازین به بعد گروهی را نزد خود گردآورد و از آنها خواستار شد که به اتفاق کاوه به محضر فریدون بروند و تمام دستورات شاه را بجای آورده اطاعت کنند. گویا او بوده که بنای عظیم پادشاهی فریدون را گذارده بود. چنانچه می بینیم که خود فریدون و مادر او نیز متوجه این امر بودند که کاوه چه نقش مؤثری را ایفاء نموده است. ازینکه قبل از قیام کاوه، مادر

۱ - شاهنامه، ص ۱۸.

فریدون از ترس اصلاً او را اجازه نداد که هیچ گونه اقدام علیه ضحاک کند ، اما بعد از قیام منصرف شد و دیگر اعتراض برای احتراز از قیام نمی کند و فریدون هم نیک می دانست که بدون یاری کاوه ، او نمی تواند بر تخت بنشیند. چنانچه به همین سبب است که پرچم خود را از ایزار کاوه درست کرد. ازینکه پادشاهی فریدون و سلسله کیانی مدیون خدمات کاوه بوده، چنانچه ازین رو اگر بگوئیم که برجسته ترین کارکردگی پهلوانان گزینش و انتخاب شاه و حفظ و حراست سلطنت آنان بوده . برای اینکه تسلط پهلوانان فقط مربوط به زمانی بوده که هنوز شاه منتخب نشده بود. محض اینکه انتخاب شد و بر تخت نشست پهلوانان به وظایف اصلی خود برمی گشتند که حفاظت کشور و تاج و تخت بود ، اما نکته ای که قابل توجه است اگر شاه خطا می کرد شایستگی خود را از دست می داد، رفتار پهلوانان نیز دگرگون می بینیم. غیر از پهلوانان ، موبدان نیز دخالت مستقیم و مؤثری داشته بودند اما این هم می بینیم که دخالت آنها رنگ نفوذ پهلوانان را کم نمی کرده .

از مطالعه دقیق شاهنامه متوجه میشویم که کارکرد دیگر پهلوانان علاوه بر امور جنگی و موضوعات مربوط به آن درحالت امن یعنی قبل از جنگ ، شرکت در مجالس رایزی و مشورتی که البته با دستور پادشاه برپا می گردید بوده . و آنها درین نقش مهمی و عمده را ایفاء میکردند. چنان که می بینیم که آنها دو مرتبه نقش مهمی را انجام دادند پس معلوم می شود اینها نه فقط آشنائی کامل در امور جنگ آوری داشتند بلکه در امور فرهنگی نیز اطلاعات کافی و وافی داشته بودند. چنانچه تصمیم گیری کامل را در اختیار گرفتند که مثال آن بالا رفته است . پادشاهان پند و نصایح و تصمیم آنها را نیز می پذیرفتند گاهی فرمانروایان آنوقت فقط نظارت تشریفاتی را داشتند. چنانچه در شاهنامه است که اینها در هیأت خردمندان، پادشاه را نصیحت می کردند و در مشکلات حل سرنوشت ساز را پیدا می کردند . اگرچه این هم دیده می شود که گاهی شاه به صلاح خود کار کرده است . اگرچه در جنگ سپه سالار کار مهم و مؤثری را انجام می داد اما گاهی شاه نیز در جنگ شرکت می جست لباس رزمی می پوشید و خود سپه سالاری می کرد. و گاهی خود در پایه تخت می نشست و چون پهلوانان بطور فاتح برمیگشتند برای استقبال آنها می رفت و مراسم جشنی بپا می کرد.

علاوه بر این دو کارکرد مهم پهلوانان که در عرصه شاهنامه می بینیم، تربیت کردن شاهزادگان بوده و آنها درین وظیفه توجه خاصی مبذول می داشتند. چنانچه تربیت سیاوش و بهمن از دست رستم انجام می یابد ، همانطور



تربیت کیخسرو توسط شبانان «کوه فلا» در ایام کودکی و تربیت فریدون توسط یک دشت بان قابل ذکر است. غیر از این پهلوانان از شفاعت و سفارش کردن نیز احتراز نمی‌کردند. اینها اگر می‌دیدند که شاه زاده ارتکاب خطا می‌کند، پس وی را سخت مورد نکوهش و انتقاد می‌گیرند. چنانچه طوس چندین مرتبه ارتکاب خطا می‌کند و مورد نکوهش و تحقیر پادشاه قرار گرفت.

### چه طوس فرو مایه پیشم چه سگ

اما چون رستم شفاعت می‌کند، پادشاه شفاعت خواهی ویرا قبول می‌کند. و یک مرتبه دیگر ماجرای شفاعت خواهی را می‌بینیم که برای گرگین که هم بیژن را فریب می‌دهد و هم به پادشاه دروغ گفته بود و رستم سفارش می‌کند و پادشاه می‌پذیرد.

### به رستم ببخشید فیروز شاه

البته عرض کنیم که پهلوانان از خطا کردن مصون نبودند، گاهی کاری می‌کردند که نادرست به نظر می‌رسید. بطور مثال فقط دو نمونه را بیان می‌کنیم. بعد از اینکه خسرو، بر تخت می‌نشیند و سوگند نامه‌ای را تنظیم می‌کند که مشتمل بر عهد و پیمانهای او بوده با خداوند متعال خود و مردم یعنی او به عنوان یک پادشاه نیک و شایسته برای ایران خواهد بود و کار نگهداری این سوگند نامه بدست رستم محول می‌شود. واقعاً یک مسئولیت بسیار مهمی بوده که ارتباط شاه و پهلوان را ظاهر می‌کند. گویا پادشاه بطور غیر مستقیم اختیار کامل به دست او سپرده که بر کارهای او نظارت کند و از انحراف او را دور نگهدارد و عملکرد شاه را نظارت کند. گویا رستم درین معنی بطور نماینده توده مردم جلوه گر شده است.

نمونه دوم، آن وقت اتفاق می‌افتد چون فربرز تصمیم می‌گیرد، با فرنگیس مادر کیخسرو ازدواج کند. اما چون راه حلی را پیدا نمی‌کند به دامن رستم می‌چسبد. ازینکه کیخسرو و خود فرنگیس برای این عروسی آماده نبودند و به رستم هم گفته بودند که این ممکن نیست و هیچکدام به این ازدواج موافق نیستند. اما شگفت آور اینست که چون رستم درخواست می‌کند آنها بخاطر رستم می‌پذیرند.

خلاصه این که در شاهنامه تصمیم‌گیری پهلوانان آن هم در سطوح مختلف دولتی آن زمان دخالت مؤثری را کار فرما می‌بینیم و این برای این بوده که پادشاهان کارهای درستی را انجام بدهند تا امنیت در کشور حفظ و برقرار بماند و این هم دیده ایم که پادشاهان بعلت کارهای ناشایسته خود

مورد نفرت پهلوانان می گردند. چنانچه ملاحظه فرمودید چون جمشید لباس کبر و نخوت را تن می کند و مورد نفرت توده مردم و پهلوانان می گردد. پس معلوم می شود که در شاهنامه چون پادشاه، خدا فراموش می شود. رسالت و وظیفه اصلی خود را پس پشت می اندازد کارهای ناشایسته را انجام می دهد و خردمندی و تدبیر را بدست فراموشی می سپرد آن موقع روابط شاه و پهلوانان بصورت جدل و جدال مبدل می گردد و اگر به عکس از پهلوانان کار ناشایسته ظاهر می شود یا آنها از رفتار پهلوانی روگردانی می کنند آنموقع نیز ستیز درمیان آنها بوجود می آید اما اگر هر دو بر وظیفه خود درست عمل می کنند. حرمت و احترام باقی می ماند. گاهی این هم در شاهنامه می بینیم که شاه اصلاً به پیشنهادات آنها توجه نمی کرد و باوجود مخالفت پهلوانان آنچه خود صلاح می دانست، عمل می کرد چنانچه پهلوانان در جنگ مجبوراً مجری دستورات شاه می بودند. شاه هدایت می کرد و سپه سالاری را در دست خود نگه می داشت و مواقعی دیگر گاهی خود در پایتخت می ماند و سپه سالاری را به یکی از پهلوانان می سپرد که قبلاً ذکر کرده بودیم و او گزارش حوادث را برای شاه ارسال می کرد. اما هر حال شاه همیشه مقام پهلوانان را رفیع می دانست و بعد از فتح نه فقط برای استقبال می رفت بلکه جشنی بپا می کرد که در آن رقص و پای کوبی آنها را تکریم می کرد. برای رستم، شاه به ذات خود برای بدرقه او می رفت و در وقت مراجعت استقبال می کرد و اگر نمی رفت لا اقل بعضی از بزرگان دربار را می فرستاد. اما از این امر انکار نیست که چه در دوره اول و چه بعدی شاه و پهلوان برای رهبری جامعه و امنیت و حفظ و حراست میهن نقش مهمی را بجای خود ایفاء کرده اند و برای همین پهلوانان غیر از وظایف سپه گری و جنگ آوری در امور مملکتی داشته اند، که نمونه آنها ذکر کردیم. حتی زال را می بینیم که دو مرتبه در گزینش پادشاه دخالت داشته بود. یکی در ضمن تخت نشینی زو طهماسب و دیگر در زمان کیقباد و صحنه دیگر زمانی است که رستم چون دستور می یابد که به دربار شاه حاضر شود او تاخیر می کند و نه فقط این که در اجرای فرمان پادشاه تعلل ورزید بلکه با گستاخی با وی کلام می کند و چون پادشاه خشم می کند و توس را دستور می دهد که رستم را بخاطر اینکه بی احترامی کرده است، مجازات کند و حتی بقتل برساند. چون رستم این سخن را شنید سخت غضبناک شد با تندى شاه را مخاطب کرد و به او فهمانید که او بداند بدون حضور امثال او تاج و تخت و شاهی وی محال است چنانچه پادشاه می ترسد و عذر خواهی می کند و باز می گوید:

چو آزرده گشتی تو ای پیلتن      پشیمان شدم ، خاکم اندر دهن

و بدتر ازین یک واقعه دیگر است که خواننده شاهنامه را در حیرت می اندازد، این است که چون رستم خیر مرگ سیاوش را شنید شتابان غضبناک و در عالم خشم به دربار می رسد و شاه را سرزنش می کند و در مقابل دیدگان متحیر به شبستان شاه می رود و بدون اذن سودابه (زن شاه) را گیسو کشان بیرون می آورد و شاه از ترس پهلوان جرأت جنبش هم ندارد. در رزم نامه رستم و اسفندیار این قضیه را این طور شرح داده اند « پس از کشته شدن سیاوش در توران زمین رستم از زابلستان به پایه تخت می آید و سودابه دختر پادشاه ها ماوران و زن کیکاوس را از کاخ بیرون می کشد و با خنجر دو نیم می کند. کیکاوس در برابر خشم رستم کاری نمی کند »<sup>۱</sup> فردوسی در این ضمن سروده:

ز پرده به گیسویش کشید      ز تخت بزرگیش در خون کشید  
به خنجر دو نیم کردش به راه      نه جنبید بر جای کاووس شاه

داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه نشان دهنده جدال شاه و پهلوان است ، اسفندیار که پسر گشتاسب است و رستم پهلوان این جدال به پیروزی پهلوان منتج میگردد. اما به این نکته باید توجه داشته باشیم که پهلوانان به علت عمل ناخردمندانه شاه مداخلت می کردند. و یا تقابل آنها به موقع بوجود می آید چون پهلوان در مقابل اصول پسندی شاه ایستادگی می کند و یا پهلوان در وظیفه خود کوتاهی کرده اند.

از این وقایع که اینجا به طور اختصار ذکر کردیم به این نتیجه می رسیم که در شاهنامه برای مدیریت نظام سلطنتی شاه همیشه نیاز به دو امر داشته بود یکی تأییدات ایزد تعالی که مبنی بر رفتار نیک وی همراه اوست و دیگر رضایت و پشتیبانی پهلوانان چنانچه دیدیم که هر گاه شاه خدا فراموشی کرده ، اعمال ناشایسته ازش سرزده او از تأییدات الهیه محروم گشت بلکه دشمن سر سخت می شوند این را در وقایع جمشید و نوذر مشاهده کردیم که چون نوذر بی عدالتی می کند با رفتار تند و سر سخت پهلوان روبرو می شود ، و نتیجتاً زال او را عزل میکند . همانطور در زمان کیکاوس که پادشاه کم خرد

۱ - رزم نامه رستم و اسفندیار ، ص ۸۲

بود و چون او به مازندران رفت پهلوانان او را عزل می کنند. و گودرز در غیاب وی او را بی خرد، خود کامه گفت اگرچه اسفندیار از یک جهت پهلوان هم است و هم شاه اما نتیجه ظاهر است که رستم پهلوان پیروز می شود. اما چون در شاهنامه می بینیم که پهلوانان وظیفه و رسالت خود را فراموش می کنند این تقابل بین شاه و پهلوان بروز می کند مثلاً توس که یک پهلوان ایرانی است در اقدام ناخردمندان باعث مرگ برادر کیخسرو که اسمش فرود بوده، می شود و نتیجتاً سپاه ایران روبروی شکست سنگینی می شود اینجا دوباره تقابل بین پهلوان و شاه دیده می شود و گرگین یک پهلوان دیگر ایرانی که بعلت تمایلات غیر انسانی و نفسانی خود موجب گرفتاری بیژن در چاه افراسیاب را فراهم می آورد و با پادشاه هم دروغ گفت. خلاصه کلام این است که در شاهنامه دیدیم که هر که خطا می کند و یا عملکرد خوب ندارد و پویای راه شر است و ازخیر چشم پوشی می کند محکوم به شکست و خواری میگردد و لو اینکه شاه باشد.

وگاهی این هم مشاهده می کنیم که نه شاه خطا می کند و نه پهلوان اما درگیر تقابل شده اند. چنانچه در داستان زال و رودابه می بینیم زال جوانی است عاشق و رنج دیده، او رودابه را دوست می دارد و هیچ گاه حاضر نیست دست ازین عشق بردارد و منوچهر پادشاه ایران و افتخار دارد که از اولاد فریدون است. اما چون می دانست که تبار رودابه به ضحاک می رسد باو خصومت و دشمنی دارد. چنانچه به هیچ وجه حاضر نیست که اجازه دهد که زال جهان پهلوان سپاه او است با کسی که تعلق به دشمن وی دارد ازدواج کند. چنانچه زال به دربار می آید آنوقت منوچهر سعی می کند وی را فهماند. گاهی بهانه می آورد که از ستاره شناسان رأی می پرسد و این گونه هزار بهانه برای موانع این عروسی می آورد تا زال را از این عروسی منصرف گرداند. اما زال نمی پذیرد و این جدال نیز با پیروزی پهلوانان منتج می گردد و زال با رودابه بالاخره ازدواج می کند.

در آخر بی مناسبت نیست شاهان پیشدادیان و کیانیان که ربط به این مقاله داشته بودند، یک جا اسم ببریم:

۱ - کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون، ایرج، سلم، تور، منوچهر، نوذر، زاب، گرشاسپ، کیتباد، سیاوش، کیخسرو، کی لهراسپ، کی گشتاسپ و بهمن، قارن، قباد، که برخی پهلوان سیستانی بودند.

## پهلوانان اشکانی

گودرز ، فرود ، توس ، گسته‌م ، فریبرز ، اسفندیار ، افراسیاب ، اغریث و غیره که تورانی بودند. اگرچه فهرست پهلوانان طولانی است ما اینجا فقط پهلوانان را اسم برده ایم که با این مقاله ربط دارند.

به یزدان پناه و به یزدان گرای  
که وی است بر نیک وبد راهنمای  
(فردوسی)

## مآخذ و منابع

- ۱ - شاهنامه فردوسی شاهکار سخنوری و سخنرانی : متن سخنرانی استاد جلال الدین همائی ، جشنواره فردوسی ، تیرماه ۱۳۵۴ هـ . ش
- ۲ - دیباچه شاهنامه: ژول مول ، ترجمه فارسی جهانگیر افکاری، سازمان کتابهای جیبی ، تهران شماره ۶۵ ، آذر ۱۳۴۵
- ۳ - رزم نامه رستم و اسفندیار ، انتخاب و شرح ، دکتر جعفر شعار ، دکتر حسن انوری ، موسسه مطبوعاتی علمی ،
- ۴ - حماسه سرائی در ایران ، تألیف دکتر ذبیح الله صفا ، چاپ پیروز، تهران ۱۳۳۳
- ۵ - شاهنامه فردوسی ، متن کامل بر اساس چاپ مسکو ، چاپ سارنگ ، سلسله انتشارات نشر قطره ۱۲۰ ، متن کهن ۲ ، ۱۳۷۷
- ۶ - کیهان فرهنگی ، بهمن شماره ۱۴۹
- ۷ - گرشاسپ نامه ، باهتمام حبیب یغمائی ، ۱۳۱۷ - تهران  
منابع دیگری که می توان برای شرح بیشتری استفاده شود :
- ۱- از رنگ گل تاریخ خار ، قدم علی سرای علمی و فرهنگی چاپ دوم تهران ۱۳۷۲
- ۲ - داستان داستانها ، محمد علی اسلامی ندوشن مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد سال ۲۴ ، شماره اول ص ۴۲ ،
- ۳ - زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه ، محمد علی اسلامی ندوشن ، ابن سینا ۱۳۴۹

\*\*\*\*\*

## دیوبند و زیناوند در اسطوره تهمورث شاهنامه فردوسی

### چکیده

در شاهنامه فردوسی، یکی از ویژگی‌های تهمورث مسخر کردن دیوان و آموختن خط و خواندن و نوشتن زبان‌های دیگر در عهد او است ولی در تمام متون معتبر دوره باستان و میانه زبان فارسی، ویژگی مشترک تهمورث دیوبندی و زیناوندی است و ذکر آن از آموزش خط و خوانش زبان‌های دیگر به میان نیامده است. در این پژوهش، سعی شده است تا به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که ویژگی آموزش خط و خواندن و نوشتن از سوی دیوان چگونه و از کجا وارد منابع مورد استفاده فردوسی شده و علت یا علل زبانی و تاریخی و ریشه شناختی این ویژگی از کجا سرچشمه گرفته است.

\*\*\*

### مقدمه:

در شاهنامه فردوسی آمده است که تهمورث دیوبند پسر هوشنگ بود. پس از پدر به تخت نشست و به موبدان و دلیران گفت که جهان را از دیوان پاک کند. وی را فرّ ایزدی بود از این رو بر اهریمن سوار شد و او را در تسخیر خود درآورد. دیوان که چنین دیدند بشوریدند اما تهمورث با گرز گران بسیاری از آنان را بکشت و دیگران تسلیم شدند و پوزش خواستند و وعده کردند که نوشتن و خواندن را به تهمورث بیاموزند.

در گزارش اوستا چنین است که تهمورث دارای دو صفت است، یکی دیوبند و دیگری زیناوندی که معنی آن دارندهٔ زین و سلاح است. در این گزارش آمده که تهمورث از ایزد باد ( وایو) می‌خواهد که وی را بر همه دیوان و پریان و مردمان چیره سازد و اهریمن را به شکل اسبی درآورد تا بر او سوار شود. پس اهریمن به پیکر اسبی درآمد و تهمورث به مدّت سی سال بر او سوار شد و بر کرانه زمین بتاخت.

در بندهشن آمده که تهمورث برادر جمشید است و اهریمن را سی سال در بند داشت و بر او زین نهاد و هر روز سه بار گرد گیتی می‌گشت و بر سر وی گرز پولادین می‌کوفت و چون از گردش جهان باز می‌گشت او را در بند می‌کرد و او جز زخم گرز گران خواب و خوراکی نداشت (مشکور: ۱۳۴۷) چنانکه از گزارش اوستا و بندهشن بر می‌آید سخنی از خط آموختن تهمورث به میان نیامده است و در هر دو گزارش بر دیوبند بودن و زیناوندی تهمورث تأکید شده است. اکنون این پرسش به میان می‌آید که چگونه به روایت فردوسی دیوان به تهمورث خط و زبان‌های دیگر را آموختند.

### پیشینهٔ پژوهش

در کتاب «مجله التواریخ والقصص» تصحیح ملک‌الشعراء بهار (۱۳۱۸) آمده است که، «تهمورث زیباوند: معنی زیباوند آن باشد که سلاح تمام دارد و او را دیوبند نیز گویند در شاهنامه چنان است که پسر هوشنگ بود.»

در جای دیگری از این کتاب دربارهٔ پادشاهی تهمورث آمده که، «وی دیوان را مسخر کرد، و در عمارت بیفزود و اول نوشتن و خواندن در عهد او بود، دیوان تعلیم کردند و بسیاری جانوران اهلی کرد و ...»

در کتاب تاریخ پیامبران و شاهان» از حمزه بن حسن اصفهانی با ترجمه دکتر جعفر شعار ( ۱۳۶۷) نقل شده است : تهمورث زیباوند: زیباوند

یعنی مرد با سلاح تمام، ولی شهر بابل و قهند ز مرو را ساخت. در برخی از کتابها آمده است که او کردینداد را که یکی از هفت شهر مدائن بود بنا کرد، و به گمان من این کلمه تصحیف کرد آباد است که دستان در آنجا بود.»

ملک الشعرا در حاشیهٔ کتاب «مجمل» گوید:

« معنی زیباوند تمام سلاح است، چه زین به زبان پهلوی به معنی اسلحه است و وند علامت نسبت و تملک و مکان و گمان می‌رود دیوبند مصحف و مقلوب زیناوند باشد چه در مأخذ کهنه کلمهٔ دیوبند دیده نشده است. »

### بررسی و تحلیل داده‌ها:

گمان می‌رود که افزوده شدن خویشکاری تهمورث را - آموزش خط از دیوان - باید از منظر فراهم آوردگان داستانهای شاهنامه برای فردوسی جست و جو کرد. براساس اطلاعاتی که داریم بسیاری از داستانها و اسطوره‌ها و حماسه‌ها از منابع ایرانی از جمله از زبان فارسی میانه اشکانی و یا فارسی میانه زردشتی - پهلوی - به فارسی دری ترجمه شده و در اختیار شاعر قرار گرفته است از جمله می‌توان به داستان «ایادگارزیران» اشاره کرد که بطور کامل در شاهنامه نقل شده است. صفت تهمورث در شاهنامهٔ فردوسی و منابع مثنوی دیگر به صورتهای گوناگون آمده است: دیوبند ( *dēvband* ) ، زیناوند ( *zēnāvand* ) ، زیباوند ( *zēbāvand* ) ، دین‌وند ( *dēnvand* ) و دنباوند ( *dēnbāvand* ) با بررسی صورتهای گوناگون فوق و با توجه به منابع پیشین می‌توان حدس زد که صفت اصلی تهمورث همان داشتن سلاح است که صورت اوستایی آن *zaēna* است و در دورهٔ میانهٔ زبان فارسی با توجه به قواعد آوایی این کلمه به صورت *zēn* به کار رفته است و بعدها در صورتهای واژگانی زین ، زین افزار و زندان مورد استفاده قرار گرفته است. قواعد آوایی زبانهای دورهٔ باستان حکایت از آن دارد که / *Z* / اوستایی معادل / *d* / فارسی باستان است، به عنوان مثال



**zasta** در اوستایی به صورت **dasta** و به همین ترتیب **zarayah** به صورت **drayah** و **zan** به صورت **dan** به کار رفته است. بدین ترتیب می‌توان حکم کرد که قرائت پهلوی واژه **zēn** به صورت **dēn** بوده باشد. بدین ترتیب، صورت **zēnāvant** از زبان اوستایی است که خود از دو بخش - **zaēna** به معنی سلاح و بخش دیگر **vant** - پسوند دارندگی ساخته شده و صورت‌های **dēnāwand** و **dēnbāwand** معادل همین کلمه در شاخه غربی زبان‌های ایرانی باستان یعنی فارسی باستان و فارسی میانه زردشتی - پهلوی - می‌تواند بود، اما باید دید که صورت‌های دیوبند و زیباوند چگونه ساخته شدند.

در فارسی باستان کلمه **dipī** به معنی نوشته یا کتیبه از زبان سومری قرض گرفته شده و در دوره میانه به صورت **dēb** / **dib** در واژه‌های گوناگون به کار رفته است، از جمله **dēbān** که نام مجموعه نوشته‌های مانی است و نیز در واژه‌های دبستان و دبیر دیده می‌شود. بعدها با ابدال واج **b** به **w** صورت دیوان به معنی (مجموعه نوشته‌ها) پدید آمده است. به نظر می‌رسد که چیره شدن تهمورث بر دیوان ( موجودات اهریمنی) - در اوستایی **daēva** و در دوره میانه **dēw** و صورت جمع آن **dēwān** - و کلمه **dēb** به معنی نوشته و نیز تصحیف کلمه **dēb** سبب اصلی پیدایی این موضوع شده باشد. خط پهلوی و شیوه املائی واژه‌ها این احتمال را تقویت می‌کند زیرا هر سه کلمه **dēb** و **dēw** و **dēn** را با یک صورت املائی در خط پهلوی می‌توان نوشت، از آن رو که واجهای **w** و **n** در این خط نشانه واحد دارند و گذشته از آن (**b**) تبدیل و جابجایی واج **b** به **w** در زبان فارسی هنوز جزو قواعد آوایی آن به شمار می‌آید.

گمانه دیگری که در میان است آنکه در هندوستان نام خط سنسکریت **dēvanāgri** است که بخش اول آن همین کلمه دیو است که در آنجا در اصل به معنی خدا بوده و بعدها در ایران دیگرگونه شده است. بدین

ترتیب، معنی آن می‌شود خطی که منشأ الهی دارد و وابسته به او است. شاید از گذشته‌های دور چنین مفهومی در میان مردمان رواج داشته است، اما خط هندی از حدود قرن ۷ میلادی رواج عام پیدا کرده یعنی آغاز دوره اسلامی و احتمال این موضوع و رواج آن از راه خط و نام‌گذاری آن ضعیف به نظر می‌رسد. \*

### نتیجه‌گیری:

در تمام منابع دوره باستان و دوره میانه زبان فارسی و متعاقب آن در منابع تاریخی اوایل دوره اسلامی، خویشکاری اصلی تهمورث سلاح دار بودن است. از بررسی صورت‌های گوناگون دیوبند، دین‌وند و زیناوند و زیباوند می‌توان نتیجه گرفت که کلمه دیوبند تصحیف کلمه دین‌وند است زیرا در خط پهلوی برای واج **w** و **n** یک نشانه وجود دارد. از سوی دیگر، صورت دین‌وند معادل زین‌وند یا زیناوند در زبان اوستایی است، چه واج **z** اوستایی معادل و برابر واج **d** در فارسی باستان است. پیدایی صورت‌های زیباوند و دیناوند در متون تاریخی دوره اسلامی مؤید همین نکته است. غلبه و تسخیر تهمورث بر دیوان ( موجودات اهریمنی) در شاهنامه سبب تصحیف کلمه دین‌وند به دیوبند شده و در نهایت گمان می‌رود که دورانی پیش از سرایش شاهنامه آمیختگی معنایی میان **dēwān** ( موجودات اهریمنی) و **dēbān** یا **dēwān** ( مجموعه نوشته‌ها) پدید آمده بود و فردوسی هم از این سنت متعارف پیروی کرده است.

### پی‌نوشت:

- از افاضات شفاهی استاد ارجمند دکتر محسن ابوالقاسمی در کلاس درس شاهنامه فردوسی در سال تحصیلی ۱۳۶۶-۱۳۶۷ در دانشگاه تهران

**فهرست منابع :****منابع فارسی:**

- ابوریحان بیرونی. آثارالباقیه ، ترجمهٔ اکبر دانا سرشت . امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار، امیرکبیر، ۱۳۶۷ .
- تفضلی، احمد، واژه‌نامه مینوی خرد؛ تهران، ۱۳۴۸
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، براساس چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. تهران. قطره ، ۱۳۷۹.
- کریستن سن ، آرتور؛ کیانیان ؛ ترجمهٔ دکتر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۳۶.
- مشکور ، محمد جواد. ایران در عهد باستان . تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۷
- مجمل‌التواریخ والقصص، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، کلاله خاور ، ۱۳۱۸.
- معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی؛ جلدهای اول و دوم، تهران: ۱۳۳۸- ۱۳۶۳

**منابع انگلیسی:**

- Boyce, M; Acta Iranica 9, 9a: Belgium: 1975 -1977.
- Jackson, A, V.W.; An Avesta Grammar; Stuttgart: 1992.
- Kent, R.G.; old Persian : Grammar, text, Lexicon; New, Haven, Connecticut 1953.
- Mackenzie, D.N.; A concise Pahlavi Dictionary; London: 1971.

\*\*\*\*\*

## نگاهی به روند نفوذ شاهنامه در شبه قاره در چند قرن اخیر

### چکیده:

« اختیارات شاهنامه » به گواهی محمد عوفی نخستین اثر گردآورده در شبه قاره توسط مسعود سعد سلمان که بر منتخباتی از شاهنامه و سایر آثار فارسی معاصر مشتمل بود که بظاهر اینک در دست نیست . آن گاه شواهدی از نفوذ شاهنامه در مناطق مختلف شبه قاره از جمله دکن، بلوچستان ، سند ، کشمیر ، میان قاطبۀ طبقات از جمله پارسیان هند به دست داده شده. سپس بازتاب همسانیهای موضوعات و محتوای مثنویهایی به زبان اردو مثل ترجمۀ منظوم خاوران نامۀ محمد حسام خوسفی خراسانی، علی نامۀ نصرتی، حاوی نبردهای علی عادلشاه ثانی بیجاپوری و همچنین انعکاس آن در حماسه سرایی به زبان اردو تبیین گردیده است . بدیهی است برخی اشارات به تأثیر شاهنامه در زندگانی فردی و اجتماعی مردم شبه قاره نیز به میان آمده است.

\*\*\*

به محض دریافت فراخوان مقاله برای ویژه نامۀ شاهنامه فصلنامۀ وزین دانش نخستین موضوعی که به فکر رسید «نفوذ شاهنامه در شبه قاره» بود ، ولی چون به نوبۀ خودش جداً متوجه این کار شدم و تفحص نمودم ، دیدم که پیشروان فاضلم چیزی برای گفتن باقی نگذاشته اند. از سوی دیگر چون ما در دوره ای زندگی می کنیم که نسبت به محتوای کتاب « حجم و وزن (۱) آن بیشتر مورد توجه است و ثانیاً بنابه ضیق وقت به جای به سراغ موضوعی دیگر رفتن مصلحت در آن دیدم که تکرار مکررات را رها کرده نکاتی . ولو پیش پا افتاده - پیرامون همان موضوع را که یاران درخور اعتنا ندیده بودند، فراهم آرم تا از امتثال امر عزیزان دست اندرکار آن مجلۀ محترم باز نمانم و قضاوت را به خوانندگان سخن سنج معنی یاب باز گذارم . و من الله التوفیق و علیه التکلان .

نخستین شاهدی از نفوذ شاهنامه در شبه قاره کتابی است مفقود الاثر موسوم به اختیارات شاهنامه که به نص عوفی خواجه مسعود سعد سلمان لاهوری (۵۱۵ - ۴۳۸ هـ) «جمع کرده» بود (۲) باگذشت روزگار شاهنامه همراه با آثار دیگر زبان شیرین فارسی که دربرگیرنده چکیده اندیشه روحانی و معنوی و اخلاقی و مردمی گلزمین ایران بود ، در دارالامان هندوستان

شیوع وسیعی یافت و در تکوین و تشدید فرهنگ غنی و پُر بار ایرانی در این منطقه تازه باز شده نقشی چونان فعال و بارزی ایفا نمود که گوئی شبه قاره مبدل به حیاط عقبی ایران شده بود. تأثیر قوی این فرهنگ زیبای زبردست فکر و اندیشه و محیط علمی و ادبی و اجتماعی اقشار بالای جامعه را آنچنان منقلب کرد و مغلوب خود ساخت که برای آنان تنها میزان سنجش صحت تمام سنن و اقدار معاییر ایرانی قرار گرفت. یکی از نمونه های روشن آن روش معرفی است که مورخی شهیر در اوایل قرن یازدهم هجری از پادشاهی معاصرش در جنوب هند می نماید:

... اردشیر صولت نوشیروان عدالت فریدون حزم بهرام رزم پرویز بزم ابوالمظفر ابراهیم عادلشاه بن طهماسب شاه بن شاه ابراهیم عادلشاه که سائبان زرین طناب جاه و جلالش تا دامن آخر الزمان افراشته باد ... (۳)  
گوئی خوبیهای کمابیش تمام قهرمانان شاهنامه در وجود ممدوحش گرد آمده بود.

..... خلاء فرهنگی فراخی که در اثر ورود اسلام به شبه قاره و در نتیجه بریده شدن جمعیت وسیع نوگرویدگان به این دین حنیف از تاریخ و فرهنگ سنتی خود، به وجود آمد، ادب و فرهنگ غنی ایران اسلامی اثری به بهترین وجهی پُر کرد و سرپرستی و حمایت فراخدلانه پادشاهان و امرای آنان از نمایندگان این فرهنگ، چه در شکل آثار ادبی و چه در صورت به وجود آوردن آنها، این عمل را باز هم سریعتر ساخت و تدریجاً این فرهنگ در سایر شئون زندگی قاطبه مردم این سامان - علی رغم اختلافات مذهبی آنان - نیز رخنه کرد که به نظایر آن در سطور آتی اشاراتی شده است.

یکی از سرگرمیهای جالب و ظریفی که از دوره صفوی باینطرف (۴) در ایران رواج داشته، عبارت است از قصه خوانی، یعنی افراد چرب زبان و شیرین بیان داستانها و افسانهها را به نحوی میخواندند و ادا می نمودند که مقبول طبایع مستمعین درست فهم صاحبنظر قرار می گرفت (۵). به گفته استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر هنوز با این همه انحطاط ادبی و اخلاقی در بعضی ایلها و محافل عمومی در مواقع و شبهای مخصوص بعضی از داستانهای شاهنامه به وضع خاصی خوانده شده عواطف و احساسات را تحریک و رشادت و وطن پرستی ایرانیان باستانی را در نظر شنوندگان مجسم می کند (۶) در دوره تیموریان هند تعدادی از این قصه خوانان معروف از جمله اسکندر عراقی (۷) ملا رشیدی (۸) ملا اسد (۹) میر قصه (۱۰) و مولانا محمد طنپوره (۱۱) از ایران و توران وارد سند و هند شده و به دربار و دستگاههای امرای ترخانی و گورکانی دسترس پیدا کردند، ولی در اثر برچیده شدن بساطهای آنان این هنر به مرور زمان به نابودی گرائید و فعلاً

اثری از آن در شبه قاره دیده نمی شود. مگر اینکه مجالس سنتی (۱۲) «هیر خوانی» (۱۳) و امثال آنرا به خصوص در روستاهای مناطق مختلف این سامان، جانشین و یادگار اینگونه شب نشینیهای گذشته مردمی به حساب بیاوریم که به نوبه خودش زیر فشار سرشار تفریحات سالم و غیرسالم امروزی در شرف اضمحلال قرار دارد.

از آنجا که شاهنامه یکی از مهمترین مآخذ تاریخی منطقه و مردم بلوچستان می باشد (۱۴)، علاقه مندی بلوچان به این کتاب کاملاً طبیعی است. شاعری موسوم به سید محمد تقی شاه قندهاری که ابتدا ساکن در لسبیله بود و سپس به دستگاه سردار نور الدین منگل پیوست، مثنوی رزمیه به سبک شاهنامه در زبان بلوچی، درباره مرگ نابهنگام مریاش همراه با هفتاد و یک تن از یارانش در برخوردی با حریفانش تحت عنوان گلشن شهادت در سال ۱۲۹۶ هـ / ۱۸۷۹م پرداخت و مهارتش را در شعر رزمی به اثبات رساند (۱۵)

همچنین نعمت الله نامی در زمان سلطه انگلیسها خلاصه ای منظوم از شاهنامه فردوسی در زبان پشتو تهیه نمود و به عنوان «فردوسی پشتو» شهرت یافت. البته ناگفته نماند که پیش از آن نیز شخصی موسوم به استاد محمد رفیق باین کار مبادرت ورزیده بود ولی متأسفانه فقط یک جلد از خلاصه اش به ما رسیده است و تردیدی باقی نمی گذارد که وی نسبت به نعمت الله مزبور بهتر از عهده این مهم بر آمده بود (۱۶)

تاریخ نفوذ شاهنامه در منطقه کشمیر به قرنهای پیش بر می گردد. بنا به قول فرشته در زمان سلطان زین العابدین (۸۷۵ - ۸۲۳ هـ / ۱۴۷۰ - ۱۴۲۰م) بودی بت، ظاهراً هندی، «شاهنامه تمام یادداشتی» (۱۷) در قرن گذشته حمید الله شاه آبادی (د. ۱۲۶۴ هـ / ۱۸۱۸م) رزمیه ای به اسلوب شاهنامه تحت عنوان اکبرنامه منظوم ساخت که موضوع آن سه جنگ افغانان است علیه تجاوزکاران انگلیسی و قهرمان آن شاهزاده محمد اکبر فرزند دوست محمد خان والی افغانستان بوده. این مثنوی را «فردوسی کشمیر» عبدالوهاب پری (۱۳۳۲ - ۱۲۶۱ هـ / ۱۹۱۴ - ۱۸۴۵م) به شعر کشمیری برگرداند (۱۸) بعد از آن خواجه سناء الله خراباتی (۱۲۹۷ - ۱۲۲۴م) که سی سال از عمر خود را در شهر جمون بسر برده بود، بنا به فرمایش مهاراجه گلاب سینگ، حاکم آنجا، مهاراجه نامه در تاریخ حکمرانان کشمیر به وزن و سبک شاهنامه سرود (۱۹)

منطقه سند نیز از قرنهای باز یک مرکز عمده فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان و ادب فارسی بوده است و التفات به شاهنامه یکی از ویژگیهای شامخ آنست. پیش از همه مرزا محمد علی الملقب به فردوسی ثانی خراسانی طوسی که از اخلاف ابوالقاسم فردوسی بوده، همراه با قشون نادری وارد

الکة سند گردید و شاهنامه نادری در حالات نادر شاه درانی به نظم کشید (۲۰) در سال ۱۲۰۹ هـ / ۱۷۹۴م برادر زاده میر علیشیر قانع تنوی میر عظیم الدین عظیم (د. ۱۱۶۳هـ) مثنوی موسوم به فتحنامه سنده، به زبان فارسی، در بحر متقارب، در بیان سقوط کلهوراها و روی کار آمدن تالپران به پایان رسانید (۲۱) بعد از آن همشهری اش میر صوبدار خان ابن میر فتح علیخان تالپور (۱۲۶۲ - ۱۲۱۷ هـ / ۱۸۴۵ - ۱۸۰۲م) یکی پس از دیگری دو شاهنامه به تفاوت ده سال در سالهای ۱۲۴۴ هـ / ۱۸۲۸م و ۱۲۵۴ هـ / ۱۸۳۸م به نظم فارسی درآورد (۲۲). چندی بعد یکی دیگر از معاریف دانشمند سند میر حسنعلیخان فرزند آخرین حاکم تالپر این منطقه، میر محمد نصیر تالپر جعفری دست به تالیف اولین فتحنامه منظوم سند به زبان سندی یازید که در سال ۱۳۱۸ هـ به پایان رسید (۲۳) میرزا صفدر حسین بیگ سیفی فعلاً دست اندرکار برگرداندن این مثنوی به شعر اردوست. به همان وزن شاهنامه یعنی بحر متقارب مثنی محذوف یا مقصور الآخر. فعولن فعولن فعولن فعل / فعول (۲۴) موضوع تمام این فتحنامه‌ها یا شاهنامه‌ها باصطلاح سیاست و جنگهای داخلی این منطقه می باشد.

شاهنامه به عنوان حافظ و امین تاریخ حماسی ایران باستان - میهن اصلی پارسیان هند - همواره مورد تفقد و عنایت مفرط آنان بوده و آنان در راه حفظ و حراست و چاپ و نشر آن از هیچ کوششی فرو نگذاشته اند و در اثر تلاشهای آنان شاهنامه به زبان گجراتی نیز برگردانده شده است (۲۵) منطقه بنگال شرقی - بنگلادش فعلی - نیز سهم بسزائی در شاهنامه شناسی دارد. دانشمندی موسوم به منیر الدین یوسف نه تنها سراسر شاهنامه را در شش جلد از فارسی به بنگلا برگردانده، بلکه زندگینامه فردوسی را نیز تألیف نموده است. همچنین دویچندرالال رای داستان رستم و سهراب را جامعه بنگلا پوشانده و هم مذهب دیگر وی موسوم به بهریش رای کتابی در شرح حال فردوسی منتشر ساخته است. جالب تر اینکه در زبان بنگلا نه تنها نمایشنامه ای درباره فردوسی تهیه شده بلکه چاپهائی ساده و مختصر از شاهنامه به زبان بنگالی برای استفاده کودکان نیز تدارک دیده شده است (۲۶)

زبان هندی رسم الخط خاص خود دارد - مثل زبان بنگالی - که از چپ به راست نوشته می شود. در کتابخانه مدرسه امداد العلوم، در ایبت آباد پاکستان، مخطوطه ای از شاهنامه منظوم به زبان هندی محفوظ می باشد که به خط فارسی کتابت شده. سراینده این ترجمه مولچند شاهجهان آبادی است که در سال ۱۸۳۷ هـ این کار را به پایان رسانید (۲۷)

در زبان اردو اولین و طولانی ترین (۲۸) مثنوی حماسی در وسط قرن یازدهم هجری به صورت ترجمه منظوم خاوران نامه مولانا محمد حسام

الدین خوسفی خراسانی (د. ۸۷۵ هـ / ۱۴۲۸ م) توسط کمال خان رستمی به فرمایش ملکه (= شهبانو) خدیجه سلطان پا به عرصه وجود گذاشت (۲۹) ناگفته نماند که خود خاوران نامه ابن حسام نیز از قدیمی ترین حماسه های منظوم دینی است که به سبک و روش شاهنامه فردوسی پرداخته شده. (۳۰) رستمی در ترجمه خود که مشتمل بر ۲۴۰۰۰ بیت است نه تنها ترتیب ابیات را حفظ کرده بلکه حداکثر همان قوافی متن فارسی را نیز به کار برده و کوشیده است که تمام ویژگیهای اصل منظومه کماکان برقرار بماند. وی ترجمه اش را در طول یکسال و نیم در ۱۰۵۰ هـ / ۱۶۴۰ م به پایان رسانید (۳۱)

علی عادلشاه ثانی بیجاپوری در سال ۱۰۶۷ هـ / ۱۶۵۶ م سریر آرای سلطنت شد ولی در نخستین دهه حکومت خود بیشتر با هرج و مرج داخلی و جنگهای خارجی مواجهه بوده. تاریخ نبردهای همین ده سال موضوع علی نامه نصرتی است. الهام بخش نصرتی نیز در این کار شاهنامه فردوسی است و وی در انجام این مهم به حدی مراقب معیار عالی آن مثنوی بی عدیل حماسی بوده و در مراعات آن چونان موفقیتی به دست آورده که امروزه هم شعر اردو نظیر آن را ندارد، بلکه بنا به گفته دکتر جمیل جالبی این اثر نصرتی به تمام معنی نعم البدل شاهنامه فردوسی در زبان دکنی است و اولین و آخرین منظومه حماسی است که تا به امروز به زبان اردو پا به عرصه وجود گذاشته است (۳۲) مرثیه نیز مثل سایر انواع سخن در ادبیات شبه قاره تحت تأثیر ادبیات فارسی ظهور کرد. در مرثیه سرائی اردو میرزا دبیر (د. مارس ۱۲۹۲ هـ) و میر انیس (م. ۱۲۹۱ هـ) دو چهره فوق العاده درخشانی وجود دارد و با توجه به چیره دستی شان در هنر خود روزی روزگاری در محافل ادبی شبه قاره بحثی در گرفته بود که کدامیک از آنان مقامش در مرثیه سرائی شامخ تر است که یکی از محصولاتش همانا موازنه انیس و دبیر تألیف علامه فقید شبلی نعمانی است. در هر حال چون میر انیس درگذشت میرزا دبیر طی قطعه ای که برای تاریخ وفاتش سرود عظمت حریش را باکمال سعه صدر پذیرفت (۳۳)

شایسته ذکر است که شاهنامه اگرچه اساساً یک منظومه حماسی است ولی با اینهمه به مناسبت مرگ قهرمانان داستانهای مختلف نمونه هائی از شعر رثائی نیز در آن درجهای مختلف دیده می شود. مرثیه انیس دارای همان زور بیان و شکوه و طنطنه لغات و شور و هیجان احساسات و محاکات مناظر دربردارد که خاص شاهنامه فردوسی است (۳۴) و برای همین است که طرفدارانش وی را به لقب «فردوسی هند» یاد می کنند (۳۵) تا همین اواخر تأثیر شاهنامه در نامگذاری کودکان نیز مشهود بود. اسامی چون رستم (۳۶) و کیکاؤس (۳۷) و بلاش (۳۸) و اسفندیار (۳۹) بین پسرها و تهمین (۴۰) و منیزه (۴۱) و حتی آرمیدخت (۴۲) بین دختر



خانمها دیده می شد. حتی بعضی از کارخانه داران اسامی تولیدات صنعتی خود را نیز از شاهنامه بر می گزیدند. به عنوان مثال سالها پیش دو چرخه ای ساخت انگلیس به اسم هرکولیس (۴۲ الف) که ظاهراً برای تأکید بر پایداری و دوامش با الهام از اساطیر یونان اینگونه نامگذاری شده بود، به بازار پاکستان عرضه می شد. بعد چون در پاکستان نیز کارخانه های دو چرخه سازی احداث شد، شرکتی دو نوع از این دستگاه ساختی خود را به نامهای « رستم » و « سهراب » به بازار آورد.

همینگونه در شئون دیگر زندگی نیز اثر آشکار شاهنامه را می شود دید. مثلاً پهلوانی که در مسابقات کشتی گیری تمام حریفانش را در یک منطقه به خصوص شکست داده باشد او را « رستم » آن منطقه می گویند. همچنین کسی که تمام پهلوانان کشور برنده شده باشد، « رستم » سراسر کشور شناخته می شود، و به همین قیاس اگر پهلوانی پشت تمام داعیه داران جهان را به خاک مالیده باشد او را به لقب « رستم زمان » یعنی جهان پهلوان، سرافراز می کنند. در دوره پیش از تأسیس پاکستان در اوایل ربع دوم قرن گذشته دو برادر به اسم مولا بخش پهلوان و گامان پهلوان (۴۳) به ترتیب به لقب « رستم هند » و « رستم زمان » سرافراز بودند. اخیرالذکر باشکست دادن زیسکو پهلوان انگلیسی که ادعای جهان پهلوانی را در سر می پروراند، در شهر لندن، باین افتخار دست یافته بود. اقبال لاهوری (د. ۱۹۳۸م) که خودش نیز در روزگار جوانی ورزش می کرد و کشتی گیری از جمله سرگرمیهایش بوده، برای رستم زمان گامان پهلوان احترام خاصی قایل بوده جالب اینجاست که یکی از معاصران اقبال موسوم به عزیز الدین عظامی (۱۹۵۷ - ۱۸۹۸م) مثنوی دارد بسیار زیبا به سبک شاهنامه در وصف همین گامان پهلوانان که در آن وی را رستم وار مورد ستایش قرار داده است (۴۴) عظامی یکی از دو شاگرد نامدار مولانا شیخ غلام قادر گرامی (۱۹۲۷ - ۱۸۵۶م) است (۴۵) مولانا گرامی از جمله صدیقان بسیار نزدیک اقبال لاهوری بود (۴۶) و به نوبه خودش شرف تلمذ به شخصی موسوم به غلام محمد معروف به ترک علیشاه قلندر، متخلص به ترکی (۱۹۱۹ - ۱۸۲۶م) شاعر پُرگوی فارسی زبان، ساکن در منطقه نور محل در نزدیکی جالندهر در استان پنجاب، داشت (۴۷) ترک علیشاه قلندر از جمله سر سپردگان دلباخته سید غوث علیشاه قلندر پانی پتی (۴۸) و زبان مادری اش فارسی بود و وی سلسله نسب خونی اش را به فردوسی طوسی می رساند (۴۹) اوراست:

منم منم که علم را بر آسمان دارم  
منم که نسب ز طوسی درین جهان دارم (۵۱)

منم منم که امید سخن خطاب من است  
منم که فیض گرفتم ز ناطق مکران (۵۰)

ترک علیشاه روابط بسیار صمیمانه ای با یکی از دوستان بسیار پسندیده و مورد احترام اقبال لاهوری موسوم به مهاراجه سرکشن پرشاد یمین‌السلطنه، صدراعظم ایالت نیمه خود مختار عثمانی حیدرآباد دکن داشت (۵۲) و خاکجایش نیز در حیدرآباد دکن است (۵۳)

تلمیذ دیگر گرامی، خالق سرود ملی پاکستان - پاک سرزمین شادباد! ابوالاثر حفیظ جالندهری بود (۵۴) که بالهام از شاهنامه فردوسی، دست به سرودن شاهنامه اسلام معروف خود زد. بگفته خودش همانسان که مرحوم فردوسی ایران را زنده ساخت، به توفیق ایزدی من نیز در قالب مرده ایمان جان تازه ای خواهم دمید:

کیا فردوسی مرحوم ن ایران کو زنده خدا توفیق د- تو مین کرون ایمان کو زنده (۵۵)

حفیظ در آرزوی تحقق بخشیدن به این مرام و مقصود نظرش با اقبال یکی بود و در دوره بعد از درگذشت اقبال لاهوری وی به عنوان یکی از طرفداران سرسخت و صادق نهضت بازگشت به اسلام برای برانداختن یوغ استعمار در افق ادبی شبه قاره قدش را باتمام درخشندگی اش علم کرد و جالب اینجاست که در سال ۱۹۳۰م چون اقبال برای ایراد خطابه سالیانه ریاست حزب مسلم لیگ به شهر اله آباد مسافرت کرد حفیظ نیز در آن جلسه حضور داشت و مقارن با خطابه اقبال که آقای خامنه ای، رهبر معظم انقلاب جمهوری اسلامی ایران در تألیف انیق خود موسوم به «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» (۵۶) از آن به عنوان «نخستین نغمه پاکستان» (۵۷) یاد می کند، حفیظ نیز منتخباتی از شاهنامه اسلام خود که هنوز منتشر نشده بود، برای حضار قرائت نمود (۵۸)

زور بیان و آهنگ مبارز طلبی از جمله ویژگیهای ممتاز شاهنامه فردوسی است. محمد علی جناح، بنیانگذار آتی جمهوری اسلامی پاکستان، باوجود آنکه تسلط کافی بر زبان اردو نداشت و تمام سخنرانیهایش را به زبان انگلیسی ایراد می نمود، به عنوان یک رهبر ملی طراز اول کشور و سیاستمداری ورزیده ازین مختصات حماسه مزبور برای ابراز احساسات به موثرترین وجهی کاملاً آگاه بود و در موارد لازم می دانست که چگونه می توان ازان استفاده نمود. چنانچه در مراحل نهائی نهضت برپائی پاکستان چون رهبران حزب کنگره سر تا سری هند در ادامه سیاستهای منفی خود نسبت به مسلمانان خواستند که از بعضی تعهدات جدی خود در قبال حزب مسلم لیگ شانه خالی کنند جناح در پایان جلسه هیئت مشاوره لیگ ضمن اعلام هشدار به رقیبانش بزبان فردوسی یادآور شد که «اگر شما آستی می خواهید ما هم خواستار جنگ نیستیم، اما اگر شما آهنگ جنگ دارید ما در پذیرفتن این خواسته شما هیچ تعللی نمی کنیم» این فرمایشات جناح با استقبال گرم

حُضْر روبرو شد و در عین حال جنگ آزادیخواهی مسلمانان در مرحله جدیدی وارد شد. اصل کلمات جناح بدین‌تقرار است : (۵۹)

“ If you seek peace, we do not want war; but if you want war, we will accept it unhesitatingly.”

آیا این کلمات جناح ترجمه دقیق یک بیت فردوسی است یا لُبّ مطالب چند بیت آن حکیم ، و آن بیت یا ابیات کدامست در این باره چیزی به حتم نمی توان گفت ، اما حدّسَم اینست که توجه جناح به چهار بیت اول توصیه زیر خاقان چین به مشاور خود «پیران» میذول بوده ، که با وسیله آن می خواست از نگرانی پیران از قدرت رستم بکاهد که برای کین خواهی خون سیاوش آمده بود.

چه باید برین دشت رنج سپاه  
سزد گر نجویم چندین نبرد  
همانا که رایش بجنگ اندرست  
برو دشت پیکار تنگ آوریم  
بنیروی او رزم شیران کنیم  
جز از خون و زگوشت و زموی نیست  
دلت را چه سوزی بتیمار و درد  
همان تیر و ژوپین برو بگذرد  
درین رزمگه غم کشیدن بدست  
ز پیلی فزون نیست گاه نبرد  
کزان پس نیارد سوی جنگ روی (۶۰)

اگر آشتی خواهد و دستگاه  
بسی هدیه بپذیر و پس باز گرد  
وگر زیر چرم پلنگ اندرست  
همه یکسره نیز جنگ آوریم  
همه پشت را سوی یزدان کنیم  
هم اورا تن از آهن و روی نیست  
نه اندر هوا باشد او را نبرد  
چنان دان که گرسنگ و آهن خورد  
بهر مرد ایشان ز ما سیصدست  
همین زابلی نامبردار مرد  
یکی پیلبازی نمایم بدوی

دانشمندان و سخن سنجان شبه قاره عظمت و بزرگی مقام و آثار بزرگ مردان ادب فارسی را همواره روی چشمانشان جای داده اند و بقدر علم و دانش و امکانات خود در تصحیح آثارشان و پیگیری و بررسی در اندیشه های تابناکشان شتافته و داد تحقیق و تدقیق داده اند. در اثبات علاقه و دلبستگی شدید مردم آنسامان به این اثر بی‌عدیل آنحکیم فرزانه، همین بس که شاهنامه پیش از آن که در ایران منتشر شود چندین مرتبه در هند به بهترین وجه ممکن با امکانات آنروزگار چاپ شده بود. ناگفته نماند که در تحقق بخشیدن این امر از حاکمان معارف پرور انگلیسی و شعرا و ادباء و محققین و ناشران بنام مسلمان گرفته تا منشی نولکشور هندو مذهب ، صاحب مطبع معروف به همین نام و ایرانیان و به خصوص پارسیان مقیم در شهر ممبئی (۶۱) (ممبئی سابق) همه و همه سهمی داشته اند (۶۲) .

هنر پیکر نگاری و تمثال سازی که در تمدن گندهارا به اوجش رسیده بود با روی کار آمدن مسلمانان در هند روی به افول نهاد، ولی با ورود انگلیسها و تحت تأثیر مکتبهای مختلف حجاری در اروپا، هنرمندان این سامان دوباره به این صنعت گرایش پیدا کردند و تندیس هائی از سنگ مرمر و برنز را تخلیق کردند. به مناسبت جشن هزاره فردوسی پارسیان بمبئی تندیسى از فردوسی را که پیکر نگاری معاصر موسوم به شیام راؤ مهاتر در برنز درست کرده بود، به دولت ایران اهدا نمودند که در مهرماه ۱۳۲۴ شمسی طی مراسمی ویژه در میدان فردوسی (۶۳) در شمال تهران نصب شد (۶۴) که تا حال موجود است.

شاهنامه کتابی است قطور، دارای بیش از ۵۰۰۰۰ بیت، و با اینکه «بهترین منظومات فارسی است» و «نظم فارسی را وراثت این کمالی نیست» بنا به گفته زنده یاد استاد بدیع الزمان فروزانفر «بطور قطع یک ربع آن بحدی عالی است که مانندش نتوان گفت و ربعی از ابیات خوب و دو قسمت دیگر متوسط (۶۵)» مبادرت به مطالعه و بررسی یک همچنین متن بزرگ برای یک فرد غیر ایرانی - و لو اینکه سایقه همتش همان حس شدید میهن پرستی و ملت دوستی و علاقه به مجد و عظمت از میان رفته ایران و فکر احیای شوکت باستانی نیاکانش بوده باشد - بدون پشت کار زیاد و حوصله فراخ و عشق و ولع فوق العاده به فرهنگ و تمدن و زبان و ادبیات مشترک ایران و شبه قاره امکان پذیر نیست. به نص «دانشمند مفضل» (۶۶) مرحوم مولوی محمد شفیع «در هند و یا خارج از آن کشور غیر از آقای شیرانی من با هیچکسی برنخوردم که سراسر شاهنامه را از آغاز تا انجام نه تنها به کرات خوانده باشد، بلکه با نحوه بیان و زبان و تراکیش چونان آشنائی بهم رسانیده باشد که [به حتم] بتواند بگوید که فلان ترکیب و یا واژه در شاهنامه بکار رفته یا خیر» (۶۷) حاصل مطالعات انتقادی (۶۸) خلد آشیانی حافظ محمود خان شیرانی (د. ۱۹۴۶م) (۶۹) که قسمتی از آن به فارسی ترجمه و در تهران منتشر شده است، در نوع خود کم سابقه و بینظیر است.

از سال ۱۹۱۵م ببعد وی تقریباً هشت، نه سال گرانبهای از زندگانی خود را صرفاً صرف مطالعات عمیقی در شاهنامه کرده بود. وی از هیچکدام از متن های چاپی آن در شرق و غرب بشمول میکن و مول خرسند نبود و برای جبران این خلا بزرگ ادبی می خواست یک شاهنامه منقح انتقادی مبتنی بر مؤثوق ترین نسخ به روشی هماهنگ با موازین علمی تهیه نماید که شامل مقدمه مفصل، اختلافات نسخ، فرهنگ لغات، فهرس اعلام و شرح حال فردوسی هم باشد ولی بنا به ناسازگاری اوضاع نتوانست این طرح را به مرحله اجرا درآورد (۷۰)

بعضی از معاصران نامدار شیرانی مثل شبلی نعمانی و محمد حسین آزاد و دکتر شیخ محمد اقبال و حکیم سید شمس الله قادری نیز در رابطه با فردوسی و شاهنامه اش نگارشات، و لو اینکه بسیار مختصر، بر جای گذاشته اند که درباره هر کدام جنبه های آنها نیز شیرانی موضعهایش را در مقالاتش (که توسط نوۀ فاضلش در ده جلد ضخیم گرد آوری شده) ابراز داشته است که مطالعه آنها بجای خودش مزایائی دارد.

## پاورقیها

\* - Centre for the study of Persianate Societies, 118-A/2  
Gulberg III, Lahore - 54660, Pakistan

- ۱ - نک: شمس العلماء مرزا قلیچ بیگ، «میر— کام اور ان کی قدرشناسی» [کارهایم و تقدیر از آنها]، در دکتر عبدالشکور احسن (مرتب)، پاکستانی ادب، اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، ۱۹۸۱م، ص ۲۷۲، بنابراین وی در بعضی تذکره ها بجای ذکر تعداد ابیات کلیۀ سروده های بیدل و مولوی و فردوسی، وزن کلیات بیدل « پنج سیر»، و آن مثنوی مولانا و شاهنامه فردوسی هر کدام «سه سیر» مذکور است. ناگفته نماند که هر سیر در خراسان پانزده مثنی و در عراق شانزده مثنی حساب می شود.
- نک: «سیر» در محمد پادشاه متخلص به شاد، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۳۶ ش، جلد سوم ۲۵۳۳.
- ۲ - محمد عوفی، تذکرۀ لباب الالباب، کتابفروشی فخر رازی، تهران ۱۳۶۱ ش، ج ۲، ص ۳۳.
- ۳ - ملا محمد قاسم هندو شاه فرشته، گلشن ابراهیم معروف به تاریخ فرشته، نولکشور، کانپور، ۱۸۶۵م، ج ۲، ص ۴۷.
- ۴ - لغت نامه دهخدا، زیر لغت «قصه خوان».
- ۵ - عبدالباقی نهاوندی، مآثر رحیمی، بخش سوم: زندگینامه ها، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱ ش، ص ۶۷۷.
- ۶ - بدیع الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ اول ۱۳۰۸ ش؛ چاپ دوم، ۱۳۵۰ ش، ص ۴۶.
- ۷ - مآثر رحیمی، ص ۸ - ۶۷۷؛ احمد گلچین معانی، کاروان هند، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۳ - ۵۲.
- ۸ - سید میر محمد بن سید جلال تتوی، ترخان نامه، به اهتمام سید حسام الدین راشدی، سندهی ادبی بورد، حیدرآباد سندھ، ۱۹۶۵م، ص ۸۵؛ سید طاهر محمد نسیانی تتوی، تاریخ طاهری، به اهتمام دکتر نبی بخش خان بلوچ، سندهی ادبی بورد، حیدرآباد سندھ، ۱۹۶۴، ص ۲۲۴.

- ۹ - نورالدین محمد جهانگیر گورکانی ، جهانگیر نامه / توزک جهانگیری ، به کوشش محمد هاشم ، بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۹ ش ، ص ۲۱۵ ؛ ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی ، تذکره میخانه، انتشارات اقبال، تهران ، ۱۳۴۰ ش ، ص ۶ - ۵۹۸ ، ۲۹۳ ، ۴۵۶ ، ۶۰۵ ، ۶۹۲ ؛ میر علیشیر قانع تتوی ، تذکره مقالات الشعرا ، به اهتمام سید حسام الدین راشدی ، سندهی ادبی بورد ، کراچی ، ۱۹۵۷م ، ص ۸۲۹ .
- ۱۰ - ملا قاطعی هروی ، تذکره مجمع الشعراى جهانگیر شاهی ، با تصحیح و تعلیق و مقدمه دکتر محمد سلیم اختر ، موسسه تحقیقات علوم آسیای میانه و غربی ، دانشگاه کراچی ، کراچی ، ۱۹۷۹م ، ص ۱۳۵ . قاطعی ترجمه اش را با این دعا به پایان میرساند: «الهی تا از شاهنامه و شاهنامه خوانان و سخن گزاران [ کذا ] شیرین کلام بر صفحه ایام نام و نشان سخن ایشان مرقوم است ، عمر و دولت شاه نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی بر قرار [ و ] برمدار باد .»
- ۱۱ - تذکره میخانه ، ص ۹۱۴
- ۱۲ - در شهر پشاور پاکستان وجود گذری موسوم به « قصه خوانی بازار » نیز موید همین واقعیت است.
- 13 – Sarwat Ali, “ Heer and Now” , The News, Sunday edition, Lahore, August 3, 2008, p. 36.**
- ۱۴ - ایرج افشار (سیستانی) ، بلوچستان و تمدن دیرینه آن ، سازمان چاپ و انتشارات ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، تهران ، ۱۳۷۱ ش ، ص ۲۷ ، ۹۰ ، ۱۰۳
- ۱۵ - محمد سردار خان بلوچ ، « بلوچی ادب » ، در پاکستانی ادب ، ص ۱۰۲ .
- ۱۶ - ایس. ا. - ایس بخاری ، « پشتو ادب » ، در پاکستانی ادب ، ص ۱۲۹ .
- ۱۷ - تاریخ فرشته ، ص ۳۴۴ .
- ۱۸ - عبدالقادر سروری ، کشمیر مین فارسی ادب کی تاریخ ، سرینگر ، ۱۹۶۸م ، ص ۲۴۸ .
- ۱۹ - محمد حسین تسبیحی ، فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۹۷۷م ، ج ۲ ، ص ۲۷۷ .
- ۲۰ - مقالات الشعرا ، ص ۴۹۴ .
- ۲۱ - عظیم الدین تتوی ، فتح نامه ، به تصحیح شیر محمد نظامانی ، سندهی ادبی بورد ، حیدرآباد سنده ۱۹۶۷م
- ۲۲ - میر صفدر حسین بیگ سیفی ، « شاهنامه سنده » ، سه ماهی پیغام آشنا ، شماره مسلسل ۳۳ ( اپریل تا جون ۲۰۰۸م ) ، ص ۹۲ .
- ۲۳ - ایضاً ، ص ۶ - ۹۵
- ۲۴ - ایضاً ، ص ۹۲
- ۲۵ - علی اصغر حکمت ، سرزمین هند ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۷ ش ، ص ۲۲۲ .

- ۲۶ - دکتر کلثوم ابوالبشر ، « پیوندهای موجود در میان دو زبان فارسی و بنگالی » مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۹۹۳ م ، ج ۲ ، ص ۱۷۱ .
- ۲۷ - محمد حسین تسبیحی ، کتابخانه های پاکستان ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۹۷۷ ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ .
- ۲۸ - داکتر جمیل جالبی ، تاریخ ادب اردو ، مجلس ترقی ادب ، لاهور ، طبع چهارم ، ۱۹۹۵ م ، ج ۱ ، ص ۲۶۷ .
- ۲۹ - ایضاً ، ص ۲۶۵ .
- ۳۰ - دکتر ذبیح الله صفا ، حماسه سرائی در ایران ، امیر کبیر ، تهران ، چاپ سوم ، ۱۳۵۲ ش ، ص ۳۷۷ ، نیز نک : هرمان اته ، تاریخ ادبیات فارسی ، ترجمه از آلمانی دکتر رضا زاده شفق ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۳۷ ش ، ص ۵۹ .
- ۳۱ - تاریخ ادب اردو ، ج ۲ ، ص ۶ - ۲۶۵ .
- ۳۲ - ایضاً ، ص ۴۳ - ۳۳۹ .

**33 - Saiyid Athar Abbas Rizvi , A Socio- Intellectual History of the Isna " Ashari Shi'is in India, Ma'rifat Publishing House, Canberra, Australia, 1986, Vol. II, p. 362.**

- ۳۴ - ایضاً
- ۳۵ - فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی ، ج ۲ ، ص ۲۰۳ .
- ۳۶ - محمد رستم کیانی ، رئیس اسبق دادگاه عالی پاکستانی غربی سابق ( پاکستانی فعلی ) بود و رستم شاه مہمند سفیر اسبق پاکستان در افغانستان می باشد .
- ۳۷ - یکی از قضاة دادگاه عالی پاکستان غربی سابق « بدیع الزمان کیکاوس » نام داشت .
- ۳۸ - مخصوصاً در منطقه بلوچستان .
- ۳۹ - یکی از سناتورهای فعلی از استان شمال غربی پاکستان اسفندیار ولی خان نام دارد .
- ۴۰ - تهمینه دولتانه یکی از اعضای فعلی مجلس ملی پاکستان می باشد .
- ۴۱ - منیژه یعنی همان منیژه ، اسم یکی از دختران فیض احمد فیض ، شاعر فقید اردو زبان پاکستان می باشد .
- ۴۲ - یکی از اعضای ارشد هیئت علمی دانشگاه اسلامی علیگره ، « آرمیدخت صفوی » نام دارد .
- ۴۳ - الف Hercules - هرکول یا هرقول ، پهلوان نامی اساطیر یونان و روم . ( فرهنگ معین )
- ۴۴ - نیای بانو کلثوم نواز ، همسر نواز شریف ، نخست وزیر اسبق پاکستان ، برای برخورد پهلوان مزبور با اقبال لاهوری ، نک : داکتر محمد عبدالله چغتائی ، اقبال کی صحبت مین [ در مجلس اقبال ] ، اقبال اکادمی پاکستان ، لاهور ، ۱۹۶۷ ، ص ۵ - ۱۹۳ .
- ۴۴ - داکتر ظهور الدین احمد ، پاکستان مین فارسی ادب ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۲۰۰۵ م ، ص ۲۶ .

## نگاهی به روند نفوذ شاهنامه در شبه قاره در چند قرن اخیر

- ۴۵ - ایضاً ، ص ۲۷ - ۱۸ ؛ مکاتیب اقبال بنام گرامی مرتبه محمد عبدالله قریشی ، اقبال اکادمی پاکستان ، کراچی ، ۱۹۶۹م ، ص ۴۹.
- ۴۶ - نک : مکاتیب اقبال بنام گرامی
- ۴۷ - ایضاً ، ص ۱۶.
- ۴۸ - برای اطلاع بیشتر درباره وی ، نک : سید شاه گل حسن قادری ، تذکره غوثیه ، الله والی کی قومی دکان ، لاهور ؛ ت.ن.
- ۴۹ - مکاتیب اقبال بنام گرامی ، ص ۱۶.
- ۵۰ - گل محمد ناطق مکرانی از معاصران غالب دهلوی ، ولی نظر مشار الیه درباره وی زیاد مساعد نبوده . نک : غالب دهلوی ، اردوی معلی ، حصه دوم و سوم ، تدوین و حواشی از سید مرتضی حسین فاضل ، انجمن ترقی ادب ، لاهور ، ۱۹۷۰م ، حصه دوم و سوم ، ص ۱۰۴۲ ، برای اطلاع بیشتر درباره وی رک: بلوچستان و تمدن دیرینه آن ، ص ۵ - ۳۵۴ و داکتر انعام الحق کوثر ، یلوچستان مین فارسی شاعری ، بلوچی اکیدمی ، کوئته ، ۱۹۶۸م ، ص ۸۴ - ۶۳.
- ۵۱ - مکاتیب اقبال بنام گرامی ، ص ۱۷.
- ۵۲ - رک : محمد عبدالله قریشی ، « نوادر اقبال : اقبال — پچاس غیر مطبوعه خطوط » [نوادر اقبال : پنجاه تا نامه غیر مطبوعه اقبال به نام مهاراجه سرکشن پرشاد] ، سه ماهی صحیفه ، اقبال نمبر ، حصه اول ، شماره مسلسل ۶۵ ( اکتوبر ۱۹۷۳م ) ، ص ۱۸۸ - ۷۲.
- ۵۳ - مکاتیب اقبال بنام گرامی ، ص ۱۷.
- ۵۴ - ایضاً ، ص ۵۲ . گرامی درباره اش می گوید :

معانی دلاویز و الفاظ دلکش	کلام حفیظ است یا سلک گوهر
معانی در آغوش الفاظ پنهان	به آب است ماهی به آتش سمندر
گرامی سحر گفت سالک به گوشم	زبان حفیظ است یا آب کوثر

به نقل از دکتر تحسین فراقی ، افادات ( شعری مطالعات ) ، سنگ میل پبلی کیشنز ، لاهور ، ۲۰۰۴م ، ص ۳ - ۵۲.

۵۵ - ایضاً ، ص ۵۷

۵۶ - چاپ دوم ، انتشارات آسیا ، تهران ، ۱۳۴۷ ش.

۵۷ - ایضاً ، ص ۲۳۳.

58 - Syed Sharifuddin Pirzada, Foundations of Pakistan (All India Muslim League Documents, 1906 - 1947), Islamabad: National Institute of Historical and Cultural Research, 2007, Vol. II, p. 130.



**59 – Jamil-ud-Din Ahmad, ed. Speeches and Writings of Mr. Jinnah , Lahore: Sh. Muhammad Ashraf, 1976, Vol . II, p. 317.**

- ۶۰ - شاهنامه فردوسی ( بر اساس چاپ مسکو ) ، به کوشش دکتر سعید حمیدیان ، نشر قطره ، تهران ، چاپ چهارم ، ۱۳۷۶ ش ، ص ۲۱۹ ، بیت ۱۷۷ - ۱۶۷ .
- ۶۱ - برای خاطرات اقبال درباره پارسیان بمبئی ، نک : دکتر محمد سلیم اختر ، اقبال شناسی : جستاری در اندیشه و هنر علامه دکتر محمد اقبال لاهوری ، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ، تهران ، ۱۳۷۷ ش ، ص ۹ - ۸ .
- ۶۲ - نک : سید عارف نوشاهی ( مرتب ) ، فهرست کتابهای چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۶۵ ش / ۱۹۸۶ م ، ج ۱ ، ص ۴۹ - ۶۴۵
- ۶۳ - در محل تقاطع خیابان فردوسی و خیابان انقلاب .
- ۶۴ - سرزمین هند ، ص ۴۱ - ۳۴۰ ، برای تفصیل اهداء این مجسمه و وصف آن و اشعار و عباراتی که بر روی پایه آن حکاکی شده « نک : علی اصغر حکمت ، پارسی نغز ، تهران ، ص ۳۵۶ .
- ۶۵ - سخن و سخنوران ، ص ۵۱ .
- ۶۶ - برای مرحوم مولوی محمد شفیع عیناً همین ترکیب در نامه فقید سعید استاد علی اصغر حکمت به نام فرزندش احمد ربانی که توسط نگارنده ترسیل شد ، بکار رفته بوده است .
- ۶۷ - مقالات مولوی محمد شفیع مرتبه احمد ربانی ، انجمن ترقی ادب ، لاهور ، ۱۹۷۴ م ، ج ۳ ، ص ۳۳۹ .
- ۶۸ - نک : مقالات حافظ محمود شیرانی (فردوسی سـ متعلق مضامین ) ، مرتبه مظهر محمود شیرانی ، مجلس ترقی ادب ، لاهور ، ۱۹۶۸ م .
- ۶۹ - بهگوت سروپ ، یکی از شاگردان بنام مرحوم محمود شیرانی ، در یکی از مقالاتش می نویسد که حین اقامت دکتر فتح الله مجتبائی در هند ، به عنوان رایزن فرهنگی ایران در آن کشور ، به محض اینکه من خودم را به وی معرفی نمودم و گفتم که من از جمله شاگردان حافظ محمود شیرانی هستم ، دکتر مجتبائی بی درنگ گفت :
- “ A Scholar of the calibre of Hafiz Mahmud Shirani has been born neither in Iran nor in Europe.” Bhagwat Sarup, “Some Reminiscences of my Association with Hafiz Mahmud Shirani”, Oriental College Magazine, Shirani Number, Vol. 56, No. 3 – 4 , p. 10.**
- ۷۰ - برای اطلاعات بیشتر نک : نامه اش بابای اردو مولوی عبدالحق در مجله تحقیق (ویژه نامه حافظ محمود شیرانی ) ، دوره سوم ، شماره ۳ - ۴ .

\*\*\*\*\*

## تنبور در شاهنامه

### چکیده:

سه تندیس گلین درشوش یافت شده که از ۱۵۰۰ سال پیش از زادن مسیح به جای مانده و نقش نوازندهٔ تنبور بر آن آشکار است. همچنین در متنهای پهلوی بارها از تنبور یاد شده است. در دوره های کهن استفاده از سازهایی شبیه تنبور در کشورهای چین و در شمال افریقا (مغرب) دیده شده است. بالغ بر هزار و صد سال است که در شعر فارسی رودکی از تنبور سخن رفته است. در سدهٔ اخیر هنر مندانی برجسته در نوازندگی تنبور نام آور گردیده اند مانند کیخسرو پور ناظری، سید خلیل عالی نژاد، علی اکبر مرادی، گل نظر عزیززی و برخی گروه ها را باید یاد کرد. بزرگترین پهلوان شاهنامه رستم، نوازندهٔ نغز تنبور می باشد. در سه جلد نخست نامهٔ باستان تنها یک بار نام تنبور آمده. در خوان چهارم رستم پیش از روبرو شدن به زن افسونگر تنبور می نوازد. تهمتن در تنهایی ساز بر میگیرد و در این کار هم نشانه ای از آئینی بودن نوازندگی تنبور می توان سراغ گرفت. دومین پهلوان بزرگ داستان باستان اسفندیار در صورتیکه بازن افسونگری روبروست تنبور می نوازد:

فرود آمد از بارگی چون سزید	ز بیشه لب چشمه ای برگزید
یکی جام زرین به کف بر نهاد	چو دانست کز می دلش گشت شاد
بزد دست و تنبور بربر گرفت	سرائیدن چامه اندر گرفت

\*\*\*

در متنهای پهلوی بارها از تنبور یاد شده است ( تمبور) پیشینهٔ این ساز کهن را به پنج هزارسال پیش نیز رسانده اند. نقشها و سنگ نبشته هایی به دست آمده که برخی بر آن پایه گفته اند تنبور میان «هی تیت» ها که از نژاد آریایی بوده اند، روایی داشته است. سه تندیس گلین نیز در خرابه های شوش یافت شده که از هزار و پانصد سال پیش از زادن مسیح برجای مانده و نقش نوازندهٔ تنبور بر آنها آشکار است. در جای جای تاریخ ایران نشانی از تنبور می توانیم یافت که با پسوندهایی گونه گونه خواننده می شده است: تنبور خراسانی - تنبور قوچانی - تنبور شروانی - تنبور تیسفونی و...

بیشینه سازهای زهی زخمه ای را می باید فرزندان تنبور دانست :  
 دوتار- قپوز- چگور و در سازهای امروزی، سه تار ( که با ناخن انگشت اشاره نواخته می شود ) نیک به تنبور ( که با سرانگشتان نواخته می شود ) مانده است چنان که برخی تنبور را «سه تار باستانی» خوانده اند. تنبور را در آشور «پاندورا» می نامیدند که با اندک دگرگونی با نام «فاندورا» از آنجا به یونان رفته و در سده های میانی (قرون وسطی) به اروپا نیز راه یافته. نیز چینیان سازی به نام «تن پولا» داشته اند که بی گمان ریختی دیگر از تنبور بوده است. در مراکش، تنبوری هفت سیمه کاربرد دارد که می بایدش از یادگارهای «زریاب» دانست. تازیان نیز این ساز را «طنبور» و گاه «طنبار» خوانده اند. در تنبور تنها پرده و نیم پرده کاربرد دارد و نوازندگان این ساز از یک چهارم پرده (ربع پرده) بهره نمی گیرند از اینرو آوای تنبور به گوش باختریان آشنا تر است. فارابی گونه های تنبور و دستانهای آن را به فراخی گزارش کرده است که از آوردن سخنان ارزشمند آن استاد بزرگ موسیقی در می گذریم. با دریغ باید گفت که سالها تنبور نیز چون دیگر سازهای باستانی ایران زمین، به کنج فراموشی سپرده شده بود و اگر هنوز نشانی از این ساز و نغمه های دیرینه و آسمانی آن برجاست، همه در گرو پاسداشت نهانگرایان و درویشان یا رسان ( اهل حق ) است که این ساز سپند (تنبور تیسفونی) را بردل و دیده نهاده و ساخته و نواخته اند. این ساز تا سالیانی نه چندان دور، چنان ناشناخته مانده بود که حتی موسیقیدانان نیز جز نامی از آن نشنیده بودند. شگفتا که در سازشناسی استادی چون پرویز منصوری نیز سخنانی نادرست درباره تنبوری یابیم. ایشان تنبور را چهارسیمه دانسته اند. لیک تنبور در بُن سازی دوسیمه است و نوازندگان همروزگار ما سیم سومی را چونان واخوان بر این دو سیم افزوده اند. کاسه تنبور گلابی گونه لیک کشیده و دراز است و بر دسته ساز، سیزده یا چهارده پرده می بندند. یکی از ویژگیهای برجسته نوازندگی تنبور، زخمه «شُر» است که چهار انگشت دست راست به زیبایی یکی پس از دیگری سیم را می نوازند و این ترفند (تکنیک) نه تنها شنیدنی که دیدنی نیز هست. چنان می نماید که گونه ای تنبور در گذشته با زخمه ( و نه سرانگشت ) نواخته می شده است :

فاخته بر سرو، شاهرود برآورد زخمه فروهشت زندواف به تنبور

سراینده این بیت، رودکی است که خود نوازنده ای چیره دست بوده و آشنا به نواختن سازها، پس باید درسخن او بیشتر درنگ کرد. از «فروهشتن زخمه» چنین برمی آید که زخمه، چیزی بجز دست نوازنده بوده است.

نخستین کسی که تنبور را از کنج خانقاهها بدر آورد و به دوستانان موسیقی ایرانی شناساند استاد «کیخسرو پورناظری» است. ایشان با پایه گذاری گروه تنبور «شمس» و همکاری بزرگانی چون «سید خلیل عالی نژاد»، «علی اکبر مرادی»، «گل نظر عزیزی» و ... تنبور را از گمنامی رهایی بخشید و در پی سالها تلاش پیگیر آن را به جهانیان شناساند. درخشش گروه تنبورشمس در جشنواره های جهانی موسیقی در اروپا و آمریکا، فرهنگ و هنر با شکوه ایرانیان را بیش از پیش به مردم جهان شناساند. زنده کردن تنبور گامی بزرگ در پاسداشت ارزشهای کمابیش از یادرفته موسیقی باستانی ایران به شمار می رود. شاگردان این استاد بزرگ، امروزه راهی که به فروغ هنر و اندیشه ایشان روشن گشته پای نهاده و هنرآفرینها می کنند. هریک از نوازندگان آن روزگار گروه شمس، امروز استادی گرانبه شده اند و خود گروهی ساخته و گرم کارند. در این سالها گروههای بسیاری به تنبور نوازی پرداخته اند. هرچند شمس همچنان برترین گروه تنبور شناخته می شود از چندگروه دیگر نیز یاد می کنیم:

گروه باباطاهر (روانشاد سید خلیل عالی نژاد) گروه لاوچ (علی اکبر مرادی) گروه شاهو (حامد صغیری) گروه ارغنون (رامین کاکاوند) گروه بال و شان (کیوان کیانیان) و ...

چند تن از نوازندگان برجسته تنبور (جز آنانکه نامشان رفت):  
تهمورس پورناظری، سهراب پورناظری، آرش شهریاری، داود عزیزی، افشین رامین، علیرضا فیض بشی پورو ...

نیز می باید ازدو استاد درگذشته امرالله شاه ابراهیمی و درویش امیرحیاتی یاد کنیم که پاسدارندگان سنتهای ارزشمند تنبور بودند. نیز درخور یادآوری است که روانشاد استاد سیدخلیل عالی نژاد، کتاب «تنبور از دیر باز تا کنون» را در شناخت این ساز باستانی به رشته نگارش درآورده که همچنان کتابی یکتا در این زمینه به شمار می رود.  
در سه جلد نخست نامه باستان تنها یک بار نام تنبور آمده است:

ابا می، یکی نغز تنبور بود؛  
بیابان چنان خانه سور بود  
(۱/۱۲۸۰)

می دانید نوازنده نغز تنبور کیست؟ شاید باور نکنید که بزرگترین پهلوان شاهنامه و خداوندگار رزم است که این تنبور را می نوازد. چند نکته را از همین بیت، درمی توانیم یافت:

۱. رستم مردی بونده است که ازگزینه های بزرگی، هیچ کم ندارد.  
اینکه جهان پهلوان نوازندگی نیز می داند، می تواند گواهی آشکار بر ارزش بی

چند و چون موسیقی نزد ایرانیان باشد. مردی چون رستم می باید موسیقی را نیز بیاموزد تا همه سویه به بوندگی دست یابد. موسیقی هنری سپند و آسمانی است که حتی مردان رزم و کار نیز از آن بیگانه نمی توانند بود.

۲. رستم در خوان چهارم پیش از روبرو شدن با زن افسونگر، تنبور می نوازد. چرا؟ رستم را سر رهاندن کاوس از بند دیوان است و راهی پریم و گزند در پیش دارد. چرا ساز تنبور برداشته؟ می پندارم که ساز چونان ابزاری سپند و گرمی در راه (سلوک) بایسته هر رهرو ر بوده است و هفت خوان که به گزارشی دیگر راه بوندگی و آزمون رستگاری رستم است، نمی تواند بی همراهی این همنشین که آوای دوست را از ناکجا به گوش دوستداران می رساند، سپرده آید.

۳. تهمتن در تنهایی ساز بر می گیرد و در این کار هم نشانه ای از آیینی بودن نوازندگی تنبور می توانیم سراغ گرفت. گفتار رستم نیایش گونه ای است که به دوراز چشم بیگانگان، به انجام می رسد و گویی رستم درد دل با خدای خویش می گوید:

یکی جام زر یافت، پُر کرده می  
بیابان چنان خانه سور بود  
بزد رود و گفتارها برگرفت  
که از رود شادیش بهره کم است  
؛ بیابان و کوه است بستان اوی  
ز دیو و بیابان نیابد رها  
نکرده است بخشش ورا کردگار

نشست از بر چشمه فرخنده پی  
ابا می، یکی نغز تنبور بود  
تہمتن مر آن را به بر درگرفت  
که: «آواره و بد نشان رستم است  
همه جای جنگ است میدان اوی  
همه رزم با شیر و با اژدها  
می و جام و بویا گل و میگسار

گلایه گونه ای از پروردگار می کند. لیک این ساز را زن افسونگر همراه خوانی رنگین بر راه تهمتن نهاده. چرا؟ از دو سوی به این کار می توانیم نگریست:

۱. ساز همچون نان و باده، هر رهگذر را به سوی خویش می کشد. تن گرسنه و تشنه را نان و باده انگور می باید و روان خسته و آزرده را تنبور.

۲. چنان که گفتیم سازه همراه بایسته و شایسته روندگان راه بوندگی است. منطقی نمی نمود اگر داستانسرای، تنبور را در چنین راه ناهموار و زینۀ دشوار در بار رستم می گنجاند. بار رخش او می باید گرز و تیر و کمان باشد. پس به ترفندی شیرین آن را به دست زن جادو، پیش پای رستم دستان می نهد.

دراستوار داشت این پندار، از مرز سه جلد نخستین در گذشته و درجلدهای دیگر نشانی از تنبور می جویم. تا جلد ششم سخنی از تنبور نیست و ناگاه پیر رازدان، از تنبوری گوید. اینبار هم آیا نوازندۀ تنبور آشناست؟ و آیا پیوندی میان او و رستم می توان یافت؟

شاید باور نکنید که نوازندهٔ تنبور دوم ، دومین پهلوان بزرگ شاهنامه است . تنها کسی که همچون رستم ، از هفت خوان گذشته است ( راه بوندگی را به انجام رسانده ) آری نوازنده این بار « اسفندیار » است . شگفت اینکه اسفندیار نیز چون رستم ، در خوان چهارم ، با زنی افسونگر روبرو می شود و در همین خوان است که اسفندیار - باز هم چون رستم - تنبور می نوازد. این بار اسفندیار خود تنبوری خواهد :

یکی ساخته نیز تنبورخواست همی رزم پیش آمدش ، سور خواست

باید دانست که « گرگسار » پیشاپیش اسفندیار را از رویارویی با زن افسونکار آگاه کرده و با این آگاهی است که اسفندیار باز هم تنبور می خواهد. نغزتر از همه اینکه همان نیایش درد دل گونهٔ رستم با خداوند را بر لب او نیز روان می بینیم . یل ارجمند، نخست دل به فروغ باده برمی افروزد و هرگمان و پنداریبیهوده از رنج و آزار بوده و نابوده را می سوزد و چنین نغمه ساز می کند :

ز بیشه لب چشمه ای برگزید	فرود آمد از بارگی چون سزید
چو دانست کز می دلش گشت شاد	یکی جام زرین به کف بر نهاد
سراییدن چامه اندر گرفت	بزد دست و تنبور بر برگرفت
که هرگز نبیند می و میگسار!	همی گفت : « بداختر اسفندیار
ز چنگ بلاها نیابد رها	نبیند جز از شیر و نر اژدها
به دیدار فرخ پری چهره ای	نیابد همی زین جهان بهره ای
مرا گر دهد چهره ای دلگسل	بیایم ز یزدان همه کام دل
فروهشته از مشک تا پای موی «	به بالا چوسرو و چو خورشیدروی

برخی این سخنان را گله از روزگار دانسته اند اما از دید ما چیزی نیست جز نیازی آمیخته به ناز و نیایشی در پردهٔ راز؛ چون از زبان بزرگی برآمده که مرد زاری و خواری نیست. او کسی است که هرگز در پیش گردون گردان کرنش نکرده و زانو در برابر کوه نخمانده است. بیم این است که نگارنده را به فراخروی بنکوهند و نیز اینکه از سازشناسی دورافتیم با اینهمه دریغ می آمدم که این اندک را نیز نگویم که به هرروی این نیز بخشی از ویژگیهای موسیقی و تنبور است و یکسره از سازشناسی جدا نیست . خوانندگان را به اندیشیدن در چند نکته - که از همسازی کاربرد تنبور در خوان چهارم رستم و اسفندیار یافته ایم - فراخوانده و بیش از این در این باره سخن نمی گوئیم :

۱. چشمه (پاکی و روشنی / کهن الگوی آب : گذشتن ازهر مرز) :  
نشست از برچشمه فرخنده پی ؛ ( رستم )  
ز بیشه لب چشمه ای برگزید .(اسفندیار)
۲. باده ( رمز بی خویشتنی / مستی وراستی / رهایی از پندار و بند گمان ) :  
یکی جام زریافت ، پرکرده می. ( رستم )  
یکی جام زرین به کف بر نهاد؛( افراسیاب )
۳. همراهی ساز با سخن ( نیایش / راز و نیاز) :  
بزد رود و گفتارها برگرفت (رستم)  
سراییدن چامه اندر گرفت .(اسفندیار)
۴. درلایه بیرونی گله و ناله است و دربن به راستی چنین نیست ( گونه ای شطح / نعل وارونه )
۵. جستن رهایی از دیو ( بریدن بند پیوستگی ها و دلبستگی ها / وارستگی / گسستن از سیاهی و پیوستن به فروغان فروغ) :

همه رزم با شیر و با اژدها ؛      ز دیو و بیابان نیابد رها.(رستم )  
نبیند جزاز شیر و نر اژدها ؛      ز چنگ بلاها نیابد رها .(اسفندیار)

تنبور، سازی است که جزد در کاربرد آن نزد نهانگرایان و درویشان ،  
بزمی به شمار می آید و نوای دلنشین آن با هرگونه ستیزه و کین ، نیک  
ناسازاست . «امیر معزی» سروده :

موسم جنگ و غوشیور ورنج تن گذشت      گاه چنگ و نغمه تنبور و عیش جان رسید

سخنوران پارسی کمتر از « تنبور» در سروده های خویش یاد کرده اند .  
بیتی زیبا از « کلیم کاشانی» را مایه نیک انجامی این گفتار می سازیم :

در حیرتم از زاری تنبور که این طفل      بدخو شود آن دم که در آغوش و کناراست

\*\*\*\*\*

به کوشش : دکتر محمد حسین تسبیحی

**شاهنامه فردوسی :**  
**چاپ های سنگی در**  
**کتابخانه گنج بخش**  
**مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان**

**چکیده :**

شاهنامه های چاپ سنگی در سرتاسر شبه قاره بسیار است و در همه کتابخانه های دانشگاه ها ، دارالعلوم ها ، مدارس دینی و کتابخانه های خصوصی نگهداری می شود. تعدادی از این شاهنامه های چاپ سنگی در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نیز محفوظ و از گزند روزگار مصون است. اکثر این چاپ های سنگی زیر نظر مطبع اوده اخبار - که معروف به منشی نول کشور بوده - طبع و نشر شده است. تقریباً همه آنها با جدولها و آذین بندی ها و تصاویر پهلوانان و جنگجویان و حماسه سازان افسانه و تاریخ مزین و آراسته شده است. قدیم ترین شاهنامه چاپ سنگی در این کتابخانه ۱۹۶ سال عمر دارد. که جلد اول شاهنامه است با تحقیق و تصحیح و کوشش مینهولمسدین انجام یافته و آخرین شاهنامه چاپ سنگی (طرح چاپ سنگی) است که در سال ۱۳۵۰ هـ . ش به تصحیح دکتر محمد جعفر محبوب و سرمایه مؤسسه انتشاراتی امیر کبیر با تصاویر و نقاشی های هنری در ایران چاپ شده است. البته درمیان این شاهنامه های چاپ سنگی ، ترجمه های منظوم اردو و پنجابی بروزن و بحر شاهنامه هم آمده است. هرگاه درس تاسر شبه قاره به تحقیق و جست و جو پردازیم، شاهنامه های چاپ بسیار می توان شناخت و فهرست کرد. اینک فهرست شاهنامه های چاپ سنگی کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آن چه در مدت ۳۸ سال گردآوری گردیده است ، تقدیم می دارد.

\*\*\*



## شاهنامه چاپ سنگی

شاهنامه فردوسی به ترتیب تاریخ طبع و نشر در شبه قاره (هند و

پاکستان) با چاپ سنگی

- |                                       |                            |
|---------------------------------------|----------------------------|
| ۱ - ۱۲۲۶ هـ.ق ( ۱۹۷ سال )             | ۲ - ۱۲۶۳ هـ.ق ( ۱۶۶ سال )  |
| ۳ - ۱۲۶۶ هـ.ق ( ۱۶۳ سال )             | ۴ - ۱۲۶۹ هـ.ق ( ۱۶۰ سال )  |
| ۵ - ۱۲۷۲ هـ.ق ( ۱۵۷ سال )             | ۶ - ۱۲۷۳ هـ.ق ( ۱۵۶ سال )  |
| ۷ - ۱۲۷۵ هـ.ق ( ۱۵۴ سال )             | ۸ - ۱۲۹۸ هـ.ق ( ۱۳۱ سال )  |
| ۹ - ۱۲۹۹ هـ.ق ( ۱۳۰ سال )             | ۱۰ - ۱۳۰۰ هـ.ق ( ۱۲۹ سال ) |
| ۱۱ - ۱۳۰۱ هـ.ق ( ۱۲۸ سال )            | ۱۲ - ۱۳۲۲ هـ.ق ( ۱۰۷ سال ) |
| ۱۳ - ۱۳۲۷ هـ.ق ( ۱۰۲ سال )            | ۱۴ - ۱۳۳۰ هـ.ق ( ۹۹ سال )  |
| ۱۵ - ۱۳۳۲ هـ.ق ( ۹۷ سال )             | ۱۶ - ۱۳۴۱ هـ.ق ( ۶۹ سال )  |
| ۱۷ - ۱۳۵۰ هـ.ش (چاپ تهران) ( ۳۷ سال ) |                            |

\*\*\*

**شاهنامه فردوسی :** چاپ های سنگی در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

## ۱ - شاهنامه ۷۵۳۷

سال چاپ ۱۲۶۹ هـ.ق ( ۱۶۰ سال پیش ) ۱۸۴۹ م ( ۱۵۹ سال پیش )

در صفحه عنوان این گونه آمده است : محل چاپ بمبئی

کتاب شاهنامه تصنیف حکیم ابوالقاسم طوسی متخلص به فردوسی به سعی واهتمام عالی شان رفیع بنیان ، عزت و اقبال توأمان آقا محمد باقر صاحب تاجر کتب و مصحح متعدد قدیم ومعتبره مقابله و تصحیح یافته مع فرهنگ الفاظ و اصطلاحات غریب واحوال آن سخن سنچ فصیح و ادیب ، در بندر معموره بمبئی در کارخانه کنیت راوکرشناجی به زیور طبع در آمده ، مورخه غره شهر محرم سنه ۱۲۶۲ هـ.ق (همین مطلب به زبان هندی گجراتی ) آمده و بعد از آن به انگلیسی آمده : Shah Nameh An Heroic Poem Containing the History of Persia from Kioomurs to yesdijird در دو صفحه بعد از عنوان شاهنامه فهرست سلاطین عجم در ایام سلطنت ایشان و تمامی آنها چهار طبقه اند.

اول پیشدادیان ، دویم کیان ، سیوم اشکانیان ، چهارم ساسانیان

### طبقه اول : پیشدادیان

- و ایشان ده نفر بودند در ایام سلطنت پیشدادیان  
اول - کیومرث ۳۰ سال  
دوم - طهمورث دیوبند ۳۰ سال  
سیوم - ضحاک تازی ۱۰۰۰ سال و یک روز کم بود  
چهارم - منوچهر ۱۲۰ سال  
پنجم - زو ۵ سال  
ششم - هوشنگ ۴۰ سال  
جمشید ۷۰۰ سال  
فریدون ۵۰۰ سال  
نوذر ۷ سال  
گرشاسب ۹ سال  
جمعاً سلطنت پیشدادیان ۳۳۴۱ سال و یک روز کم .

### طبقه دوم : کیان

- تعداد آنها ده نفر بودند :  
۱ - کیقباد ۱۰۰ سال  
۲ - کیکاووس ( کیخسرو ) ۱۲ سال  
۳ - لهراسب ۱۲۰ سال  
۴ - بهمن اردشیر دراز دست ۱۱۰ سال  
۵ - کیکاووس ۱۵۰ سال  
۶ - کیخسرو ۶۰ سال  
۷ - گشتاسب ۱۲۰ سال  
۸ - همای بنت بهمن ۳۲ سال  
۹ - دارا پسر داراب ۱۴ سال  
۱۰ - اسکندر ۱۴ سال  
جمع سلطنت کیانیان ۷۳۲ سال بود

### طبقه سوم : سلاطین اشکانیان

- پادشاهی اشکانیان تمام دویست سال ۲۰۰ سال  
اسامی ایشان در شاهنامه ذکر نشده است.

**طبقه چهارم سلاطین عجم:**

ساسانیان (۲۶ نفر بودند)

- ۱- اردشیر بابکان : ۴۰ سال ۲ ماه
- ۲- اورمزد شاپور یک سال ۲ ماه
- ۳- بهرام بهرام ۱۹ سال
- ۴- ترسی پسر بهرام ۹ سال
- ۵- شاپور اورمزد ذوالاکتاف ۷۰ سال
- ۶- بهرام بن شاپور ۱۴ سال
- ۷- بهرام گور ۶۳ سال
- ۸- هرمز پسر یزدگرد یک سال
- ۹- بلاش ۵ سال و ۲ ماه
- ۱۰- انوشیروان عادل ۴۸ سال
- ۱۱- خسرو پرویز ۳۸ سال
- ۱۲- اردشیر شیرویه ۶ ماه
- ۱۳- پوران دخت ۶ ماه
- ۱۴- فرخ زاد یک ماه
- ۱۵- شاپور اردشیر ۳۰ سال و ۲ ماه
- ۱۶- بهرام بهرامیان ۱۴ ماه
- ۱۷- اورمزد پسر نرسی ۹ سال
- ۱۸- اردشیر برادر شاپور ۱۰ سال
- ۱۹- یزد گرد ۳۰ سال بود
- ۲۰- یزد گرد پسر بهرام گور ۱۸ سال
- ۲۱- یزد گرد پسر یزد گرد ۱۱ سال
- ۲۲- قباد پسر پیروز ۴۳ سال
- ۲۳- هرمز ۱۲ سال
- ۲۴- قباد پسر شیرویه ۷ ماه
- ۲۵- کراز (فرامین) ۵۰ روز
- ۲۶- آزر م دخت ۴ ماه
- ۲۷- یزد گرد ۲۰ سال

حکومت یا سلطنت ساسانیان ۴۹۶ سال و ۹ ماه و ۲۳ روز  
مقدمه آن (= دیباچه) ۱۹ صفحه (شماره صفحه ندارد)

سرلوح منقش و گل و بوته و زمينه سیاه قلم و کتابه هنری.  
آغاز : « بسم الله الرحمن الرحيم گرچه از لوازم رسوم بندگی و لوای شیوه  
پرستیدگی همان است که سرنامه به سپاس و ستایش آفریننده ... »  
بعد از دیباچه « گفتار در هجو سلطان محمود » آمده است در هر سطر ۲ بیت  
(۴ مصراع) : آغاز:

ایا شاه محمود کشور گشای  
که پیش از توشاهان فراوان بدند  
انجام :

بنالم به درگاه یزدان پاک  
که یارب روا نش به آتش بسوز  
فشاننده بر سر پراکنده خاک  
دل بنده مستحق برفروز

جمعاً این « هجو نامه » ۱۰۵ بیت دارد ، همگان از معانی و مفاهیم  
آن خبر دارند و پیوسته نقل محافل و مجالس بوده  
بعد از هجونامه مجلس مصور است که یک قسمت آن سلطان  
محمود و ایاز و دو وزیرش را نشان می دهد. و یک قسمت دیگر شاعران :  
رودکی ، عسجدی ، عنصری را نشان می دهد که فردوسی در حال نشان  
دادن شاهنامه به آنان است و این مصراع روی برگ شاهنامه در دست  
فردوسی آمده :

« فرو شد به ماهی و بر شد به ماه  
بُن نیزه و قبه بارگاه »

سپس لوح کامل زیبای منقش با کتیبه گل و بوته جلد اول ، شاهنامه  
حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی علیه الرحمه چاپ بمبئی « آمده سرلوح هم  
منقش و گل و بوته و کتیبه سیاه قلم . و در کتیبه آمده که ایزد بخشنده مهربان »  
آغاز شاهنامه :

به نام خداوند جان و خرد  
خداوند نام و خداوند جای  
کزین برتر اندیشه بر نگذرد  
خداوند روزی ده و رهنمای

انجام پایان جلد دوم « جلد دوم... دیدن گشتاسب زیر را و همراهش شدن پیش لهراسب و یافتن تاج و تخت ایران از او...»

که این نامه شهریان پیش  
از آن پس تن نامور خاک راست

پیوندم از خوب گفتار خویش  
سخن گوی جان معدن پاک راست

**چگونگی:** جلد اول و دوم شاهنامه چاپ بمبئی که در سال ۱۸۴۹ م / ۱۲۶۵ هـ ق چاپ شده است.

نام چاپخانه « کارخانه کینت راو کرشناجی » بوده و متصدی چاپ و نشر و طبع و تصحیح آقای محمد باقر صاحب بوده است که با چند نسخه معتبر مقابله و تصحیح شده است و همه لغات اصطلاحات را تحت عنوان « فرهنگ الفاظ و اصطلاحات غربیه » آورده اما متأسفانه فعلاً از این چاپ ج ۱ و ۲ در کتابخانه گنج بخش موجود است. و این فرهنگ لغات « در این دو مجلد شامل نمی باشد.

متن شاهنامه (ج ۱ و ۲) هر سطر ۴ مصرعی (۲ بیت) و آراسته و پیراسته با تصاویر و نقاشی ها و کتیبه ها و جدول ها و لوح ها و سرلوح های منقش و دل انگیز و گل و بوته نگاری سیاه قلم جمعاً ۴۰ تصویر دارد. و این تصاویر همه هنری و برگرفته از نقاشی های دوره صفویه است (ج ۳ و ۴) نیز به همین ترتیب است.

## ۲- شاهنامه ترجمه اردو

بسم الله الرحمن الرحيم

لوح و سرلوح منقش و گل و بوته در زمینه سیاه قلم  
عنوان: ( به عون صناع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان شاهنامه اردو در مطبع نامی منشی نول کشور مین به طبع مزین مطبوع هوا

آغاز:

سرنامه حمد خدای کریم  
بلندی ده خسروان هی وهی

که هی کردگار غفور و رحیم  
شهی بخش شاهنشان هی وهی

متأسفانه از انجام افتادگی دارد. و به داستان بیان احوال ساسانیان و ولادت اردشیر بابکان فرزند ساسان پایان می یابد و این بیت :

پرستار زاده تنها ساسان نام	کوئی پور دارا تنها ساسان نام
جهاندار دارا هوا کشته تب	سکندر هوا گرم پیکار جب

جمعاً ۱۷۸ صفحه دارد. در هر سطر ، ۲ بیت و هر صفحه ۳۰ بیت دارد تصاویر سیاه قلم و نقاشی های مجلس میدان جنگ و ستیز و ملاقات و دیدارهای حاکمان و پادشاهان و جنگجویان با اسب و سلاح مخصوص رستم و رخس و خفتان وبر سر او کاسه سر دیو سفید و سپرو نیزه و تیر و کمان و ریش دو شاخ  $۱۷۸ \times ۳۰ = ۵۳۴۰$  بیت دارد . با اینکه اردو است . عناوین همه به زبان فارسی است. به همراه این شاهنامه دو کتاب دیگر به زبان اردو آمده : کشف الحاحه بالا بد منه یا صبح کا ستاره .

### آغاز شاهنامه ترجمه اردو :

مناجات و حمد و نعت حضرت رسول اکرم (ص) و در تعریف ابو نصر محمد معین الدین محمد اکبر شاه پادشاه غازی آمده که دلیل بر آن است که در عهد او به اردو ترجمه شده است و عنوان اول شاهنامه «تحقیق ذکر سلطنت کیومرث و جنگ با لشکر دیوسار» است . این ترجمه اردو با توجه به ترجمه شاهنامه میرزا توکل بیگ منشی انجام شده است که به نام شمشیر خانی می باشد و نویسنده اش توکل است:

توکل که مرد سخن سنج تنها	کیا ترجمه اون شهنامه کا
لکها نثر مین نسخه مختصر	که احوال معلوم هو سر به سر
به شمشیر خانی وه موسوم هـ	تمام اور همه احوال مرقوم هـ

و لیکن سراینده می گوید برادری مهربان به من که « منشی » هستم گفت که این تاریخ شمشیر خانی یعنی خلاصه شهنامه را به اردو ترجمه کن بدینگونه :

تم اب ریختی کی زبان مین لکھو  
 به نام شهنشاه گردون جناب  
 خداوند اورنگ و افسر کیا  
 کیا فکر ت سال تاریخ کا  
 کہا قصہ خسروان عجم  
 «۱۲۲۴ھ.ق»

یہ بولی کہ ای منشی اس نامہ کو  
 کرو نظم ترتیب با آب و تاب  
 خدا نہ جسی شاہ اکبر کیا  
 مرتب پہ شہنامہ جب سوجھا  
 تو پھر ہاتف غیب نہ صبحدم

### ۳ - شاہنامہ شماره ۱۵۲۷

بہ یمن ایزد منان ، مالک مکین و مکان ، صانع زمین و زمان داروان فیضملآن این کتاب ذوی الانتصاب کہ جلالت شان ناظمش بر صاحبان دانش و بینش هویداست و مضامین گوهر آگینش از بزرگان دولت حکمت را ید بیضاست المشتہر بہ شاہنامہ حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی علیہ الرحمہ ظاہراً شروع چاپ سال ۱۲۹۸ و تمام چاپ ۱۲۹۹ ھ. ق / ۱۸۸۲م ھو المستعان و علیہ التکلان بہ اہتمام جناب قاضی فتح محمد دست گرفته برادر معظم و مکرم قاضی ابراہیم صاحب مرحوم ابن الحاج قاضی نور محمد مغفور و جناب ملا نور الدین بن حیوان خان سلمہ المنان بکمال تصحیح و تنقیح مولوی نور محمد فارغ.

در مطبع نامی گرامی حیدری واقع منبئی بہ حسن انطباع مطبوع گردید. صفحہ اول و دوم منقش با لوح سرلوح و سیاہ قلم کتیبہ ہا و ترنج و نیم ترنج گل و بوٹہ نگاری

فہرست طبقات شاہان عجم مانند ہمہ شاہنامہ ہای دیگر در آغاز عیناً آمدہ است: « فہرست سلاطین عجم» و دیباچہ ہم بہ نثر ایضاً مانند شاہنامہ ۷۵۳۷ نخستین تصویر مجلس سلطان محمود و ایاز و وزیران و سرداران و شاعران (عنصری و فرخی و رودکی و عسجدی و فردوسی و شاہنامہ اش و مجالس دیگر ہم ہمگی میدان ہای جنگ و کشتی گرفتن رستم و سہراب و کشتن دیو سفید و نبرد رستم و اشکبوس و نبرد رستم و اسفندیار وغیرہ . این نسخہ کامل است و ۵۷ تصویر دارد و ہر صفحہ ۳۳ سطر و ہر سطر ۳ بیت دارد . جمعاً  $3 \times 33 = 99$  بیت ( ہر چہار جلد) ہر مجلد شماره صفحہ جداگانہ دارد. کاتب : میرزا سید علی خان الفسوی :

«تمام شد کتاب شاہنامہ فردوسی طوسی علیہ الرحمہ مع ملحقات بہ خط و دقت اقل السادات الحسینی میرزا سید علی خان الفسوی فی

شهر ذی حجة الحرام سنه ۱۲۹۹ هـ . ق اتمام طبعش در سنه ۱۳۰۰ النبوی  
هـ ق / ۱۸۸۳ م.

فرهنگ الفاظ نادر و اصطلاحات غریبه «

در پایان جلد چهارم ۱۲ صفحه ( ۳ ستونی)

در آخر نسخه قطعه ماده تاریخ طبع کتاب آمده است : (صغیر = ۱۳۰۰)  
آغاز :

که او را کل امم دارند باور

بعون ایزد خلاق داور

انجام :

نشسته فارغ کمتردراین راه

به ایماء خداوندان ذیجاء

مگر هم پله رتبه کبیر است

به سال طبع او لفظ صغیر است

کوششگران چاپ و نشر شاهنامه .

۱ - قاضی فتح محمد خلف الصدق قاضی نور محمد (مسؤل چاپ)

۲ - ملا نور الدین ابن جیوا خان

۳ - مصحح : نور محمد بن عبدالصمد

۴ - مقابله : محمد حسین اللشیزی با نسخه های متعدد.

۵ - چاپخانه حیدری

۶ - محل چاپخانه بمبئی

۷ - گوینده ماده تاریخ : نور محمد بن عبد الصمد صغیر = ۱۳۰۰ هـ ق

#### ۴ - شاهنامه شماره ۲۱۰۲۰

مختصّات چاپ تهران

شاهنامه فردوسی طوسی

شاعر : ابوالقاسم فردوسی طوسی

ناشر : کتابفروشی سعدی و محمد

گراور سازی : طراوت

چاپخانه آفتاب

تیراژ (شمارگان) ۲۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار ۲۰ / ۲ / ۱۳۶۲ هـ . ش

نشانی : تهران ، ناصر خسرو ، کوچه امام جمعه ، پاساژ شهید مطهری.



۱ - جلد بسیار زیبا و منقش و هنری ، صحنه جنگ رستم و سهراب و تمثال فردوسی که به منظره جنگ نگاه می کند و لشکر رستم و سهراب همه در حال تعجب و شگفتی بر این میدان جنگ .

محمد تجویدی نقاش هنرمند و مینیاتوربست ، تاریخ نقاشی ۱۳۶۲ هـ ق این شاهنامه معروف به « شاهنامه امیر بهادر » است . تصویر او در پایان این مجلد آمده است. وی در عهد مظفرالدین شاه وزیر جنگ بوده است . « حضرت مستطاب اجل اشرف اکرم امجد افخم آقای حسین پاشا خان امیر جنگ سپهسالار اعظم وزیر جنگ ادام الله اقباله » مجالس همه به سبک نقاشی دوره قاجار. بعضی مجالس رنگین و بعضی سیاه قلم... ملحقات شاهنامه در آخر آمده ( ۵۵ ص ) فهرست لغات و اصطلاحات ( ۲۴ ص ) و جمعاً این شاهنامه ( ۷۶۴ ص ) جدولهای ۳ خطی و ۲ خطی ، و کناره صفحات گل و بوته نگاری شده صفحه عنوان اینگونه است :

« هو الله شاهنامه فردوسی از حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی به خط استاد شهیر مرحوم عماد الکتاب توسط انتشارات سعدی و محمد در قطع رحلی دوهزار نسخه انتشار یافت » ( ۱۳۲۲ هـ . ق تاریخ کتابت ) در آغاز سه مقدمه دارد

۱ - مقدمه ناشر ، ۲ - مقدمه عماد الکتاب ، ۳ - مقدمه یا دیباچه ، در موضوع شاهنامه شناسی و فردوسی شناسی به قلم « محمد صادق الحسینی الفراهانی » اینگونه :

« این نامه مختصر را نگارنده محمد صادق الحسینی الفراهانی در یک شب باوجود فراهم نبودن اسباب و فقدان کتب لازمه مسوده نمود به تاریخ لیله یکشنبه عید خجسته غدیر خم سنه ۱۳۲۱ ( هـ . ش ) بید اقل الاحقر الافقر محمد حسین عماد الکتاب قلمی گردید. در مطبعه جناب آقای مرتضی به دستیاری آقا میرزا حسن به طبع رسید ۱۳۲۶ هـ ش ) تصویر سیاه قلم مقبره فردوسی ( مقبره قدیم ) در صفحه ۲۱ مقدمه آمده است .

در آخر مقدمه ، اشعاری آمده که همه در وصف مظفرالدین شاه و میرزا علی اصغر خان امیر اتابک است و ضمناً از اینکه توانسته اند شاهنامه فردوسی را بدین شکل و هیئت و همراه تصاویر دلایز و نقاشی های هیجان انگیز و خط نستعلیق و عنوان ها و کتاب های آراسته و پیراسته طبع و نشر نمایند. خوشحال و خوشنودند و به خود می بالند و افتخار می کنند.

## ۴- شاهنامه چهار جلد

ج ۱ : ۲۹۹۲ ، ج ۲ : ۲۹۹۳ ، ج ۳ : ۲۹۹۴ ، ج ۴ : ۲۹۹۵

### شاهنامه فردوسی ( ج ۱ )

صفحه اول منقش سیاه قلم و آراسته با فهرست اسلحه های جنگ : شمشیر و خنجر و گرز و سنان و سپر و قمه و کارد و تیر و کمان و نیزه و سوفارو تبر و تیشه و خود و زانوبند و آرنج بند و بازو بند و درفش و حمایل و منجیق و آتش گیر و کوس و وغیره و همه در یک صفحه در یک کتابه و لوح کامل روی یک تیشه نام « حامد حسین » و روی تیشه و دیگر « سنه ۱۳۳۰ هـ . ق » نقش شده یا کتابت نوشته که نقاش و کاتب این شاهنامه بوده است .

و بانی و طابع و ناشر : « منشی نول کشور »

« به عون صناع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان در مطبع نامی منشی نول کشور به طبع مزین مقبول جهان شده صفحه ۲ و ۳ فهرست سلاطین عجم و ایام سلطنت ایشان

۱- طبقه اول پیشدادیان

۲- طبقه دوم کیان

۳- طبقه سوم اشکانیان

۴- طبقه چهارم ساسانیان

و هر کدام به طور تفصیل مدت حکومت و سلطنت نام پادشاهان را همانند دیگر شاهنامه ها آورده است.

سپس دیباچه ( در ۲۴ صفحه ) به نثر آمده که مشتمل بر احوال و آثار فردوسی و گردآوری داستان های حماسی و اقوال بزرگان و قهرمانان شاهنامه و مطابق همه شاهنامه ها « هجو نامه » یا « گفتار در هجو سلطان محمود غزنوی » آمده است .

پس از دیباچه ( یعنی بعد از ص ۲۴ ) مجلس نقاشی شده سیاه قلم «سلطان محمود غزنوی و وزیران و سرداران و ایاز ، (قسمت دوم) شاعران وادیان : فردوسی و عنصری و فرخی و عسجدی » . جمعاً ۲۴ صفحه نقاشی سیاه قلم دارد که همه آنها، داستان های حماسی میدان جنگ و صحنه های

گونگون پهلوانان و جنگجویان و کشتی گیران و دیوان و ایرانیان و تورانیان را (مانند رستم و اشکبوس و اسفندیار و افراسیاب و گیو و بیژن... نشان می دهد. همه عناوین متن ، با گل و بوته و کتابه های زیبا و دلاویز آراسته شده و جدولهای ۲ خطی و یک خطی در فواصل ابیات آمده و هر سطر ۴ مصراع یا ۲ بیت دارد:

این شاهنامه در ۴ مجلد و جمعاً ۵۹ تصویر دارد :

ج ۱ : ۳۳۲ ص از آغاز داستان کیومرث داستان کاموس کشانی با رستم  
ج ۲ : ۲۰۴ ص (فهرست مطالب ۴ ص از داستان کیخسرو و طوس و جنگ توران تا گذشتن گشتاسب به روم و پیکار و کوشش پیشروی. در پایان فهرست مطالب دارد در ۴ صفحه

ج ۳ : ۲۷۷ ص . همانند ج ۱ و ۲ در آخر غلط نامه دارد  
داستان اول : به خواب دیدن فردوسی دقیقی شاعر را و به درخواست او آوردن هزار بیتش در شاهنامه

و در آخر : داستان سپری شدن روزگار قباد و اندرز کردن درباره نوشیروان تصاویر میدان جنگ و صحنه های حماسی رستم وهم رزمان وی.  
جمعاً ۱۲ تصویر دارد (۳۶ - ۴۷)

همه صفحات تا جدول ها و کتاب ها زیبا و عناوین آغاز و متن کتاب به خط نستعلیق آراسته شده است.

ج ۴ : ۴۵۰ ص . فهرست و غلط نامه ۸ صفحه

آغاز از داستان « بر تخت نشستن نوشیروان و اندرز او به ایرانیان »  
انجام : تا داستان گریختن شیده با سپاه توران و رفتن کیخسرو به زابلستان و منشور غور و هری دادن به برزو. سپس « فرهنگ الفاظ نادر و اصطلاحات غریبه شاهنامه بر حسب حروف الفبایی ( آ - ی ) ( باب الالف تا باب الیاء)

این ۴ جلد شاهنامه ( برای بار سوم ) ( = چاپ سوم ) است دوبار از روی چاپ منبئی (= بمبئی ) انجام شد و می گوید که این بار « از روی چاپ کلکته انجام یافته » تاریخ چاپ ۱۳۰۱ هـ . ق / ۱۸۸۴م بنا بر این، این چاپ سوم در شهر لکهنو در مطبع اوده اخبار انجام گردید. جمعاً این ۴ مجلد ۵۱ تصویر دارد.

ضمناً سه قطعه ماده تاریخ دارد بدین ترتیب در پایان آمده است :

**۱ - شیخ امیر الله خوشنویس متخلص به تسلیم :**

۱۲ بیت ماده تاریخ گفته و ۲ بیت آخر این است :

پی سال گفتن مرا یاد کرد      به کمتر نوازی بسی شاد کرد  
همین ناله دل پر آوازه کرد      جهان داستان کهن تازه کرد  
« ۱۲۸۷ هـ. ق »

**۲ - شیخ اشرف علی خوشنویس متخلص به اشرف**

۵ بیت ماده تاریخ گفته و بیت تاریخ این است :

به سالش گفت اشرف فکر انور      تهورنامه شاهان اکبر  
« ۱۲۸۷ هـ. ق »

**۳ - مولوی محمد انوار حسین متخلص به تسلیم**

۴۵ بیت سروده و به تفصیل جریان چاپ و نشر و طبع و بانی طبع و ... را بیان کرده . اشعار ماده تاریخ این است :

از این بعد تسلیم گویم سخن      سخن آن که باشد شکفته چمن  
بکن گوش ای جان ادراک و رای      جهان دارت باد حاجت روای  
به تاریخ طبعش دلم بست رنگ      بشد نظم فرخ به سال فرنگ  
« ۱۸۱۷ م »

دگر بار این نقش چون رنگ بست      به از نقش اول به کرسی نشست  
به هر طبع مطبوع نامی سخن      نوشتیم عمر گرامی سخن  
« ۱۲۹۱ هـ. ق »

و لیکن تاریخ طبع این ۴ جلد ، همانگونه که در آخر آمده (چاپ سوم )  
۱۸۸۴ م / ۱۳۰۱ هـ. ق

نتیجه از این چهار مجلد طبع شاهنامه در لکهنؤ این است که بار اول  
در منبئی ، بار دوم در کلکته و بار سوم (همین چاپ ) در لکهنؤ در مطبع

اوده اخبار چاپ شده است. و همه این کوشش ها زیر نظر نول کشور بوده است.

### ۵- شاهنامه ۱۸۸۰۳

(جلد سوم و چهارم)

همان چاپ شاهنامه مورخ ۱۸۸۴ م / ۱۳۰۱ هـ. ق عیناً ماده تاریخ ها از ۱- شیخ امیر الله تسلیم، ۲- شیخ اشرف علی اشرف، ۳- مولوی محمد انوار حسین تسلیم.

خاتمة الطبع بار سوم از روی چاپ بمبئی و کلکته و سرانجام چاپ لکهنو در پایان فرهنگ الفاظ نادر و اصطلاحات غریب شاهنامه و برگ آخر غلطنامه یک برگ در آغاز و انجام با کاغذ سبز، فهرست انتشارات نولکشور و سایر کوشش های او را در طبع و نشر مشتمل می شود.

### ۶- شاهنامه شماره ۲۱۱۱۰-۲۱۱۱۱

ج ۱: ص ۸ (فهرست مطالب) + ۴ ص (فهرست پادشاهان عجم) + ۳۳۲ (مقدمه متثور و هجو سلطان محمود) + متن شاهنامه از آغاز (بنام خداوند...) تا (بخشیده کیخسرو گناه طوس و ایرانیان را به خواهشگری رستم)  
ج ۲: ص ۴ (فهرست مطالب) + ۲۱۸ ص (خواستن قیصر باژاز ایران از سهراب + یک برگ فهرست کتاب های منتشره که از سوی منشی نول کشور طبع و نشر شده است.

۳ لوح کامل دارد که هر سه لوح شبیه یکدیگر است و همه تصاویر اسلحه های جنگجویان و کشتی گیران و حماسه سازان از قبیل گرز و سنان و نیزه و شمشیر و خنجر و سپر و کمان و تیر و غیره، در آن ها آمده و نقاشی شده است و این عبارت به خط نستعلیق زیبا در آن مندرج است:

« به عون صنّاع مکین و مکان و فضل خلاق زمین وزمان در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور مزین به طبع گردید» صفحات آغاز منقش و گل و بوته نگاری سیاه قلم.

سرلوح این جلد هم بسیار زیبا منقش است. هر صفحه در فواصل ابیات جدول های یک خطی و دو خطی هر سطر ۲ بیت (۴ مصراع) دارد. در هر صفحه ۲۹ سطر کل ابیات (ج ۱) ۱۹۱۵۶ بیت، ج ۲ ۱۲۶۴۴ بیت ۳ سرلوح منقش، ۳ لوح کامل منقش

تصاویر همه به سبک مکتب کشمیر، پهلوانان اکثر ریش دارند و میدان های جنگ همه با کشتن، ویران کردن و فاتح شدن و مغلوب شدن همراه است . اکثر اسامی پهلوانان را در ضمن مجالس نقاشی در یک ترنج زیبا نگاشته اند.

و تقریباً هر سه یا ۴ صفحه یک تصویر دارد. بنابر این جمعاً می توان گفت که ۱۰۰ تصویر دارد.

ج ۳ - لوح کامل منقش با سیاه قلم و نشان دهنده تصاویر ساز و سامان و اسلحه های جنگی (شمشیر و خنجر و نیزه و تیر و کمان و سپر و گرز و خود و کلاه و غیره فهرست مطالب ۸ ص + ۲۷۶ ص (متن) = ۲۸۴ ص . هر صفحه ۲۹ سطر ( هر سطر ۲ بیت ) جمعاً در هر صفحه ۵۸ بیت . جمع کل ابیات ج ۳ ( تقریباً ۱۶۴۷۲ بیت ) است حدود ۷۰ تصویر دارد.

ج ۴ - لوح کامل ، همانند ج ۳ ( لوح و سرلوح و منقش سیاه قلم فهرست مطالب ۸ ص + ۳۶۰ ص (متن) + فرهنگ الفاظ نادر و اصطلاحات غریبه شاهنامه ) جمعاً ۳۶۸ ص . هر صفحه ۵۸ بیت (جمعاً ۲۱۰۶۴ بیت دارد.

بنابر این ج ۱ : ۱۹۱۵۶ بیت ، ج ۲ : ۱۲۶۴۴ بیت ، ج ۳ : ۱۶۴۷۲ بیت ، ج ۴ : ۲۱۰۶۴ بیت جمع کل ابیات شاهنامه ۶۹۲۳۶ بیت است . چاپ سنگی نولکشور مطبع اوده اخبار ؛ کانپور

در پایان جلد ۴ (شاهنامه شماره ۲۱۱۱۱ اینگونه آمده است:

« خاتمه الطبع شاهنامه فارسی به طور تقریظ مع تواریخ طبع » در ۲ صفحه با نثر فارسی منسجم و مسجع و مقفی و چنین می نویسد : « شاهنامه فارسی که از حکیم ابوالقاسم فردوسی (القاب و کنیه ها و الفاظ مدحیه و وصفیه بسیار ) فی الجمله این نایاب عجبوبة روزگار برگزیده ابرار و اخیار الحال در مطبع علم مرجع معروف و مشهور منشی نول کشور واقع بلده کانپور - صیانة الله شر الدهور به سرپرستی امیر باذل سخنی دریا دل ستوده خصال مبارک خو معلى القاب ذى المجد والمحاسن عالی جناب منشی پراگ نراین صاحب بهار گورای بهادر مالک مطبع ما برح بالفرح و السرور به اهتمام کامل گرامی منش والاقدر ذی مراتب منشی بهگواندیال صاحب عاقل ایجنت به صد حسن و خوبی به هزاران خوش اسلوبی به ماه ستمبر سنه ۱۹۰۹ ع بار دوم لباس طبع در برکشید ... الخ»

ماده های تاریخ طبع شاهنامه ( ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴ )

در پایان جلد چهارم ، ۵ نفر شاعر سخنور فارسی ، ماده تاریخ گفته اند:

### ۱- منشی بهگواندیال صاحب عاقل ایجنت مطبع:

در نامه بی نظیر فردوسی خوب      ذکر فغفور و هم فریدون و جم است  
عاقل تاریخ سال طبع نیکش      روداد عجب ز خسروان را عجم است  
« ۱۳۲۷ هـ. ق »

### ۲- منشی مدن موهن لال صاحب سرشار اعلی محاسب مطبع:

اشاعت یافت از فضل الهی      ز فردوسی کلام خوش نمائیک  
به تاریخ نکویش کلک سرشار      رقم زد نظم زیبا دلربا نیک  
« ۱۳۲۷ هـ. ق »

### ۳- از محمد حامد علی خان صاحب حامد محافظ عمله تصحیح :

چو فردوسی احوال شاهان فارس      نوشت اندر این شاهنامه صریح  
به نهجی که بنگاشت هر داستان      به طرز تحقق به طور صحیح  
کتابی دگر نیست در پهلوی      زبان آوران مدح خوان و مدیح  
مضامین چون شمس نصف النهار      معانی روشن چو صبح صبیح  
پی سال او حامد نکته سنج      بگفتا: « کلام بلیغ و فصیح »  
« ۱۳۲۷ هـ. ق »

### ۴- منشی محمد ناظم حسین خان ناظم شاه آبادی مصحح مطبع منشی نولکشور (منشی پراگ نراین بهارگورای بهادر):

هان ز فردوسی شیرین گفتار      طبع گردید خوش اسلوب سخن  
زد رقم وقت اشاعت ناظم      سال تاریخ « چها خوب سخن »  
« ۱۳۲۷ هـ. ق »

۵ - **برخوردار محمد هاشم حسین خان هاشم شاه آبادی** ، مقابله کننده  
مطبع منشی نول کشور (مقابل مطبع):

فزون شد عزت و جاه تواریخ  
رقم کرده : « زهی شاه تواریخ »  
(۱۳۲۷ ه.ق)

در این اوان مر طبع شاهنامه  
به معجم سال طبعش کلک هاشم

### ۷ - شاهنامه ۲۲۴۷۰

ایضاً همان چاپ مطبع منشی نول کشور واقع کان پور (ج ۱ و ۲)  
فهرست مطالب ج ۱ ( ۸ ص ) + متن ۳۳۲ ص  
فهرست مطالب ج ۲ ( ۴ ص ) + متن ۲۱۸ ص  
مالک این کتاب « نعمان السروری » بوده است و مهر آن اینگونه است :  
«برسم الخزانة المعمورة للعبد الضعیف السروری»  
صفحات عنوان همانگونه منقش و گل و بوته نگاری مشتمل بر آثار  
نبرد ( گرزو شمشیر و سپر و سنان و نیزه سر نیزه و سوفار و خنجر و تیرو  
تیشه و منجنیق و آلات گوناگون حرب.  
متن همراه با تصاویر میدان جنگ و قهرمانی ها و پهلوانی ها و نبرد ایرانیان و  
تورانیان . سبک نقاشی ها آمیخته یی از ایرانی و هندی است . تصاویر پهلوان ها  
و جنگجویان و حماسه سازان همه با اسب و کلاه خود و ریش های بلند و  
بدون ریش و تصاویر دیوها با ریش و دو شاخ بالای سر و بدن های پشمالو  
و چشمان گرد و از حدقه در آمده . تقریباً ج ۱ و ۲ ۵۰ تصویر دارد آمیخته  
یی از مکتب نقاشی هندی و ایرانی.

### ۸ - شاهنامه ۱۸۸۰۲

شاهنامه اردو معه تصاویر  
صفحه عنوان منقش و گل و بوته با تصاویر اسلحه میدان جنگ گرز و سنان و  
شمشیر و نیزه و خنجر و کلاه خود و تیر و کمان چاپ ۱۳۴۱ هـ ق / ۱۹۲۲ م ،  
۱۸۰ ص

چاپ : حاجی چراغ الدین سراج الدین ، تاجران کتب کشمیری بازار ، لاهور  
چاپخانه : مطبع کیکستن پرتنگ الکتریک ورکس لاهور ، مزین مطبوع جهان شد.



ورق اول ( صفحهٔ عنوان ) منقش به نام شاهنامه و اسلحه هایی که اسامی آنها در شاهنامه آمده و پهلوانان روزگار باستان آنها را به کار می برده اند. در صفحه دوم عنوان آگهی و فهرست اسامی کتاب های چاپی دینی و طبّی و علوم غریبه و اردو و فارسی . متن شاهنامه ترجمهٔ اردو : سرلوح ساده و جدول یک خطی و دو خطی ۲ بیت در یک سطر. هر صفحه ۲۸ سطر (جمعاً ۵۶ بیت در هر صفحه تقریباً ، جمع کل ابیات (در ۱۸۰ صفحه ) حدود ۱۰۰۰۰ بیت است . بنابر این یک ششم ۶ / ۱ شاهنامه به اردو ترجمه شده یعنی بسیار خلاصه یا برگزیده است.

مترجم : « منشی »:

یه بولی که ای منشی اس نامه کو      تم اب ریختی زبان مین لکھو

این ترجمه در زمان اکبر پادشاه (ابو نصر معین الدین محمد اکبر پادشاه غازی) بر اساس تاریخ شمشیر خانی یا خلاصهٔ شاهنامه از میرزا توکل بیگ منشی ، سروده شده است چنان که شاعر مترجم خود می گوید در سبب تألیف کتاب :

تمام اس مین احوال مرقوم هـ  
خداوند اورنگ و افسر کیا

بر آیی به زیر سپهر بلند  
هوئی بهت شادمانی نصیب  
به خوبی هوا شاهنامه تمام

به شمشیر خانی وه موسوم هـ  
خدا نـ جسـ شاه اکبر کیا  
در خاتمهٔ کتاب می گوید :

مراد دل منشی مستمند  
هوا گوهر کامرانی نصیب  
غرض نظم دلکش نـ پا یا نظام

کلمهٔ تشکر به زبان اردو (ترجمه به فارسی) : خدا را سپاسگزارم که در این وقت رستم و اسفندیار و تاریخ سلاطین ایران و توران به نظم اردو به پایان رسید.

این ترجمهٔ اردو ، با تصاویر و نقاشی های سیاه قلم به سبک و مکتب ایرانی و هندی آراسته شده است همهٔ نقاشی ها با چهره های اشخاص است که سوار اسب هستند و شمشیر و سپر و کلاه خود و تاج و گرز و نیزه دارند و در حال حمله به یکدیگر هستند و همهٔ مناظر مصور بسیار رعب انگیز و شور انگیز است خصوصاً جنگ با دیوان و شیران و اژدها و غیره .

آگهی : « ارزان می فروشی بسیار می فروشی » در آخر کتاب به صورت زیبایی، فروش بسیار کتاب را در ۱۰۰ سال پیش اعلام می دارد.

### ۹- شاهنامه اردو شماره ۸۸۶۰

چاپ ۱۲۷۳ هـ. ق. مطبع مرتضوی همان ترجمه ، به طرز دیگر مشتمل بر متن و دوحاشیه . لوح کامل منقش و گل و بوته و ترنج ونیم ترنج زیبا. متن : یک بیت در هر سطر. در دو حاشیه: دنبال هم ابیات کتابت شده است. مترجم همان منشی از روی تاریخ شمشیر خانی در دوران اکبر پادشاه غازی (ابو نصر معین الدین محمد اکبر پادشاه) کاتب : رنگین لال تاریخ چاپ ۱۲۷۲ هـ. ق محل چاپ : کانپور به کوشش : لاله جمناداس مصحح : شیخ نثار علی مقابله کننده : مولانا مولوی محمد فقیر.

این گونه در پایان آمده : « ... نگار نامه معانی اعتی ترجمه منظوم شمشیر خانی چاپ ۱۲۷۲ هـ. ق کانپور مطبع مرتضوی ، به اهتمام شیخ نثار علی مالک مطبع مرتضوی و به تصحیح مولوی محمد فقیر...» راقم (کاتب) : رنگین لال.»

### ۱۰- شاهنامه اردو شماره ۵۲۴۱

همان ترجمه ، از روی تاریخ شمشیر خانی در عهد اکبر پادشاه مترجم : «منشی:

بر آیی به زیر سپهر بلند	مراد دل منشی مستمند
جهانمین ره جب تلک ه جهان	ابو نصر اکبر خدیو زمان

روی جلد (برگ اول) : منقش و گرز و شمشیر و همه نوع اسلحه های روزگاران کهن که همه اسامی آنها در شاهنامه آمده است. چاپخانه : مطبع مفید عام محل چاپ : لاهور چاپ کننده : رای صاحب منشی گلاب سنگه- ایند سنز تاجران کتب لاهور

آغاز همان :

سرنامه حمد خدای کریم  
 که هـ کردگار غفور و رحیم  
 بعد از آن : مناجات ، نعت ، تعریف اکبر پادشاه (ابو نصر محمد معین الدین  
 محمد اکبر پادشاه غازی، سبب تألیف کتاب ، نخستین ذکر سلطنت کیومرث  
 و جنگ با لشکر دیوسار...)  
 انجام : بیان نام ساسانیان و بالاجمال ذکر سلطنت آنها...  
 خاتمه کتاب :

سرتاجداران گردن فراز  
 جهاندار عادل رعیت نواز  
 ابونصر اکبر خدیو زمان  
 جهان مین رهی جب تلک هـ جهان

### ۱۱ - شاهنامه اردو با تصاویر شماره ۷۳۴۳

همان ترجمه ، از روی تاریخ شمشیر خانی میرزا توکل بیگ منشی  
 مترجم : منشی چاپخانه : مطبع جوهر هند ، واقع دهلی به کوشش و سعی :  
 منشی جی نراین مالک مطبع جوهر هند. تاریخ چاپ : ۱۳۲۲ هـ . ق /  
 ۱۹۰۴ م . ۱۸۰ ص عنوان لوح کامل ، منقش سیاه قلم ، گل و بوته و ترنج و  
 نیم ترنج و دایره عنوان برای نام کتاب هر صفحه ۲۹ سطر ، هر سطر ۲ بیت ،  
 جمعاً در ۱۸۰ صفحه حدود ۱۰۰۰۰ بیت ( یعنی یک ششم ۶ / ۱ شاهنامه را  
 ترجمه کرده است . تصاویر به سبک هندی : لباس ها و پوشش های جنگی و  
 چهره ها و ریش انبوه و اشارات با دست و حرکات مطابق آداب و رسوم هندی.  
 آغاز : همان

سرنامه حمد خدای کریم  
 که هـ کردگار غفور و رحیم  
 انجام : همان  
 ابو نصر اکبر خدیو زمان  
 جهان مین رهی جب تلک هـ جهان  
 مطبع جوهر هند دهلی مین منشی نراین چاپ کرده است .

### ۱۲ - شاهنامه اردو ۷۳۳۱ (اول)

چاپ کننده : شیخ ریاض الدین  
 به کوشش : حافظ فیاض الدین  
 محل چاپ : آگره

نام چاپخانه : ابوالعلائی ستیم پریس ، آگره (هند) صفحهٔ عنوان : حاشیهٔ گل و بوته : رنگین سرخ رنگ و همچنین صفحه دوم عنوان : « به توفیق رنگین نمای ریاحین چمن و عون خرمی فزای یاسمین سخن » شاهنامهٔ اردو در مطبع ابو العلائی آگره به طبع مزین مطبوع شد.

لوح کامل نقاشی های سیاه قلم مشتمل بر انواع اسلحه های جنگی مانند گرز و سپر و شمشیر ونیزه و خود وتیر و کمان وسوفار و خنجر وغیره، و در حاشیه گل و بوته .

سرلوح همه به طرزی زیبا و دل انگیز نقاشی سیاه قلم و کتابهٔ هنری و متن کتاب جدول های ۲ خطی سیاه قلم و خط نستعلیق زیبا.

هر صفحه ۲۵ سطر ( هر سطر ۲ بیت ) در ۲۰۷ صفحه  
جمعاً در حدود ۱۰۰۰۰ بیت ( یک ششم ۶ / ۱ شاهنامه )

آغاز : همان

سرنامه حمد خدای کریم                      که ه کرد گار غفور و رحیم  
انجام :  
ابو نصر احمد خدیو زمان                      جهان مین ره جب تلک ه جهان

(به همراه این شاهنامه « گلشن دانش ترجمهٔ بهار دانش » اردو با تصاویر آمده و نسخهٔ دوم شاهنامهٔ اردو (همان ترجمه) نیز آمده است .

### شاهنامهٔ اردو ( باتصاویر ، شماره ۷۳۳۱ (دوم)

چاپ کننده : شیخ ریاض الدین  
محل چاپ : آگره  
چاپخانه : مطبع بالکشن آگره  
صفحه عنوان: منقش با اسلحه های ذکر شده در شاهنامه شمشیر و سپر و گرز و تیر و کمان ونیزه و سنان...»  
و شعار چاپخانه :

«بتوفیق رنگین نمای ریاحین چمن و عون خرمی فزای یاسمین سخن» شاهنامهٔ اردو در مطبع بالکشن آگره طبع مزین مطبوع شد «  
آغاز به همراه سرلوح منقش زیبا و گل و بوته و سیاه قلم :

« سرنامه حمد خدای کریم که هـ کردگار غفور و رحیم »  
 انجام :  
 ابو نصر اکبر خدیو زمان جهان مین رهـ جب تلک هـ جهان

ضمناً آگهی کتاب در آخر آمده : « لاله بالکشن تاجر کتب و مالک بالکشن مشین پریس پهلتی بازار آگره »  
 تصاویر همه سیاه قلم و به سبک مکتب هندی ، تقریباً همه جنگجویان و پهلوانان با کلاه و تاج و دستار و عمامه و خود و سوار بر اسب و حمله به یکدیگر ، یکی فاتح و پیروز و دیگری مغلوب و گریزان.

### ۱۳ - شاهنامه (فارسی ، جلد اول)

به کوشش : مینهولمسدین M. Lumsden با مقدمه انگلیسی در ۱۱ صفحه چاپ ۱۲۲۶ هـ ق / ۱۸۱۱ م ( ۱۹۷ سال پیش از این ) « تمام شد جلد اول از کتاب شاهنامه بتاریخ یازدهم جولائی سنه ۱۸۱۱ عیسوی مطابق نوزدهم جمادی الثانی سنه ۱۲۲۶ هجری مختصات این جلد اول شاهنامه:

- ۱ - مقدمه دستنویس اردو ( ۸ صفحه ) نام کاتب یا نویسنده ندارد.
- ۲ - مقدمه انگلیسی M. Lumsden ۱۱ صفحه . تاریخ ندارد.
- ۳ - خاتمة الطبع (فارسی) در ۴۰ صفحه . تحقیق در احوال فردوسی و شاهنامه و مقایسه و مقابله بعضی ابیات شاهنامه با ۲۴ نسخه ( از قدیمترین نسخه تا امروز)
- ۴ - فهرست اختلاف ابیات را به دست داده است.
- ۵ - فهرست نسخه های خطی و نشانی های آنها را هم به دست داده است: تفصیل ۲۴ نسخه خطی شاهنامه فردوسی را اینگونه نوشته است:
- ۱ - سه نسخه از کالج سرکار کمپنی : یکی از آن ها در ایران نوشته شده است.
- ۱ - بسیار زیبا و هنری و خط نستعلیق ایران و جدول ها ۵۱۲۴۰ بیت
- ۲ - بسیار خوب و خوش خط نیز خط نستعلیق ایران و جداول زیبا ۴۷۵۰۰ بیت
- ۳ - بسیار خوب نوشته عربی (نسخ) و مهم سال کتاب ۸۸۲ هـ ق ۵۰۵۰۰ بیت

۴ - یک نسخه از سرکار میرزا خرم شاهزاده نوشته هندوستان خوش خط و پرتکلف (= منقش و مصور و جدول و گل و بوته و ترنج و لوح و سرلوح و نیلگون و شنگرف) ۴۹۲۷۰ بیت.  
کتابت در سال ۱۰۵۳ هـ. ق.

### **پنج نسخه از سرکار نواب سعادت علی خان از آن جمله :**

- ۱ - کتابت در ایران و قدیمی و دیرینه و بسیار خوب ۵۷۶۱۴ بیت
  - ۲ - کتابت در هندوستان خوش و زیبا و هنری ۵۲۱۷۵ بیت
  - ۳ - کتابت در هندوستان منقش و سرلوح و مصور ۴۹۲۱۷ بیت  
تاریخ کتابت ۱۰۰۶ هـ. ق
  - ۴ - کتابت در هندوستان ، خوش و معتبر و مجدول ۵۵۱۰۶ بیت  
تاریخ کتابت ۱۰۲۲ هـ. ق
  - ۵ - کتابت در هندوستان ، نستعلیق خوش و زیبا ۵۵۳۷۲ بیت
- یک نسخه از نواب بیر جنگ** کتابت در بیرون از هندوستان  
تاریخ کتابت ۸۲۱ هـ. ق خوش خط نستعلیق با جدول و شنگرف و منقش و هنری و لوح و سرلوح کامل نیلگون و شنگرف و فیروزه یی ۵۶۵۸۸ بیت
- دو نسخه جنرال جان مالکم صاحب**

- ۱ - یک نسخه در شیراز کتابت شده و بسیار زیبا و فریبا و هنری و خوش خط و لوح و سرلوح ۶۱۲۶۶ بیت  
تاریخ کتابت : ۱۰۳۷ هـ. ق
- ۲ - کتابت در ایران ، بسیار خوش و هنری جدول ها و لوح ها و تذهیب های نیلگون و زرین ۴۸۹۷۱ بیت

### **یک نسخه از الفنستین صاحب ، کتابت در ایران**

بسیار زیبا و خوش خط و هنری و دلاویز و دارای لوح و سرلوح و جدولهای زرین و نیلگون و شنگرف و فیروزه یی . ۵۲۲۰۸ بیت

### **یک نسخه از اومنستین صاحب در ایران کتابت شده**

و کاملاً هنری و منقش و مینیاتورهای زیبا و نقاشی های دلربا  
لوح و سرلوح و جدول و خط نستعلیق خوش ۴۴۸۸۶ بیت

### **یک نسخه از هارنکتین صاحب ، کتابت در ایران :**

باتمام نقاشی های هنری و گل و بوته و سرلوح و جدول ۴۶۲۱۲ بیت

**یک نسخه از سرهاری و اول بارمت صاحب ، نوشته ایران و صحیح**

و بسیار مهم و ارزنده و سرتاسر هنری و تذهیب و نقاشی های هنری و مینیاتورهای زیبا دلاویز و خط نستعلیق خوش ۵۶۶۸۵ بیت

**یک نسخه سوئبی صاحب ، کتابت در ایران ، نسخه کهن و باستانی و**

دیرینه و هنری و خط نسخ تحریری و مذهب و منقش ۵۹۲۶۰ بیت

**یک نسخه از گتری صاحب ، کتابت در هندوستان**

هنری و خوش خط و جدول و منقش ۵۵۰۱۸ بیت

**یک نسخه از کپتان تیلر صاحب ، کتابت در ایران با تمام لوح و سرلوح**

تذهیب و جدولهای هنری و خط نستعلیق و شنگرف و زرین و نیلگون

۵۵۳۸۶ بیت ، تاریخ کتابت ۱۰۱۵ هـ . ق

**یک نسخه از مولوی عبدالقادر خان :**

کتابت در هندوستان ، نسخه دیرینه و کهن و معتبر و بسیار ارزنده و منقش و

مصور و شنگرف ، ۴۹۷۱۱ بیت

**یک نسخه از شیخ خادم حسین خان ، کتابت در ایران**

نسخه خوش خط و معتبر و لوح و سرلوح و زیبا و فریبا ۴۸۶۵۶ بیت

تاریخ کتابت ۱۰۱۷ هـ . ق

**یک نسخه از منشی امین الدین احمد**

کتابت در هندوستان ، خوش خط و مجدول و سرلوح و لوح و شنگرف

۵۵۰۰۴ بیت

**یک نسخه از منشی شکر الله ، کتابت در ایران**

نسخه ارزنده و کهن و معتبر و منقش و لوح و سرلوح و مجدول ۳۹۸۵۱ بیت

**یک نسخه از منشی محمد پناه نیمی در ایران کتابت شده و نیمی در**

هندوستان ،

نسخه بی است خوش خط و کهن و ارزنده و دارای جدول و سرلوح

زیبا ۴۴۸۸۹ بیت

تاریخ کتابت ۱۰۰۳ هـ . ق

\*\*\*

این جلد اول شاهنامه است که خلاصه شده است و فهرست وار متن

هر داستان را در ۱۴۱ ص به نثر شرح کرده است و از متن این کتاب ۲۰۲

صفحه افتادگی دارد. متأسفانه نسخه یی با مجلداتی دیگر در کتابخانه گنج

بخش موجود نیست . بسیار جای افسوس است که این کتاب (جلد اول

شاهنامه ) که ۱۹۶ سال پیش به طبع رسیده است افتادگی ها و پوسیدگی بسیار دارد .

#### ۱۴ - شاهنامه ۳۹۸۰

چاپ بمبئی ، چاپ سنگی ، تاریخ چاپ ۱۲۷۰ هـ.ق  
لوح و سرلوح و جدول و خط نستعلیق و مصور نقاشی های سیاه قلم و ترنج و نیم ترنج مزین به گل و بوته متأسفانه به علت وصالی نیمی از صفحه عنوان محو شده است . کسانی که در چاپ این شاهنامه همت کرده و در تصحیح و تنظیم و آرایش طبع و نشر آن کوشش کرده اند ، عبارتند از :

۱ - **آقای محمد صادق شیرازی** ، سرمایه گذاری کرده و همکاری داشته است.  
۲ - **سید عبدالکریم بن محمد ابراهیم** ، در تصحیح ، طبع و نشر و آذین و کتابت کمک کرده.

۳ - **آقا میرزا محمد باقر شیرازی** امور چاپ و نشر و تجلید را بر عهده داشته .

۴ - تاریخ چاپ ۱۲۷۵ هـ.ق

۵ - محل چاپ : منبئی ( بمبئی ) هندوستان

۶ - فهرست طبقات سلاطین عجم ( بعد از صفحه عنوان ) ومدت سلطنت هر یک از آنان به تفصیل آمده است و خلاصه آن چنین است :

طبقه اول پیشدادیان ۳۳۴۱ سال

طبقه دوم کیان - مدت یا دوره سلطنت آنان را ننوشته است .

طبقه سوم اشکانیان : مدت سلطنت آنان ۲۰۰ سال بوده است.

طبقه چهارم ساسانیان : مدت سلطنت ۴۹۶ سال و ۹ ماه و ۲۳ روز .

۷ - مقدمه یا دیباچه درباره احوال و آثار حکیم ابوالقاسم فردوسی و گفتار در هجو سلطان محمود و تصویر بارگاه و تخت و تاج سلطان محمود و در آن، اینگونه تصویر فردوسی را نشان می دهد که شاهنامه را آورده و شاعران دیگر عنصری و عسجدی و فرخی را نیز نشان می دهد:

متن شاهنامه با لوح کامل و سرلوح و نام شاهنامه واسم و لقب فردوسی و محل چاپ (بمبئی) همه با خط نستعلیق جلی زیبا و دلاویز در میان ترنج های منقش سیاه قلم و ارزنده سپس متن شاهنامه با سرلوح هنری و گل و بوته و آغاز شاهنامه ؛  
آغاز جلد اول :



به نام خداوند جان و خرد

آغاز مقدمه یا دیباچه : ( بسم ...

اگرچه از لوازم رسوم بندگی و لواحق شیوه پرستندگی همان است...»

۵۷ تصویر هنری زیبای سیاه قلم دارد.

فرهنگ الفاظ نادر و غریبه شاهنامه هر صفحه در سه ستون ملحقات شاهنامه

۷ - ۴۳ صفحه

میرزا محمد باقر شیرازی ابن حاجی میرزا کوچک تاجر شیرازی مالک چاپخانه و سرپرست چاپ ۱۲۷۵ هـ . ق کاتب متن عبدالکریم بن محمد ابراهیم الطباطبایی الاصفهانی الاردستانی ۱۲۷۶ هـ ق همکاران دیگر در امور کتابت و چاپ و نشر:

کاتب ملحقات و جلد اول و دوم فرهنگ شاهنامه : میرزا محمد رضا ابن میرزا محمد حسین خوشنویس شیرازی چاپ خانه دیگر : مطبع محمدی ( مالک میرزا محمد باقر ) تاریخ چاپ ۱۲۷۵ هـ . ق

## ۱۵ - شاهنامه ( = جنگ نامه رستم ) ۶۶۵۲

ترجمه به زبان پنجابی

**مترجم : مولوی نظر محمد صاحب ابن مولوی غلام محمد راجپوت**

ساکن وربام ضلع سیالکوت

ناشر و چاپ کننده : شیخ الهی بخش محمد جلال الدین

محل چاپ : کشمیری بازار ، لاهور

چاپخانه : مطبع اسلامیه استیم پریس ، لاهور

مدیر چاپ و نشر : حافظ مظفر الدین

۴۰۰ ص ( جدول های دو خطی و یک خطی و ترنج ساده بالای صفحات )

صفحه عنوان : لوح و ترنج و خط نسخ و نستعلیق ورقاع خفی و جلی و طغری .

**آغاز :** سبحان الله رب خالق مالک دایم ملکناوالا

سبحان الله رب قادر قدرت ز میان فلکا نوالا

**انجام :** نظر علی نام پهلوی میرانظر محمد هویا

تصنیف میری و چه نظر محمد ظاهر جگوچه هو یا

یارب کاتب لکهنه والا اینا فضل کمائین

وچه جباتی دنیا اندر هرگز تتی داء نه لائین

مر دیواری دنیا آتون کلمه کرین نصیب

نال- بهائیان مومنان جو دوست خاص حبیب

**چگونگی :** مترجم داستان رستم و آن چه مربوط به رستم است از شاهنامه انتخاب کرده است در حدود ۱۰۰۰۰ بیت و به پنجایی ترجمه کرده است تاریخ ترجمه ۱۳۳۲ هـ. ق. / ۱۹۱۵م است. در آغاز مناجات و نعت حضرت رسول اکرم (ص) صفت چهار یار و مناقب حضرت امام حسن و حسین (ع) و مدح شیخ عبدالقادر گیلانی و ذکر کیومرث و جنگ کردن با لشکر دیوساز و در آخر جلوس اردشیر بن ساسان و بیان ساسانیان .

## ۱۶- شاهنامه ۷۵۹۱

**جلد اول** دو صفحه عنوان با لوح کامل و بانقاشی های سیاه قلم از اسلحه های نام برده در شاهنامه مانند نیزه و تیر و کمان و خود و سپر و گرز و کمان...»  
فهرست مطالب جلد اول ۸ صفحه . مطبع منشی نولکشور ، کانپور دیپاچه یا پیشگفتار به نثر درباره شاهنامه و احوال و آثار فردوسی و گفتار در هجو سلطان محمود و متن شاهنامه ۲۳۲ ص. مصور است با تصاویر سیاه قلم و نقاشی های مکتب کشمیری و هندی و ایرانی مجالس پادشاهان و پهلوانان و جنگجویان و دیوان واسب ها و فیلهها و شیرها و اژدها.

**جلد دوم :** صفحه عنوان آراسته با نقاشی سیاه قلم اسلحه های نامبرده در شاهنامه ۲۱۶ ص . فهرست مطالب ۴ ص. مصور همانند جلد اول.

**جلد سوم :** دو صفحه عنوان نقاشی های سیاه قلم اسلحه های شاهنامه

فهرست مطالب : ۸ صفحه

متن ۲۷۶ ص

مصور

**جلد چهارم :** صفحه عنوان (همان)

فهرست مطالب ۷ صفحه

در صفحه ۳۵۸ خاتمه الطبع ، به طور تقریظ ، تاریخ های چاپ با حساب ابجد (رک. شاهنامه شماره ۲۱۱۱۱) جلد چهارم همین چاپ )

## ۱۷- شاهنامه فردوسی شماره ۷۵۸۲

بانی چاپ و نشر : آقای محمد باقر تاجر شیرازی

کاتب : سید رضا ابن احمد الحسینی شیرازی

مصصح چاپ : رتن جی کاووس صراف

چاپخانه : کارخانه کینت راو کرشنا جی

محل چاپ : بمبئی

تاریخ چاپ : ۱۲۶۲ هـ . ق / ۱۸۴۶م

شماره صفحات ج ۳ و ۴ (متن) (ص ۵۶۰ - ۱۱۰۲) = ۵۴۲ ص

ملحقات شاهنامه : ۱۰۱ ص

فهرست لغات و ترکیب غریبه ۳۲ ص

صفحه عنوان : لوح کامل و سرلوح و جدول ۲ خطی و چهار خطی و یک خطی

کتیبه های عنوان ها : نستعلیق جلی و گل و بوته و منقش سیاه قلم مصور به

تصاویر زیبا و دل انگیز به سبک ایرانی دوره قاجاریه جمعاً ۵۸ تصویر دارد.

در هر سطر ۲ بیت و هر صفحه ۲۷ سطر ، جمعاً ۲۹۲۶۸ بیت (متن)

ملحقات ۱۷۲۸ بیت

جمع کل ج ۳ و ۴ : ۳۱۰۹۶ بیت

آغاز: به خواب دیدن فردوسی ، دقیقی شاعر را و به درخواست او آوردن

هزار بیتش در شاهنامه

چنان دید گوینده یک شب به خواب که یک جام می داشتی چون گلاب

آغاز ملحقات شاهنامه : « حکایات ملحقات شاهنامه نامه ضحاک به جمشید

اولاً

چون نزدیک شد نزد جمشید شاه یکی نامه بنوشت بیور به گاه

انجام :

به پایان رسانیدم این داستان بدان سان که بشنیدم از راستان

## ۱۸ - شاهنامه فردوسی ۷۱۱۳

داستان سهراب و داستان سیاوش

۴۵۰ ص ، خط نستعلیق ، قطع رقعی

صفحه عنوان ندارد ، از انجام افتادگی دارد

تصویر و لوح و جدول هم ندارد

آغاز :

کنون رزم سهراب و رستم شنو دگرها شنیدستی این هم شنو

انجام : افتادگی دارد به تنگ آمدن لشکر ایران از باریدن برف...  
ز گردان سرافراز بهرام گفت که این بر سپهد نشاید نهفت

چگونگی : چاپخانه و محل چاپ و تاریخ چاپ و کاتب و مصحح و ناشر ذکر نشده ، اما جلد ساز: محمد امیر خان جلد ساز سلطان بازار حیدرآباد دکن « از خط و نگارش آن معلوم می شود که در حیدرآباد دکن در عهد نظام حیدرآباد چاپ و نشر شده است . تقریباً هر صفحه ۱۶ بیت و جمعاً حدود ۷۲۰۰ بیت دارد.

### ۱۹ - شاهنامه ۶۸۸۲

- ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴ ( یک مجلد) ۱۰۰۱ ص
  - ۱ - صفحه عنوان به زبان فارسی و گجراتی و انگلیسی
  - ۲ - بانی چاپ و نشر : آقای محمد باقر صاحب تاجر شیرازی
  - ۳ - محل چاپ : بمبئی (هندوستان)
  - ۴ - چاپخانه : کارخانه کینت راو کریشناجی
  - ۵ - تاریخ چاپ ۱۲۶۹ هـ. ق. / ۱۸۵۳ م
  - ۶ - فهرست پادشاهان عجم: پیشدادیان، کیان ، اشکانیان ، ساسانیان و غیره
  - ۷ - لوح و سرلوح و منقش و سیاه قلم و گل و بوته نگاری و کتابه های منقش و زیبا و تصاویر هنری و میدان های جنگ و مبارزه و دیدارها
  - ۸ - فهرست لغات در آخر بوده که افتادگی دارد و فقط یک ورق « حرف ها و یاء» مانده است.
- (رک : شاهنامه ، شماره ۷۵۳۷) ( ص ۷۰۱) همین گفتار )

### ۲۰ - شاهنامه ۶۸۲۶

- ۱ - صفحه عنوان منقش ، انواع سلاح نام برده در شاهنامه
- ۲ - ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴ ( در یک مجلد)
- ۳ - فهرست الفاظ و اصطلاحات غریبه ( ص ۳۳۳ - ۳۵۹)
- ۴ - فهرست اشعار ماده تاریخ (ص ۳۶)
- ۵ - مصور ( جمعاً ۵۸ تصویر)
- ۶ - فهرست مطالب ( ۸ ص )

- ۷- فهرست سلاطین عجم (ص ۲ - ۳)  
 ۸- دیباچهٔ مثنوی (ص ۴ - ۲۲)  
 ۹- گفتار در هجو سلطان محمود، ص ۲۳ - ۲۴)  
 ۱۰- متن شاهنامه (ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴)  
 ج ۱ - ۳۳۲ ص + ۸ ص (فهرست)  
 ج ۲ - ۲۱۸ ص + ۴ ص (فهرست)  
 ج ۳ - ۲۷۶ ص + ۸ ص (فهرست)  
 ج ۴ - ۳۶۰ ص + ۸ ص (فهرست)  
 متن ۴ جلد جمع صفحات ۱۱۸۶ ص + ۲۸ = ۱۱۹۴ ص.  
 تعداد اشعار تقریباً (هر سطر ۲ بیت، هر صفحه ۲۹ سطر = ۵۸ بیت)  
 جمعاً  $۵۸ \times ۱۱۸۶ = ۵۸۷۸۶$  بیت  
 (رک: شاهنامه ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴، ش ۷۵۹۱ و ۷۵۹۲)

## ۲۱- شاهنامه ۳۹۹۰

- صفحه عنوان افتادگی دارد. یک برگ فتوکیبی شده  
 (از شاهنامه شماره ۶۸۸۲ چاپ بمبئی)  
 دیباچه ۲۵ ص (احوال و آثار فردوسی) گفتار در هجو سلطان محمود غزنوی  
 عنوان هر مجلد منقش و گل و بوته نگاری بسیار هنری سیاه قلم  
 (عمل میرزا علی اکبر) (ص ۱۰۸۸)  
 یعنی نقاش در این مجلد شاهنامه، «میرزا علی اکبر» بوده است.  
 کاتب: سید رضا ابن احمد الحسینی شیرازی.  
 بانی چاپ و نشر: آقا محمد باقر تاجر شیرازی.  
 تاریخ چاپ: ۱۲۶۲ هـ. ق. / ۱۸۴۶ م.  
 چاپخانه: کینت راوکریشناجی  
 محل چاپ: بمبئی  
 همکار و همیار چاپ: رتنجی کاوس جی صراف.  
 تعداد صفحات: ۱۱۰۲ ص (متن) + ۱۰۰ ص (ملحقات) ۳۲ ص (فرهنگ لغات) فهرست مطالب ندارد.  
 تصاویر هنری به سبک دورهٔ صفوی و قاجاری و کتابه‌ها و جدولهای زیبای دو خطی  
 تعداد ابیات  
 متن ۶۳۷۱۶ بیت

ملحقات : ۵۸۰۰ بیت

جمع تقریبی متن و ملحقات : ۶۹۷۱۶ بیت

## ۲۲ - شاهنامه شماره ۱۰۲۹

(رک: شاهنامه ، شماره ۷۵۹۲)

ج ۳ و ۴ ( در یک مجلد)

ج ۳ - ۲۷۶ ص + فهرست مطالب ۸ ص

ج ۴ - ۳۳۲ ص + ۸ ص (فهرست مطالب ) + فهرست لغات و اصطلاحات  
این مجلد کرم خورده و اوراق آغاز و انجام پوسیده .

ماده تاریخ های طبع ، ایضاً همانند شاهنامه شماره ۷۵۹۱ (رک: شاهنامه  
شماره ۷۵۹۱)

## ۲۳ - شاهنامه شماره : ۱۱۷۰۰

ورق اول : تصویر زرتشت به همراه عصای مقدس و دستار و هاله چهره و  
کستنی و فره ایزدی

ورق دوم یادداشت بانی چاپ و نشر :

« شت هرمز دجی و مهر بانجی ولدان مرحوم منوچهر جی کاماجی»

همیار طبع و نشر : آموزنده ولد شیر مرد نوذر نوشیروان پارسی»

کاتب : دانش

فهرست سلاطین ( پیشدادیان ، کیان ، اشکانیان ، ساسانیان )

محل چاپ : بمبئی

چاپخانه : Govt. Photozinco Office Poona, 1906

تاریخ چاپ ۱۲۷۲ هـ . ق

دیباچه : ( احوال و آثار فردوسی (منثور) گفتار در هجو سلطان محمود ) ۱۴ ص

متن شاهنامه ( ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴ )

ج ۱ : ۱۸۰ ص ، ج ۲ : ۱۳۰ ص ، ج ۳ : ۱۵۹ ص ، ج ۴ : ۱۴۹ ص جمعاً =

۶۱۸ ص ، هر صفحه ۳۳ سطر ، و هر سطر ۳ بیت ۹۹ بیت (تقریباً ۱۰۰ بیت

در هر صفحه) ۶۱۸۰۰ بیت جمع ابیات ۶۷۵۰۰ بیت

ملحقات شاهنامه: ۵۷ ص = ۱۰۰ بیت ۵۷۰۰۰ بیت

فرهنگ لغات شاهنامه ۱۲ ص ( ۸ ستونی )  
فهرست اسامی ۵۵۴ نفر که از این چاپ شاهنامه پیش خرید کرده اند و در  
حقیقت با یاری آنان این شاهنامه به طبع و نشر رسیده است.

### ماده تاریخ های شاهنامه چاپ بمبئی شماره ۱۱۷۰۰

آقا میرزا محسن شیرازی متخلص به تائب : ۲۶ بیت درباره فردوسی  
و شاهنامه و کاتب و چاپخانه و مدیر چاپ سروده است :  
جمله این تاریخ : تاریخ کتابت است = ۱۲۷۲ هـ ق = « این تاریخ ۱۲۷۲ هـ . ق

«گر پیر شد از تو کی استاد ما هر در سخن خود چه تاریخی در این نقش گزین آورده ای

در جوابش گوی « این تاریخ » ، تاریخ وی است  
۱۲۷۲ هـ . ق

تاکه گوید معجزای سحر آفرین آورده ای  
ماده تاریخ دیگر از راقم (محمد ابراهیم آقا خلف محمد حسین خان اولیاء  
سمیع الشیرازی کاتب شاهنامه )

پی سال اتمام فرخ کتاب  
بگفتا چو تاریخ او خواستند  
چه گفتم به پیر خرد در جواب  
به شهنامه عالم بیاراستند  
۱۲۷۲ هـ . ق

این شاهنامه به نام مظفرالدین شاه قاجار و در عهد او به همت  
آموزنده ابن شیرمرد نوذر نوشیروان پارسی در سال ۱۲۸۳ یزدگردی و ۱۳۳۱  
هجری نبوی / ۱۹۱۳ م چاپ شده است.  
کسانی که کوشیده اند این شاهنامه به طبع و نشر گردد:

- ۱ - اولیا سمیع شیرازی
- ۲ - چاپخانه گورنمنت فتوزینکو - پونه (هندوستان)
- ۳ - دستیاری : حضرت کیوان
- ۴ - همیاری : حضرت رانا صاحب
- ۵ - همت : برادران و پارسیان هندوستانی (۵۲۶ نفر )
- ۶ - به کوشش : آموزنده ابن شیرمرد نوذر نوشیروان پارسی

۷- محل چاپ : بمبئی

۸- سال چاپ : ۱۲۸۳ یزدگردی / ۱۳۳۱ هـ. ق. / ۱۹۱۳ م

## ۲۴- شاهنامه فردوسی ۱۰۰۸۹

- منقش و مذهب و گل و بوته نگاری و رنگارنگ  
تصاویر و مینیاتور زیبا و فریبا با نقاشی های هنری  
چاپ موسسه انتشارات امیر کبیر ، سال ۱۳۵۰ هـ. ق. تهران ایران ، طرح  
چاپ سنگی (لیتوگراف) قطع رحلی بزرگ
- ۱- تصحیح و مقابله : مرحوم دکتر محمد جعفر محبوب
  - ۲- کتابت و نوشتن متن کتاب : جواد شریفی
  - ۳- نقاشی ها و مینیاتورهای رنگی و چهره فردوسی : محمد بهرامی
  - ۴- تذهیب ها و تشعیر های هنری : حسین اسلامیان
  - ۵- تصاویر سیاه قلم متن شاهنامه : علی اصغر معصومی
  - ۶- غلط گیری و تنظیم فهرست های متن شاهنامه : اصغر دستگیری
  - ۷- تنظیم نوشته های متن کتاب : محمد احصایی
  - ۸- تهیه فیلم و تفکیک رنگ ها و چاپ نمونه کارهای رنگی زیر نظر آقای  
محمد بهرامی در شرکت سهامی چاپ گوتمبرک
  - ۹- همکاران و همیاران : بیوک احمدی ، احمد طاهری
  - ۱۰- نظارت هنری بر چاپ کتاب (متن شاهنامه) محمد بهرامی
  - ۱۱- چاپ و صحافی ( شرکت سهامی افست (چاپخانه ۲۵ شهریور)
  - ۱۲- زیر نظر جعفر صمیمی ، جواد محسنی
  - ۱۳- پیشگفتار از ناشر یعنی مدیر موسسه انتشارات امیر کبیر آقای  
عبدالرحیم جعفری ، تهران ۱۳۵۰ هـ. ق. ۲ صفحه
  - ۱۴- آشنایی با دانشمندان و هنرمندانی که این شاهنامه نفیس هنری و ادبی  
ملی ثمره سال ها رنج و زحمت آنها بوده است. ۲ صفحه
  - ۱۵- مقدمه مصحح (مرحوم دکتر محمد جعفر محبوب) ۱۴ صفحه  
پانزدهم خرداد ماه ، ۱۳۵۰ هـ. ش.



- ۱۶ - نقاشی های متن هنری شاهنامه :
- الف - پادشاهی کیومرث ، ص ۱۳
- ب - جنگ فریدون و ضحاک به سرداری کاوه ، ص ۱۰۳
- ج - آوردن سیمرخ زال را به نزد سام ، ص ۲۰۵
- د - گرفتن رستم رخس را ، ص ۳۰۹
- ه - بیژن و منیژه ، ص ۴۲۱.
- و - جنگ اسکندر و دارا ، ص ۵۱۶ و ۵۱۷
- ز - کشتن رستم دیو سفید را ، ص ۶۲۵
- ح - جنگ رستم و سهراب ، ص ۷۲۷
- ط - کوشش سیاوش بر آتش ، ص ۸۳۵
- ی - جنگ رستم و اسفندیار ، ص ۹۱۷
- آغاز کتاب (متن شاهنامه) و گفتارها و داستان های متن شاهنامه ص ۸ - ۱۰۱۶
- فهرست اعلام شاهنامه فردوسی ، ص ۱۰۱۹
- فهرست نام ها ، ص ۱۰۲۰ - ۱۰۳۵
- فهرست نام جای ها ، ص ۱۰۳۵ - ۱۰۴۲
- فهرست نام قبیله ها ، طایفه ها ، خاندان ها ، نسبت ها ، دین ها ، مسلک ها ، ص ۱۰۴۲ - ۱۰۴۷
- فهرست نام وسائلی که در جنگ به کار می رفته ، ص ۱۰۴۷ - ۱۰۵۶
- فهرست نام کتاب ها ، ص ۱۰۵۶
- این شاهنامه از لحاظ چاپ متن و کاغذ و تجلید و نقاشی ها و کتابت به خط نستعلیق خفی خوش و جدول ها و گل و بوته نگاری ها و مینیاتورهای رنگین و سیاه قلم ، نمونه کامل چاپ و نشر امروز ایران است.

\*\*\*\*\*



**اندیشه و اندیشمندان (۲)**  
**ویژه ادبیات فارسی**  
**در سند**

## غزل سرایی فارسی در سند، از پایان دوره تالپوران تا استقلال پاکستان<sup>۲</sup>

### چکیده:

باوصف اینکه در این دوره زبان انگلیسی بجای زبان فارسی جنبه رسمیت یافته بود در مردم ادب دوست ذوق شعر و ادب فارسی مثل قرون متمادی بر جای مانده بود. یکی از ویژگیهای سرایندهگان شبه قاره از جمله سند است که آنها در دو سه و حتی چهار زبان مختلف آثار منظوم بوجود می آورند. از دهها نفر سخنور این دوره شامل قاسم یاسینی، بهائی، قادری، عاقلی، صغیر، روشن، ناظم، بدوی لطف، هادی مچھلی شهری، عاصم، ناصح، ادیب فیروزشاهی بوده اند که به صنف غزل توجهی ویژه داشته اند. سبک تغزل شاعران فارسیگوی سند در این دوره گونه گون بوده است از جمله سبک بازگشت، سبک بین بین و سبک هندی که زمانی سبک اصفهانی و حتی اخیراً سبک پاکستانی هم خوانده شده، بوده است.

\*\*\*

باانقراض حکومت سلسله تالپوران در ۱۸۴۳ م برابر با ۱۲۵۸ هـ ق در سرزمین سند، انگلیسها دستگاه مستعمره خویش را باکلیه عواقب سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به این مرزوبوم توسعه دادند، از جمله زبان انگلیسی بجای زبان فارسی جنبه رسمیت یافت، اما نفوذ شعر و ادب فارسی قرون متمادی در مردم ادب دوست سنده کماکان ادامه یافت. چنانکه مشاهده می شود اغلب نویسندگان و سرایندهگان در شبه قاره در دو، سه حتی ۴ زبان مختلف آثار شعری بوجود می آورند، منطقه سند هم از این کلیه مستثنی نبود. شاعران در این دوره ۱۰۴ ساله علاوه بر اردو و سندهی اغلب به فارسی نیز در اصناف سخن گونه گون داد سخن می دادند. سخنورانی که در این زمینه

۱ - مدیر فصلنامه دانش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد .

۲ - متن مقاله پنجمین سمینار زبان و ادبیات فارسی در سند، از پایان دوره تالپوران تا استقلال پاکستان، بخش فارسی دانشگاه کراچی و خانه فرهنگ ج.ا.ایران کراچی، ۱۵ مارس ۲۰۰۸ م.

دارای امتیاز می باشند شامل مولانا محمد قاسم یاسینی (۱۸۸۷ - ۱۹۳۱م)، بهاء‌الدین بهائی (۱۸۲۳ - ۱۹۳۴م)، میان علی محمد قادری (۱۸۵۶ - ۱۹۴۰م) عاقل عاقلی (۱۸۵۱ - ۱۹۴۱م) حکیم فتح محمد صغیر (۱۸۸۳ - ۱۹۴۲م)، محمد اسماعیل فاروقی مجددی روشن (۱۸۹۰ - ۱۹۴۲م)، مولانا محمد ابراهیم سندی ناظم (۱۸۸۹ - ۱۹۶۴م) لطف الله بدوی لطف (۱۹۰۴ - ۱۹۶۸م) و ادیب فیروزشاهی (۱۸۹۷ - ۱۹۷۳م) در اصناف گونه گونه سخن آثاری بوجود آوردند اما به مناسبت موضوع، مختصری درباره غزل سرایان و نمونه های تغزل شان در دوره مورد بررسی و ارزیابی، در زیر می آوریم.

### ۱- قاسم یاسینی (۱۸۸۷ - ۱۹۳۱م):

قاسم یاسینی<sup>۱</sup> فرزند مولانا محمد هاشم ۱۶ ربیع الاول ۱۳۰۵ هجری قمری چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را از پدر و تحصیلات عالی را در محضر مولانا عبدالغفور مفتون (م ۱۹۱۸م) فراگرفت. به تشویق عارف معروف، سید احمد شامی (م ۱۹۳۳م) به سرایندگی پرداخت. در اصناف گونه گونه سخن، طبع خود را آزمود. مولانا قاسم در تاریخ ۱۸ ذیقعدة ۱۳۴۹ (۱۹۳۱م) بدرود حیات گفت. از آثار وی، عمدة الآثار فی تذکره اخبار الکبار و فتوای قاسمیه جلد اول چاپ گردیده. بقیه سه جلد و آثار منظوم بظاهر به حلیه طبع آراسته نگردیده. از شعر اوست:

یا ید بیضاست این یا ماهتاب انوری  
یا لب یار است یا حوضی ز آب کوثری

روی دلدار من است این یا منور اختری  
حقه لعل است یا قند است یا آب حیات

\*\*\*

حدیث هجر را هر روز قایم تا به کی داری  
به روز عمر عطشانم چوصایم تا به کی داری  
دل دلداه را در درد دایم تا به کی داری

دل دلداه را در درد دایم تا به کی داری  
زلال وصل از جام وفا درکام تشنه ریز  
هم از بلبل شنیدم قاسما می گفت با ناله

۲- اهل گرهی بسین واقع در بخش سکرستان سنده.

## ۲- بهاءالدین بهایی (۱۸۲۳-۱۹۳۴م)

بهاءالدین بهایی پسر جلال الدین در سال ۱۲۳۹ هـ ق در حوالی میرپور ماتیلو در حومهٔ سگهر به دنیا آمد. تحصیلات را در منطقهٔ گوتکی بدست آورد و بیشتر در بهاولپور اقامت داشت. بهاءالدین دارای دو دیوان است. دیوان اول، دیوان نعتیه خوانده می شود و توسط نواب بهاول خان حاکم بهاولپور در ۱۹۰۴ م منتشر گردید. دیوان دوم به عنوان دیوان بهایی به کوشش سه فرزندش در ۱۹۲۱م به چاپ رسید. دوازده اثر دیگر منظوم و مثنوی داشته که تاسی سال پیش بچاپ نرسیده بود. اشعار بهایی روان و حاکی از قدرت طبع وی در بیان اندیشه و احساس است. بهایی در اساتید سخن، به شعر مولوی، حافظ و جامی توجه داشت. همچنین از مضامین سعدی، امیر خسرو و ظهیر فاریابی الهام می گرفت. در تتبع غزل معروف حافظ چنین سروده است.

این چه شوری است که اندر همه جا می بینم  
همه آفاق پُر از رنج و بلا می بینم  
به امیران و به خویشان و به یاران جهان  
نه سخاوت نه مروت نه وفا می بینم

در غزلی دیگر می گوید :

دلم از زاهدان ملول آمد  
ز آن که این قوم را دو رو دیدم  
اندرون پُر ز خبث نفسانی  
لیک بیرون ز شست و شو دیدم

## ۳- قادری (۱۸۵۶-۱۹۴۰م)

میان علی محمد متخلص به قادری در ۱۸۵۶ در لارکانه متولد گردید. در سرپرستی عمویش به فارسی سرایی گرائید. مطلع اولین غزلش بدین گونه است :

نشسته بردرت این داد خواست  
ز مدتها به امید نگاهت

وی شاعر سه زبانه فارسی، اردو و سندی بود. در لارکانه مجلس ادبی و بزم مشاعره را اداره می کرد. دو مجموعهٔ شعری او با عنوان گلدستهٔ نعت قادری و دیوان قادری در ۱۹۲۵ م و ۱۹۴۰م به چاپ رسیده. از نمونهٔ تغزل های اوست.

کنم قربان بر او جان و جگر را  
نبویم از چمن بوی دگر را

اگر بینم من آن رشک قمر را  
ز بوی گلرخی هستم چو بلبل



به ره او به خدا ساعتی غافل نشدیم  
حیف صد حیف که ماهم قدم دل نشدیم

گرچه از ضعف قدم وارد منزل نشدیم  
منزل شاهد مقصود دوگام دل ماست

#### ۴- روشن (۱۸۹۰ - ۱۹۴۲م)

اسم کامل وی محمد اسماعیل الفاروقی المجددی نقشبندی، اهل حومه حیدرآباد و زاده ۱۸۹۰ میلادی بوده است. تحصیلات متداول را پیش جد بزرگوارش داشت. در ۱۹۲۶م جهت شرکت در مؤتمر عالم اسلامی به حجاز مسافرت کرد. فقط ۵۲ سال زیست. روشن در اصناف گونه گونه از جمله غزل آثاری دارد. مطالع برخی از غزلهایش بدینقرار است:

کنی چو مطلع خورشید آشیانه ما  
و لیک مقدم آن گلغزار شد باعث  
نور در دیدگان همی آید

چه خوش بود که بیابی شبی به خانه ما  
مرا به باغ نه فصل بهار شد باعث  
باز در جسم جان همی آید

#### ۵- هادی مچھلی شهری (۱۸۹۰ - ۱۹۶۳م)

هادی در مچھلی شهر واقع در استان شمالی (یوپی) در ۱۸۹۰م چشم بجهان گشود. پدرش شاگرد اسدالله غالب دهلوی بود. تحصیلات دانشگاهی را در رشته ادبیات انگلیسی و حقوق در دانشگاه اسلامی علیگره داشت. شغل او وکالت دادگستری بود و پس از تأسیس پاکستان به کراچی منتقل گردید و در همین شهر غنوده است. شعر فارسی وی در مجله ایرانشهر کاظم زاده ایرانشهر در برلین و مجله آموزش و پرورش تهران چاپ و منتشر می شد. دانشمندان معاصر ایرانی نظیر پرفسور عباس مهرین شوشتری، صادق سرمد، رشید یاسمی، پور داود، علی اصغر حکمت از شعرهای تقدیر و تحسین کرده اند.

بعضی ابیات بطور نمونه تغزل هادی نقل می کنیم:

می شناسم از نگاهش گردش ایام را  
ناخدارا چه کنم حافظ من لطف خداست  
مشکل آمد کار دل چندان که آسان داشتم  
ندارد هیچ کس در سینه آن خاری که من دارم

بینمش که در سر لطف و کرم که در عتاب  
نه من از باد مخالف نه ز طوفان ترسم  
شد فراوان شوق من از هر نگاه لطف او  
رسد کی دیگران را همچو آزاری که من دارم

### ۶- ناظم (۱۸۸۹-۱۹۶۴م)

محمد ابراهیم سندی متخلص به ناظم از اهالی حومهٔ سکهر و زادهٔ ۱۸۸۹م بوده است. تحصیلات متداول را از پدر و برادر بزرگ که بطور «بحرالعلوم» ملقب بود، داشت. به زبانهای فارسی، سندی، اردو و عربی آثاری از خود باقی گذاشت که اغلب آنها تاکنون به چاپ نرسیده است. ناظم به شغل مفتی در استانهای سندھ و بلوچستان اشتغال داشت. و در زمان خودش مفتی اعظم خوانده می شد. ایاتی چند از غزلهای وی بدینقرار است :

عشرت و عیش جوانی گاه هست و گاه نیست  
گذشت سایر ایام در بلای فراق  
به جانان درد خود ظاهر نمی کردم چه می کردم  
لذت «قالوبلی» دارد به سر جوشم هنوز

عزت این دور فانی گاه هست و گاه نیست  
شروع زندگیم شد ز ابتدای فراق  
ز غم فریاد دل دایر نمی کردم چه می کردم  
می رسد بانگ است از عرض در گوشم هنوز

### ۷- عاصم (۱۹۰۰-۱۹۶۶م)

محمد عبدالوهاب خان متخلص به عاصم در ۱۹۰۰ م در استان مرکزی شبه قاره به دنیا آمد، در فراگرفتن زبانهای فارسی، عربی، انگلیسی، هندی و سانسکریت همّت گماشت. تحصیلات کارشناسی ارشد در زبان و ادبیات فارسی را از دانشگاه پنجاب لاهور بتکمیل رسانید. پس از تأسیس پاکستان به کراچی منتقل شد و در همان شهر هم غنوده است. نمونهٔ چند مطلع از تغزل وی درج می شود :

ذوقی گرفت و گفت که باور نمی کنم  
روسوی کسی از همه رستیم و گذشتیم  
نگاهی داشتم هم رقص چشم غمزه کوش او

زان عرض حال دل که مکرر نمی کنم  
دل را به گل و غنچه نه بستیم و گذشتیم  
زیان کردم نه کردم رهن لعل می فروش او

**۸- ناصح رضوی (۱۹۱۰ - ۱۹۶۷ م)**

ناصر در شیرکوت بجنور در ۱۹۱۰ م بدنیا آمد. پدرش ایرانی الاصل بود. در سنین جوانی خودش هم سه سال در عراق و ۷ سال در مشهد اقامت داشت. در شبه قاره مدتی در امارت حیدرآباد دکن سکنی داشت. پس از تأسیس پاکستان به کراچی منتقل گردید. در دفتر مجله هلال فارسی که از کراچی بمدت بیست و یک سال (۱۹۵۲ - ۱۹۷۲ م) چاپ و منتشر می شد، اشتغال به کار داشت. شاعر دولسانین به اردو و فارسی بود، اما به شعر اردوی خود اهمیت نمی داد. نمونه غزل فارسی وی بدینقرار است :

لب به نوش می ده و در گردش پیمانه باش  
مضطر ز گوش تابی دست شعار ماست  
که به قیمت نگاهی دل خویش می فروشم

چشم پوش از نیک و بد آزاده مستانه باش  
این تار دلبرانه که اندر کنار ماست  
سر راه کوی جانان شب و روز می خروشم

**۹- لطف الله بدوی (۱۹۰۴ - ۱۹۶۸ م)**

لطف، زاده شکارپور سند و تحصیلات وی را از دانشگاه پنجاب به پایان رسانید و در دانشکده شکارپور مربی زبان و ادب سندی گردید. اغلب آثار وی به زبانهای سندی و اردوست که بیشتر آنها به چاپ هم رسیده است. مجموعه شعری وی سه زبان به فارسی، اردو و سندهی است. نمونه هایی چند از غزلیات وی را نقل می کنیم .

که با ناله پردازیم رسم خانقاهی را  
فکر استقبال ماضی این همه وحشت شمار  
ای خوشا قومی کزو یک پخته کار آید برون

بیا مطرب به چنگ آور نوای صبحگاهی را  
فرصت امروز را در زندگی نعمت شمار  
از غبار راه باشد شهسوار آید برون

**۱۰- ادیب فیروز شاهی (۱۸۹۷ - ۱۹۷۳ م)**

دین محمد ادیب، زاده قریه فیروز شاه در حومه لارکانه است. ادیب تحصیلات مقدماتی را در دارالعلوم اسلامیة تکمیل رسانید. اما تحصیلات فارسی را در محضر مولانا الهی بخش داشت. ادیب به سمت معلمی در



دبیرستانها اشتغال داشت به تدریس فارسی و عربی مشغول بود. ادیب دارای دهها تألیفات و تراجم متعدد می باشد. نمونه غزل سرایی وی :

به پیش مه لقادیدن به دیگر رو نمی شاید

دویدن جز به کوی دوست دیگر کو نمی شاید

عیش و خوشی ز گردش لیل و نهار رفت

چون دور لطف از فلک فتنه بار رفت

یکی از ویژگیهای کارائی ادیب توجه عمیق وی به غنی ساختن زبان سندی بود. از کتابهای معتبر فارسی و اردو که ادیب به زبان سندی ترجمه کرد، شامل کشف المحجوب ابوالحسن علی هجویری، اشرف العلوم ترجمهٔ منظوم سندهی مثنوی مولوی که در شش دفتر بچاپ رسیده است. همین گونه برای بانوان و دختران مسلمان شبه قاره مولانا اشرف علی تهانوی کتاب معروف تربیتی باعنوان «بهشتی زیور» در قرن گذشته تألیف و منتشر کرده بود که ادیب ترجمهٔ سندهی آن را باعنوان «بهشتی کوثر» برای دختران سندهی زبان انجام داد. در خود شعر و اصناف مختلف آن، ادیب به شعر موضوعی بیشتر می پرداخت و چنانکه فکر عمومی است که در صنف قصیده و مثنوی هم سرودن شعر موضوعی مورد استقبال قرار می گیرد.

### سبک تغزل در این دوره

دورهٔ شعر و سخن فارسی مورد نظر ما در سرزمین سند مقارن است با سبک بازگشت در ایران بنابراین برخی از سخنوران از تأثیر سبک معاصر ایران استفادهٔ شایانی کردند بخصوص آنهایی که ایرانی نژاد بودند و خودشان هم فرصت مسافرت و اقامت کوتاه و بلند در ایران را بدست آوردند. در این گروه می توان روشن، ناصح، قادری، حفیظ، هادی و ناظم را اسم برد.

گروه دوم دارای سبک بین بین میباشند از جمله شاعرانی که در این دسته سرآمدند شامل بهاءالدین بهائی است. گروه سوم در سبک شعر را پیروان سبک معروف هندی که گاهی سبک اصفهانی و حتی پاکستانی هم

نامیده می شود تشکیل می دهند که شامل عاقل عاقلی، عاصم، لطف الله بدوی میباشند.

دوره مورد بررسی از پایان کار تالپوران تا استقلال پاکستان دوره ایست که زبان انگلیسی بجای زبان فارسی به عنوان زبان رسمی، اداری، دادگاهی و آموزشی ترویج یافت. همچنین زبان های سندهی و اردو در سرزمین سند در زمینه علمی، ادبی و فرهنگی اهمیت بیشتری بدست آوردند. با این وصف ابقای زبان فارسی بخصوص شعر فارسی در طبقات درس خوانده و تحصیل کرده نشانگر استهلاک ناپذیر بودن نفوذ کهن نه قرن شعر و ادب فارسی در سرزمین مهران و حفظ ذوق ادب فارسی میان مردم باسواد این سامان را مبرهن می باشد.

### منابع و مآخذ:

- ۱ - کلیات ادیب سروده دین محمد ادیب فیروزشاهی، شاه ولی الله اکیدیمی، حیدرآباد ۱۹۶۴م.
- ۲ - فارسی گویان پاکستان از گرامی تا عرفانی، تألیف دکتر سید سبط حسن رضوی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپندی، ۱۹۷۴م.

3 - Persian Poets of Sindh DR.H.I.Sadarangani, Sindhi Adabi Board, Karachi, 1956 .



## سهم تذکره نویسندگان در ترویج زبان و ادب فارسی

### اشاره:

سرزمین سند از قرن دوازدهم تا قرن اخیر متوالیاً در ترویج زبان فارسی و تألیف آثار و سخنسرایی سهم بسزایی داشته است. در همین سامان کهن ترین تاریخ «چچ نامه» در سده دوازدهم میلادی توسط علی بن حامد کوفی تألیف شد. اما در تذکره نویسی هم طی قرون متمادی آثار متعددی بسلك نگارش درآمده که برخی نویسندگان آنها علامه قاضی محمود تتوی، سید عبدالقادر ابن سید هاشم، محمد رضا بن عبدالواسع، حاجی پهنور، ملا محمد صالح ابن زکریا تتوی، شیخ محمد اعظم بن محمد شفیع تتوی، میر علیشیر قانع تتوی، مخدوم ابراهیم خلیل، خلیفه محمود نظامانی، عبدالغفور بن حیدر سیوستانی، فخری هروی و دیگران بوده اند. سهم تذکره نویسندگان سند در حفظ و حراست زبان فارسی در خور ستایش است که زبان مادری اغلب شان سندی بوده اما بیشتر تذکره ها را بزبان فارسی تألیف کردند که بعضی از آنها بعداً بزبان سندی و یا اردو ترجمه گردیده است.

\*\*\*

تذکره در مفهوم مصطلح آن در فارسی به کتابهایی گفته می شود که شرح حال و آثار شاعران، نویسندگان، صوفیان، عالمان، خوش نویسندگان، نقاشان و غیره باشد. نخستین بار لفظ «تذکره» را فرید الدین عطار نیشابوری برای کتابش تحت عنوان تذکره الاولیاء به کار برد. بعد از آن این لفظ رواج پیدا کرد و کتاب دولت شاه سمرقندی نیز با نام تذکره الشعرا (تألیف ۸۹۲ هـ) معروف شد. کتاب هایی که درباره شرح احوال و آثار شاعران فارسی قبل از عام شدن اصطلاح «تذکره» نوشته شده بودند نیز با همین لفظ نامیده شدند مانند تذکره لباب الالباب تألیف سدید الدین محمد عوفی در سال ۶۱۸ هـ / ۱۲۲۰م<sup>۲</sup>.

۱ - استادیار بخش فارسی، دانشگاه کراچی

۲ - معیار سالکان طریقت، مقدمه، ص ۱۳.

سرزمین سند از زمان حکومت خاندان سومرا ( از قرن ۱۱ تا ۱۳ م ) تا زمان حکومت انگلیس ها ( ۱۸۴۳م تا ۱۹۴۷م ) سهم بسزایی در ترویج زبان و ادب فارسی داشته است. بسیاری از کتاب های نغز فارسی اعم از نثر و نظم در این منطقه به رشته تحریر در آمدند که رواج شایان زبان فارسی را در سند نشان می دهد مانند «چچ نامه» تألیف علی بن حامد کوفی ( ۶۱۳ هـ / ۱۲۱۶م ) ، تاریخ معصومی تألیف میر محمد معصوم شاه بکه‌ری ( ۹۹۱ هـ / ۱۵۸۳م ) ، ترخان نامه یا ارغون نامه تألیف سید جمال بن میر جلال الدین حسینی شیرازی ( ۱۰۶۵ هـ / بیگلرنامه تألیف شاه قاسم بن امیر سید قاسم بیگلار ( ۱۰۳۵ هـ ) تحفة الکرام تألیف میر علی شیر قانع تتوی در سال ( ۱۱۸۷ هـ / ۱۷۷۸م ) و غیره .

علاوه بر تاریخ نویسی و سرایش شعر به زبان فارسی تذکره نویسی نیز در اواخر قرن دهم در سند رواج داشته است<sup>۱</sup> در آن عصر شهر تته بزرگترین مرکز علمی بود و تذکره نویسی نیز از همین شهر شیوع و گسترش یافت و گواه آن وجود تذکره های فراوانی است که برغم فراز و فرود روزگاران و تطاول ایام از حوادث دهر مصون مانده و به آیندگان رسیده است. علاوه بر آن این سنت همچنان ادامه داشته و در روزگار ما نیز تذکره های فراوانی درباره مشایخ صوفیه نوشته شده است و برخی دیگر نیز در دست تحریراند.

اکنون به اختصار به معرفی چند تن از تذکره نویسان می پردازم که در احیای زبان و ادب فارسی خدمت شایانی نموده اند و احوال و آثار شعرا ، نویسندگان ، عرفا و بزرگان دین را با زحمت بسیار ثبت و ضبط کرده اند و برای ما معلومات و آفری فراهم ساخته اند.

### ۱ - علامه قاضی محمود تتوی :

علامه قاضی از اعلم العلماء تته بود<sup>۲</sup>. وی از خاندان عباسی و هم عصر میرزا عیسی و میرزا احمد باقی ترخان ( از ۹۲۲ تا ۹۷۳ هـ ) ومفتی عصر خود بود<sup>۳</sup>. درباره تاریخ دقیق ولادت و وفات این دانشمند بزرگ اطلاعی در

۱ - مجموعه مقالات سمینار زبان و ادبیات فارسی در سند ، ۱۳۸۶ ش ، ص ۱۲۷.

۲ - تحفة الکرام ، ص ۳۸۸

۳ - تذکره مشاهیر سند ، ج ۳ ، ص ۳۲.

دست نیست. از کتاب تذکره مشاهیر سند معلوم می‌گردد که علامه محمود ابتدا نزد بزرگان خاندان خود که در تته سکنی گزیده بودند تحصیل و تلمذ نمود و بعد از آن شاگرد مولانا عبدالخالق گیلانی شد. قاضی محمود به علت ظلم و تعدی میرزا رستم که حاکم قندهار بود و بعداً به ایالت تته منصوب گردید با خانواده اش به بهکر آمد و هم آنجا اقامت گزید<sup>۱</sup>

ارزنده ترین کار علمی قاضی محمود کتابی است به نام «تذکره الاولیا» که وی آن را در سال ۹۸۰ هـ تألیف نمود<sup>۲</sup>. این نخستین تذکره اولیای سند و قدیم ترین تذکره فارسی می باشد ولی متأسفانه اکنون در دست نیست.

علاوه بر تألیف تذکره الاولیا، قاضی محمود تتوی در نوشتن شرح و حواشی کتابهای درسی نیز معروف بوده است. حاشیه متین (نحو) و حاشیه زبده منطق از کارهای علمی وی است<sup>۳</sup>. میر علی شیر قانع در مقالات الشعرا درباره قاضی محمود علامه تتوی چنین می نویسد: «بزرگی شانش و جامعیت علوم از تصانیف وی در هر علم بتخصیص حواشی کتب درس ظاهر»<sup>۴</sup>

قاضی محمود تتوی علاوه بر نثر در سرودن شعر نیز دست داشت و در مقالات الشعرا یک بیت از وی به یادگار مانده است:

پیش لطف ایزدی تحصیل حاصل سعی ماست      آمی را چون کند از علم خود صاحب کتاب<sup>۵</sup>

## ۲- سید عبدالقادر ابن سید هاشم<sup>۶</sup>:

سید عبدالقادر فرزند سید هاشم از سادات تته بود. درباره این تذکره نویسی و دانشمند سرزمین سند همچنان اطلاعی در دست نیست. اما از منابع موجود نظیر مقالات الشعرا و تاریخ تحفة الکرام تألیف میر علی شیر قانع تتوی معلوم می‌گردد که سید هاشم پدر سید عبدالقادر از معاصران میرزا

۱- تحفة الکرام، ص ۳۸۸ - ۳۸۹

۲- تذکره حدیقه الاولیا، مقدمه، ص ۲

۳- تذکره مشاهیر سند، ج ۳، ص ۳۲ - ۳۳

۴- مقالات الشعرا، ص ۷۴۱

۵- همان.

۶- زندگی نامه سید عبدالقادر از مقدمه حدیقه الاولیا گرفته شده است.

جانی بیگ ترخان (وفات : ۱۰۰۸ هـ / ۱۵۹۹م) <sup>۱</sup> بود و وی در ستایش میرزای مذکور قصایدی غرا سروده است .

هم چنین کتابی به نام « سیر السلاطین » از وی یادگار مانده است که آن را به میرزا جانی بیگ تقدیم کرده است . این کتاب از آسیب روزگار مصون نماند و اکنون در دست رس نیست.

سید عبدالقادر نیز مانند پدر خود شاعر و نثر نویس بود « تذکره حدیقه الاولیا » که در سال ۱۰۱۶ هـ تألیف شد دومین تذکره در باره عرفای سند از وی یادگار مانده است وی در پایان این تذکره شعری سروده است که تاریخ اتمام این تذکره را بیان می کند :

رسید این نامه در حد تناهی      ز هجرت بود الف و شانزده سال <sup>۲</sup>

سید عبدالقادر اشعاری از خود را لابه لای متن تذکره آورده است که به طور نمونه از اشعار وی باقی مانده است. وی با درویش رکن الدین و مخدوم نوح هالایی نیز مصاحبت وهم نشینی داشته است و ذکر آنها را در تذکره خود آورده است.

### ۳ - محمد رضا بن عبدالواسع :

معروف به میر دریایی مؤلف « بیان العارفين و تنبيه الغافلین » این تذکره را در ماه رجب ۱۰۳۸ هـ / ۱۶۲۹م تألیف نمود <sup>۳</sup> در بیان العارفين شرح احوال شاه کریم جد بزرگوار شاه عبداللطیف بهتایی است. نیز ملفوظات ، اوراد و تذکره مشایخ آن عصر ذکر شده است. این تذکره دارای یک مقدمه ، هفت باب و یازده فصل است. شاعری به نام عبدالرحمن این تذکره را به زبان سنندی ترجمه کرده است <sup>۴</sup> . نسخه به دست سید غلام شاه

1 - Persian Poets of Sind, p 24

۲ - مقدمه حدیقه الاولیا، ص ۷۴.

۳ - بیان العارفين و تنبيه الغافلین ، مقدمه ص ۳ ، حدیقه الاولیا، مقدمه ص ۲۴

۴ - حدیقه الاولیا، مقدمه ص ۲۸

ابن سید احمد شاه در تاریخ ربیع الاول ۱۲۴۴ هـ کتابت شده است.<sup>۱</sup> این تذکره به زبان فارسی بوده و دکتر عبدالغفار سومرو آن را به سندی ترجمه کرده و این ترجمه با همکاری اوقاف و انجمن اشاعت علامه قاضی در سال ۱۴۲۲ هـ / ۲۰۰۲م در حیدرآباد سند به چاپ رسید.

#### ۴ - حاجی پهنور:

حاجی پهنور مؤلف تذکره « دلیل الذاکرین » است. وی این تذکره را در سال ۱۱۰۶ هـ در عصر مخدوم محمد زمان اول (۱۰۵۰ هـ - ۱۱۱۷ هـ) تألیف نمود. این تذکره دارای چهار باب است. باب اول در ذکر بزرگان خاندان ها و سه باب دیگر در ذکر احوال مخدوم نوح و مشایخ معاصر وی می باشد. از این تذکره اوضاع سیاسی و اجتماعی و تاریخی سند به خوبی معلوم می گردد. هم چنین اطلاعاتی درباره زندگی شخصی بزرگان سند بیان شده است. از مکان ها و مساجد آن زمان نیز در این تذکره ذکر شده است.<sup>۲</sup>

#### ۵ - ملا محمد صالح ابن زکریا تنوی:

درباره این تذکره نویس اطلاعاتی در دست نیست. اسم کامل تذکره این مؤلف « معارف الانوار فی بیان فضایل سید الابرار و ائمه اطهار بیان احوال قطب المختار » است.<sup>۳</sup> این تذکره دوازده باب دارد. پنج باب آخر در ذکر سید مراد می باشد، باب ششم درباره سادات موسوی شیرازی انجوی است.<sup>۴</sup>

#### ۶ - شیخ محمد اعظم بن محمد شفیع تنوی:

شیخ محمد اعظم فرزند محمد شفیع بن عبدالسلام از علما و تذکره نویسان تته است. اگرچه درباره زندگی این مرد دانشمند، عالم و شاعر اطلاعی در دست نمی باشد. اما حدس می زنیم که وی چون اهل تته بود در همان شهر، کسب علم و تصوف نموده و از آثار وی زبان دانی و مهارت وی

۱ - همان ، ص ۲۶

۲ - دلیل الذاکرین ، حدیقه الاولیا، مقدمه ، ص ۱۵ - ۱۶

۳ - حدیقه الاولیا ، مقدمه ، ص ۵، تذکره معارف الانوار ، خطی ص ۲.

۴ - همان ص ۶ ، همان ، ص ۳.

در علوم مختلف معلوم می‌گردد. وی در زبان فارسی تبحر خاصی داشت چنانکه از « تذکره تحفة الطاهرين » و « هیئت العالم » مشخص می‌شود<sup>۱</sup> عصر شیخ محمد اعظم به پایان عهد کلهورا و آغاز دولت تالپور می‌خورد که از لحاظ ترویج زبان و ادب فارسی عهد زرین نامیده می‌شود. شیخ محمد اعظم مدتی در شهر سورت سکونت اختیار نمود و آنجا جزو مریدان مولانا خیر الدین نقشبندی گردید و بردست وی بیعت کرد و منازل سلوک را طی کرده به تته برگشت<sup>۲</sup>

شیخ محمد اعظم شاعر برجسته بود و اشعاری در کتاب هیئت العالم از او به یادگار مانده است. از این اشعار معلوم می‌گردد که وی اشعاری در ستایش میر سهراب خان تالپور نیز سروده است. به طور مثال چند بیت از حمد باری تعالی نقل می‌شود که در دیباچه کتاب هیئت العالم سروده است:

خداوندی که عالم آفریده	به قدرت روح در آدم دمیده
بساط خاک را خوش گسترانید	به هر مور و ملخ روزی رسانید
به حکم اوست هر بالا و هر پست	به ذکر اوست هر مستور و هر مست
تعالی الله چه نیکو کردگار است	که نعمت هاش بیرون از شمار است <sup>۳</sup>

اگرچه شیخ محمد اعظم مصنف کتابهای فراوان بود اما از وی فقط دو جلد کتاب باقی مانده است به نام « هیئت العالم » و « تحفة الطاهرين » هیئت العالم : از نام کتاب پیدا است که این کتاب درباره جغرافیای عالم است و مؤلف ، این کتاب را به نام حاکم امارت خیرپور میر سهراب خان تالپور نوشته است و از کتاب های فراوان به عنوان ماخذ استفاده نموده است مانند تشریح الممالک، مقياس الارض، سفينة البلاد، مسالك والممالك ، هفت اقلیم ، مجمع النوادر ، جامع التواریخ، صورت الاقالیم ، عجائب البلدان و تاریخ جهان نما و غیره<sup>۴</sup>

**تذکره تحفة الطاهرين :**

۱ - تحفة الطاهرين ، مقدمه ، ص « ه »

۲ - همان ، ص دو.

۳ - همان ، ص « يد »

۴ - تحفة الطاهرين ، مقدمه ، ص « يط »



مؤلف این تذکره را در سال ۱۱۹۴ هـ تألیف نمود<sup>۱</sup> این تذکره دربارهٔ اکابرین و عرفا می باشد که در گورستان تته و مکلی دفن شده اند. سال تاریخ کتاب از خود اسم کتاب معلوم می گردد. مؤلف ماده تاریخ این کتاب را اینگونه سروده است :

شکر لله که یافت زیب رقم  
سال اتمام و نام میمونش  
نسخهٔ دل پذیر و معدن هوش  
«تحفة الطاهرین» بگفت سروش<sup>۲</sup>  
هـ ۱۱۹۴

در این تذکره مؤلف ذکر بزرگان را با محل سکونت آنها مطابقت داده است و برای هر قسمت یک باب جداگانه نامیده است . با خواندن این تذکرهٔ بزرگان تته می توان دربارهٔ مکان ها ، بازارها ، محله ها و حتی شاهراه ها و کوچه های قدیم اطلاعی به دست بیاریم. این تذکره به تصحیح و تحشیهٔ بدرعالم درانی از طرف انجمن ادبی سند (سندی ادبی بورد ) منتشر گردیده است.

## ۷- میر علی شیر قانع تتوی :

میر غلام علی شیر متخلص به « قانع » (ولادت ۱۱۴۰ هـ / ۱۷۲۷م وفات ۱۲۰۳ هـ / ۱۷۸۹م) فرزند میر عزت الله بود. سلسلهٔ نسب قانع به قاضی سید شکر الله می رسد که به خاندان بزرگ علمی و دینی شیراز تعلق داشت و در عهد شاه بیگ ارغون در سال ۹۲۷ هـ / ۱۵۲۱م از شیراز به سند مهاجرت نمود و در شهر تته سکونت گزید<sup>۳</sup> میر علی شیر در تته از علمای برجستهٔ عصر خود کسب علم کرد که از آنها میان نعمت الله ، میان محمد صادق ، آخوند محمد شفیع تتوی و آخوند ابوالحسن را می توان نام برد.

۱- پیرحسام الدین راشدی در حدیقه الاولیا، سال تالیف این تذکره ۱۱۹۰ هـ آورده است . اما از

تذکرهٔ تحفة الطاهرین به تصحیح « بدر عالم درانی » معلوم می گردد که سال تألیف این تذکره از اسم کتاب در می آید و آن ۱۱۹۴ هـ می باشد . اگرچه مصحح نیز به این توجه نکرده و بدون تحقیق ۱۱۹۰ هـ نوشته است ، مقدمه تحفة الطاهرین ، ص « یو »

۲- تحفة الطاهرین ، بدر درانی ، ص « یو »

۳- مقالات الشعرا ، مقدمه ، p 124 Persian Poets of Sind

قانع از زمان دانشجویی به شعر و سخن علاقه داشت و در سن دوازده سالگی در سال ۱۱۵۲ هـ شروع به شعر گفتن نمود و دیوان شعرش که دارای هشت هزار بیت بود بنابر قولی و به دلایلی نامعلوم به دریا افکند. در ۱۱۵۵ هـ وی به شاعری پرداخت و ملاقات میر حیدر الدین ابو تراب متخلص به «کامل» او را به شوق آورد و وی به شاگردی میر حیدر الدین در آمد. میر علی شیر ابتدا «مظهری» تخلص می کرد و بعدها «قانع تخلص نمود. او علاوه بر شعر در نثر نیز چیره دست بود. تعداد تالیفات وی در نظم و نثر ۴۲ می باشد. وی در تاریخ نویسی و تذکره نویسی نیز مهارت خاصی داشت. مهمترین تذکره های وی عبارتند از :

### ۱- تذکره مقالات الشعراء:

این اثر یکی از معروف ترین و مهم ترین تذکره ها درباره ی شعرای فارسی گوی سند است. که در تاریخ ۱۱۷۴ هـ نوشته شده است. این تذکره شامل شرح احوال و آثار ۷۱۹ شاعر با نمونه یی از اشعارشان می باشد. به گفته پیر حسام الدین راشدی تذکره مقالات الشعراء اولین تذکره مفصل و جامع شعرای فارسی سند است.<sup>۱</sup> پیر حسام الدین راشدی این تذکره را با یک مقدمه تحقیقی و پُر ارزش به زبان فارسی نوشته است و ۳۴ عکس و تعلیقات و حواشی مورد استفاده محققان و دانش پژوهان را فراهم آورده است. این تذکره پُر ارزش و سودمند در سال ۱۹۵۷م به اهتمام انجمن ادبی سند (سندی ادبی بورد) به زیور چاپ آراسته شد.

### ۲- تذکره طومار سلاسل گزیده:

این تذکره نیز از میر علی شیر قانع تتوی است. وی این تذکره را در سال ۱۲۰۲ هـ تألیف نمود<sup>۲</sup> در این تذکره سلسله های مشاهیر عارفان طریقت را مفصلاً بیان کرده است. این تذکره منبع مهمی درباره تصوف و عرفان سند می باشد. همچنین اطلاعاتی راجع به بیعت و مسائل تصوف از این

۱- مهران ج ۴۶- آوریل - ژوئن ۱۹۹۷م شماره ۲، ص ۱۸۷.

۲- پیر حسام الدین راشدی درباره تاریخ تألیف این تذکره نوشته است که از الفاظ حروف ابجد تاریخ تألیف آن معلوم می گردد در حالیکه در محاسبه درست نمی آید و عدد آن ۴۸۳ می باشد و سال تألیف آن ۱۲۰۲ هـ نوشته شده است. (مهران، ج ۴۶، ۱۹۹۷م، شماره ۲، ص ۱۹۲)

تذکره معلوم میگردد. این تذکره را میر قانع یک سال قبل از در گذشتش تألیف نمود. از این اثر نسخه ای منحصر به فرد با خط و مهر مصنف در انجمن ادبی سند (سندی ادبی بورد) موجود است<sup>۱</sup>

### ۳- شجره اطهار اهل بیت :

این تذکره درباره سادات اهل سند می باشد همچنین در آن شجره نامه سالکان طریقت و اسامی آنان ذکر شده است. این تذکره در سال ۱۲۰۲ هـ تألیف گردیده است<sup>۲</sup>

### ۴- معیار سالکان طریقت :

تذکره معیار سالکان طریقت در سده دوازدهم هجری به خامه توانای میر علی شیرقانع تتوی نوشته شده است. روش کار میر علی شیر در این تذکره بر مبنای سده به سده مشایخ صوفیه از آغاز تا قرن دوازدهم بوده است. مؤلف طی دوازده سده که هر کدام را یک معیار نامیده است ۱۷۶۰ تن<sup>۳</sup> از بزرگان عرفان را تا زمان حیات خود همراه خلاصه ای مفید از احوال و زندگانی آنان می آورد و چنانچه اطلاع دقیقی از زمان زندگی عارف مورد نظر پیدا نمی کند آنرا در نزدیکترین سده ای که به نظرش می رسد جای می دهد. جناب آقای دکتر خضر نوشاهی حواشی و تعلیقات و تصحیح این اثر را انجام داده است. این تذکره در سال ۲۰۰۱م توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد به چاپ رسیده است.

### ۸- مخدوم ابراهیم خلیل :

---

۱- مهراں ؛ ج ۶۶ ، آوریل - ژوئن ۱۹۹۷م ، شماره ۲ ، ص ۱۹۲ ، تذکره طومار سلاسل گزیده ، خطی.

۲- حدیقه الاولیاء ، ص ۳

۳- معیار سالکان طریقت ، ص ۲۶

مخدوم محمد ابراهیم خلیل تتوی فرزند مخدوم عبدالکریم بود. وی در جمادی الاول ۱۲۴۳ هـ / ۱۸۲۷م ولادت یافت. تاریخ ولادت مخدوم خلیل از این بیت معلوم می شود.

سال میلاد منیفش به سرالهام گفت دل  
 «گوهر درج شرف علم لدن»<sup>۱</sup>  
 ۱۲۴۲ + ۱ = ۱۲۴۳ جمادی الاولی

خلیل در ۱۷ سالگی زبان عربی و فارسی را آموخت. همچنین علم صرف و نحو، اصول، منطق، ریاضی، حدیث، تفسیر، فقه، اصول حدیث و علم مناظره را فرا گرفت. وی پروردهٔ محیطی بود که تمام آنها صوفی و عالم و اهل سلوک و طریقت و عرفان بودند. در شهر سه چهار خانواده وجود داشتند که مرجع اهل علم و سلوک و طریقت بودند و آنها نه تنها در تته بلکه در سائر بلاد سند نیز نفوذ داشتند که عبارتند از خانوادهٔ مخدوم ابوالقاسم نور الحق نقشبندی، دودمان مخدوم علامه محمد هاشم تتوی، خانواده میر احسن الله و میر نظر علی و خاندان خود مخدوم خلیل که تمام افراد آن خانواده مقام بزرگی داشتند.

مخدوم خلیل پروردهٔ محیط عرفانی این چهار خانواده بود بنابر این وقتی به سن جوانی رسید صوفی با صفا و اهل دل و عرفان بود و در ادامه پیر طریقت گردید. وی به زبان فارسی و سندی شعر می سرود. در شعر فارسی «خلیل» و در شعر سندی «اداسی» تخلص می کرد<sup>۲</sup>. خلیل در زبان فارسی دارای دو دیوان است. یکی «دیوان مسکین» و دیگر «دیوان خلیل» که در هر کدام اشعاری را فراهم آورده که با همان تخلص سروده بود. علاوه برین دو مجموعه مکاتیب نیز دارد که یکی را با دیوان مسکین یکجا گردآوری کرده و آن را «کشکول مسکین» نامیده و آنچه که با دیوان خلیل یکجا گردآوری شده «مائدة خلیل» نامیده است<sup>۳</sup>.

۱ - تکملة مقالات الشعراء، ص ۱۶۷

۲ - همان، ص ۲۱۳

۳ - همان، ص ۳۰ - ۳۱.

بزرگترین و ارزنده ترین اثر مخدوم ابراهیم خلیل « تذکره تکمله مقالات الشعرا » است. میر علی شیر قانع در سال ۱۱۷۵م مقالات الشعرا را به پایان رسانید و تا عصر خود شرح حال شعرای فارسی گوی سند را نوشت. بعد از وفات میر قانع پسرش میر مایل « مجمع البلغا » را تألیف نمود ولی متأسفانه این کتاب در دست نمی باشد. اما مخدوم خلیل احوال شعرایی تا عصر خود جمع آوری کرد و آن را تذکره تکمله مقالات الشعرا نامید.

تذکره تکمله مقالات الشعرا در حدود ۸ - ۱۳۰۷هـ صد و سی و سه سال بعد از مقالات الشعراء تألیف شد و حاوی شرح احوال و آثار ۸۲ تن شاعر فارسی گوی سند به ترتیب الفبایی می باشد. مؤلف شرح حال و نمونه آثار اکثر شعرا و اولیا و عرفا را بسیار مختصر آورده است. اما مصحح فاضل پیر حسام الدین راشدی این کمبود و کوتاهی را با اضافه احوال و اشعار و آثار مفصلی و حواشی و شجره نامه ها و عکس ها از افراد مذکور در این تذکره جبران کرده است. این تذکره در سال ۱۹۵۸م از طرف انجمن ادبی سند (سندی ادبی بورد) به طبع رسیده است.

## ۹ - خلیفه محمود نظامانی<sup>۱</sup>

خلیفه محمود نظامانی از عرفا و مشایخ سلسله قادریه سند و فرزند رئیس گهنورخان نظامی بود. او در سال ۱۱۸۹ هـ در ده « کریوگهنور » چشم به جهان گشود. این ده در ۲۵ کیلومتری جنوب شهرماتلی در ناحیه بدین واقع است .

ولادت خلیفه محمود بر اثر دعای میان اسمعیل علیه الرحمه شد بنابراین این اسم وی را نیز یکی از بندگان نیک به نام « سید متهن شاه » تجویز نمود. حضرت محمود نظامانی پیش میان عبدالکریم کسب علم نمود و از بچگی عاشق عرفا و بزرگان دین بود و با آنها هم نشینی داشت. وی مدتی با فقیر حافظ نمرو (رح) صحبت داشت که از پیروان سلسله نقشبندیه بود . نیز با فقیر طالب هالیپوتو و « میان خیر الله » و « فقیر صالح راهوکرو » هم نشینی داشت.

بنابر صحبت این عرفا و اهل طریقت خلیفه محمود در سن ۲۴ سالگی بر دست مرشد و پیر طریقت خود به نام حضرت پیر محمد راشدی

۱ - توفیق الطالبین ترجمه کنوز المعرفت ، مقدمه (در باره احوال و آثار خلیفه محمود نظامانی از

این کتاب استفاده شد. این کتاب به زبان سندی است )

بیعت کرد و پیر و سلسله قادریه گردید. وی تمام عمر خود را صرف تعلیم و تعلم و وعظ و نصیحت نمود و آثار بسیار ارزنده ای از خود به یادگار گذاشت که عبارتند از:

### ۱- مجمع الفیوضات :

این ملفوظات فارسی حضرت خلیفه محمود نظامانی است که در سال ۱۲۴۸ هـ تألیف نموده است.

### ۲- اوراد المحمودیه (محبوبیه المحمودیه) :

این کتاب درباره سلوک و طریقت می باشد و به زبان فارسی است میان حامد بن حسن ، کتاب مذکور را در سال ۱۳۱۲ هـ به زبان سندی منظوم ترجمه کرد و آن ترجمه از طرف مطبع فیض سبحانی کوثری به چاپ رسید.

### ۳- گلشن اولیا :

این تذکره شرح احوال عرفای متأخر می باشد که در سال ۱۲۵۸ هـ به زبان فارسی تألیف شده است. در این تذکره علاوه بر شرح احوال بزرگان و عرفای دین اطلاعات دیگر نیز موجود است . مثلاً اوضاع جغرافیایی آن عصر ، وقایع تاریخی عهد تالپوران و کلهوران . این تذکره دارای صد صفحه می باشد. نسخه ای آن در کتابخانه مولانا غلام مصطفی قاسمی نگهداری می شود<sup>۱</sup>

### ۴- مکاتیب :

مجموعه نامه های خلیفه محمود نظامانی است که به زبان فارسی نوشته شده که پیرامون وقایع تاریخی و مسائل شرعی می باشد.

### ۵- ملفوظات :

دو کتاب از ملفوظات خلیفه محمود به زبان فارسی موجود است . یکی از این ملفوظات به نام « سراج العاشقین » می باشد که توسط خلیفه

۱- توفیق الطالبین ، ص ۳۰ ، حدیقه الاولیا ، مقدمه ، ص ۴

میان محمد ملوک چاندیو در سال ۱۲۴۴ هـ جمع آوری شد و دیگری به نام «کنوز المعرفت» که آن را خلیفه گل محمد هالایی گردآوری نموده است. کتاب کنوز المعرفت را مولوی حافظ نور محمد به زبان سنندی ترجمه کرد و آن را «توفیق الطالبین» نامید. این ترجمه در تاریخ ۷ ربیع الاول ۱۳۳۹ هـ به دست محمد بن مخدوم محمد ابراهیم نورنگزاد کتابت شد. در حال حاضر متن فارسی این ترجمه در دست نیست و فقط ترجمه سنندی آن در دست می باشد<sup>۱</sup>

حضرت خلیفه محمود پس از زندگی پُر بار ۱۲ ربیع الاول در سال ۱۲۶۷ هـ از این دنیا رخت بریست. قطعه تاریخ وفات این مرد عارف و عالم را دو نفر به زبان فارسی سروده اند قطعه تاریخ وفات خلیفه محمود که از خلیفه گل محمد هالایی نقل شده است با تاریخ وفاتش مطابقت نمی کند اما قطعه تاریخ از میان عبدالقوی قاضی هالایی چنین می باشد:

آه از رحلت خلیفه حق	آنکه محمود شد به هر دو سرا
از ید مظهر ید الله یافت	اهتمام خلافت کبری
مرشد وقت هادی دوران	نائب نائب رسول (ص) خدا
زین جهان رفت چون به مخرج صدق	مدخل صدق یافته ماوا
گفت سالش دلم به یاری «رب»	شد مقامش مقام محمود <sup>۲</sup>
۲۰۲	۱۰۶۵ - ۱۲۶۷ هـ

#### ۱۰ - عبدالغفور بن حیدر سیوستانی :

درباره شرح احوال عبدالغفور بن حیدر سیوستانی مؤلف «تذکره مشایخ سیوستان» اطلاعی در دست نمی باشد. وی این تذکره را در سال ۱۰۳۹ هـ<sup>۳</sup> درباره عرفا و مشایخ سیوستان که آن را سیوهن می نامند تألیف نمود و آن را به نواب سید بهوه ملقب به دیندار خان هدیه نمود<sup>۴</sup> به گفته

۱ - همان ، ص ۳۲.

۲ - همان ، ص ۳۳

۳ - مهران ، مجله ۳ / ۱۹۷۴ م ، ص ۲۰۱

۴ - همان ، ص ۲۰۳

مؤلف وی این تذکره را برای دیندار خان نوشت چون او درباره شهر مذکور و مشایخ آنجا اطلاعی می خواست و مردم تا حدی که اطلاع داشتند برایش تعریف نمودند. لذا مؤلف احوال مشایخ سیوهن را از کتاب های در دست و آنچه که از دیگران شنیده بود به صورت تذکره جمع آوری کرد و آن را تذکره مشایخ سیوستان نامید. باوجود اینکه احوال بزرگان و حکایتهایی که در این تذکره نقل شده است . مستند به نظر نمی آید. اما معلومات فراوانی در اختیار ما قرار می دهند مانند : اسامی مشایخ معروف قرن یازدهم نشان های قبرستان که بعضی از آنها امروز محو شده اند ، سلسله نسب بزرگان و عرفای آن عهد و کتیبه های مزارات سیوهن نیز از این تذکره معلوم می گردد.

نسخه خطی این تذکره که به دست پیر حسام الدین راشدی رسیده بود در سال ۱۱۹۶هـ کتابت شده بود و دارای ۲۴ صفحه و هر صفحه دارای ۱۳ سطر می باشد و در حاشیه همین تذکره متن دیگری که درباره طب است و لذت العیش نام دارد تألیف سلطان ابوالمظفر عبدالقادر شاه می باشد<sup>۱</sup>

### ۱۱ - حضرت پیر میان فتح محمد (رح)

حضرت پیر میان فتح محمد از علما و شعرای معروف سند بود. وی فرزند مخدوم امین محمد اول و نوه مخدوم نوح (رح) بود. درباره تاریخ تولد و وفات این مرد بزرگوار اطلاعی در دست نیست. وی شاعر زبان فارسی و اردو بود و در شعر « فقیر » تخلص می کرد. برادر ناتنی او به نام مخدوم لطف الله معروف به « لاکهو لطف الله » نیز شاعر بزرگی بود.

از آثار معروف حضرت پیر میان فتح محمد « رساله فتحیه » است که وی آن را در سال ۱۰۱۹هـ تألیف نمود<sup>۲</sup>. این رساله در سه جلد درباره احوال و زندگی مخدوم نوح پدر بزرگ حضرت پیر میان فتح محمد (رح) است و نخستین ماخذ مستندی درباره زندگی مخدوم نوح می باشد. مخدوم نوح با نوه خود راجع به مسائل تصوف و عرفان گفتگو می کرد<sup>۳</sup>

۱ - همان ، ص ۲۰۱

۲ - تذکره مخدومان هالا ، ص ۱۶۵

۳ - حدیقه الاولیا، ص ۱۴



## ۱۲ - میر عبدالحسین خان سانگی :

میر عبدالحسین خان سانگی از دودمان امیران تالپور بلوچان بوده . وی فرزند عباس علی خان ابن امیر محمد نصیر خان شهدادانی که آخرین تاجدار سند بود و در سال ۱۲۶۷ هـ / ۱۸۵۱ م در شهر کلکته ، استان بنگاله تولد یافت<sup>۱</sup> در سال ۱۲۵۹ هـ / ۱۸۴۳ م انگلیس ها بر سند استیلا یافتند و امیران تالپور را گرفته به هند فرستادند و آنجا در جاهای مختلف محبوس ساختند.

ایام طفولیت میر عبدالحسین خان در زندان انگلیس سپری شد و پدرش نیز همان جای در سال ۱۸۵۷ م وفات نمود<sup>۲</sup> وقتی عبدالحسین هشت ساله شد امیران تالپور از قید و بند رها شده به وطن خود برگشتند و عبدالحسین نیز همراه عمویش میر حسین علی خان بن میر نور محمد خان به حیدرآباد سند برگشت.

عبدالحسین تعلیم مقدماتی را در کلکته فرا گرفت . و از میرزا حسن علی معروف به میرزا بزرگ متخلص به « وفا » زبان فارسی را یاد گرفت و پس از مراجعت به سند از آخوند احمد مولوی ابوالحسن و سید غلام محمد شاه « گدا » شعر فارسی و سندی و علوم عقلی و نقلی را فرا گرفت<sup>۳</sup> دیوان غزل در زبان سندی است و غزلها و مثنوی ها به فارسی و اردو نیز دارد. علاوه بر نظم در سندی رمان هم می نوشت و کتاب لطائف لطیفی ، تذکره شاه عبداللطیف بهتائی (رح) را به زبان فارسی تألیف نمود.

این شاعر وادیب و سخنور به تاریخ ۸ ذی قعدة ۱۳۴۳ هـ / ۱۲ ژوئن ۱۹۲۴ م وفات یافت . و در بهت شاه در جوار حضرت شاه عبداللطیف بهتائی (رح) مدفون گردید<sup>۴</sup>

### لطائف لطیفی :

لطائف لطیفی تذکره احوال و آثار شاه عبداللطیف بهتائی (رح) روایات و حکایات منسوب به وی می باشد. میر عبدالحسین به حضرت شاه

۱ - لطائف لطیفی ، ص ۱ مقدمه

۲ - همان .

۳ - همان ، ص ب.

۴ - همان ، ص ج.

لطیف ارادت خاصی می ورزید و اشعار وی بر دلش نقش بست چنانکه کتاب لطائف لطیفی را ۱۰ ذی قعدة ۱۳۰۵ هـ برابر با ۱۹ ژوئیه ۱۸۸۸م به پایان رسانید<sup>۱</sup>

مؤلف لطائف لطیفی در بیان شیوه شاعری اش می گوید :

چنان رنگین شده نثرم که از پیچیده مضمونش  
یکایک تار تار از رشک گشته جعد سنبلهها<sup>۲</sup>

این تذکره مبنی است بر جذبۀ صدق و اخلاص و مؤلف این تذکره اولین کسی است که در جمع آوری احوال و آثار حضرت شاه عبداللطیف بهتائی (رح) بدین صورت کشیده است و نویسندگانی که بعد از مولف در این راه تحقیق قدم نهاده اند حتماً از او خوشه چینی کرده اند.

### ۱۳ - مخدوم الله بخش :

مخدوم الله بخش معروف به مخدوم عطا محمد فرزند مخدوم محمد عاقل بود. اسلاف مخدوم الله بخش از خاندان عباسی بودند و نسب شان به مخدوم عبدالرحمن شهید می رسد در ناحیۀ گنمبت شهری است به نام «کهر» که اهالی آنجا را به همان اسم نام می برند<sup>۳</sup>

مخدوم الله بخش از خاندان علمی «مخدومان کهرایان خیرپور» می باشد. پدر وی مردی فاضل و مسلط به قرآن و حدیث بود و از پیروان مذهب حنفی بود. در عهد میر علی مراد خان تالپور والی ریاست خیرپور، مخدوم عاقل سمت قاضی القضاات را داشت. مخدوم الله بخش هنوز بچه بود که پدرش رحلت نمود. و مخدوم الله بخش تعلیم عربی و فارسی را از مولانا محمد کمال دیروی کسب کرد. بعد از فارغ التحصیلی نزد پیر محمد صالح شاه سجاده نشین پیر محمد صالح شاه منشی گیری نمود. از دیدن ذکاوت و هوشمندی مخدوم الله بخش وزیر ریاست خیرپور سردار یعقوب اورا به کار

۱ - همان .

۲ - همان ، ص ۱۰۸

۳ - حدیقة الاولیا، مقدمه ، ص ۲۲

دولتی گمارد و مخدوم این پیش کش وزیر را پذیرفت . وی چندین امتحان قانون داد و قبول شد و پیشرفت کرده قاضی شد.

وی در زبان عربی ، فارسی ، انگلیسی و سندی مهارت داشت. اگرچه به علت کار دولتی برای تصنیف و تألیف زیاد وقت نمی کرد باز هم چندین جلد کتاب نوشت مانند :

۱ - تفسیر تسهیل القرآن

۲ - رساله درباره علم غیب حضرت پیغمبر (ص)

۳ - حاشیه فارسی بر عیسی غوجی

۴ - « فوز الاخلاف من فیض الاسلاف » معروف به تذکره مخادیم کهرا» تذکره مخادیم کهرا تذکره مشایخ واهل علم و فضل شهر کهرا می کشد. سال تألیف این تذکره ذکر نشده . به گفته خود مولف وی برای نوشتن این تذکره از کتاب تاریخ پدر بزرگوار خود به نام « آئینه جهان نما» استفاده نموده است. و این تذکره را فوز الاخلاف من فیض الاسلاف « نامید که بعداً با نام « تذکره مخادیم کهرا معروف گردید<sup>۲</sup>

علاوه بر احوال مشایخ کهرا ذکر مشاهیر سند ، وقایع تاریخی تالپوران خیرپور و حیدرآباد را نیز به این تذکره پیوست کرده است . نیز احوال سادات رانی پور ، عرفای شهر درازا و بزرگان دیگر مانند پیر محمد راشد ، سچل سرمست ، پیر صبغت الله شاه و اوضاع سیاسی و تاریخی سند را نیز ضمیمه این تذکره نموده است . خلاصه می توان گفت که با زحمت مخدوم الله بخش تاریخ منطقه کهرا معرفی و شناسانده شده است.

#### ۱۴ - مولانا قاضی محمد ابراهیم کاررائی :

مولانا قاضی محمد ابراهیم فرزند قاضی خدابخش عالم وفاضل و شاعر ومجتهد عصر خود بود. وی در سال ۱۹۰۱م / ۱۳۸۱ هـ نزدیک شهر شهدادپور در دهی به نام « کاررا» متولد شد<sup>۳</sup>

۱ - قرآن مجید جا سندی ترجماء تفسیر ، ص ۱۴۳.

۲ - تذکره مخادیم کهرا ، مقدمه ، ص ۲۰

۳ - شهداد کوت جا قلمکارء شاعر ، ج ۱ ، ص ۲۲۴.

قاضی محمد ابراهیم فارسی و عربی را پیش پدر خود فرا گرفت و بعد از آن پیش مولانا عبدالکریم کورایی مشغول تحصیل علم شد. علامه غلام مصطفی قاسمی مؤلف و مصنف معروف سند نیز از شاگردان وی بود<sup>۱</sup>. بعد از تحصیل پیش مولانا عبدالکریم، قاضی محمد ابراهیم در ده خود کار تدریس را آغاز نمود. وی علاوه بر تدریس، طبابت نیز می کرد و مردم را معالجه می نمود.<sup>۲</sup>

وی مجتهد عصر خود هم بود و عالمان دیگر از وی فتوی می گرفتند. چون قاضی محمد ابراهیم مردی بسیار علم دوست بود. بسیاری از کتاب های نادر و نسخه های خطی را جمع آوری نمود که بعد از وفات او توسط بازماندگان وی نگهداری می شود.

قاضی ابراهیم به زبان فارسی، سندی و اردو شعر سرود و «خلیل» تخلص می کرد. ایشان قطعه های و فیات نواب غیبی خان چاندیو و گل محمد خان زیب مگسی به زبان فارسی سروده است<sup>۳</sup>

از کارهای عمده این مرد دانشمند «تذکره علامه عبدالکریم کورایی» به زبان فارسی است که در واقع علاقه و محبت او را نسبت به استادش می رساند. این تذکره درباره شرح احوال و آثار و شاگردان علامه عبدالکریم کورایی می باشد. مؤلف در آخر این تذکره قطعه ای برای وفات علامه سروده است. این تذکره را مولانا غلام مصطفی قاسمی رئیس اسبق اکادمی شاه ولی الله با هزینه خودش به چاپ رسانده است. این تذکره در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۱م / ۲ ذی الحج ۱۴۰۲ هـ در سکهبر منتشر گردید.

مولانا قاضی محمد ابراهیم بعد از یک عمر زندگی پُر ثمر در ۱۳ سپتامبر ۱۹۸۷م در سن ۸۷ سالگی از این دنیای فانی به دار باقی رحلت نمود و در قبرستان خانوادگی دفن شد<sup>۴</sup>.

۱ - تذکره کریمیه، ص ۳

۲ - شهادت کوت جا قلمکارء شاعر؛ ج ۱، ص ۲۲۴ - ۲۲۵

۳ - همان، ص ۲۲۶

۴ - همان، ص ۲۲۷.

## ۱۵ - خلیفه گل :

وی مؤلف تذکره صیح السبطين می باشد. او این تذکره را در سال ۱۳۱۸ هـ تألیف نمود. این تذکره درباره سادات گیلانی است. تذکره در دو باب و هفت فصل نوشته شده است. باب اول در بیان نسب شریف حضرت غوث اعظم و تعداد اولاد آنحضرت می باشد. این باب چهار فصل دارد. باب دوم در بیان نسب اولاد شاه مبارک عادلپوری است و مشتمل بر سه فصل می باشد در خاتمه کتاب که در بیان احوال حضرت موسی شاه و اولاد آن حضرت که صاحبان سجاده بودند. نیز احوال بعضی مشایخ و سادات گیلانی و احوال بزرگانی مانند شاه عبداللطیف ، مخدوم سید شرف الدین ، محمد صالح و ذکر حضرت جمال محمد شده است.<sup>۱</sup>

## ۱۶ - میر بلوچ خان ابن مکرم خان تالپور:

مؤلف تذکره « فردوس العارفين » است. این تذکره در سال ۱۲۰۱ هـ تألیف شد. تذکره فردوس العارفين در ذکر احوال خواجه محمدزمان (۱۱۲۵ - ۱۱۸۸ هـ) می باشد. همچنین ذکر عارفان سلسله نقشبندیه در این تذکره آمده است.<sup>۲</sup>

## ۱۷ - خواجه محمد سعید مهاجر مکی:

خواجه محمد سعید مهاجر مکی پنجمین سجاده نشین درگاه لواری شریف و مؤلف « تذکره صقال الضمائر » است وی این تذکره را در سال ۱۳۰۲ هـ تألیف نمود.<sup>۳</sup> این تذکره درباره پدر مؤلف و چهارمین سجاده نشین درگاه لواری به نام حضرت خواجه محمد حسن مهاجر مدنی است. هم چنین خلاصه تعلیمات سلسله نقشبندیه و ذکر عارفان سلسله نقشبندیه و سجاده نشینان درگاه لواری نیز در این تذکره آمده است.<sup>۴</sup>

۱ - مقدمه تذکره صیح السبطين ، خطی ، حدیقه الاولیا ، ص ۱۸ - ۱۹.

۲ - فردوس العارفين ، خطی ، حدیقه الاولیا، ص ۱۰

۳ - حدیقه الاولیا، ص ۱۳

۴ - ماتیوتن ملیر ( ترجمه سندی صقال الضمائر) ، ص ۷

این تذکره دارای چهار باب است و باب اول شامل بشارت هایی که درباره ولادت خواجه محمد حسن مدنی داده شده بود می باشد.<sup>۱</sup>

تذکره مذکور به دست عبدالرحمن نقاش و عبدالرشید صابر به زبان سندی ترجمه شده است و آن را « مائیوتن ملیر » نامیده اند. این ترجمه توسط انجمن لواری شریف به چاپ رسیده است.

## ۱۸ - شیخ فرید بکهری :

شیخ فرید فرزند شیخ معروف صدر یا قاضی القضاة بکهر<sup>۲</sup> دولتمرد و تاریخ نگار و تذکره نویس و فارسی دان دربار بابرین بود<sup>۳</sup>. تاریخ تولد و وفات شیخ فرید ذکر نشده است. شیخ نزد امیر ابوالقاسم نمکین ، و ملا مصطفی جونپوری عروض و خطاطی و فن کتابت آموخت<sup>۴</sup>. شیخ فرید در عهد جهانگیر پادشاه با عبدالرحیم خان خانان هم صحبت بود و بعد از وفات وی در دیوان همسر جهانگیر پادشاه به نام « نور النسا » پرداخت و مدتی با وی در اجمیر ، آگره و لاهور بود.<sup>۵</sup>

در سال ۱۰۳۷ هـ وی بازرس مالیات احمد آباد گجرات بود<sup>۶</sup> در زمان خان جهان لودی وی « دیوان » ؛ « بخشی » و « وکیل » او شد و تا بر افتادن خان جهان (۱۰۳۹ هـ) و مرگ او ( ۱۰۴۰ هـ) به او خدمت کرد<sup>۷</sup>. شیخ در منصب های « امین » و « واقعه نویس » نیز خدمت کرد. به سبب خدمتش در دربار گورکانیان ، با بسیاری از امیران و صاحب منصبان بلند پایه تیموریان هند آشنا شد . و در سالهای اقامت در دکن بخصوص در ۱۰۵۹ هـ تا ۱۰۶۱ هـ کتابی مهم و بسیار با ارزش به نام « ذخیره الخوانین » نگاشت.

۱ - همان.

۲ - تذکره مشاهیر سند ، ص ۹۵

۳ - مجموعه مقالات سمینار زبان و ادبیات فارسی ، ص ۹۴

۴ - تذکره مشاهیر سند ، ص ۹۵

۵ - همان ، ص ۹۶

۶ - همان

۷ - مجموعه مقالات سمینار زبان و ادبیات فارسی ، ص ۹۵

شیخ فرید بکھری در چندین زبان مهارت داشت مانند زبان سندی که زبان مادریش بود، زبان هندی، فارسی، عربی و پشتو نیز می دانست<sup>۱</sup> وی طبع شعر داشت و اشعاری از وی به زبان فارسی مانده است.<sup>۲</sup>

### ذخیره الخوانین:

این نخستین تذکره فارسی دارای شرح حال ۱۸۴ تن از رؤسا و امرای دربار اکبر، جهانگیر و شاهجهان می باشد. همچنین اسامی بسیاری دیگر از خوانین آن دوران ذکر شده است. این تذکره دارای سه باب است بدین ترتیب:

۱- باب اول: در ذکر خوانین است که در دوران فرمانروایی اکبر می زیسته اند.

۲- باب دوم: در تبیین احوال امیران دربار جهانگیر است.

۳- باب سوم: در اظهار احوال بلند پایگان دربار شاهجهان است.<sup>۳</sup>

اهمیت این تذکره به سبب وقایع و جنگها که شیخ فرید خودش دیده و یا از کسانی که شاهد آن بوده اند نقل کرده است. وی در نوشتن این تذکره از منابع مختلف تاریخ نیز استفاده کرده مانند طبقات اکبری، اثر خواجه نظام الدین محمد هروی.

نثر کتاب ذخیره الخوانین بسیار ساده و روان و بدون تصنع و ابهام است. شیخ فرید اصطلاحات و کلمات محلی و هندی و نیز اشعار هندی در این اثر بکار برده است.

این تذکره به کوشش و تصحیح سید معین الحق و توسط انجمن تاریخ پاکستان (پاکستان هستاریکل سوسائتی کراچی) در سه مجلد در فاصله سالهای ۱۹۶۱م تا ۱۹۷۴م در کراچی به چاپ رسیده است.<sup>۴</sup>

علاوه بر این تذکره نویسان که زادگاه شان در سند بود، تذکره نویسانی داریم که از جاهای دیگر هجرت نموده به سند آمدند و تا آخر عمر همانجا زندگی کردند. بنابر این آثاری که از آنها یادگار مانده نیز اثری است

۱- همان، ص ۹۵-۹۶

۲- ذخیره الخوانین، مقدمه انگلیسی، ص ۱۱.

۳- همان، ج ۱، ص ۴

۴- ذخیره الخوانین، مقدمه

که در سند به وجود آمده است و نمی شود از آن صرف نظر کرد. از این تذکره نویسان دوتن قابل ذکر می باشد:

۱ - فخری هروی ۲ - خواجه محمد حسن جان سرهندی

### ۱ - فخری هروی :

مولانا سلطان محمد متخلص به فخری هروی ابن امیری از اهالی هرات بود که در زمان شاه طهماسب به استان سند عزیمت نمود. حدس می توان زد که وی قبل از ۹۵۳ هـ وارد سند شده بود<sup>۱</sup>. وی مورد الطاف حاکم آنجا به نام عیسی ترخان واقع گردید (۹۲۶ - ۹۷۳ هـ)<sup>۲</sup> فخری از معاصران میر علی شیر نوایی<sup>۳</sup> و از شاعران و نویسندگان قرن دهم هجری می بود و چند اثر نایاب از خود یادگار گذاشته است.

فخری در اواخر قرن دهم هجری بدرود حیات گفت<sup>۴</sup> وی شاعر و نویسنده برجسته ای بود و در تذکره نویسی نیز مهارت داشت. از آثار او:

۱ - هفت کشور (قبل از ۹۲۷ هـ)<sup>۵</sup>، ۲ - لطائف نامه (۹۲۸ هـ)<sup>۶</sup>، ۳ - تحفة الحبيب (۹۲۹ هـ)<sup>۷</sup>، ۴ - صنایع الحسن، ۵ - تذکره روضة السلاطین (۵۶ - ۹۵۸ هـ)<sup>۸</sup>، ۶ - جواهر العجائب (۹۶۲ هـ)<sup>۹</sup>

### تذکره روضة السلاطین :

از اسم کتاب مشخص است که این تذکره راجع به پادشاهان است. فخری این تذکره را به نام ابوالفتح شاه حسین غازی معروف به شاه حسین

۱ - تذکره روضة السلاطین و جواهر العجائب ، ص ۲۶

۲ - همان ، ص ۲۹

۳ - تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان ، ص ۹۲

۴ - همان ، ص ۹۳

۵ - تذکره روضة السلاطین و جواهر العجائب ، ص ۳۶

۶ - همان ، ص ۴۴.

۷ - همان ، ص ۴۴

۸ - همان ، ص ۴۷

۹ - همان ، ص ۶۶



ارغون حاکم سند و تنه ( ۹۳۵ - ۹۶۱ هـ ) تألیف نموده است <sup>۱</sup> . در این تذکره مؤلف ذکر پادشاهانی کرده که شعر سروده اند و اشعارشان نیز به طور مثال آورده است.

تذکره روضة السلاطین دارای هفت باب و یک خاتمه می باشد بدین قرار:  
باب اول : در بیان وجه تسمیه شعر و احوال بهرام گور و ابتدای نظم فارسی.  
باب دوم : در بیان احوال خانان اوزبک و مغول که به نظم التفات کرده اند.  
باب سوم : در ذکر احوال سلاطین سمرقند و خراسان از اولاد امیر تیمور گورکان که شعر سروده اند .

باب چهارم : در بیان احوال سلاطین عراق و روم که نظم گفته اند.  
باب پنجم : در ذکر سلاطین و ملوک هندوستان که مائل به سرودن شعراند  
باب ششم : در ذکر احوال امرای سلطنت آثار که به نظم میل دارند.  
باب هفتم : در ذکر جمال حضرت نواب و ختم کتاب  
در پایان کتاب قصیده ای در مدح شاه حسین آورده است که مطلعش این است :

دلم سرمست جام عشق و عقل کل زبان دانش  
نگوید نشنود هر دو جز از توحید یزدانش <sup>۲</sup>

### جواهر العجائب :

اولین تذکره زنان شاعر و در آن ذکر سی و یک زن شاعر آمده است <sup>۳</sup>  
فخری این تذکره را به نام همسر میرزا عیسی ترخان به نام « ماهم بیگم »  
نمود. ماهم بیگم همسر شاه حسن ارغون بود که بعد از وفات شاه حسن  
ارغون در رشته ازدواج میرزا عیسی ترخان آمد <sup>۴</sup>

۱ - تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان ، ص ۹۵

۲ - تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۹۶

۳ - تذکره روضة السلاطین و جواهر العجائب ، ص ۷۰ - ۷۱

۴ - همان ، ص ۶۶

این تذکره بعد از جلوس اکبر شاه (۹۶۳ هـ) تألیف گردید.<sup>۱</sup> مؤلف در ذکر اسامی زنان شاعر هیچ قاعده مخصوص را رعایت ننموده و حتی سال ولادت و وفاتشان را نیاورده است.

## ۲ - خواجه محمد حسن جان سرهندی :

خواجه محمد حسن جان مجددی فاروقی فرزند ارشد خواجه عبدالرحمن بود. وی در تاریخ ۶ شوال المکرم ۱۲۷۸ هـ در شهر قندهار ولادت یافت.<sup>۲</sup> وی در سال ۱۲۹۵ هـ از افغانستان هجرت کرده در جنوب سند آمد و در قریه « تکهر» در حیدرآباد سکنی گزید. در سال ۱۳۱۲ هـ به علت سیل، وی « تکهر» را بدرود گفت و در تندو سائینداد اقامت گزید. خواجه محمد حسن درس قرآن و حدیث را از پدر خود فرا گرفت و در سال ۱۲۹۷ هـ همراه پدر و اهل خانه برای حج به مکه رهسپار شد. پدرش با اهل خانه برگشت اما وی تا پنج سال همانجا بود و در مدرسه مولانا رحمت الله دهلوی المهاجر المکی علوم اسلامی را کسب نمود. به قرائت و علم تجوید مهارت حاصل کرد و از شیخ المحدثین حضرت شاه عبدالغنی دهلوی و از مفتی شیخ عبدالله سراج سند علم حدیث و فقه را گرفت.

حافظ خواجه محمد حسن سرهندی در سن ۸۷ سالگی در ۲ رجب المرجب ۱۳۶۵ هـ / ۲۱ ژوئن ۱۹۴۹ م وفات یافت. وی را با فاصله چند کلومتر از تندو سائینداد در قبرستانی به نام « کوه گنجه » در کنار آرام گاه پدرش دفن کردند.<sup>۳</sup> حکیم محمد سلیم جان سرهندی قطعه وفاتش را چنین سروده است:

روح پاکش چون تمنای وصال حق نمود	از حریم قدس ، اهل عرش را آمد ندا
باب رحمت وا کنید اهلاً و سهلاً مرحباً	«نغفرله» آورید این دوست ما را نزد ما <sup>۴</sup>

هـ ۱۳۶۵

۱ - تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۹۸

۲ - مهران نقش ، ص ۲۱۲ ، انوار علمای اهل سنت سنده ، ص ۷۴۴

۳ - انوار علمای اهل سنت سنده ، ص ۷۵۶

۴ - مهران نقش ، ص ۲۱۴

خواجه محمد حسن جان سرهندی بسیار آثار عربی و فارسی را از خود به یادگار گذاشته است. وی مسافرت های خود را به صورت سفرنامه یادداشت کرده است. نخستین سفرنامه وی به نام « پنج گنج » به زبان فارسی می باشد. این سفرنامه دارای پنج رساله است بدین ترتیب : ۱ - سفرنامه حرمین شریفین ، ۲ - ادعیه و مناسک حج ، ۳ - الاحادیث السلسلیه بالادلیه مع الاجازه من الشیخ ابو نصر دمشقی ، ۴ - شرح چهل کاف ، ۵ - نصائح دینی و دنیوی وی از استادان و علمایی که کسب فیض نموده بود نیز در این سفرنامه ذکر کرده است. دومین سفرنامه وی سفرنامه عربستان است که در آن زیارت گاه ها و جاهای عراق ، سوریه و حجاز را شرح داده است. این سفرنامه به زبان سندی ترجمه شده است.<sup>۱</sup>

از آثار فارسی خواجه حسن جان سرهندی می توان این چند اثر را نام برد:

### ۱ - انیس المریدین :

این تذکره ای است درباره بزرگان نقشبندیه نیز شرح حال پدر خواجه حسن به نام حضرت خواجه عبدالرحمن سرهندی ، خواجه حسن تألیف انیس المریدین را در سال ۱۳۱۶ هـ آغاز نمود و آن را در سال ۱۳۲۸ هـ به پایان رسانید. این کتاب دارای دویست صفحه در مطبع مجددی امرتسر به چاپ رسیده است.<sup>۲</sup>

کتاب انیس المریدین با سعی و کوشش جناب محمد اسحاق ابن محمد صالح انصاری دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشکده دولتی نوشهرو فیروز سند به زبان سندی ترجمه شده است.<sup>۳</sup>

### ۲ - انساب الانجاب :

در این کتاب خواجه حسن سرهندی شجره نسب بزرگان سلسله مجدديه و شرح احوال و خدمات علمی آنها را ذکر کرده است . این کتاب در سال ۱۳۴۰ هـ از طرف « عالم پریس » انتشار یافته است.<sup>۴</sup>

۱ - همان.

۲ - همان ، ص ۲۱۶ ، انوار علمای اهل سنت سنده ، ص ۷۴۶

۳ - ترجمه انیس المریدین ، مقدمه .

۴ - مهران نقش ، ص ۲۱۶ ، انوار علمای اهل سنت ، ص ۷۴۶

**۳- رساله تهللیه :**

این شرح و تفسیر کلمه طیبه است . نیز راجع به عقائد توحید رسالت و نبوت ، نسب نامه حضرت محمد (ص) و شرح زندگی وی و خلفا و صحابه کرام نیز آمده است. این رساله در ۱۳۵۴ هـ به اهتمام « رفاه عام پریس » لاهور نشر یافته است.<sup>۱</sup>

**۴- تذکره الصلحاء فی بیان الاتقیاء :**

تذکره اولیا و بزرگان عرب ، خراسان ، سند و هند که مؤلف خواجه حسن سرهندی با آنها ملاقات داشت و از محضر علمی آنها مستفیض شده بود.<sup>۲</sup>

**۵- رساله در قواعد تجوید :**

این رساله درباره فن قرائت و تجوید قرآن می باشد.<sup>۳</sup>

**۶- شرح حکم شیخ عطا الله اسکندری :**

اصل متن به زبان عربی است که مصنف آن شیخ عطاء الله اسکندری می باشد. موضوع آن علم توحید و ارتباط بین عبد و معبود است .خواجه حسن این کتاب را به فارسی ترجمه کرده است و بر آن شرح نیز نوشته است. وی این شرح را در سال ۱۲۲۴ هـ به پایان رسانید و آن به چاپ رسیده است.<sup>۴</sup>

**۷- عجائب المقدورات :**

درباره مشاهدات مؤلف.<sup>۵</sup>

۱- همان ، همان ، ص ۷۴۸

۲- همان ، همان ، ص ۷۴۹

۳- همان ، همان ، ص ۷۵۰

۴- همان ، همان ، ص ۷۴۹

۵- همان

## ۸- بیان اوقاف :

در شرح لفظ « وقف » و بیان کلمه اوقاف از دیدگاه اسلامی

### نتیجه گیری:

خلاصه سخن اینکه از بیان مذکور به چند نتیجه ویژه می رسیم:

۱ - تذکره های فارسی که در سرزمین سند نوشته شد مبین این نکته است که شمع شعر و ادب فارسی در این منطقه همواره روشن بود چنانکه تذکره مقالات الشعرا و تذکره تکمله مقالات الشعرا بزرگترین تذکره های شعرای فارسی گوی سند می باشند.

۲ - تذکره نویسان و تذکره خوانان به زبان فارسی علاقه مند بودند. بنابراین بسیاری از تذکره نویسان آثارشان را به زبان فارسی نوشتند و نه تنها علما و فضلا بلکه عوام الناس نیز از آثارشان بهره می بردند که این خودش دلیلی بر ترویج زبان فارسی می باشد.

۳ - تذکره های عارفان و صوفیان سند در واقع ترجمان حقیقت حال و قال عرفا و صوفیای اهل علم و دانش می باشد که در گسترش دین و مذهب و ترویج و احیای زبان فارسی کوشا بوده اند.

۴ - تذکره نویسی از وقایع تاریخی، اجتماعی، جغرافیایی، مذهبی، سیاسی، تمدنی و فرهنگی، نیز از محیط علمی و ادبی، خلیقات، رسم و رواج و فرهنگ مناطق مختلف و اشخاص به طور کلی آگاه می سازد.

۵ - شجره نسب و سلسله بعضی خاندان های معروف سند مانند سادات رضوی، سادات بکهر و خاندان های شهرتته و غیره از این تذکره ها استخراج می شود.

۶ - شرح احوال و آثار مشایخ و شعرا که در منابع دیگر ذکر نشده باشد گاهی در تذکره ها به چشم میخورد و این یکی از نکات مهم و مفید تذکره نویسی می باشد.

## منابع :

## فارسی:

- ۱- بیان العارفين و تنبيه الغافلین ، محمدرضا بن عبدالواسع ، به اهتمام دکتر عبدالغفار سومرو، حیدرآباد سند ، ۱۳۲۲ هـ / ۲۰۰۲ م .
- ۲- تحفة الطاهرين ، شیخ محمد اعظم تتوی ، به تصحیح و تحشیه بدر عالم درانی ، انجمن ادبی سند .
- ۳- تحفة الکرام ، میر علی شیر قانع تتوی ، تصحیح و تحشیه سید حسام الدین راشدی ، انجمن ادبی سندی ، حیدرآباد سند ، اکتوبر ۱۹۷۱ م.
- ۴- تذکره تکملة مقالات الشعرا ، مخدوم محمد ابراهیم خلیل تتوی ، به تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی ، انجمن ادبی سند ، ۱۹۵۸ .
- ۵- تذکره حدیقة الاولیا، سید عبدالقادر بن سید هاشم تتوی ، به تصحیح سید حسام الدین راشدی ، انجمن ادبی سند، ۱۹۶۷ م.
- ۶- تذکره روضة السلاطین و جواهر العجائب ، محمد فخری بن محمد امیر هروری ، به تصحیح سید حسام الدین راشدی ، انجمن ادبی سند ، ۱۹۶۸ م.
- ۷- تذکره صیح السبطين ، خلیفه گل محمد (خطی) کتابخانه قاسمیه کنديارو .
- ۸- تذکره طومار سلاسل گزیده ، میر علی شیر قانع تتوی ( خطی ) کتابخانه قاسمیه کنديارو.
- ۹- تذکره کریمیه، مولانا حکیم محمد ابراهیم الخلیل کارروی ، ناشر غلام مصطفی قاسمی ، سکه ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۱ م.
- ۱۰- تذکره معارف الانوار فی فضایل سید الابرار ، ملا محمد صالح تتوی ، (خطی) کتابخانه قاسمیه کنديارو.
- ۱۱- تذکره مقالات الشعرا ، میر علی شیر قانع تتوی ، بامقدمه و تصحیح سید حسام الدین راشدی ، انجمن ادبی سند ، ۱۹۵۷ م.
- ۱۲- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، دکتر سید علی رضا نقوی ، موسسه مطبوعاتی علمی ، تهران ۱۹۶۴ م / ۱۳۴۳ ش .
- ۱۳- دلیل الذاکرین مع رساله کؤس فخریه ، حاجی پهنور (خطی) کتابخانه قاسمیه کنديارو.
- ۱۴- ذخیره الخوانین ، شیخ فرید بکهری ، به کوشش و تصحیح سید معین الحق ، انجمن تاریخ پاکستان (پاکستان هستاریکل سوسائتی کراچی ) مارس ۱۹۶۱ م.
- ۱۵- فردوس العارفين ، میر بلوچ خان ابن مکرم خان ، (خطی) کتابخانه قاسمیه کنديارو.

- ۱۶ - لطائف لطیفی ، میر عبدالحسین خان سانگی ، به سعی دکتر نبی بخش خان بلوچ ، انجمن مرکز ثقافت شاه عبداللطیف بہت شاه ، حیدرآباد ۱۹۶۷م.
- ۱۷ - مجموعہ مقالات سمینار زبان و ادبیات فارسی در سند ( از آغاز تا پایان دورہ مغول) ۱۱ اکتوبر ۲۰۰۳م / ۱۹ مہر ماہ ۱۳۸۲ توسط بخش فارسی دانشگاه کراچی و خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کراچی.
- ۱۸ - مجموعہ مقالات سمینار زبان و ادبیات فارسی در سند ( از آغاز دورہ کلہوران تا پایان دورہ تالپوران ، بہ کوشش دکتر محمد مہدی توسلی ، خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران کراچی و بخش فارسی دانشگاه کراچی.
- ۱۹ - معیار سالکان طریقت ، میر علی شیر قانع تتوی ، بہ تصحیح و مقدمہ دکتر سید خضر نوشاہی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۲۰۰۱م.

### سندی:

- ۱ - تذکرہ مخادیم کھرا ، مخدوم اللہ بخش عاصی ، ترجمہ مخدوم غلام احمد بن مخدوم امیر احمد ، دانشگاه شاه عبداللطیف - خیرپور
- ۲ - تذکرہ مخدومان ہالا ، مخدوم جمیل الزمان ، طالب المولی اکیدمی ، ہالا
- ۳ - تذکرہ مشاہیر سند ج ۱ ، مولانا دین محمد وفائی ، مقدمہ و حواشی سید حسام الدین راشدی ، انجمن ادبی سند ، حیدرآباد ، ۱۹۸۵م.
- ۴ - تذکرہ مشاہیر سند ج ۳ ، مولانا دین محمد وفائی ، انجمن ادبی سند ، حیدرآباد ، ۱۹۸۶م.
- ۵ - ترجمہ انیس المریدین ، خواجہ حاجی حافظ محمد حسن جان ، بہ سعی الحاج کریم بخش جتوئی . ناشر: اکادمی حضرت خواجہ محمد حسن جان ، تندو سائینداد ، حیدرآباد سند.
- ۶ - توفیق الطالبین ترجمہ کنوز المعرفت ، خلیفہ محمود فقیر ، مرتبہ گل محمد ہالائی ، ترجمہ حافظ نور محمد ، اکادمی محمودیہ ، کریو کھنور شریف ، بدین ، سند.
- ۷ - شہدادکوت جاقلمکار ائین شاعر ، ج ۱ ، سید گل محمد شاہ بخاری ، شہدادکوت علمی ادبی تنظیم .
- ۸ - قرآن مجید جا سندھی ترجمہ ائین تفسیر ، دکتر عبدالرزاق گھانگھرو ، اکادمی مہران شکارپور ۱۹۹۷م.
- ۹ - ماتیتن ملیر ، (ترجمہ صقال الضمائر بہ سندھی) ، خواجہ محمد سعید مہاجر مکی ، مترجم ، عبدالرحمن نقاش ، عبدالرشید صابر ، لواری شریف ادبی کمیٹی .

- ۱۰- مهران - مجله « سید حسام الدین راشدی نمبر، جلد ۶، آوریل - ژوئن، ۱۹۹۷م، انجمن ادبی سند، جامشورو، سند .
- ۱۱- مهران - مجله، جلد ۲۳ - شماره ۴۳، ژوئیہ تا دسامبر ۱۹۷۴م، انجمن ادبی سند، حیدرآباد - سند .

#### اردو:

- ۱- انوار علمای اہلسنت سند، تحقیق و ترتیب صاحبزادہ سید محمد زین العابدین شاہ راشدی، زاویہ پبلشرز، دربار مارکیت لاہور.
- ۲- پاکستان مین فارسی ادب، دکتھر ظہور الدین احمد، ج ۳، ادارہ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاہور.
- ۳- پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، دکتھر ظہور الدین احمد، از عہد جھانگیر تا عہد اورنگزیب، مجلس ترقی ادب، لاہور، نومبر ۱۹۹۴م.
- ۴- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، ج ۳، ج ۵، دکتھر محمد باقر و دکتھر وحید میرزا / سید فیاض محمود و سید وزیرالحسن عابدی، دانشگاه پنجاب لاہور.
- ۵- مهران نقش، دکتھر وفا راشدی، مکتبہ اشاعت اردو، کراچی.

#### انگلیسی:

**1 – Persian Poets of Sindh , Dr. H. I. Sadarangani, Sindhi Adabi Board, Jamshoro, Hyderabad Sind 1987/ 1408**

\*\*\*\*\*



## قصیده سرایی فارسی در سند، از پایان دوره تالپوران تا استقلال پاکستان<sup>۲</sup>

### چکیده:

طی دوره مورد نظر - از پایان دوره تالپوران تا استقلال پاکستان در سند - دستگاه های سلطنتی و فرمانروایی سلاطین محلی و امراء برچیده شده بود، پس فارسی سرایان تمایل بیشتر به قصاید موضوعی هدف آمیز داشتند از جمله قاسم یاسینی (م ۱۹۳۱ م) بهاء الدین بهایی (م ۱۹۳۴ م) میان علی محمد قادری (م ۱۹۴۰ م)، عاقل عاقلی (م ۱۹۴۱ م)، حکیم فتح محمد صغیر (م ۱۹۴۲ م)، محمد اسماعیل روشن (م ۱۹۴۲ م) محمد ابراهیم سندی ناظم (م ۱۹۶۴ م)، لطف الله لطف (م ۱۹۶۸ م)، دین محمد ادیب فیروزشاهی (م ۱۹۷۳ م) در اغلب اصناف سخن آثاری داشته اند اما به مناسبت موضوع درباره قصیده سرایی و ارزیابی قصاید شان مطالعاتی کوتاه صورت گرفته است. شایسته یادآوری است که سخنسرایان این دوره اغلب در مدرسه های دینی تحصیلاتی را تکمیل کرده بودند که برنامه دروس زبان و ادب فارسی هم شامل می بوده بنابراین شاعران از شعر استادان سخن پیشین تبع می کردند. در این دوره قصاید حمدیه، نعتیه، منقبتی، اخلاقی و درباره مسائل روز بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

\*\*\*

دامنه قصیده سرایی فارسی نسبت به دوره کلهوره در دوران تالپوران محدودتر گردیده بود زیرا ملاحظه می شود فارسی سرایان ممتاز دوره تالپوران از جمله عظیم حسینی تتوی (م ۱۲۲۹هـ.ق) میر غلام علی مایل تتوی (م ۱۲۵۱هـ.ق) عبدالوهاب آشکار (م ۱۱۴۲هـ.ق) میر کرم علی خان

۱ - استاد و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد .

۲ - متن مقاله پنجمین سمینار زبان و ادبیات فارسی در سند، از پایان دوره تالپوران تا استقلال پاکستان، بخش فارسی دانشگاه کراچی و خانه فرهنگ ج.ا.ایران کراچی، ۱۵ مارس ۲۰۰۸ م.

تالپور (م ۱۲۴۴هـ.ق) محمد عارف صنعت (م ۱۲۶۶هـ.ق) و سایرین توجه بیشتر به قصیده سرایی عقیدتی و معنوی داشته اند. بهمین سبب حجم قصاید در مدح پادشاهان، شاهزادگان و امرا در آن دوره کاهش پیدا کرده بود. اما طی دوره مورد نظر - از پایان دوره تالپوران تا استقلال پاکستان در سند - اصلاً دستگاه های سلطنتی و فرمانروایی سلاطین محلی و امراء برچیده شده بود، پس فارسی سرایان تمایل بیشتر به قصاید موضوعی هدف آمیز داشتند از جمله قاسم یاسینی (م ۱۹۳۱م) بهایی (م ۱۹۳۴م) قادری (م ۱۹۴۰م) عاملی (م ۱۹۴۱م) فتح محمد صغیر (م ۱۹۴۲م) روشن (م ۱۹۴۲م) ناظم (م ۱۹۶۴م)، لطف الله لطف (م ۱۹۶۸م) و ادیب فیروز شاهی (م ۱۹۷۳م) در اغلب اصناف شعر داد سخن داده اند. اما در این گفتار بررسی کوتاهی، به مناسبت موضوع پیرامون قصیده سرایی و ارزیابی قصاید شان در دوره مورد مطالعه صورت می گیرد.

### ۱ - مولانا محمد قاسم یاسینی (م ۱۹۳۱م) :

وی زاده ۱۳۰۵ هجری قمری و متوفای ۱۳۴۹هـ / ۱۹۳۱م است. فقط ۴۴ سال زیست. تحصیلات متداول را از پدر و پیش دو تن از دانشمندان معاصر مولانا محمد ابراهیم ناظم و سید احمد شامی بتکمیل رسانید. چهار اثر به نظم و نثر باقی گذاشت که همه اش تا مدتی پیش به حلیه طبع آراسته نگردیده بود.

قاسم در حمد باری تعالی چنین سروده

ای که از کتم عدم کردی جهان را آشکار  
بررسول و آل پاکش هم به اصحاب کبار  
داستان حزن آمیز است و حال زاروزار  
در وصف بهار نیز قاسم این گونه سروده :

چو صوفی سبز پوشش بر سر اشجار می زبید  
که جام باده گلگون کف میخوار می زبید

حمد می زبید ترا ای خالق لیل و نهار  
بعد از آن از صدق خوانم صد صلوة و صد سلام  
پس ز درد دل به پیش قوم شکوه می برم

بهار آمد نظر بر سبزه و گلزار می زبید  
بده ساقی می باقی به دست عاشق مضطر

## ۲- بهاء‌الدین بهایی (م ۱۹۳۴م):

بهایی در میرپور ماتھیلو در ناحیه سکهر در ۱۲۳۹ هـ ق به دنیا آمد و ۱۱۳ سال زیست. وی به شش زبان مختلف تبحر کامل داشت. اما برای سخن سرایی تنها زبان فارسی را انتخاب کرده بود. دهها اثر منشور و منظوم در علم عروض، علم قافیه، قواعد فارسی و سایر موضوعات از خود باقی گذاشت که در آن دو دیوان یکی موسوم به دیوان نعتیه و دومی دیوان بهایی است. اشعار بهایی روان و حاکی از قدرت طبع و قادش است، سبک وی سبک بین بین قلمداد می شود.

بهایی در حمد خدا می گوید :

بینی از برقع هر برگ رخ یاری را  
نیست این جا قدری لذت پنداری را  
مده از چنگ تو دامان وفاداری را

گر کنی دور ز رخ پردهٔ پنداری را  
کفر عشق است ز اسلام خردشیرین تر  
وصل دلداری بهایی اگر از جان خواهی

نمونه نعت بهایی را مرور می کنیم :

دُر بی بها گهر یگانه محمد است محمد است  
سر سروران همه زمانه محمد است محمد است

شه انبیاء فلک آستانه محمد است محمد است  
حسبی که پاک ز شک بود ز سماش تا به سمک بود

بهایی در منقبت امیرالمؤمنین علی (ع) چنین سروده :

به جان و دل و دل و جانم فدای نام علی  
خدا گواست چه عالی است احتشام علی

نمود جان و دل من به جان سلام علی  
وصی و وارث پیغمبرست و زوج بتول

## ۳- میان علی محمد متخلص به قادری (م ۱۹۴۰م):

قادری در ۱۸۵۶ در لارکانه چشم به جهان گشود. زبان و ادبیات فارسی و علوم متداول را در محضر علمای عصر فراگرفت قادری مرد متدینی بود شغلش

طبابت بود. او برای تشریف مسافرت‌هایی به حجاز و عراق و ایران داشت. گلدسته نعت قادری در ۱۹۲۵ و دیوان قادری حاوی شعر فارسی و سندهی در ۱۹۴۰ به چاپ رسیده است:  
نمونه شعر قادری

دلم چوخانه زنبور خانه خانه شده  
ببین که خرمن آرام دانه دانه شده  
مرا قفس ز ازل همچو آشیانه شده

فغان که دشمن ما دوره زمانه شده  
ز پای کوبی گاوآن گردش افلاک  
بغیر دام اسیرم به خانه صیاد

#### ۴- عاقل عاقلی (م ۱۹۴۱م):

محمد عاقل متخلص به عاقل و عاقلی در دهکده کنگری در ناحیه سکه در ۱۸۵۱ م پا به عرصه وجود گذاشت. غیر از فارسی به سه زبان عربی، سندهی و سرائیکی نیز شعر می سرود. سبک شعر فارسی عاقلی سبک هندی است.  
عاقلی در حمد باری تعالی چنین گفته:

شاه و گدا، پیرو جوان مرد و زن و دخت و پسر  
سال و مه روز و شب و صبح و مسا شام و سحر

ماه و فلک، طیر و سمک دیو و ملک جن و بشر  
و ز شکر دادار جهان باشند گر جمله زبان

در قصیده نعتیه می سراید:

درمیان حق و باطل نور او شمس النهار  
برگذشت از چارحد و هفت خط و شش دثار

کیست آن سردار عالم مظهر کامل که هست  
رهنمای هر دو عالم آن که در یک چشم زد

#### ۵- حکیم فتح محمد صغیر (م ۱۹۴۲م):

حکیم فتح محمد متخلص به صغیر و حکیم، زاده سال ۱۳۰۰ هـ ق در شهرستان دادو بود. تحصیلات متداول به ویژه علم طبابت را بتکمیل رسانید. در شهرهای مختلف سنده در زمانهای مختلف با این حرفه به جامعه خدمت کرد.

پسروی حکیم محمد احسن هنگام استقلال پاکستان رئیس شهرداری کراچی بود. در زبان سندهی بیشتر شعر می گفت. جمعاً نه اثر جداگانه به موضوعات تفسیر قرآن، سیرت النبی (ص) مناجات، اخلاق و ادب از خود باقی گذاشت :  
چند بیت به طور نمونه شعر وی مرور می کنیم :

احوال جهان آنچه که محتاج بیان نیست	اینست که در عالم امنی و امان نیست
در بازوی من قوت دشمن فگنی هست	صدحیف که در دستم تیری و کمان نیست
من گرچه حکیمم بخدا هیچ ندانم	کس همچو منی هیچمدان هیچ مدان نیست

### ۶- محمد اسماعیل الفاروقی المجددی نقشبندی متخلص به روشن :

در ۱۳۰۷ هـ ق در ناحیه حیدرآباد به دنیا آمد. تحصیلات خود را بیشتر در محضر جدش تکمیل نمود. در موتمر عالم اسلامی و نهضت احیای خلافت، فعالانه شرکت داشت. اشعار روشن مطبوع، دلپذیر و دارای معانی دقیق وافکار بدیع می باشد. از شش کتاب مستقل ۳ اثر بزبان فارسی دارد. دو دیوان روشن مجزاً به فارسی و سندهی داشته. در سفر حجاز موقعیکه زیارت جنت البقیع رفت. همان سال آرامگاه های اهل بیت اطهار از طرف دولت منهدم گردیده بود. پس چنین سرود .

باری دگر بسان یزید ای یزید نجد	کردش به اهل بیت رسول این قدر جفا
در سرزمین یثرب گویی ز ظلم تو	آمد به جوش خون شهیدان کربلا
اهل زمین چه بلکه ملایک برآسمان	هستند در جفای تو در نوحه و عزا

روشن در حمد خداوند سروده است :

بوالعجب ماندم ز اعلی شانت ای رب العلا	هست ادنی قدرتت چون خلقت ارض و سما
آنچه کلک قدرتت بنوشت نتواند کسی	تاکه چون حرف غلط حک سازد آن حرف قضا

در نعت حضرت رسول اکرم (ص) در مدینه سرود

بیا سوی مدینه تا بیابی صد قرار این جا	گل این جا سبزه این جا گلشن این جا جویبار این جا
چه خوش باشد که سازم فرش راه سید کونین	دل این جا دیده این جا سینه این جا جسم زار این جا

## ۷- محمد ابراهیم سندی ناظم (م ۱۹۶۴م):

ابراهیم ناظم در ۱۳۰۷ هـ ق در ناحیه سکه‌ر متولد گردید در محضر پدرش و برخی از علمای عصر تحصیلات را بتکمیل رسانید. غیر از درس و تدریس به شغل مفتی در استانهای سند و بلوچستان مشغول بود. به سه زبان فارسی، اردو و سندهی شعر می‌گفت. در دسامبر ۱۹۶۴ بدرود حیات گفت. سبک وی سبک بازگشت بوده است. در حدود یک دوجین اثر مستقلی دارد که یک سوم آن به فارسی و عربی و دو سوم بزبان سندهی است.

ناظم در نعت حضرت ختمی مرتبت چنین سروده:

به یمن عشق دیدار محمد مصطفی (ص) کردم	دل و جان را نثار آن شه هر دو سرا کردم
زهی روی منور از برای زنگ دل صیقل	که از دیدار آن آئینه سینه را صفا کردم
بدستش ناظما دیدم کلید دین و دنیا چون	سپردکار خودبا آن حبیب کبریا کردم

## ۸- مولانا دین محمد ادیب فیروز شاهی (م ۱۹۷۳م)

ادیب فیروز شاهی در شوال ۱۳۱۴ هـ ق در نواحی لارکانه به دنیا آمد. از محضر علمای عصر اکتساب فیض کرد. از اساتید خود گلستان تا تحفه الاحرار جامی و انشاء ابوالفضل و درس نظامی خواند، در دبیرستانهای مختلف مشغول تدریس و در مسجدی به خطابت اشتغال داشت. در حدود هیجده اثر مستقل که دو سوم آن تراجم ادب عالیه از عربی و فارسی به سندهی کرده است. باعنوان قندپارسی، ادیب شعر دلپذیری دارد:

باشد زبان خوب نه مانند پارسی	در شرق و غرب هست سمرقند پارسی
از کثرت رواج همین پارسی به سند	لاریب گشت سند سمرقند پارسی
اردو زبان که هست جدید و لذیذهم	در تاروپود او شده پیوندپارسی

به خیر مقدم گویی هیأت فرهنگی ایران که ۲۵ ژانویه ۱۹۵۵م از حیدرآباد دیدن کرد قطعه شعر یادگاری دارد:

ز ایران نموده اند قدم اندرین دیار  
گل گل شکفته ایم ز دیدار روی شان  
این آسمان سند نموده سلام شان  
ایران و سند رابطه دارد ز دیر باز  
اصحاب فضل و عزت و مردان نامدار  
از یمن فیض آمدِ شان دی شده بهار  
هست از دو روز ابر شب و روز در نثار  
این دو دیار کرد خداوند همجوار

از ادیب نعت سرایی را مرور می کنیم :

قندیل فلک پرتو انوار محمد(ص)  
ای بی خبر ز رتبهٔ سرکار محمد(ص)  
لولاک پی شان نبی شاهد عادل  
ایران و خراسان و سمرقند و بخارا  
جبریل امین خادم دربار محمد (ص)  
سرکار خدا آمده سرکار محمد (ص)  
تکوین جهان باعث اظهار محمد(ص)  
برماه زندخنده ز انوار محمد (ص)

### سایر سخنوران نامی این دوره :

شاعران برجستهٔ دیگر این دوره شامل فقیر قادر بخش بیدل، میر شهادت خان حیدری، میر حسین علی خان حسینی، نواب الله دادخان صوفی، قاضی غلام علی جعفری، پیر حزب الله شاه مسکین، سید جان الله شاه عاشق و مخدوم ابراهیم خلیل بوده اند که هر کدامشان صاحب‌دیوان بوده است. اما ما از ترس اطالۀ کلام از ارزیابی قصیده سرایی شان بطور جداگانه احتراز مینمائیم.

### ارزیابی قصیده سرایی در این دوره

در دورهٔ سیطرهٔ انگلیس در سند، بافقدان دستگاه های حکمرانان و امیران محلی فارسی دان، تنها دلگرمی که برای قصیده سرایان باقی مانده بود، ستایش و تمجید شنوندگان معاصر در محافل ادبی و «مشاعره» محدود بود. بهمین سبب قصیده سرایان به موضوعات هدف آمیز داد سخن می دادند. از این که اغلب فارسی سرایان تحصیلات مقدماتی و عالی خود را در مدرسه های دینی که در برنامهٔ دروس زبان و ادبیات فارسی هم تدریس می شد، تکمیل کرده بودند بنابراین ذوق سلیم شان آنانرا وادار به تتبع از استادان سخن می کرد.

آقای غلام مصطفی قاسمی رئیس شاه ولی الله اکادمی حیدرآباد در مقدمه کلیات ادیب می نویسد :

«اگرچه در دوره انحطاط ادب خاوری مانند سخنوران و سخن سنجان سابق کسی نمانده ولی سید علی گوهر راشدی، خواجه محمد سعید لواری، مولانا بهایی، مولانا محمد عاقل عاقلی و دیگر سخنوران اشعار فارسی انشا می کردند که اثر وی مانند کلیات ادیب باقی مانده بی ساخته بزبان می آید که اگر مولانا ادیب را سعدی سند گفته شود مبالغه نباشد».

بهمین سبب است که در این دوره قصاید حمدیه، نعتیه، منقبتی، اخلاقی و درباره مسائل روز بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

### منابع و مأخذ :

- ۱ - فارسی گویان پاکستان از گرامی تا عرفانی تألیف دکتر سید سبط حسن رضوی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان راولپندی، ۱۹۷۴م.
- ۲ - کلیات ادیب سروده دین محمد ادیب فیروزشاهی شاه ولی الله اکادمی حیدرآباد، ۱۹۶۴م.
- 3 - Persian Poets of Sindh, DR.H.I.Sadarangani, Sindhi Adabi Board, Karachi, 1956 . تاریخ : ۸ اسفند ۱۳۸۶ .







# اندیشه و اندیشمندان (۳)

ای خدای پاک بی انباز و یار  
دست گیر و جرم ما را در گذار  
یاد ده ما را سخنهای رقیق  
که ترا رحم آورد آن ای رفیق  
گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن  
مصلحی تو ای تو سلطان سخن  
(مولوی)(۱)

## شرح اسرار بر مثنوی معنوی

### چکیده :

شرح مثنوی تألیف شده وسیله حاج ملا هادی متخلص به «اسرار» یکی از شرحهای ارزشمند مثنوی محسوب می گردد که تاکنون کمتر به آن توجه گردیده است. به عقیده «اسرار» ابیات مثنوی مولانا متأثر از قرآن مجید و یا احادیث است و به طور کلی آبخورهای اسلامی دارد. از جمله روشهای درخور توجه «اسرار» در شرح ابیات مثنوی، بهره گیری از سایر ابیات مثنوی برای تأیید موضوع آن بیتهاست و همچنین استفاده از اشعار سایر شاعران ادب فارسی. بالاخره تصحیحهای انتقادی و اجتهادی اسرار در مورد متن مثنوی مولوی درخور توجه است.

\*\*\*

### مقدمه :

بر مثنوی معنوی جلال الدین محمد فرزند سلطان العلماء محمد بن حسین خطیبی مشهور به مولوی (۶۷۲ - ۶۰۴ هـ.ق) از همان آغاز سرودن به بعد شرحهای بسیار در ایران و خارج از ایران بویژه در شبه قاره هند و پاکستان وسیله عالمان و عارفان و ادیبان و نیز فیلسوفان ایرانی و غیر ایرانی نوشته شده و زوایای روح و جان انسانها در درازای زمان با نمودن گوشه هایی

از اندیشه های بلند مولوی شادی بخشیده اند و دردهای درونی و روانی آنان را با گفتار نغز و دلپذیرش درمان کرده اند. مسلمانان از تفسیرها و تأویلهای جان بخش آیات قرآنی آن و هم باز نمودن احادیث نبوی، سالکان طریق معرفت از طرز سلوک و سیر الی الله آن، عارفان از رسیدن به کشف و شهود و مقام مکاشفه و تقرب آن، فیلسوفان از نگرشهای ژرف اندیش و کشف حقایق آن عاشقان از سوز و شوریدگی و پاک باختگیهای آن، ادیبان و سخن شناسان از ظرافتها و هنرمندیهای ادیبانه و شاعرانه آن و بالاخره عامیان از سادگی و بی پیراگی و داستانهای عامیانه و روزمره آن، نکته ها آموخته اند و تربیتهای اخلاقی و درمانهای روحی خود را مدیون او دانسته اند و کام جان را بانوش سروده های جان بخش و سحر آمیزش شیرین کرده اند.

در مجموع همهٔ آنان بر این باورند که مثنوی ندای روح بخش و جان فزای پروردگار است و سرمشق معرفت و کمال؛ شورش درون است و غوغای چاک دامنان؛ مثنوی دفتر عشق و محبت است و حضور حضرت حق و غیبت ازاین محنت آباد جان، و بالاخره مثنوی فرزند صالح قرآن مجید است و داستان انبیای جان بخش و فداکار و به گفتهٔ خود مولوی :

نردبان آسمان است این کلام	هر که ازاین بررود آید به بام
نه به بام چرخ کان اخضر بود	بل به بامی کز فلک برتر بود
بام گردون را از او آید نوا	گردشش باشد همیشه زان هوا (۲)

**شرح اسرار:** یکی از شرحهای مثنوی مولوی، شرح مثنوی حاج ملا هادی سبزواری متخلص به اسرار (۱۲۸۹ - ۱۲۱۲ هـ ق) حکیم، فیلسوف، عارف، ادیب و شاعر بزرگ سدهٔ سیزدهم هجری قمری است که نخستین بار در سال ۱۲۸۵ هـ ق به صورت چاپ سنگی و به قطع رحلی و به خط علی اصغر تفرشی در ۵۱۱ صفحه در تهران انتشار یافته که اگر بخواهیم به اختصار به بعضی ویژگیهای آن اشارت کنیم باید بگوئیم :

شرح حاج ملا هادی بر مثنوی شریف تفسیر آیه های قرآنی موجود در مثنوی و نیز احادیث و روایات و حکایات اسلامی را در بر دارد و نیز شامل شرح بعضی مسائل فلسفی و کلامی و نیز عرفانی و سیر و سلوک آن

کتاب شریف است؛ همچنین ابیات دشوار مثنوی را معنا کرده و به شرح نکته های ادبی مثنوی پرداخته و در نهایت تصحیح انتقادی و اجتهادی بعضی بیتها و نیز ضبط درست پاره ای کلمه های مثنوی را شامل می گردد که بر روی هم باید بگوئیم مزیت شرح مثنوی اسرار بر سایر شرحها و نیز هنرمندی مهم حاج ملا هادی در شرح مثنوی خود همین تطبیق مضامین مثنوی با قرآن مجید و نیز تفسیر و تأویل آیه های قرآن مجید به کمک ابیات مثنوی است؛ اسرار سبزواری در مقدمه شرح خود می گوید: «این مقالات مولوی، اصول دین و علم تأویل است...» (۳)

اما بهتر است ارزشهای کتاب شرح مثنوی مولوی را که وسیله «اسرار» به انجام رسیده از زبان خود اسرار بشنویم و سپس به تحلیل و بررسی مطالب آن پردازیم. او در مقدمه شرح خود بر مثنوی مولوی چنین می گوید:

«و بعد فیقول الفقیر الی الله الباری، الهادی بن المهدی الخراسانی السبزواری ... هذا شرح ....» (۴) که برگردان آن چنین است.

«این شرحی است همچون آبگیری پُر آب و چشمه ساری جوشان بر کتاب سترگ و اسلوب حکیم، مثنوی معنوی بلکه بر آن تفسیر منظوم و آن راز پنهانی؛ چه تمامش چنانکه می بینی بیانگر آیات روشن است و روشنگر سنتهای پیامبر اکرم (ص) و جرقه هایی از نور درخشان قرآن و برقهایی است از اشعه آن چراغ فروزان آسمانی و آن چنانکه می نمایاند برگرفته از گنجینه های قرآن مجید و تمامش حکمت های اصیل و شگفت آور است و خداوند به جمع آورنده این کتاب پاداش خیر دهاد که میان شریعت و طریقت و حقیقت را جمع کرده است...»

حاج ملا هادی سبزواری در بیان یاد شده، مثنوی معنوی را تفسیر منظوم قرآن مجید می داند که البته این توصیف او منطبق بر واقعیتی انکار ناپذیر است. چه همان گونه که می دانیم حجم فهرست آیات و احادیث مورد استفاده مولوی در مثنوی شریف، خود در حد یک کتاب است و نیز آنچه از مفاهیم کلی ابیات و همچنین واژه های مندرج در مثنوی مستفاد می گردد و اسرار در شرح مثنوی خود آورده همه بیانگر این واقعیت است که بیان حاج ملا هادی در این خصوص برآستی توصیفی راستین و دقیق از قرآن مجید است.

اسرار سبزواری در شرح خود از مثنوی هر بیتی را به هر نحوی بر گرفته و متأثر از قرآن مجید می‌داند. چنانکه از همان بیت نخستین مثنوی یعنی :

بشنو از نی چون حکایت می‌کند  
وز جدائیها شکایت می‌کند (۵)

می‌گوید : «مراد از نی مطلق روح قدسی آدمی است که مصداق و نفخت فیه من روحی (۶) (است) و «قل الروح من امر ربی» (۷) و این در حالی است که دیگر شارحان مثنوی درباره «نی» تفسیرهای گوناگونی کرده‌اند : مثلاً گفته‌اند : «نی» در فارسی به معنای نفی نیز می‌آید و مرد کامل از خود فانی است. (۸) بعضی مقصود از نی را «قلم» دانسته‌اند، گروهی گفته‌اند مقصود از «نی» حقیقت محمدی (ص) است که با لوح و قلم اتحاد دارد (۹) و بالاخره بعضی هم مقصود مولانا را از «نی» همین ساز دلنواز بادی دانسته‌اند. (۱۰)

در بیت زیر:

من به هر جمعیتی نالان شدم  
جفت خوش حالان و بد حالان شدم (۱۱)

اسرار اعتقاد دارد که این بیت با این آیه شریفه پیوند دارد که : «قال تعالی رحمتی وسعت کل شیء» (۱۲) و چنین توجیه می‌کند که : «رحمت رحمانیه اختصاص ندارد به مؤمن یا کافر صالح یا طالح» (۱۳) و یا مثلاً در بیت :

هر کسی از ظن خود شد یار من  
وز درون من نجست اسرار من (۱۴)

اسرار می‌نویسد : «چنانکه حق فرموده است : أنا عند ظن عبدی بی» (۱۵) پس قبول می‌کند قلب هر کسی از شئوون او به قدر ظرف و حوصله خود و منکر می‌شود زیاد او وسع خود را. «و من الناس من یعبد الله علی حرف» (۱۶) و یا در بیت .

محرم این هوش جز بیهوش نیست  
مرزبان را مشتری جز گوش نیست (۱۷)

اسرار می‌نویسد : «باید بی خود بود و گوش شد چنانکه حق تعالی فرموده : «لمن کان له قلب او ألقى السمع و هو شهید» (۱۸)

بدان گونه که بیان گردید کمتر بیتی در شرح مثنوی حاج ملا هادی آمده مگر اینکه به نحوی با آیه و یا حدیثی ارتباط نداده باشد؛ او چنان با آیات قرآنی و احادیث رحمانی انس دارد که همواره و تقریباً همه جا

ارتباطی استوار میان مفاهیم مثنوی با آیات قرآنی بر قرار می‌کند و توجیهی درخور نیز برای آنها می‌آورد. در تفسیر بیت‌های زیر دقت کنیم :

چون ندارد نور دل، دل نیست آن      چون نباشد روح، جز گل نیست آن  
آن زجاجی کو ندارد نور جان      بول قاروره است قندیلش مخوان (۱۹)

اسرار می‌گوید : «این کلمات اشاره به آیه نور (۲۰) است که زجاجه واقع در آیه قلب است و مصباح در آن، روح است (که در فارسی جان گویند) و شجره زیتونه نفس است که باید نه شرقیه باشد و نه غربیه و روح بخاری که مرکب قوای نفس است باید معتدل باشد». (۲۱)

گفتیم آیات شریف قرآن مجید چندان در روح و جسم مولانا تأثیر گذاشته که او در هر مورد به نحوی خواه از جهت تطبیق مضامین و یا حتی کلمه ای مشترک میان مثنوی و قرآن مجید و یا حتی مشابهت معنایی با آیات شریف قرآن مجید ارتباط و پیوستگی برقرار می‌کند مثلاً در تفسیر این بیت مثنوی :

دل که او بسته غم و خندیدن است      تو مگو کو لایق آن دیدن است (۲۲)  
چنین می‌فرماید :

«حق فرمود در کتاب مجید : «لکیلا تأسوا ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتیکم» یعنی محزون نشوید بر آنچه از شما فوت شود و خوشحالی و نشاط نداشته به سبب آنچه بیاید شمارا که همه جزئیات و سرابند بلکه باید بستگی به قبض و بسط که از برای متوسطین سلاک است نباشد، چه از برای منتهین هیبت و انس است بدل قبض و بسط اعنی هیبت جلال الله و انس به جمال الله» (۲۳)

مثالی دیگر در این خصوص یعنی از جهت مشابهت معنایی مثلاً بیت زیر است

این درختانند همچون خاکیان      دستها بر کرده اند از خاکدان (۲۴)

اسرار در تفسیر این بیت مثنوی فقط این آیه شریفه را نقل می‌کند که : قال الله تعالی : «و نزلنا من السماء ماءً مبارکاً فأنبتنا به جنات و حب الحصيد» الی قوله «کذلک الخروج» (۲۵)

اسرار حتی در مورد ابیات بسیار ساده و روان و بدون تعقید مثنوی نیز بر آن است تا به گونه ای هم مضمون و یا حداقل تشابه مضامین بین مثنوی شریف و قرآن مجید ایجاد کند. به مفهوم این ابیات مثنوی دقت کنیم :

سرنهاد و خواب بردش خواب دید	کامدش از حق ندا جانش شنید....
گُرد و تُرک و زنگ و تاجیک است و عرب	فهم کرده آن ندا بی گوش و لب
خود چه جای تُرک و تاجیک است و زنگ	فهم کرد است آن ندا را چوب و سنگ (۲۶)

اسرار در تفسیر بیت «کرد و ترک ....» می گوید : « چون حق تعالی با همه اشیا معیت قیومیه دارد بالاتر مراتب از معیت نفس با بدن که «هو معکم اینما کتتم»، (۲۷) پس همه فهم و شعور دارند. «و ان من شیئی الا یسبح بحمده» (۲۸) و قول حق تعالی «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون» (۲۹) دلالت واضحی دارد بر اینکه اعیان عارف به پروردگار خود هستند و ندای او را می شنوند و امتثال امر او می کنند». (۳۰)

اشراف پیش از حد شارح بزرگ مثنوی بر معارف اسلامی سبب گردید. تا به نحوی ابیات مثنوی را به آیه ای از کلام الله مجید و یا حدیثی و حتی گاه هر دو مورد مربوط کند که این موضوع نشانگر تسلط کامل او به منابع عظیم اسلامی است. مثلاً در تفسیر بیت زیر در مورد «گاه آفتاب»

که درختش نام شد گاه آفتاب	گاه بحرش نام شد گاهی سحاب (۳۱)
می نویسد : چنانکه حدیث است که : «العلم نور، یقذفه الله فی قلب من یشاء» (۳۲) و در تفسیر «گاه بحر» می گوید: «چنانکه یکی از تأویلات : «انزل من السماء ماء فسالت اودیه بقدرها» (۳۳) ماء، علم است و اودیه نفوس و یا مثلاً در تفسیر بیت زیر :	

سجده گاهم را از آن رو لطف حق	پاک گردانید تا هفتم طبق (۳۴)
از حدیث پیامبر در تفسیر بیت سود می جوید که : «جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً» یعنی خداوند قرار داده از برای من تمام زمین را مسجد و پاک، که هر جا امت من نماز کنند مجزی است و لازم نیست در	

معبدها باشد و همه زمین پاک و پاک کننده است» (۳۵) در خور توجه اینکه اسرار گاهی حتی از یک کلمه مشترک میان قرآن مجید و مثنوی در تفسیر خود به بهترین صورت ممکن سود می جوید مثلاً در بیت زیر :

چون ملالم گیرد از سفلی صفات  
بر پرم همچون طیور الصافات (۳۶)  
می نویسد : طیور الصافات مراد ملائکه مقربین است چنانکه  
«والصافات صفا» (۳۷) قسم به آنهاست و آنها برترند از ملائکه مشار الیه  
بقوله تعالی : «فالمذبرات امرأ» (۳۸)

**تفسیر مولانا با زبان مولانا :** یکی دیگر از ویژگیهای شرح اسرار بر مثنوی مولانا در مورد روش تفسیری او که باز هم باید آنرا به گونه ای تأثیر پذیری از قرآن مجید دانست، تفسیر ابیات وسیله ابیاتی دیگر از همان مثنوی است که باید آنرا نیز یکی از آموزه های غیر مستقیم قرآنی دانست؛ از آنجا که درباره قرآن مجید گفته اند : القرآن یفسر بعضه بعضاً از نمونه های این گونه است مثلاً آنجا که مولوی می خواهد بیت زیر را تفسیر کند :

در دل انگور می را دیده اند  
در فنای محض شی را دیده اند (۳۹)  
که می نویسد : «از مقالات مولوی است» :

در غوره ببین مل را  
در غنچه ببین گل را  
در جزو ببین کل را  
کاین باشد از اهلیت (۴۰)

و یا اسرار تفسیر این دو بیت مولوی را که می گوید:

هم مزاج خر شده ست این عقل پست  
فکرش اینکه چون علف آرد به دست  
آن خر عیسی مزاج دل گرفت  
در مقام عاقلان منزل گرفت (۴۱)  
چنین بیان می کند که : «و موافق است با آنچه در جای دیگر فرموده که» :  
این به خاک اندر شد و گل خاک شد  
و آن نمک اندر شد و گل پاک شد



همچنین از این گونه موارد است وقتی اسرار می خواهد این بیت  
مثنوی را که می گوید :

عرش با آن نور با پهنای خویش      چون بدید آن را برفت از جای خویش (۴۲)  
تفسیر کند و عظمت عرض الهی را بنمایاند، می گوید :  
چون نه سر پیداست وصفش را نه بُن      نیست لایق بیش از این گفتن سخن

**تفسیر با زبان دیگران :** اسرار در شرح مثنوی خود در بسیاری موارد نیز  
بیتی را با زبان شعر و با ابیاتی از دیگر شاعران تفسیر می کند . مثلاً در مورد  
بیت زیر مثنوی :

صبح صادق را ز کاذب و اشناس      رنگ می را بازدان از رنگ کاس (۴۳)  
برای توضیح « رنگ می » و « رنگ کاس » دو بیت زیر را و نیز دو  
بیت هم معنای عربی آن را ضمن شرح بیت می آورد که :

از صفای می و لطافت جام      درهم آمیخت رنگ جام و مدام  
همه جام است و نیست گویی می      یا مُدام است و نیست گویی جام

و یا برای معنا کردن و تفسیر معنای « درد » در این بیت مثنوی که :

درد خیزد زین چنین دیدن درون      درد، او را از حجاب آرد برون (۴۴)

با دو بیت زیر از عطار مفهوم «درد» را چنین می نمایاند:

دزه‌ای عشق از همه آفاق به      ذره‌ای درد از همه عشاق به  
قدسیان را عشق هست و درد نیست      درد را جز آدمی در خورد نیست

وبالآخره در مورد تفسیر شعر وسیله شعر ، برای نشان دادن تأثیر  
پذیری چیزی از چیز دیگر در این بیت مثنوی:

جزو تو از کلّ او کلی شود      عقل کل بر نفس چون غلی شود (۴۵)

مضمون آن را با این بیت روشن می کند که :

نافه گیرد ز مشک آذفر بوی      یار گیرد زیار، بهتر خوی

**تصحیح انتقادی و اجتهادی :** از ویژگیهای دیگر شرح مثنوی اسرار تصحیحهای انتقادی و اجتهادی پاره ای ابیات مثنوی است که وسیله حاج ملا هادی انجام گرفته و درخور توجه است. بدین گونه که در مواردی، صورتی از بیت را در نسخه ای بر وجه دیگر آن در نسخه دیگر مرجح می داند؛ مثلاً و به عنوان نمونه در مورد وجه اصح بیت زیر:

آن دمی کز وی مسیحا دم نزد      حق ز غیرت نیز بی ما هم نزد (۴۶)

می گوید: « در نسخه های چاپ چنین است و صحیح نیست ، با لفظ غیرت هم نمی سازد و در بسیاری نسخ « با ما هم نزد » و این صحیح است و بعد که « ما چه باشد » تبیین این و نقیض آن ... » (۴۷)

اشارت اسرار در بخش اخیر جمله به بیت پس از آن مربوط می شود که مولانا می فرماید:

ما چه باشد در لغت اثبات و نفی      من نه اثباتم منم بی ذات و نفی  
لازم به یادآوری می داند که بیت یاد شده را که حاج ملا هادی آن را نادرست دانسته در شرح مثنوی استاد فروزانفر به همان صورت غیر قابل قبول اسرار ضبط شده است (۴۸)

شارح بزرگ مثنوی در موارد مختلف به تصحیح انتقادی بعضی نسخه های آن کتاب در مورد پاره ای ابیات می پردازد، مثلاً در مورد بیت زیر چنین اجتهاد می کند :

این من و ما بهر آن بر ساختی      تا تو با خود نرد خلوت باختی (۴۹)  
تامن و توها همه یک جان شوند      عاقبت مستغرق جانان شوند

« نرد خلوت » ( و نه نرد خدمت که در شرح مثنوی استاد فروزانفر آمده است ) (۵۰) همین نسخه اصح است یعنی به ملاحظه « التوحید اسقاط الاضافات » خلوت است و این خلوت و نرادی است که جامی قدس سره گوید:

در آن خلوت که هستی بی نشان بود  
 به کنج نیستی عالم نهان بود  
 تا آنجا گوید :  
 نوای دلبری با خویش می ساخت  
 قمار عاشقی با خویش می باخت  
 و نیز گوید:  
 در حقیقت خود به خود می باخت عشق  
 وامق و عذرا به جز نامی نبود(۵۱)

وبالاخره از جمله همین موارد یعنی تصحیح های انتقادی حاج ملا  
 هادی اسرار در مورد نسخه های مثنوی است که می گوید در بیت :  
 در عیادت شد رسول بی ندید  
 آن صحابی را به حال نزع دید(۵۲)  
 « این بیت به این نحو صحیح است که در بسیاری از نسخ است. نه  
 به آن طور که در بعض نسخ است که :  
 چون عیادت رفت پیغمبر ندید  
 آن صحابی را که در نزعی رسید  
 چه ، مناقض می شود با ما بعد»(۵۳)

**نتیجه :** به عنوان یک نتیجه کلی و در یک نگاه در ارزشیابی شرح « اسرار»  
 بر مثنوی مولوی باید گفت شرح مثنوی حاج ملا هادی اسرار سبزواری  
 متخلص به « اسرار» ویژگیهایی مخصوص به خود دارد. او بسیاری بیتهای  
 مثنوی را دارای مأخذی قرآنی می داند و یا در مواردی موضوع مطرح شده  
 را بر گرفته از حدیثی یا روایتی اسلامی محسوب می دارد اسرار در بسیاری  
 موارد شعرهای مثنوی را با ابیات دیگر همان مثنوی مولوی تفسیر می کند که این  
 نیز خود به نحوی یک اثر پذیری قرآنی است. چه درباره قرآن مجید گفته اند  
 يفسر بعضهم بعضاً ( بعضی آیات قرآنی بعضی دیگر را تفسیر می کند). همچنین  
 شرح ابیات گاهی با ابیاتی از دیگر شاعران ادب پارسی انجام می گیرد  
 وبالاخره یکی دیگر از ویژگیهای شرح اسرار بر مثنوی تصحیحات انتقادی و  
 اجتهادی و اظهار نظرهای بجای شارح بر بعضی ابیات مندرج در بعضی  
 نسخه های بجا مانده از مثنوی است.

**منابع و پانوشتها**

- ۱- مثنوی معنوی ، به تصحیح و مقابلهٔ محمد رضائی ، کُلاله خاور ، چ سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۹ تهران ، ص ۹۰.
- ۲- مأخذ پیشین ، ص ۴۲۵
- ۳- شرح مثنوی مولوی جلال الدین محمد بلخی ، حاج ملا هادی سبزواری ، انتشارات کتابخانهٔ سنایی ۱۲۸۵ ، ص ۴.
- ۴- شرح مثنوی حاج ملا هادی سبزواری ج ۱ از انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، ص ۹.
- ۵- شرح مثنوی حاج ملا هادی سبزواری ج ۱ به کوشش دکتر مصطفی بروجردی ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، ص ۱۷
- ۶- حجر / ۲۹
- ۷- اسراء / ۸۵
- ۸- مقدمهٔ شرح مثنوی شریف ، تالیف استاد فروزانفر ج ۱ ، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۶ ، ص ۸.
- ۹- همانجا
- ۱۰- همانجا
- ۱۱- شرح مثنوی ج ۱ ، ص ۲۴
- ۱۲- اعراف / ۵۶
- ۱۳- شرح مثنوی ج ۱ ، ص ۲۴
- ۱۴- شرح مثنوی ج ۱ ، ص ۲۴
- ۱۵- عوالی الثالی ج ۱ ، ص ۲۸۹
- ۱۶- حج / ۱۱
- ۱۷- شرح مثنوی ، ص ۲۶
- ۱۸- ق / ۳۷
- ۱۹- شرح مثنوی ج ۳ ، ص ۱۸۸
- ۲۰- آیهٔ نور : الله نور السموات و الارض مثلاً نوره کمشکوة فیها مصباحُ المصباحُ فی زجاجة الزجاجة کأنها کوكب درى یوقدُ من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية یکادُ زیتُهُ یضیءُ... ( نور / ۳۵)
- ۲۱- شرح مثنوی ، ص ۱۰۰
- ۲۲- قرآن مجید سورهٔ حدید آیهٔ ۲۳
- ۲۳- شرح مثنوی ج ۱ ، ص ۶ - ۱۲۵
- ۲۴- همانجا ، ص ۱۳۶

- ۲۵ - ق / ۹
- ۲۶ - همانجا ، ص ۱ - ۱۴۰
- ۲۷ - حدید / ۴
- ۲۸ - اسراء / ۴۴
- ۲۹ - یس / ۸۲
- ۳۰ - شرح مثنوی ج ۱ ، ص ۱ - ۱۴۰
- ۳۱ - شرح مثنوی ج ۱ ، ص ۴۲۲
- ۳۲ - محجة البيضاء ج ۵ ، ص ۴۵
- ۳۳ - رعد / ۱۷
- ۳۴ - شرح مثنوی ج ۱ ، ص ۴۱۳
- ۳۵ - همانجا
- ۳۶ - همانجا ، ص ۴۱۸
- ۳۷ - صافات / ۱
- ۳۸ - نازعات / ۵
- ۳۹ - شرح مثنوی ج ۱ ، ص ۲۳۷
- ۴۰ - همانجا
- ۴۱ - همانجا ، ص ۲۳۸
- ۴۲ - همانجا ، ص ۱۶۲
- ۴۳ - همانجا ، ص ۲۶۳
- ۴۴ - همانجا ، ص ۲۶۴
- ۴۵ - همانجا ، ص ۱۳۸
- ۴۶ - شرح مثنوی ج ۱ ، ص ۱۲۲
- ۴۷ - همانجا
- ۴۸ - شرح مثنوی شریف ، تألیف بدیع الزمان فروزانفر ، از انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۷ ج ۲ ، ص ۶۸۸
- ۴۹ - شرح مثنوی اسرار ج ۱ ، ص ۱۲۵
- ۵۰ - شرح مثنوی فروزانفر جزء دوم ، ص ۷۰۸
- ۵۱ - شرح مثنوی ج ۱ ، ص ۱۲۵
- ۵۲ - همانجا ، ص ۳۵۰
- ۵۳ - همانجا

\*\*\*\*\*

## سهروردی و اندیشمندان پس از وی

### چکیده:

ایران دوره اسلامی، به تمام معنا، خاستگاه بزرگترین فیلسوفان و عارفان بوده، ولی این دوره ادامه یک فرهنگ خلاق است که آن را باید بن مایه فرهنگ جدید و به عنوان نمونه حکمت اشراق جلوه درخشانی از این یگانگی و تداوم دانست. شهاب الدین سهروردی نه تنها بسیاری از اندیشمندان ایرانی بعد از خود به طور مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر افکار خویش قرار داد بلکه بارقه هایی از تفکر او را در برخی از اندیشمندان غربی نیز می توان یافت.

از اندیشمندان مسلمان شرقی اسم برده شده نظیر قطب الدین شیرازی، جلال الدین دوانی، عبدالرزاق لاهیجی، مولوی، حافظ، آذرکیوان، میرفندرسکی، حاج ملا هادی سبزواری و اقبال اما در مورد شباهتهای فکری سهروردی و اندیشمندان غربی مانند هگل، ژان باتسیت لامارک فرانسوی، نیچه، ویلیام جیمز، هرمان هسه و هنری کربن بحثهایی مجمل صورت گرفته است.

\*\*\*

یکی از راههای شناخت عظمت فکری بسیاری از اندیشمندان ایرانی بررسی تطبیقی آراء ایشان بامفکران و نحله های فکری و اندیشه های برآمده در جهان است که یا به طور مستقیم و غیر مستقیم از آنان تأثیر پذیرفته اند و یا ناخود آگاه همان مفهوم و موضوعی را بیان داشته اند که در آثار اندیشمندان و اندیشه گزاران ایرانی به طرز دیگر عنوان شده است. کمترین سودمندی تحقیقاتی از این دست که به رغم زمینه گسترده آن بسیار اندک است، این خواهد بود که نسل کنونی ما، خود را بیش از این باور خواهد

کرد و در گفتارها و نوشتارها برای اثبات دیدگاه هایش سخنی از دیگران به عاریت نخواهد گرفت. سهروردی را باید پایه ریز ادبیات تطبیقی در دنیای اسلام دانست که نهصد سال است آن را ارائه نمود، ولی اکنون ضعیف ترین شاخه پژوهشی ما ادبیات تطبیقی است.

برای مثال این ضعف تحقیقات ما در حوزه ادبیات تطبیقی است که سبب شده تا در بحث از تقدم وجود بر ماهیت بی درنگ ذهنمان متوجه کی یرکه گارد (۱۸۱۳ - ۱۸۵۵م) شود و این که او بود که گفت « وجود، مقدم بر ماهیت است » حال آن که دقیقاً همین جمله را صدرای شیرازی تقریباً چهار صد سال پیش از وی در پاسخ به سهروردی در اثبات اولویت وجود بر ماهیت به تأکید بیان داشت. مثال دیگر که بنیاد تفکر اشراقی سهروردی بر آن قرار گرفته ، این است که : موضوع آفرینش اندیشه به عنوان اولین مخلوق ، یعنی « اول ما خلق الله تعالی ، العقل ، » در آئین باستانی ایران عنوان شد به این صورت که اول آفریده اهورامزدا اندیشه نیک یا « بهمن » است . این بهمن یا دُهومَن که یکی از امشاسپندان است از نور الانوار یا نورا علی منور می شود و دیگر انوار قاهر از او هستی می گیرند. از این نور اقرب یا نور عظیم است که نور قاهر دوم یعنی اردی بهشت و دیگر نورها پدید می آیند.

به همین سبب نام بهمن در همه موارد بلا فاصله پس از نام اهورامزدا می آید. چنان که نام نخستین روز از ماههای ۱۲ گانه وی است که از نامهای اهوراست و بی درنگ نام دومین روز بهمن است . این ترتیب در نامگذاری ماهها نیز مراعات شده و نام بهمن یا اندیشه نیک بلافاصله پس از نام پروردگار یعنی دی می آید. سهروردی می گوید میان بهمن و دی یعنی میان نور اقرب و نور اعلی هیچ حجابی نیست چندان که این نور ثانوی می تواند نور اولیه یا نورالانوار را تعقل کند. بنابر این ، روایت مذکور پیش از آن که در قالب کلماتی دیگر وارد حوزه اندیشه ایرانی شود ، در این فرهنگ ، ریشه ئی کهن داشت. و بالاتر از آن این که مردم این حوزه فرهنگی ، یعنی ایرانیان ، پیش از آن که از حجاز برای شان خبر آورند که « الله نور السموات

والارض» و یا «انا لله وانا اليه راجعون»، اینها را از قرن‌ها پیش می‌دانستند، بدان ایمان داشتند و زندگی خود را بر بنیاد همین اندیشه‌ها پیش می‌برده‌اند. مهمترین دستاورد حکمت اشراق این است که ماهیت وهوبیتی گم شده را عیان می‌سازد و با از خود رمیدگی مقابله می‌کند. از این روست که علامه اقبال و هانری کربن دو متفکر پُرآوازه - یکی از دنیای اسلام و دیگری از جهان مسیحیت - و هر دو غیر ایرانی که بر آراء و افکار سهروردی اندیشه گماشته‌اند به اتفاق معتقدند که «ایران دوره اسلامی، به تمام معنا، خاستگاه بزرگترین فیلسوفان و عارفان بوده، ولی این دوره ادامه یک فرهنگ خلاق است که آن را باید بُن مایه فرهنگ جدید است، به عنوان نمونه حکمت اشراق جلوۀ درخشانی از این یگانگی و تداوم است.» شهاب الدین سهروردی پسر حبش پسر امیرک زاده و پروریده سهرورد زنجان، شهاب خیره‌کننده‌ئی در پهنۀ فرهنگ جهانی است که نه تنها بسیاری از اندیشمندان ایرانی بعد از خود به طور مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر افکار خویش قرار داد، بلکه بارقه‌هایی از شیوۀ تفکر او را در برخی از اندیشمندان و متألهان غربی نیز می‌توان یافت.

در اینجا به دلیل کمبود مجال از بررسی تأثیر شیخ بر متفکران نامبردار فرهنگمان نظیر قطب الدین شیرازی، جلال الدین دوانی، عبدالرزاق لاهیجی، مولوی، حافظ، آذرکیوان و پیروانش، میرزا ابوالقاسم میرفندرسکی، حاج ملاهادی سبزواری، و اقبال که قطعاً از غالب آنان در این همایش سخن به میان خواهد آمد در می‌گذرم و می‌پردازم به تشابهات فکری او با برخی از معروفترین متألهان، متفکران و نویسندگان غربی که احتمال می‌دهم تاکنون چیزی در این خصوص گفته نشده باشد.

\*\*\*

طرح اندیشه ارتباط بی‌واسطه با خدا و نیز شناخت مستقیم، از نکات مهمی هستند که سهروردی در «آواز پر جبرئیل» و همچنین در رسالۀ «روزی با جماعت صوفیان» مطرح می‌سازد. او در جای جای آثارش بر شناخت حضوری و ارتباط بی‌واسطه با منبع معرفت و حقیقت مطلق تأکید



می کند. در کلمه *التصوف* به صراحت می گوید « قرآن را چنان بخوان ، که گوئی به خود تو نازل شده . » یعنی حذف هر آنچه که واسطه میان قلب انسان مومن و معبود اوست. البته بدیهی است که به مصداق « چون که صد آمد نود هم پیش ماست » کلمه قرآن در این جمله می تواند توسعاً به معنای کل دین باشد. این دیدگاهی است که چهار صد سال پس از وی مارتین لوتر (۱۵۴۶ - ۱۶۸۳) آن را به عنوان رکن اصلی آئین پروتستان در اعتراض به مسیحیت کاتولیک در قالب عبارتی مشابه مطرح ساخت: « کهانت همه مومنان» سهروردی دین را امری قلبی می داند و معتقد است که هر قلب به میزان احوال اشراقی خود می تواند مستقیماً وبی هیچ واسطه ئی مهبط نور الاهی باشد. این اندیشه ئی است که عیناً در پروتستانیسیم تعقیب می شود.

سهروردی در سلسله مراتب وجودی ، حقیقت ، واقعیت و ارزش هر چیزی را وابسته به چیز دیگری می داند. این اندیشه ئی است که در هگل (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) نیز قابل ردیابی است ، به عقیده او واقعیت هر چیزی - اعم از جزء یا کل - را باید بر اساس کل ارزیابی کرد. موضوعی که سهروردی نیز در بحث از نورالانوار بر آن تاکید ورزیده است. فیلسوف معروف آلمانی در کتاب *خداگان و بنده* می گوید « انسان هنگامی از خویشتن خویش آگاه می شود که اول بار « من » می گوید » این همان نظری است که سهروردی آن را «خودیت» یا «انائیت» می نامد ، یعنی آنچه که موجب علم به خویشتن می شود که عبارت است از شناخت ذات به ذات .

همچنین هگل معتقد است که حقیقت دارای مدارجی است، این اندیشه ئی است که سهروردی آن را هفتصد سال پیشتر مطرح کرد و در سده بیستم نیز لردهالدین (۱۹۶۴ - ۱۸۹۲) دانشمند انگلیسی در کتاب خود به نام *فرمانروائی نسبیت* عنوان نمود. به عقیده سهروردی منزلت هر واقعیت و حقیقتی به میزان بهره ئی است که از نور مجرد کسب می کند.

هگل به فلسفه های مختلف معتقد نیست و همانند سهروردی به وحدت اندیشه ها نظر دارد و حقیقت را واحد می شمارد . هر دو ، حقیقت

را فروغی می دانند که در تالار آئینه عالم انعکاسهای متفاوت یافته و هرکس به نوعی در صدد کشف ماهیت آن حقیقت واحد است.

سهروردی را عقیده بر این است که نور محض بر نورهای پائین تر یا « جواهر غاسق» اشرف است ، زیرا در ارتباط علت و معلولی بر آمدن چیزی کامل از درون چیزی ناقص ممکن نیست. دکارت (۱۶۵۰ - ۱۵۹۶) نیز بر این قول است که حقیقت علت نمی تواند کمتر از حقیقت معلول باشد ، یعنی آنچه که فرومایه تر است نمی تواند موجب پدید آمدن چیزی شود که بر او اشرف است . این هر دو متفکر به این ترتیب نتیجه می گیرند که منشأ آفرینش نسبت به کائنات ، دارای ذاتی اکمل ، اتم و اشرف است.

سهروردی با حکمت اشراق معلوم می دارد که پیشرفت فلسفی در یونان و عرفان در عالم اسلام نمی توانسته به ناگاه از هیچ آغاز شود، یعنی نمی توان تأثیر کنفیوسوس ، لائوت ، بودا و زردشت را نادیده گرفت. جیمز کرن فیلمن فیلسوف معاصر آمریکائی در کتاب *آشنائی با فلسفه غرب* می نویسد که « بشر سرانجام از خدایان متعدد دست برداشت و به الاهی خورشید روی آورد.. این موضوع سبب شد تا اعتقادات دینی پراکنده باهم پیوند یابند. چیزی نگذشت که خورشید به عنوان حقیقت غائی جای خود را به نور داد و نور معرف کائنات و خدای آسمانها و زمین شد و از اینجا بشر متوجه وجودی غائی و مطلق گردید که سرچشمه همه چیز است ... » این اندیشه خواه از مصر در قالب رع خدای خورشید برآمده باشد یا از ایران به عنوان حقیقت مطلق ، مسلم است که ارتباطی به فلسفه یونان ندارد و سهروردی نیز در حکمت *الاشراق* مدلل می دارد که حکمت در ایران قدمتی حد اقل سه هزار ساله دارد.

در نزد غربیان و همچنین شرقیانی که دانش و آگاهی شان عاری از پشتوانه فرهنگ خودی است ، اصطلاحی رایج است به نام *Meliorism* یا «بهبودگرایی» که مقصود از آن نه خوش بینی صد در صد است ، نه بد بینی تمام عیار و نه حتی آمیزه ئی از این دو ، یعنی جهان نه به کلی بد است و نه کاملاً خوب ، بلکه خوبی و بدی اموری نسبی و قابل تغییر و تبدیل اند.

بنابراین خوبی می‌تواند با تلاش بشری فزونی و غلبه یابد. غریبه‌ها و نیز غرب‌گرایان بی‌خبر از فرهنگ خودی، پایه ریز این اندیشه را بانوئی می‌دانند به نام Mary Ann Evans (۱۸۸۰ - ۱۸۱۹) که نام مردانه George Eliot را به عنوان اسم مستعار خویش برگزید و بدان معروف است. ولی حقیقت این است که این اندیشه پیش از آن که سهروردی آن را به شیوه‌های مختلف بیان دارد و در همه آثارش به نوعی متذکر شود به صورتی جدی در آئین زردشت به عنوان آموزه‌ئی محوری مطرح شد.

سهروردی در رساله الطیر آنجا که خفاشان از پرواز همد به هنگام برآمدن خورشید به خنده می‌افتند اشارتی ظریف دارد به این که اعضاء جسمانی هر جاننداری بر اساس نیاز او پدید می‌آید یا از بین می‌رود، چنان که خفاش به دلیل آن که با تاریکی مانوس است نیاز به چشم ندارد. این اندیشه را که حاجت و نیاز مبنای پدید آمدن یا از میان رفتن عضوی در یک جاندار است مولوی مورد تأیید قرار میدهد:

چشم تنها دست حق در کور موش      زان که حاجت نیست چشمش به‌رنوش

و اقبال نیز می‌گوید:

کبک، پا از شوخی رفتار یافت      بلبل از سعی نوا منقار یافت

اما ژان باتیست لامارک (۱۸۲۹ - ۱۷۴۴) طبیعی دان فرانسوی ششصد سال بعد از سهروردی نظریه‌ئی بر همین اساس پرداخت که نیازهای طبیعی اساس پدید آمدن یا از میان رفتن اندامهای جسمانی در موجودات زنده است و بنابر این عدم وجود چشم در خفاشها و درازی گردن زرافه جای عجبی ندارد.

علاوه بر شباهتهائی که تاکنون میان سهروردی و اندیشمندان غربی شمردیم، همانندیهای میان نیچه (۱۹۰۰ - ۱۸۴۴) و سهروردی وجود دارد

که بیش از دیگران است بنابر این به برخی از آنها که قابل تأمل ترند اشاره می شود. حقیقت این است که هیچ اندیشه‌ی اساسی در نیچه نیست که پیشتر در فرهنگ ایرانی مطرح نشده باشد. مهمترینشان طرح اندیشه ابر انسان، دور جاودان و میل به قدرت است. که فردوسی، مولوی و سهروردی از آنها سخن گفته اند. نیچه از مردم پیرامون خود دلزده بود، بنابر این در پی ابرناسانی بود که ویژگیهایش آمیزه‌ئی باشد از خلیقات اسکندر مقدونی و داوینچی. و این عیناً همان است که مولوی می گوید:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیرخدا و رستم دستام آرزوست

منتها در نیچه اسکندر مقدونی و داوینچی جای رستم دستان و شیر خدا را گرفته اند. بی جهت نبود که اقبال درباره‌اش گفت: باز این حلاج بی دارورسن « طرز دیگر گفت آن حرف کهن » در قطعاتی از نیچه بخصوص در « سه استحاله روح » و قطعه « اشتیاق » صراحتاً یا تلویحاً به اندیشه‌ی تعالی طلبی اشاره شده که در ادبیات غرب اصطلاحاً Sublimation گفته می شود. این اندیشه‌ی است که تقریباً در همه آثار سهروردی مشهود است. در حکمة الاشراق سخن از سفر روح می گوید که با تزکیه و پالایش به اشراق می رسد. در الواح عمادی تلطیف و والایش نفس را شرط ورود به ساحت اشراق می شمارد. در رساله الطیر سخن از این می کند که چه خطراتی روح را از دستیابی به سرچشمه اشراق باز می دارد. در اینجا طرز گفتار شیخ چنان است که هشتصد سال پس از او نیچه در چنین گفت زرتشت به کار می گیرد، چندان که گوئی قطعه‌ی از کتاب این فیلسوف آلمانی است. سهروردی به پویندگان طریقت می گوید « ای برادران حقیقت! همچنان از پوست پوشیده بیرون آئید که مار بیرون آید... » و نیچه در قطعه « عالمرد » به همین نحو خواننده را به رهایی از امور دنیوی دست و پا گیر تشویق می کند با این تفاوت که عقاب را جانشین مار می سازد و می گوید « ای برادران! ... آن کس که ورطه هایل را با چشم عقاب ببیند و آن کس که با چنگالهای عقاب

و ورطه را بچسبد شجاع است . سهروردی نیز در عقل سرخ انسان آرمانی خود را به شاهباز تشبیه می کند:

من آن بازم که صیادان عالم      همه وقتی به من محتاج باشند

سهروردی و نیچه هر دو نگاهی اندیشمندانه به مرگ دارند و زندگی عاری از آگاهی و پویائی را برابر با نیستی می دانند. شیخ در رساله الطیر دست شستن و روی گردانی از امور ظاهری و فریبنده زندگی را توصیه می کند و آن را تولدی دوباره یا به قول مولوی «زادن ثانی» می داند که آدمی را جاودانه می سازد :

گر پیشتر از مرگ طبیعی مردی      برخوردار که بهشت جاودانی بردی

نیچه نیز در چنین گفت زرتشت قطعه ئی دارد تحت عنوان « مرگ اختیاری» که به طور مبهم همین نکته را یاد آور می شود و به موقع مردن « را توصیه می کند. او می گوید چنین مرگی حیات را کامل می کند. موضوع دیگر در تشابه فکری میان سهروردی و نیچه قول به ادوار است ، به این معنا که پیوسته در جهان حوادثی رخ می نماید که تکرار رویدادهای پیشین است . این عقیده بنا به اظهار سهروردی میان حکمای ایران باستان نیز وجود داشته است . در حکمة الاشراق می گوید که « نقوش کائنات... در جهان خارج واجبة التکرار است » نیچه نیز به رجعت رویدادها معتقد است که آن را دور جاودان می نامد . این اندیشه اصلاً ریشه در آئین زردشت و ظهور و افول سوشیانیسها دارد و گفته شده که در دوره هر سوشیانیس کار جهان درست به همان سان که در دوره پیشین بوده از سرگرفته می شود . در محتوای فرضیه دور جاودان نیچه نیز چیزی بیش از این نیست . سهروردی در رساله فی حالة الطفولیه تاکید دارد بر این که طی مقامات معنوی بی دلیل راه ممکن نیست و نیچه نیز به این اصل باور دارد. از این روست که در چنین گفت زردشت

می گوید « گوئی در جنگلی که عمری دراز بر آن گذشته گم شده ام... مرادی می طلبم ، چه شیرین است گوش به فرمان مرادی داشتن.» این مضمون در ادب فارسی پیشینه‌ئی کهن دارد و از مضامین محوری شعر عرفانی ماست که در حافظ به کرات تکرار شده است:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم      که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

ویلیام جیمز (۱۹۱۰ - ۱۸۴۲) فیلسوف آمریکائی برای اندیشه مراتبی قائل است و آن را دارای توالی می داند و به اندیشه های برتر و فروتر تقسیم می کند. به نظر وی اندیشه کنونی یا حال به سبب « انس » یا الفتی که با اندیشه گذشته دارد می تواند آن را بشناسد . هر اندیشه ئی که از بین می رود خود را به اندیشه بعدی وا می گذارد و به این ترتیب « انس و الفت » خاصی این فرایند را وحدت می بخشد. این نظر جیمز شباهت تام با نظر سهروردی در مورد مراتب نور دارد. به عقیده وی هستی نور زیرین بسته به نور برین است که با نوعی عشق و الفت با نور برین مرتبط است و به این ترتیب وحدتی که موجب حفظ این فرایند می شود از طریق انس و محبتی است که نورهای زیرین به نورهای برتر از خود دارند. ویلیام جیمز منشا اندیشه های مرتبط به هم را از « خود محض » می داند که خود خودها است و سهروردی نهایت مراتب انوار را « نور محض » می داند که نور نورهاست . همچنین ویلیام جیمز مانند سهروردی بر این عقیده است که شناخت و معرفت ناشی از احوال عرفانی و شهودی ، ارزشی معادل معرفت تجربه حسّی دارند. او می گوید « احوال عرفانی بسیار شبیه حالتهای ادراک حسّی است و به نظر کسانی که آنها را می آزمایند تفاوتی باشناخت حسّی ندارد... و این اشراق است .»

هرمان هسه (۱۹۶۲ - ۱۸۷۷) نویسنده معروف آلمانی ، کتاب کم ورقی دارد به نام سفر به شرق که به لحاظ نماد پردازی شباهت بسیار به رسالات رمزی شیخ دارد. او در این اثر همانند سهروردی در رسالات متعددش در پی

آن است که ذهن خواننده را به حقیقتی اصلی، ازلی و واقعی متوجه سازد. محتوای این داستان به طور خاص قابل تطبیق با رساله الطیر و غربت غربیه است. شرق در اثر هسه محدوده‌ئی جغرافیائی نیست، بلکه مقصود او همانند سهروردی در غربت غربیه؛ شرق درون است. همچنین هسه در رمان دمیان تعریفی از خود آدمی دارد که بی شباهت به تعریف سهروردی از عقل سرخ نیست. هسه دمیان را که تجسم من سینکلر دیگر قهرمان رمان است به صورت شخصی می بیند که نه به پسر بچه‌ئی می ماند و نه به یک مرد شبیه است او را بیرون از حوزه‌ی زمان می بیند، پسر بچه‌ای که به پیری هزار ساله می مانست. در رساله عقل سرخ نیز سالک یا عقاب، شخصی را می بیند که رنگ و روئی سرخ دارد. او را جوان خطاب می کند ولی آن به وی پاسخ می دهد که «من نخستین آفریده ام؛ یعنی بهمن». از این قیاس بر می آید که امور ما بعد الطبیعی از نظر سهروردی و هسه از تاثیر زمان به دور و عناصرش یکپارچه و منسجم می باشند. یا به تعبیر اقبال در زمان الاهی Divine time به سر می برند که گذشته و آینده در آن، اکنون است.

هانری کربن (۱۹۷۹ - ۱۹۰۳) سهروردی شناس نامدار فرانسوی کتابی دارد تحت عنوان فرشته ارغوانی که آن را تحت تاثیر عقل سرخ به رشته تحریر درآورد. کربن با اشاره به ارزشهای والای معنوی در فلسفه سهروردی و با تأسف از ماده گرائی و عقلگرائی مفرط در غرب می گوید «در جهان مستمند غرب آنچه حضور ندارد معنویت است.» او حکمت اشراق را قلب بی قرار فرهنگ ایران می داند و از همین رو می گوید «من چشم ایرانیان را بر چیزی گشودم که قلب بی قرار فرهنگستان است.» ترجمه عقل سرخ به وسیله کربن روشنفکران و اندیشمندان غربی را مسحور فلسفه ایران ساخت. چندان که اوژن یونسکو نویسنده معروف درنامه‌ئی به کربن نوشت «عقل سرخ را باید خواند و مکرر خواند... من باوجود عقل سرخ تا پایان حیاتم نیاز به کتاب دیگری ندارم.»

\*\*\*\*\*

## ویژگی های بنیادین غزل میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی

### چکیده:

همان گونه که از زندگی بیدل می توان فهمید او تحت سرپرستی عمومی خود و به علت علاقه پدرش به عرفان و تصوف، وارد سلسله عرفا و متصوفه شد و حتی پیر و مراد و معشوقی روحانی با نام « شاه کابلی» برای خود برگزید. نکته مهم این است که بیدل به عنوان یک شاعر عارف مراحل عرفان را در غزل های خود بازگو می کند. مفاهیم، حالت ها و مراحل عرفان و تصوف در غزل وی نمودی آشکار دارد. بنابر این بنیادی ترین ویژگی غزل بیدل یادکرد از مفاهیم عرفانی است. در واقع او در سرودن شعر عرفانی دارای مهارت و استادی خاصی است. ویژگی بنیادی شعر وی سخن از عشق گفتن است. تصاویر زیبا و شاعرانه وی درباره عناصر طبیعت مانند "ماه، "خورشید" و غیره سرشار از عشق هستند. اعضای بدن انسان استعاره هایی هستند برای بیان مفاهیم عرفانی که به صورت نماد در غزل وی نمودی آشکار دارند. بیدل مانند "حافظ" عاشق زیبایی است؛ عاشق زیبای حقیقی. او برای توصیف "زیبای حقیقی" از عناصر جسمانی و نفسانی نیز کمک می گیرد. کلام آخر درباره غزل بیدل این است که: عشق حقیقی و عرفان دو ویژگی بنیادین غزل های بیدل است.

\*\*\*

### مقدمه:

غزلیات بیدل ویژگیهای خاص خود را دارد به طوری که گاهی پیچیده می نماید ولی با تعمق در آنها می توان لذت شعر حافظ را هم از آنها دریافت. غزل وی آمیزه ای از سبک عراقی و خراسانی و هندی است. او پیرو مکتب عشق است شاعر آزاده ای است که هیچ وقت تن به دنیا نداد و تا توانست از دربارها دوری گزید؛ حتی وقتی شاهزاده محمد اعظم پسر



اورنگ زیب از او خواست که ستایش و مدح او را بگوید وی اعراض کرد و از کار اداری و دربارگریزان شده، آواره گشت. ر.ک: ([www.bideldehlavi.com/p.1](http://www.bideldehlavi.com/p.1)).  
 غزل بیدل جدای از زندگی او نیست، او در خانواده ای عارف و صوفی تربیت یافت و مبانی عرفان و تصوف را در کنار عموی خود تعلیم دید؛ عرفان و معرفت در وجود او نهادینه شد. از این رو ویژگی شعر وی ویژگی شعر عرفانی است. بیدل خود مراحل عرفان و تصوف را آزموده است و از مرادهای معنوی به ویژه مراد معنوی پدر خود بهره ها گرفت و با الهام از این مصراع سعدی «بیدل از بی نشان چه گوید باز» تخلص بیدل را برای خود برگزید. او به سبب تحمل انواع ریاضت ها و مواظبت بر عبادات، درهای اشراق بر جان و دلش گشوده شد و مشاهدات روحانی به وی دست داد. (ر.ک: همان جا؛ بخش: بیدل را بشناسیم).

### بحث و بررسی:

گرچه بیدل کتاب مجزایی به نام مثنوی «عرفان» دارد، که محصول مشاهدات عرفانی اوست، ولی غزل وی برای بیان عشق و شوریدگی هایش زبان دیگری دارد، زیرا تنها قالب «غزل» می تواند محمل زبان «عشق» باشد. البته آثار دیگر او نیز همه حکایت از عرفان و معرفت حقیقی او دارد. البته همه آثار بیدل ویژگی های خاص خود را دارند که بحث در مورد آنها در محدوده این جستار نمی گنجد. اگر به ژرفای غزلیات بیدل پی ببریم همه آنها وصف وادی ها و مراحل عرفان و عشق حقیقی است (ر.ک: نقد بیدل ص ۳۱۶؛ به نقل از سایت بیدل بخش مقالات). برای نمونه:

چشم ماهی از سواد موج دریا روشن است	اصلان را سرمه می باشد غبار حادثات
بیدل! از زبان اوست این معنی که من دارم	غور معنیم دشوار، فهم مطلبم مشکل
این دو بیت صفت عیب پوشی عارف راستین است. ویا:	
می دود اجزای ما چون موج دریا هر طرف...	تا نمی گردد تب و تاب نفس ها برطرف

(ر.ک: همان جا)

در این بیت بیدل مسأله وحدت وجود را مطرح می کند. بیدل پیرو مکتب عشق است از این رو ویژگی بنیادین غزل وی، سخن عشق بیدل است. او عشق واقعی را از زمان کودکی تجربه کرد. بعدها در اثر آشنائی با شخصی به نام شاه کابلی او شیفته او شد و او را راهنمای خود در طی طریق معرفت قرار داد. در واقع شاه کابلی برای او به منزله ی شمس

بود برای مولانا ([www.bideldehlavi.com/p.1](http://www.bideldehlavi.com/p.1)). وقتی شاه کابلی از او غایب می شود آشفته حال به دنبال معشوق آواره کوه و جنگل شد. (رک: همان جا) «عشق» یک مفهوم انتزاعی و یک حالت عاطفی است که هر گروه و نحله ای از فلاسفه گرفته تا روان شناسان، فرا خور فکر و اندیشه ی خویش آن را باز بسته و به تعریف آن پرداخته اند. خداوند نیز در قران کریم بارها از عشق و محبت سخن گفته است.

از لحاظ ریشه شناسی این واژه از عشقه می آید و آن نام گیاهی رونده است که به دور هر گیاهی که پیچد آن را خشک می کند. عشق قدرتی به انسان می دهد که فراتر از همه ی قدرت ها است. در صورت نیاز انسان عاشق از گذشتن جسم مادی خود نیز دریغ ندارد حتی مشتاقانه پذیرای آن است زیرا رویشی دیگر در پی دارد. «اریک فروم» در تعریف آن می گوید: عشق عبارت است از رغبت جدی به زندگی و پرورش آن چه بدان مهر می ورزیم. (فروم، ۱۳۷۰، ص ۳۹) وی جوهر اصلی عشق را «رنج بردن» می داند و آن را به انواع مختلف تقسیم می کند: ۱=) عشق برادرانه و آن عبارت است از عشق به تمام انسان ها و تمام هستی. ۲=) عشق مادرانه؛ ۳=) عشق جنسی؛ ۴=) عشق به خود. البته این عشق در روان شناسی مقبول است و با خود خواهی تفاوت دارد زیرا در ارتباط با عشق به دیگران است. ۵=) عشق به خداوند؛ از دیدگاه روان شناسی احتیاج ما به دوست داشتن از احساس تنهائی ناشی می شود و همین نیاز ما را مجبور می کند تا با نزدیک شدن به یک فرد بر اضطراب تنهائی خود غلبه کنیم. عشق به خداوند هم از همین احساس انسان ناشی می شود. (فروم، ۱۳۷۰، ص ۶۷-۹۰). پیش از نوشتن این جستار در پی آن بودم که گونه های عشق را در آثار (به ویژه در غزلیات) بیدل باز بسته، بسامد آن را مشخص نمایم. ولی وقتی به صورت روشمند در پی این کار برآمدم، دریافتم که وی تنها به سخن عشق حقیقی یعنی عشق به خداوند پرداخته است. کلمات به عنوان ابزار کار وی در محدوده ملموسات انسان قرار دارند و بیدل برای بیان عشق و شوریدگی خود از آنها استفاده کرده است با این ویژگی که این کلمات در معانی ثانوی خود به صورت سمبل و نمادهای عرفانی هستند:

از بهار آن خط نورسته غافل نیستم      مدتی شد در دماغ بوی ریحان می رسد  
(ص ۶۱۳)

در این بیت «خط» در معنی اصطلاحی خود در عرفان، به کار رفته است. با ژرف نگری در مجموعه غزلیات بیدل درمی یابیم که عشق از گونه ای دیگر، از نوع عشق مجازی، به طور مستقل در غزلیات وی به چشم نمی خورد. شاید در مرحله نخست که بیدل به اختیار خود به عشق روی میکند عشقی اختیاری باشد. ولی از آنجایی که «عشق یک واقعیت است، هدیه خداست؛ جریان طبیعی است که بدون اختیار ما به وجود می آید (سالویف، ج ۲، ۱۹۹۰، ص ۷۳ ر.ک: فصلنامه الزهراء)؛ موهبت عشق همه وجود بیدل را فرا می گیرد در این مرحله «عشق» دیگر اختیاری نیست و میرزا عبدالقادر، همان گونه که از تخلص وی «بیدل» بر می آید، او دلشده و بیدل و عاشقی است که سراسر غزلیاتش سخن عشق است. عشق به انسان، به طبیعت، به هستی و همه ی عناصر و پدیده های طبیعی که همه در راستای عشق حقیقی یعنی خداوند قرار دارند، اگر وی با تصویر پردازی های زیبا، از آفتاب و ماه و روز و دیگر عناصر طبیعت، عاشقانه سخن می گوید، همه ی آن ها نماد و سمبلی بیش نیستند. خط و خال و زلف و بناگوش نیز ظروف و کالبد هائی هستند برای بیان عشقی عارفانه. به عبارتی ساده «بیدل» طبیعت را بدون «تأویل و تصرف» تصویر می کند به طوری که درعین مادی بودن، معنوی نیز است و هر تفصیلی از تفصیل های آن به خودی خود دارای نوعی تنزه و تقدس است. (پژمان، ۱۳۷۶، ص ۶۱). همانگونه که پیشتر نیز یادآور شدیم به نظر نگارنده عشق از نوع مجازی آن هرگز در غزلیات بیدل به چشم نمی خورد، در واقع ذره ذره های کالبد غزلهایش حکایت و سوز عشق حقیقی را فریاد می زنند.

او عاشق زیبایی هاست زیرا: «تا زیبایی نباشد عشق به وجود نمی آید، به نظر «فلوطین، عشق در روحی پدید می آید که خواهان زیبایی است پس زیبایی مقدم بر عشق است». (مدی، ۱۳۷۰، ص ۶) و این احساس شاعر از اعتقاد او سرچشمه می گیرد. از این رو بیهوده نیست که فیلسوفان غربی و روسی عشق را یک احساس مذهبی می دانند «هر عشق واقعی - آگاهانه یا ناآگاهانه، فرقی ندارد - خود به خود یک احساس مذهبی است» (فرانک، ۱۹۹۰ ص ۹۰: ر.ک: فصلنامه الزهراء)

میرزا عبدالقادر نیز در غزلیاتش بیدل و دلشده ی زیبایی است، دلشده ی زیبای مطلق؛ که برای بیان این زیبایی از عناصر حسی و ملموس کمک می گیرد و ناز معشوق را با این همانند سازی بیان می کند:

طلسم ناز معشوقست سر تا پای من ( بیدل ) غبارم گر زجا برخاست زلف او پریشان شد  
(ص ۶۱۱)

« عشق » به یک ملت و مذهب خاصی تعلق ندارد یک احساس و عاطفه ای انسانی است. «لوئی گارده» در خصوص عشق صوفیانه و عشق عرفانی مسیحی معتقد است که دو گونه عرفان وجود دارد عرفان طبیعی و عرفان فوق طبیعی. عشق در این دو گونه عرفان یکی نیست. در عرفان طبیعی، عشق، تعلق ضروری و واجب یعنی جبری به منبع هستی است و این عشق به قول ابن سینا در «رساله عشق» ویژه آدمی نیست بلکه در همه موجودات روان است. اما در عرفان فوق طبیعی، عشق اختیاری است. (ستاری ۱۳۷۴، ص ۲۲ و ۲۳)

همانگونه که گذشت یکی از ویژگی های بنیادین غزل های بیدل کاربرد نمادهای عرفانی است در تفسیر این نمادها ، تفسیر نمادهای حافظ فریاد می آید زیرا بیدل « کلام حافظ شیرازی را هادی خیال خود می خواند (ر.ک: محمد کاظم کاظمی؛ [www.mehrnews.com/fa](http://www.mehrnews.com/fa)) .

بیدل، کلام حافظ شد هادی خیالم دارم امید کاخر مقصود من برآید  
(ص ۳۹۸)

علت ابهام غزل بیدل ویژگی خاص سبک هندی و آشنا نبودن با زبان نمادها و سنت های معمول دوره بیدل و نیز زبان بومی بیدل می تواند باشد که گاهی باعث دیریابی معانی غزل وی می شود حتی گاه دریافت معانی از نظر پاره ای غیر ممکن می نماید ( شفیع کدکنی، کیهان فرهنگی سال پنجم، شماره چهار). در نظر بیدل شناسان افغانستان « بیدل به زبان مردم خویش شعر گفته است و همه ی واژه ها و اصطلاحات زبان مردم افغانستان در اشعار وی دیده می شود ( ر.ک: ادريس بقايي [www.zendagi.com](http://www.zendagi.com)) بنابراین برای درک درست از مفهوم غزل های وی با زبان فارسی که وی تکلم می کرده است باید آشنا بود. ناگفته نماند که حافظ و بیدل هر دو بر ناتوانی ناآشنایان از دریافت معانی غزل خود، اشاره کرده اند. حافظ می گوید:

در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم  
(غنی، قزوینی ص ۲۵۵)

و بیدل می گوید:

گوش پیدا کن که بیدل از کلام خاموشان معنی ی کز هیچکس نتوان شنود آورده ام

(ر.ک: [www.herat.co.uk](http://www.herat.co.uk) بخش صورخیال در کلام بیدل ، قسمت

مقالات سال ۲۰۰۶)

در غزلیات بیدل پیکرینه سازی از راه نماد و کاربرد عناصر ملموس و عینی که در انسان وجود دارد صورت می گیرد؛ از این رو چشم و گوش و زلف و بنا گوش و ابرو و خط و قد و همه آن چیزهای مادی و ملموسی که در انسان زیبا راهزن دین و دل است، محملی برای بازگو کردن سخن بیدلی بیدل می شوند برای نمونه:

### گریبان:

که بخت سبز دارد در چاک گریبانش

(ص ۷۵۰)

جنون کن تادلت آئینه نشو و نما گردد

### بنا گوش:

اگر نه مطلع فیض سحر دهد کاغذ

(ص ۶۹۴)

چسان صفای بنا گوش او کنم تحریر

### زلف:

که از هر بُن مو ست حیران رویش

(ص ۷۵۹)

به جمعیت زلف مشکین بنازم

### قد:

فضول چند که پامال فطرت پستند

(ص ۶۴۱)

ز جهل، نسبت قد تو می کنند به سرو

### ابرو:

کمان کشان زه ناز پر زبر دستند

(ص ۶۴۱)

ز آفتاب گذشته است مد ابرویت

### دهان:

مگر لعلش که از شرح معما گفتگو دارد

(ص ۶۴۶)

نگردد محرم راز دهانش هیچکس بیدل

### لب:

خواستم نام لبش گیرم لب از هم وانشد

(ص ۶۳۸)

زان حلاوت ها که آداب محبت داشته است

**کمر:**

خدمت موی میانت تا کرا باشد نصیب      گل رخان را زین هوس زنار می بندد کمر  
(۶۹۵)

**مژه:**

چنین که نرگست از ناز سرگران شده است      زسایه مژه ترسم به سرمه سنگ زند  
(ص ۶۴۱)

باید توجه کرد که این واژگان در معنی ثانوی خود به کار رفته و نماد های عرفانی هستند که برای دریافت مفهوم آنها، به کتابهایی که در زمینه ی معانی واژه های عرفانی نوشته شده اند باید مراجعه کرد. به نظر می رسد در غزل های بیدل، توصیف های ملموس از معشوقی ازلی، از حالتی هیجانی که در رسایل صوفیه جنون نامیده می شود، سرچشمه گرفته اند. در این رساله ها «جنون» نهایت مستی و بدایت درویشی و اوج عشق است. جنون دستگیر عاشق بوده، در برابر «خرد» قرار دارد، بیدل در غزلیاتش جنون را می ستاید و بر خرد برتری می نهد» (مدی، ۱۳۷۰، ص: ۱۳۱):

محو جنون ساز کنم شور بیابان دربغل      چون چشم خوبان خفته ام ناز غزالان در بغل  
(ص ۸۱۸)

« جنون » حالتی هیجانی است که از نظر روان شناسان « بدن ما هنگام هیجان زدگی طوری فعال می شود که با حالت بی هیجانی فرق می کند، هیجان ها را می توان به شش طبقه تقسیم کرد: عشق، شادی، تعجب، خشم، غمگینی و ترس» راتوس ج ۱، ۱۳۷۸، ص: ۳۱)  
با توجه بر بسامد واژه های به کار رفته در غزلیات بیدل به این نکته جالب برمی خوریم که بسامد واژه « جنون » در غزلیات وی بسیار بالاست. برای نمونه:

نشد آنکه شعله وحشتی به دل فسرده فسون کند  
به زمین طیم به فلک روم چه جنون کنم که جنون کند

(ص ۶۵۵)

بیدل به رغبت پذیرای حالت های روحی عارفانه است، در واقع «بیدل را باید در زمره عرفا و صوفیه بشمار آوریم؛ او شاعر عارف و درد

آشنایی است که حتی آزرده‌گی را هم به جان می‌خرد و بر آرامش بدون هیجان عشق ترجیح می‌دهد.

مطلبی گر بود از هستی همین آزار بود / ورنه در کنج عدم آلودگی بسیار بود  
(ص ۶۴۲)

او همچون صوفیه که روانشناسانی درد آشنا بودند ( ستاری، ۱۳۷۴، ص ۳۰۷ )، همه مراتب عشق و عاشقی را با امعان نظر و ژرف اندیشی در حال و روز عشاق زمینی و آسمانی شرح و تفسیر کرده است او « غم غربت روح » و شوق رجوع به اصل و طلب وصل را در غزلیاتش باز گفته است.

سخن «عشق» یا به قول روان شناسان نوعی « هیجان»، در غزلیات بیدل بسیار شیرین و طولانی است، به قول خودش :  
فسردگی های ساز امکان، ترانه ام را عنان نگیرد  
حدیث طوفان نوای عشقم، خموشی از من زبان نگیرد  
(ص ۶۰۶)

و یا:

در آتش عشق تا نسوزی نظربه داغ وفا ندوزی / که از چراغ هوس فروزی تتور افسرده نان نگیرد  
(ص ۶۰۶)

«عشق» موجب اعتلاء و رشد روح و روان انسان می‌شود، حتی امروزه روان شناسان و روان پزشکان آن را به عنوان انگیزه، نیرو و انرژی پیشنهاد می‌کنند. « اسکات پک » در تعریف عشق می‌گوید : عشق عبارت است از: « اراده به توسعه خود یا دیگری در جهت ارتقای رشد روحی » (اسکات، ۱۳۷۲، ص: ۱۰۹). به قول بیدل :

گاه موج اشک و گاهی گرد افغانست دل / روزگاری شد به کار عشق حیرانست دل  
(ص ۸۱۷)

ولی آنچه مسلم است «بیدل» هرگز به دنبال عشق مجازی و هوس آلود نبوده است، خود می‌گوید :

«بیدل» دل عاشق به هوس رام نگردد / اخگر نشود تگمهی پیراهن کاغذ  
(ص ۶۹۳)

همان گونه که پیشتر نیز اشاره شد، عشق به « انسان » و به « هم نوع » از درجات بالای عشق است، بیدل به « انسان » عشق می‌ورزد و او را متعالی می‌داند :

در همه حال آدمی شخص ملک سیرت است      لیک به جاه اندکی نازخری می کند  
(ص ۶۱)

از این رو ، گاه و بی‌گاه زبان به نصیحت می‌گشاید ،  
فریب جاه مخور تا دل تو تنگ نگردد      که قطره‌ای به گهر نارسیده سنگ نگردد  
(ص ۶۰۵)

و یا:

خدمت دل ها کن اینجا کفر و دین منظور نیست      آینه از هر که باشد مفت روشنگر بود  
(ص ۶۰۱)

این عاشق دلشده «بیدل» در بازگو کردن سخن عشق گاه خود را مخاطب قرار می دهد و گاه دیگری را ، آنچه مسلم است وی به بهانه تخلص «بیدل» به صورت دیگر شخص با خود به گفتگو می نشیند و سخن از دل می گوید : گاه « فرامن » ( اصطلاحی در روان شناسی شخصیت) وی بر ناخودآگاه (ر.ک فصل های مربوط به شخصیت: لی، ۱۳۷۳؛ بادن، ۱۳۷۴ ) او مسلط می شود و به نصیحت گری می پردازد .  
چو شمع سر به هوا گریه می کنم (بیدل)      که پیش پا ندیدن مباد چاه شود  
(ص ۶۱۳)

یا:

نبری گمان که یعنی به خدا رسیده باشی      تو ز خود نرفته بیرون به کجا رسیده باشی  
(ص ۱۱۹۰)

به راستی از این گونه مخاطب قراردادن منظور کیست خود یا دیگری ؟ شاید بتوان گفت او، هم خواهان رشد اعتلای خود است و هم خواهان رشد و اعتلای انسان به طور مطلق. از این رو عشق به خود و عشق به دیگران را در راستای عشق حقیقی می داند.

آن گونه که از زندگی بیدل بر می آید و پیشتر نیز اشاره کردیم وی تحت نظر عمومی خود و با توجه به علاقه پدرش به عرفان و تصوف، به ویژه به شیخ عبدالقادر گیلانی، و در اثر هم صحبتی با صوفیان، در سلسله و اصحاب عرفان در آمد و با همه مراتب و مراحل عرفان آشنایی پیدا کرد و حتی پیری بنام « شاه کابلی » (همانند شمس برای مولانا) اختیار کرد. از این رو طبیعی است که در غزلهای وی اصطلاحات و مقامات و مراحل عرفان نمودی آشکار داشته، از بسامد بالایی برخوردار باشد.



بیدل گریزان از واقعیات دنیای مادی اطراف خود، غرق دنیای درون خود می شود و غزل خود را به عنوان محملی برای بیان فرا واقعیاتی عرفانی قرار می دهد و این گزینش اختیاری نمی تواند باشد. در نتیجه، « گریز از رئالیسم، او را به سمت فراواقعیتی هدایت می کند که جایگاه وهم فراواقع است و ساخت فضا و تصاویر استعاری در شعر او در نتیجه همین گریز از عالم واقع انجام می گیرد و منجر به نمود استعاره های قوی و تصاویر هنری عالی می شود.» (سلاجقه، بخش مقالات؛ [www.persian-language.com](http://www.persian-language.com)). در اثر گریز از دنیای واقعیات، در راستای عشق عرفانی، گاه نماد و سمبل جای اصطلاح را می گیرد و غزل بیدل سرشار از نمادهای عرفانی می شود برای نمونه واژه «آینه» که نماد «دل» است. نیاز به یادآوری است که در غزلیات وی این نماد از بسامد بالایی برخوردار است. از دیگر نمادهای غزلیات وی، می توان از خرابات، زَنار، پیمان، قح و غیره را نام برد برای نمونه:

خرابات محبت از اسیران ظرف می خواهد      خط پیمانہ ئی دارد قح در دست زَنارم

(ص ۹۷۹)

یا:

مسلمان گشتم و هیچ از میان نگسست زَنارم      به قدر سبجه گردیدن کمرها بست زَنارم

(ص ۹۷۹)

### خورشید :

(بیدل) از شب پره کیفیت خورشید می پرس      حق نمان نیست ولی خیره نگاهان کورند

(ص ۶۷۳)

الگو و پیشوای بیدل در سرودن غزل عرفانی، حافظ است. تمامی واژه های نمادین به کار رفته در غزلیات بیدل را در غزلیات حافظ نیز می توان بازیافت. هردو عاشق و پیرو مکتب عشق بودند.

عرصه شعر جولانگاه درخور و مناسبی برای بازگو کردن حالت ها و بازتاب های عشق عارف است، از دیدگاهی سه عامل باعث رویکرد عارفان و صوفیان به شعر می شود، این انگیزه ها و عوامل به گونه ای در روان شناسی نیز مطرح هستند: ۱- نیاز عارفان و صوفیان به بیان احساسات و هیجانهای درونی. ۲- هم آهنگی شعر و سماع که مایه ی تمرکز حواس شنونده به شنیده ها می شود. ۳- تأثیر شعر در تربیت و راهنمایی مریدان مشایخ و اهل عرفان.

همان گونه که پیشتر نیز اشاره شد میرزا عبدالقادر، بی دل و دلشده و عاشقی است که؛ با مقامات و وادی های عرفان آشنا است. تمامی اشعار وی بازتاب سوز عشق حقیقی است. دل وی از این عشق حقیقی گداخته شده است و به صورت کلمات و عبارات های آتشین گاه روشن و گاه پوشیده و در ابهام در قالب غزل هایش نمود پیدا کرده است. عشقی که ریشه در عرفان و خدانشناسی دارد به طوری که در جای جای غزل های وی، می توان با یادکردهائی از هفت وادی عرفان رو به رو شد برای نمونه :

### ۱- طلب :

محرم آهنگ دل شو سرمه بر آواز بند      یک نفس از خامشی هم رشته ئی بر ساز بند  
(ص ۶۲۵)

### ۲- عشق :

گذشته از تکرار پی در پی مفهوم عشق؛ نکته جالب در غزلیات «بیدل» بسامد بالای واژه «عشق» است.  
همه غزلیات بیدل بوی عشق و عرفان می دهد و بسامد بالای واژه عشق، نشانگر رویکرد و توجه وی به این مرحله از عرفان است:  
در آتش عشق تا نسوزی نظر به داغ وفا ندوزی  
که از چراغ هوس فروزی تنور افسرده نان نگیرد

(ص ۶۰۶)

محرمان کاتار صنع از عشق پُر فن دیده اند      بُت اگر دیدند نیرنگ برهمن دیده اند  
(ص ۶۳۶)

و یا:

مگو رند از می و زاهد زتقوا گفتگو دارد      دماغ عشق سرشار است هر جا گفتگو دارد  
(ص ۶۴۵)

گذشته از این نمونه ها، در غزل های دیگر وی نیز واژه «عشق» به فراوانی به چشم می خورد، زیرا خود بیدل می گوید :  
« بیدل » از بس غم عشق سراپا گرهام      از دلم ناله به زنجیر چو نی می خیزد  
(ص ۶۵۴)

### ۳- معرفت :

کیفیتی به نشأه عرفان نمی رسد      چشمی به خویش واکن و جام شراب گیر  
(ص ۶۹۶)

یا:

صفا و جوهر و زنگار چشمکها به هم دارد  
(ص ۶۴۵)

به چشم هوش اگر اسرار این آئینه دریایی

#### ۴- استغنا:

در غزل های بیدل واژه و مفهوم استغناء، فقر و بی نیازی نیز از بسامد

بالائی برخوردار است. برای نمونه:

که اوج قصرهمت ها همین یک نردبان دارد  
(ص ۶۰۹)

زخود کامی برون آ، بی نیازخلق شو(بیدل)

یا:

گر آب رخ آئینه خواهی به نمذ گیر  
(۶۹۶)

ناموس غنا در گرو کسوت فقر است

یا:

می جام قناعت اگر بچشی المی زجنون هوس نکشی  
چه کم است عروج دماغ غنا که خمار توقع کس نکشی

(ص ۱۱۹۰)

#### ۵- توحید:

مشق حق کردند و فرد باطلی آراستند  
(ص ۶۷۳)

ساده بود آئینهٔ امکان زمثال دوئی

یا:

منی جز از تو نزبید توئی چرا تو نباشی  
(۱۱۹۲)

من و تو(بیدل) ما را به وهم چند فریبید

یا:

برد طاووس عرض عنقائی  
انفعال غرور پیدایی  
(ص ۱۱۹۲)

نقش ما شد وبال یکتایی  
... چیست ما و من تو در عالم

#### ۶- حیرت:

تحیر آتشی دارد که جزد رمن نمی گیرد  
(۶۰۴)

اگر شمع رخس صد انجمن روشن کند بیدل

یا:

گرد حیرت جلوه گر شد ساحلی آراستند  
(ص ۶۷۳)

قلزم دل را کاری در نظر پیدا نبود

**۷- فنا :**

کابروی هر چه هست این خاکساران ریختند  
(ص ۶۳۹)

سجده گاه همت اهل فنا را بنده ام

یا :

بستن مژگان شود پل تا نگاهی بگذرد

بی فنا ممکن مدان(بیدل) گذشتن زین محیط

یا :

طپش آماده تر از خون رگ منصورند  
(ص ۶۳۲)

محرمانی که به آهنگ فنا مسروند

مرتبہ ی «حضور» و «غیبت» که در عرفان نمودی آشکار دارد ، از دیگر مواردی است که در راستای عشق حقیقی در غزل های وی مطرح است، برای نمونه :

می آیم به یاد خود که او سازد فراموشم  
(ص ۹۸۶)

حضور آفتاب از سایه پیدایی نمی خواهد

یا :

آه از ستم غفلت فریاد ز مهبجوری  
(ص ۱۱۶۲)

دلدار قدم بر کف، ما مرده ز مخموری

نکته ی دیگر این که؛ یاد کرد از مقامات عرفان در غزل های بیدل از آشکارگی فراوانی برخوردار است. برای نمونه : یقین ، محبت، قناعت، تسلیم، وصل، رضا ، صبر و دیگر مقامات عرفان که برای کوتاهی سخن از آوردن شاهد مثال برای همه ی آن ها خودداری کرده ، به یادکرد از چند نمونه بسنده می کنیم : تسلیم : ص ۶۴۹ ، ۶۹۵ ؛ وصل : ص ۶۴۷ ، ۶۹۲ ، رضا: ص ۶۴۶ ، قناعت : ص ۱۱۶۱ ، محبت: ص ۶۳۵، ۶۳۷ ، تواضع : ص ۶۴۸ ، صبر: ص ۶۴۸ ، همت : ص ۹۵۱ و..... هر چه از رویکرد بیدل به « عشق» سخن گوئیم و حکایت آن را در غزل های وی باز جست کنیم سخن به آخر نمی رسد مگر این که به قول خود وی :

قاصد ما ( بیدلست ) خط به دریدن دهیم  
(ص ۹۵۱)

گر همه تن لب شویم جرأت گفتار کو

**نتیجه:** به عنوان نتیجه این گفتار باید گفت غزل بیدل؛ حکایت بی دلی «بیدل» است. رویکرد به عرفان و مفاهیم عرفانی بنیادی ترین ویژگی شعر

وی است و « عشق حقیقی درونمایه همه غزل های او ست. بیدل در سرودن غزل و به کاربردن استعاره های عرفانی که به صورت نماد در آمده اند غزل های حافظ را پیش رو داشته ، با رنگ و بوی سبک هندی آنها را درآمیخته است.

### کتابنامه

- ۱ = بیدل شناسی؛ گردآوری و تألیف دکتر محمد عارف پژمان، انتشارات دانشگاه هرمزگان، ۱۳۷۶، چاپ اول
- ۲ = دیوان (غزلیات) مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی، به تصحیح استاد خلیل الله خلیلی، نشر بین الملل، سال ۱۳۶۳
- ۳ = روان شناسی شخصیت، پیر بادن، ترجمه ی دکتر محمود ایروانی، انتشارات آفرینش، ۱۳۷۴.
- ۴ = روان شناسی عمومی، ج ۱، راتوس اسپنسر، ترجمه ی دکتر حمزه ی گنجی، انتشارات ویرایش، ۱۳۷۸، چاپ سوم
- ۵ = شخصیت، مای لی، ترجمه ی دکتر محمود منصور، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، چاپ سوم
- ۶ = عشق در ادب فارسی ، ارژنگ مدی، ناشر مؤسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۰، چاپ اول
- ۷ = عشق صوفیانه، جلال ستاری، نشر مرکز، ۱۳۷۴، چاپ اول
- ۸ = فصلنامه دانشگاه الزهراء، سال سیزدهم و چهاردهم، شماره ۴۸ و ۴۹، سال ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ (
- ۹ = کیهان فرهنگی، سال پنجم، شماره ۴، تیرماه ۱۳۶۷
- ۱۰ = هنر عشق ورزیدن، اریک فروم، ترجمه ی پوری سلطانی، انتشارات مروارید، ۱۳۷۰، چاپ اول
- ۱۱ = هنر عاشقی، پیک اسکات، ترجمه ی زهرا ادهمی، انتشارات روشنگران، ۱۳۷۲، چاپ اول
- ۱۲ = [www.bideldehlavi.com](http://www.bideldehlavi.com)
- ۱۳ = [www.mehrnews.com/fa](http://www.mehrnews.com/fa) (تاریخ: ۱۳۸۴/۵/۲۴)
- ۱۴ = [www.herat.co.uk](http://www.herat.co.uk)
- ۱۵ = [www.zendagi.com/new\\_page\\_607.htm](http://www.zendagi.com/new_page_607.htm)
- ۱۶ = [www. Persian-language.com](http://www.Persian-language.com) (تاریخ: ۱۳۸۵/۹/۶)

\*\*\*\*\*



# ادب امروز ایران

## داستان کوتاه راه خانه کجاست؟

بمیرا! مانده ای برای چه؟ بمیر از این همه تحقیر! چه مانده که هنوز به تو نگفته اند؟ برای خاک کردن چه کار مانده که نکرده اند! بیفت! بلند شو! دوباره بیفت! این مستی ات را هم مدیون همینها هستی. این پیاده روهای تمیز جان می دهد برای بالا آوردن. سرت را بچسبان به دیواره این سطل زباله و تا می توانی عق بزنی. عرق پیشانی ات را با آستینهایت بگیر؛ این باد سرد، سرمایت می دهد آخر.

اما چه فرق می کند؟ سلامت را می خواهی برای چه؟ زنده ماندن را می خواهی چه کار؟

برای تو چیزی نمانده که با آن زندگی کنی. آن زنک بی همه چیز، آن زنک بی حیا، آن زنک حتی بی لباس، چیزی برای تو نگذاشت بماند. همه انگار یادشان رفته که چه موس موسی می کردند برای نگهداشتن تو؛ حالا که خرشان از پل گذشته است، همه شان چه طاقچه بالا گذاشته اند! این خیابانهای شیک و تر و تمیز، روزهای اول چه جاذبه ای داشتند؛ چه دلی می بردند! اما حالا چه تهوعی می آورند؛ چه دلی به هم می زنند!

وقتی آن مردک کلاش آمد هتل و سرحرف را با تو باز کرد. چه التماسی در چشمهایش موج می زد؛ و امشب چه وقاحتی از نگاهش می بارید! ولی حقت است! اشتباه را آن زمانی کردی که رفتن به خانه آن پست فطرت را پذیرفتی. تو می توانستی عذر بیاوری. آوردی؛ ولی می توانستی پافشاری کنی. کردی؛ ولی می توانستی زیر بار نروی. رفتی.

به روی تخت در اتاق هتل، به رو دراز کشیده بودی و داشتی مجله ای « ورزشی» را به تفنن ورق می زدی که تلفن زد. نه انتظار کسی را می کشیدی و نه با کسی قول و قراری داشتی.

بی میل و اعتنا، گوشی را برداشتی، به گوش چسباندی و چیزی نگفتی. صدا، که صدای همین مردک بی همه چیز بود، تو را به « اسم » خواند و سلام کرد. نمی شناختی. جا خوردی.

گفتی : « شما؟! »

گفت : « ایرانی ام . »

گفتی : « این را که فهمیدم ؛ اسمتان ؟ »

چه گفت ؟ یک اسمی که اسم واقعی اش نبود.

بیا ؛ بیا دستت را به نرده ها بگیر و سنگینیات را به روی تیغه کنار آن بینداز! سرت گرم است ؛ بر پیشانیات عرق نشسته است ، اما دل و اندرون از سرما می لرزد. بالا بیاور! چیزی نمانده ؛ اما همین زهرا به ها را هم بالا بیاور. بگذار دلت خالی شود از آنچه اینها به تو خورانده اند.

اوایل ، این شهر ، خوبی ، زیاد داشت ؛ اما حالا تنها خوبی اش این است که به مستها کاری ندارند. فقط به مستها کاری ندارند. تو هرچه می خواهی عرق بخور ، اما فقط رانندگی نکن. یا رانندگی بکن ، اما تصادف نکن. عرق از خودت و معده هم از خودت، سر از خودت و نرده هم از خودت؛ بکوب ؛ بکوب تا زهر مستی از چشمهایت بیرون بزند!

چرا آن شب پذیرفتی ؟

گفت : « شام امشب را مهمان ما باشید . »

این را کسی به تو گفت که نه تو او را می شناختی و نه او تو را می شناخت؛ اگرچه زیر بغلت هندوانه بزرگی گذاشت و گفت : « کیست که شما را شناسد ؟ فوتبالیستهای قهرمان را همه دنیا می شناسند » چه حرف احمقانه ای ! اگر دنیا مرا می شناخت که الان از وسط پیشانی ام ، خون جاری نمی شد و تا روی دماغم نمی آمد.

نه... اگر می شناخت هم باز وضع همین بود . مردم با قهرمانها حسهای خودشان را ارضاء می کنند؛ هیچکس برای هیچکس دل نمی سوزاند. جاذبه مهمان شدن به شام در یک کشور غریب ، تو را گرفت و چشمت را کور کرد. از خودت نپرسیدی برای چه به مهمانی شام دعوت می شوی؟ عاشق چشم و ابروی تو که نیستند! تو را برای چه می خواهند ؟ این را وقتی فهمیدی که کار از کار گذشته بود.

در راه میان هتل تا خانه پی بردی که او هم ورزشکار بوده . اسم واقعی اش یادت آمد، وقتی که فهمیدی سه سال پناهنده شده.



حالا از اسمش بیزاری ، اما آن وقت ، از خودت و حافظهات خوشتر آمد که توانستی اسمش را به یاد بیاوری. گفت که در ایران ، کشتی گیر خوبی بوده و خوب هم تحویل گرفته می شده ، اما از هر چیز که رنگ و بوی اسلام داشته ، احساس انزجار می کرده . شیفته عریانی بوده و هر حجاب و پوششی دلش را به درد می آورده . فهمیدی که هفته ای یک بار مشروب حسابی را نمی توانسته نخورد، و در ایران ، همین قضایا برایش دردسر می آفریده.

بلند شو ! سعی کن از جا بلند شوی ! اگر بیفتی ، سرما امانت را می برد، خون را در رگهای منجمد می کند. به این داغی سرت ، زیاد اعتنا نکن؛ دوام نمی آورد. اگر جنازات گوشه این خیابان بیفتند، چه کسی به حالت دل می سوزاند؟ بدکردی! حماقت کردی! با ریسمان این منفعت طلبهای بی احساس به چاهی فرو رفتی که در آمدنش با کرام الکاتبین است. او از بچگی عاشق « غرب » بوده، خودش مگر نگفت؟ آرزو می کرده یک بار هم که شده، اروپا را سیر بگردد. گدایی در اروپا را بر سالاری در ایران ترجیح می داده . اما توجه ؟ تو که از این سنخ نبودی ، تو که نمی خواستی زنت را لخت و عور در دنیا بگردانی ، تو چرا تن دادی؟

همین زنک که امشب تو را میان آن همه آدم ، سکه یک پول سیاه کرد ، آن شب چه التماسی می کرد برای ماندن تو ! وقتی که با شوهرش وارد خانه شدی، دیدی که با کمترین لباس ممکن ؛ زنی که به عریانی نزدیکتر بود تا پوشیدگی ؛ همین زن ، روی صندلی راحتی ای نشسته است و مشروب می خورد. تو از دیدنش ، با آن شکل و شمایل ، حسابی جا خوردی . احساس شرم کردی از اینکه به خلوتگاه زنی وارد شده ای . خواستی خودت را از اتاق ، بیرون بیندازی ، که حس کردی همه چیز در نظر آنها عادی است . همان است که باید باشد. حتی آن نحوه لباس پوشیده یا نپوشیدن هم بر ایشان طبیعی است.

مرد، با همان افتخاری که درباره سگش به تو گفته بود « این سگ ، دست آموز است » و از تو خواسته بود که نوازشش کنی تا از سر راهت برخیزد؛ با همان افتخاری که به تو گفته بود « کادیلکش قبلاً زیرپای یک انگلیسی بوده است »، به تو گفت : « سوزان؛ همسر من . »

و به سوزان - همسرش - گفت : « ایشان ، همان مهمانی هستند که منتظرشان بودیم . »

حسابی منتظرت بودند؛ برای سوار شدن ، برای بهره کشیدن ... وای که تو چه سواری خوبی دادی بهشان.

سیگارت را چه کرده ای ؟ یکی آتش بزن ، شاید از این سرما کم کند هر چند که این لرز، از بیرون نیست ؛ از درون است ؛ این دل و روده است که دارد بالا می آید ، سیگار ، انگار سوزش گلویت را بیشتر می کند ؛ اما بکش ! سیگاری سه ماهه ، بکش که امشب جگرت را سوزانند ؛ جگرت را با آتش زبانشان کباب کردند.

زنک به تو گفت : « مشروب ؟ »

گفتی : « اهلش نیستم . »

و حالا چه اهل شده ای ، نااهل !

مرد به تو گفت : « پس بنشین تا یک قهوه فوری درست کنم . »

و رفت به آشپزخانه ، یا هر جای دیگر...

زن صندلی اش را نزدیک کشید و از تو پرسید : « زن دارید؟ »

و تو به سادگی گفتی : « بله ... و دو بچه . »

چه خنده مسخره ای کرد آن وقت ، و گفت : « در ایران چقدر تند و

تند همه بچه دار می شوند.»

این اولین تحقیر و زخم زبانش بود که در همان دو - سه کلام اول نثارت کرد، اما آخرینش نبود. آخرینش امشب بود . آتش بگیرد آن زبان که امشب ترا اینطور به آتش کشید ! گفتی : « تند و تند نیست . بیست سالگی ازدواج کرده ام و الان بیست و هفت سالم است . »

جوابی داد یا نداد؟ لیوان مشروبش را روی میز جلوی تو گذاشت ،

از جا بلند شد ، به طرف دکور کنار اتاق رفت و گفت : « من خودم بچه

ندارم، ولی عکس بچه های خواهرم اینجا هست . بد نیست نگاهی بیندازید.»

عکسها را که آورد ، روی دسته مبلی که تو نشسته بودی نشست و

سرودستش را پیش آورد و شروع کرد به توضیح دادن عکسها ، داشت می گفت:

« این بچه اول خواهرم است . » که یکباره اتاق با نور فلاش، برق زد.

سرت را که بلند کردی دیدی مردک کنار در ایستاده است ؛ با دوربینی در دست و خنده ای شیطانی بر لب. داشت دوربین را دوباره به چشم نزدیک می کرد که سریع از جا بلند شدی و با خشونت فریادی زدی : « چه کار می کنی؟ »

زن دستش را روی شانه ات گذاشت و نشانددت و با خنده ای مصنوعی گفت : « عکس یادگاری! »

و دست زن هنوز روی شانه ات بود که دوباره فلاش روشن شد. مبهوت و خشم آلود گفתי : « برای چه؟! »

مرد ، وحشیانه خندید و گفت : « برای اقامت دائم شما در خارج از ایران. » تو ، مثل همین امشب در خودت لرزیدی ، تشنج گرفتی و فریاد کشیدی : « من نیامده ام که بمانم! »

آن زن بی حیا گفت : « همه که از اول برای ماندن نمی آیند . وقتی... » تو حرفش را بریدی - کاش زبانش را می بریدی - و گفتی : « من اصلاً دلیلی برای ماندن نمی بینم . »

آن مردک پست ، به دوربینش اشاره کرد و گفت : « دلیل شما اینجاست ؟ با این سندی که از شما وجود دارد ، بخواهید برگردید هم راهتان نمی دهند؛ مگر اینکه دلتان برای حبس ابد لک زده باشد. » دندانهایت قفل شده بود. به زحمت آنها را از هم باز کردی و گفتی : « آنجا که بی دلیل کسی را زندانی نمی کنند. »

این بار ، زن به دوربین اشاره کرد و گفت : « دلیل آنها هم اینجاست : لیوان مشروب پیش رو و زنی لخت در کنارشان... حالا شما قسم بخورید که اینها ساختگی است ؛ چه کسی باور می کند ؟ اول کسی که طردتان می کند ، همسران است . »

تو با خودت فکر کردی : « چشم و دل پاک عاطفه ، خطاهای کرده را می پوشاند، چه رسد به تقصیرهای نکرده . » اما نگفتی ! در مقابل کرشمه های خبیثانه آن زن ، به دلت آمد ، اما نگفتی که یک موی گنبدیده عاطفه را با هزاران زن مثل او معاوضه نمی کنی .

عجب شبی است امشب ! یاد عاطفه همین طور از صبح به دلت چنگ می زند و سعیده و مسعود ، یک ریز در چشمهای تو گریه می کنند ،

و مادرت... مادرت که با او به قدر یک هفته وداع کردی ، یقین سه ماه است که دست از سجاده و پیشانی از مهر بر نمی دارد.

پیشانی ات را بردار از روی این میله های یخ کرده و ببین که مردم ، این مردم مدرن ، چطور بی اعتنا از کنارت می گذرند ! این چراغها که اوایل چشمهایت را خیره می کردند ، امشب عجب چشمهایت را می زنند!

به مرد گفتی : « شما برای خراب کردن من حاضرید عکس عریان زنتان را هم منتشر کنید؟ »

او با کمال وقاحت به تو گفت : « من برای نجات میهنم ، خود زخم را هم حاضرم منتشر کنم ، چه رسد به عکسش. »

آن شب ، اولین بار بود که به وسیله بی حیایی طرف ، خلع سلاح می شدی ، و امشب ؛ امشب چندمین بار؟ چه خفتی در این سه ماه کشیدی تو مرد !

کدام مرد ؟ چیزی نمانده از آن مردانگی . چه مانده ؟

تو بازیهای زیادی را تا به حال باخته ای و خم به ابرو نیاورده ای ، اما این بار زندگی را باختی ، حقیقت را باختی ؛ این بار ، بازی خوردی ؛ درست در لحظه ای که پاهای اندیشه ات خواب رفت ، توپ فریب از میانشان گذشت و درست در وسط دروازه زندگی ات نشست.

زمینگیرت کردند. سرت را بگذار بر تیرک دروازه و های های گریه کن. جز گریه چه می توانی بکنی ؟ درست مثل دروازه بانی که در آخرین لحظه بازی با یک دریبل ساده و ابتدایی ، دروازه را به حریف بسپرد، دروازه اعتبارت را به روی دشمن گشودی ، گریه کن ! هرچند گریه هم دیگر تسکینت نمی دهد ؛ اما اختیار اشک که دست تو نیست . چه می توانستند بکنند با آن عکس ؟ اگر آن عکس ، چاله بود ، چرا از آن خودت را به چاه انداختی ؟ مصاحبه کردند چه بود ؟ تو که حرفی برای گفتن نداشتی!

گفتی : « حرفی برای گفتن ندارم. »

گفتند : « یک چیزی بگو ! از خفقان بگو! »

گفتی : « نیست ؛ به خدا نیست ؛ بیایید ببینید ! »

گفتند : « از ورزش بگو که دارد آنجا تلف می شود . »

گفتی : « وقتی تلف نمی شود ، آخر من چه بگویم ؟ »

گفتند : « خب ، فقط بگو که می خواهی بمانی. »

گفتی : « زن و بچه ام ، مسعودم ، سعیده ام ...؟ »  
گفتند : « دو روزه آنها را به تو می رسانیم ؛ تو فقط بگو که می مانی . »  
گفتی : « آخر دوست دارم بروم ؛ چه بگویم ؟ »  
گفتند : « پس پیش از خودت ؛ عکست می رود : سندت ؛ آبرویت ... »  
ذلیل شدی . گفتی : « می مانم . هر چه بگویید ، می گویم . » و فکر می کردی که آبرویت هم می ماند .  
و فکر نکردی که اول چیزی که می رود ، آبرویت ، و بعد همه چیز ، همه چیز ، همه چیز ...

گریه کن ! کاش با اشک همه چیز می آمد ؛ همه چیز گذشت .  
از پول مصاحبه ، چقدرش به آنها رسید ؟ چند در صدش ؟ یکی گفت : « پنجاه » یکی گفت : « هفتاد » و یکی گفت : « نود » . مصاحبه شان را که کردند و پولشان را که گرفتند ، تو را مثل یک دستمال کثیف ، به این گوشه خیابان که افتاده ای ، انداختند .

به تو خندیدند ، وقتی بعد از سه ماه ، سراغ زنت را گرفتی .  
گفتند : « چیزی که اینجا زیاد است ، زن . زنت را می خواهی چه کار ؟ »  
گفتی : « زنم ... زن من ، مال خودم است ؛ این زنها مال همه اند . من زن خودم را می خواهم ؛ خودتان قول دادید ! »

با تحقیر گفتند : « هنوز هم که تو بعد از سه ماه ، حرفهای آنجا را می زنی ! »  
گفتی : « این حرف که اینجا و آنجا ندارد . من سه ماه است که آواره ام ؛ پس آن قول و قرارها چه شد ؟ هر بار که آمدم ، یک اسکناس مچاله انداختید جلویم و مرا مثل یک سگ از خانه تان دور کردید . »  
آن زنک بی حیا ، دستی به سر سگش کشید و با تمسخر گفت : « نه مثل سگ . اگر سگ بودی که نوازشت می کردیم . »

و مرد گفت : « شماها هنوز از راه نرسیده چه طلبکار می شوید ! ارث پدرت را که از من نمیخواهی ! خودمان اینجا هزار جور مشکل داریم ، این یارو هم مثل کنه چسبیده به ما . بابا ، ما اصلاً غلط کردیم تو را آدم کردیم ؛ مصاحبه ات را از تلویزیون سراسری پخش کردیم ... برو یک گوشه ای بکپ ، بگذار به کارمان برسیم . اصلاً آدرس اینجا را امشب تو از کجا پیدا کردی ؟ »

خاک عالم بر سرت ! ذلیل و ترحم بر انگیز گفتمی : « آخر من اینجا کسی را جز شما نمی شناسم . همه چیز را از دست داده ام . به گدایی افتاده ام . »  
 مرد که چشمهایش به حال طبیعی نبود ، به تو گفت : « من که دیگر ضامن نیستم ! ببین همه چطور پول در می آورند ، تو هم در بیاور . به زنت بگو آنجا کاسبی کند ، برایت بفرستد.»

تو ، با همه مستی ات از جا بلند شدی ، به طرف او هجوم بردی و فریاد زدی: « زن من مثل زنهای شما نیست !»  
 و او دندانهایش را بر هم سایید و گفت :  
 « مردشان که تو باشی تکلیف...»

تو با او گلاویز شدی و هرچه از دهانت درآمد بارشان کردی و هرچه از دهانشان درآمد بارت کردند و تو را مثل یک سگ - نه ، پست تر - مجاله کردند و از کافه بیرون انداختند. از شهر رانده و از ده مانده ... کجا را داری برای رفتن؟

... اما تو را کسی نرانده بود. تو را با شکوه ، مشایعت کردند :  
 مادرت تو را از زیر قرآن عبور داد ؛ بچه های محل ، تو را سردست به هواپیما رساندند... از کدام سفر آمدی که برایت قربانی نکردند ؛ پلاکارد نزدند ؛ اسفند دود نکردند؟... چه جواب خوبی به آن همه محبت دادی؟  
 بلند شو ! این صدای سکه هایی است که مردم ، این مردم مدرن جلویت می اندازند . این گریه تو هم ، خوب ترحم مردم را برانگیخته است.  
 بلند شو قهرمان ! سرما دارد همه بدن را کرخت می کند. پیش از آنکه جنازه ات بردنی شود ، بلند شو ، راه خانه کجاست؟

\*\*\*\*\*

## شعر

### حسین اسرافیلی<sup>۱</sup>

#### آئینه و سنگ برای حضرت زهرا(ع)

سینه آئینه را می شد سپر دیوار و در  
ز آشیان سوخته دارد خبر دیوار و در  
ریخت از سیمرغ خونین بال ، پر دیوار و در  
باغ پرپر، سرو زخمی ، نوحه گر دیوار و در  
کوثر جوشنده را یاور ، مگر دیوار و در  
وای بر امت، کند لب وا اگر دیوار و در  
ذوالفقار آرام بود و شعله ور، دیوار و در  
ناله ها در چاه گاهی ، گاه بر دیوار و در  
شاهد سوز علی (ع) شب تا سحر ، دیوار و در  
سوخت آنجا خیمه ، اینجا را شرر دیوار و در

کاش در باران سنگ فتنه بر دیوار و در  
زخم بود و شعله ای ، بال هما آتش گرفت  
گرد بادی بود و توفان «قاف» را در بر گرفت  
خانه وحی پیمبر ، در بلا پیچید و شد  
در نفسهای کویر کینه زادن، کس نبود  
دختر پیغمبر(ص) و تدفین پنهانی به شب؟!  
حیرتی دارم من از صبری که بر حیدر(ع) گذشت  
استخوانی در گلو، خاری به چشم، آتش به جان  
گریه پنهان حیدر از نفاقی آشکار  
از «فدک» تا «کربلا» یک خط طغیان بیش نیست

\*\*\*

### نصر الله مردانی<sup>۲</sup>

#### اقلیم وجود

مادر ای عطر گل شاداب من  
مادر ای خون تو در رگهای من  
مادر ای پروانه پروین من  
مادر ای صبح گل افشان بهار  
مادر ای خیزابه شط شرور  
مادر ای نیلوفر باغ سپهر  
مادر ای افسانه بود و نبود  
تا غروب زندگی با من بمان

مادر ای گلبوته مهتاب من  
مادر ای سازنده فردای من  
مادر ای شاخ گل نسرين من  
مادر ای روشنگر شب های تار  
مادر ای گلخوشه رنگین نور  
مادر ای دریای بی پایان مهر  
مادر ای خورشید اقلیم وجود  
مادر ای آموزگار مهربان

۱ - حسین اسرافیلی ؛ گزیده ادبیات معاصر ؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، صص ۸ - ۹

۲ - نصرالله مردانی ؛ گزیده ادبیات معاصر ؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، صص ۸۵ - ۸۶

سلمان هراتی<sup>۱</sup>

## لحظه دیدار

هر صبح با سلام تو بیدار می شویم  
در چشمهای آبیات ای تا افق وسیع  
یک آسمان ستاره و یک کهکشان شهاب  
چندین هزار پنجره لبخند می زند  
روزی هزار مرتبه تا مرگ می رویم  
فردا دوباره صبح می آید از این مسیر

از آفتاب چشم تو سرشار می شویم  
یک آسمان ستاره سیار می شویم  
بر روی شانه های شب آوار می شویم  
تا روبروی فاجعه دیوار می شویم  
روزی هزار مرتبه تکرار می شویم  
چشم انتظار لحظه دیدار می شویم

\*\*\*

عبدالجبار کاکایی<sup>۲</sup>

## رقص تیغ

چه فتنه خاسته از سینۀ بهاری ما  
کجاست خاطر افسرده ای ، که می روید  
هزار شب علمدار را پبای افراشت  
به پای دار شهادت سرود خوان رفتیم  
چه حالت است که از اشک ، داغ می روید  
کجاست مهمه رقص تیغهای بنفش  
بیا که پیکر خود را به خاک بسپاریم  
چنین که چشم ز فردای خویش می بندیم

که می رود به فلک باز، آه و زاری ما  
بنفشه وار غزلهای داغداری ما  
جنون مرگ در آیین سربداری ما  
چنین نبود مگر شرط پایداری ما !  
مگر برای خدا نیست اشکباری ما !  
که این حصار نریزد مگر به یاری ما  
« مگر برای چه روز است خاکساری ما »  
خدا قبول کند ، عذر شرمساری ما

\*\*\*

۱ - سلمان هراتی ؛ گزیده ادبیات معاصر ؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، صص ۲۰-۲۱

۲ - عبدالجبار کاکایی ؛ گزیده ادبیات معاصر ؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، صص ۷۲-۷۳

\* - این مصراع از کلیم کاشانی است



## عزیز الله زیادی<sup>۱</sup>

### صحبت آینه ها

نیست امیدی که فردایی دگر، فرصت کنیم  
بی که بتوانیم از آن با کسی صحبت کنیم  
کی که ، میبایست آخر، ترک این غربت کنیم  
تا نباید داشتنها را چنین ، عادت کنیم  
عشق ما را بس، خیالِ خلق را راحت کنیم  
کاش می شد با دل خود لحظه ای خلوت کنیم

فرصتی افتاده از آینه ها صحبت کنیم  
عمرها رفتند مثل برگها در باد  
پشت پلک لحظه ای از لحظه ها آورده اند  
می رود هر روز چیزی یا کسی از دستان  
عاشقی راه رهایی از تمام دردهاست  
آه یک شب با خدا تنها خدا، دور از همه

\*\*\*

## شاهرخ تندرو صالح<sup>۲</sup>

### یاد شیرین

تشنگی در پیچ و تاب ارتحالم دیدنی ست  
رعشه هایش در غرورِ پایمالم دیدنی ست  
شورِ پنهان در نیستانِ خیالم دیدنی ست  
خنده ام چون مخملِ خونینِ بالم دیدنی ست  
تا به یاد آرم که فردای محالم دیدنی ست  
عشق هم یک لحظه گر خندد به حالم دیدنی ست

چشمه ای خاموش و ویرانم زوالم دیدنی ست  
استخوان فرسودهٔ صد سال سرگردانی ام  
سوگِ دلگیرِ شقایق های باران خورده را  
گرچه اشکم حرمتِ صبر و صبوری را شکست  
قصهٔ تنهایی ام با یادِ شیرینت شگفت  
زندگی افسوسِ رؤیاهای باد آورده نیست

\*\*\*

۱ - عزیز الله زیادی ؛ گزیدهٔ ادبیات معاصر ؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، ص ۵۱

۲ - شاهرخ تندرو صالح ؛ گزیدهٔ ادبیات معاصر ؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، صص ۲۰ - ۲۱

حسنعلی محمدی<sup>۱</sup>

## راز دل

تیره و تار است این نامهربان  
تیره گون گشته ست و مست و پر فغان  
همچو مجنون سوی دشت بیکران  
واقفید از حال ما ای عاشقان  
غیر ذات او نمی داند نهان  
گُشت ما را فتنهٔ دور زمان  
شادمان شو ، شادمان شو، شادمان  
مهربان شو ، مهربان شو، مهربان

رنگ جان ما گرفته ست آسمان  
دل که در سودای جانان داشتم  
از چه رو اینسان هراسان می روم  
کس نمی گیرد نشان از حال دل  
با خدا گویم همه راز درون  
دوستی کردیم و بس غافل شدیم  
غم ندارد سود ای عاقل بیا!  
دلبر ما کینه از دل دور کن!

\*\*\*

حسن نیکبخت<sup>۲</sup>

## نغمهٔ عاشقی

بیا غصه را همزبانی کنیم  
بیا سوختن را جهانی کنیم  
برای رسیدن شبانی کنیم  
بیا تا سحر نغمه خوانی کنیم  
بیا غنچه را پاسبانی کنیم  
بیا عشق را جاودانی کنیم  
بیا با خودی ها تباری کنیم  
تنِ دشت را گلفشانی کنیم

بیا نازنین مهربانی کنیم  
بیا شمع باشیم در این جهان  
بیا بره‌های دلِ خویش را  
بیا ریشه در ریشه محکم شویم  
تنِ باغچه پر ز تاول شده  
بیا نغمهٔ عاشقی سردهیم  
برای رسیدن به راه هدف  
بیا خارها را ز بُن بر کنیم

\*\*\*

۱ - حسنعلی محمدی ؛ مجموعهٔ شعر باغ خیال ؛ ناشر انتشارات ارغنون ؛ چاپ اول ، اردیبهشت

۱۳۷۴ ، ص ۲۳

۲ - سرایندهٔ مقیم تهران .



# فارسیِ شبهِ قاره

## مقایسه کتابهای انشائی ایران و شبه قاره

### چکیده:

کهن ترین مجموعه منشآت از دو دیر عالی قدر اواسط قرن ششم هجری رشید الدین وطواط و صاحب عتبه الکتبه منتجب الدین منشی می باشند. از یکی از نخستین پیروان آنان ، بهاء الدین محمد بن بغدادی منشی علاء الدین تکش خوارزمشاه صاحب التوسل الی الترسل بوده. در طی قرون فرمانهای انتصاب قضات و مناصب دینی و فرامین گونه گون دولتی به یک شیوه و سبک ویژه صادر می گردیده . برخی دیگر از نویسندگان آثاری در این زمینه دارند شامل محمد بن هندو شاه نخجوانی ، نور الدین منشی و رضی الدین حشاش می باشد. در ایران در قرون اخیر هم آثار عدیده ای بنگارش در آمده . البته کتابهای انشائی فارسی در شبه قاره شامل انشای ماهرو ، انشای فیض ، انشای ابوالفضل ، مکتوبات سعد الله خان ، مکتوبات امام ربّانی ، مکتوبات سعیدیه ، رقعات عالمگیری از قرن هشتم تا دوازدهم هجری می باشند. طی قرون اخیر هم انشای فایق ، دستور المکتوبات ، انشای فیض رسان ، انشای قاضی ، انشای دولت رام را می توان نام برد. باید توجه داشت که برای اغلب نویسندگان شبه قاره فارسی زبان مادری شان نبوده است.

\*\*\*

زبان فارسی در شبه قاره قدمت طولانی دارد. فارسی زبان دین ، فرهنگ و تاریخ ملل شبه قاره است.

باوجود مواقع متعدد که بر سر راه ترویج و گسترش زبان فارسی دارد با همه تلاش های آشکار و پنهانی که به خصوص در دو دهه اخیر به منظور محدود کردن و برچیدن این زبان به کار گرفته شده است، همان گونه

که درخت تنومند زبان فارسی در مقابل سیطرهٔ دوپست و پنجاه ساله اعراب و سلطه یکصد ساله مغول پا برجا ماند، پیکر استوار او حفظ گردیده اکنون این زبان همچنان پا برجا است (۱)

این زبان فارسی که از سرزمین ایران برخاسته بر اثر داشتن استعداد طبیعی خود در مناطق همجوار این سرزمین یعنی هند و پاکستان و افغانستان و غیره نیز برای خود پایگاه والا یافت، و سبب گسترش علوم مختلف در آن نواحی گردیده است (۲)

تأثیر زبان فارسی و ادب فارسی و گسترش آن در مناطق گوناگون جهان بویژه شبه قاره هند و پاکستان و افغانستان و کشورهای آسیای میانه و آثاریکه به فارسی درین منطقه ها تألیف شده به « دری » بوده است ، که پس از سپری شدن چندین دهه ها از باز شناسی و معرفی این گنجینه های بسیار ارزشمند در زمینه های مختلف علوم و دانش بشری بویژه در گسترش ادبیات به قلم دانشمندان و محققان و صاحب نظران ایرانی و غیر ایرانی هنوز نمی توان بطور قاطع ابعاد این تأثیر و گسترش را مشخص گردانید. تنها معرفی بخشی از آنها در کشور پاکستان فهرست سترگ را شامل شده است و چنین است سرنوشت ده ها هزار آثاری که به زبان فارسی در دیگر کشورهای جهان بویژه در هند و کشورهای آسیای میانه و آسیای صغیر و سرزمین های دیگر به قلم دانشمندان و ادیبان به رشتهٔ تحریر در آمده است .

زبان شیرین فارسی یکی از زبانهای عمدهٔ جهان است که گذشته از مزایای بی شمار ادبی و هنری رهگشای گسترش اسلام بوده است ، طبق شواهد تاریخی حتی در عهد هخامنشیان و ساسانیان زبان وادبیات فارسی آن دوره از کشور ایران به خارج صادر گردید. و پس از ظهور اسلام سلسله هایی که در زمان خلافت بنی عباس در ایران تشکیل شد، موجب پیشرفت زبان امروزی فارسی گردید. این زبان که هیچ وقت از بین نه رفته و عموم ایرانیان با لهجه های مختلف به آن تکلم می کردند ، و تسلط عرب فقط باعث شد که عده ای از لغت تازی داخل آن گردد و کتب علمی و ادبی به زبان عربی که مفهوم کلیهٔ ملل اسلامی بود به رشته تحریر در آمد، همین که توجه ملوک و امرا گردید و نظماً و نثراً رونق افزای علم ادبیات شد به نحوی که می توان

گفت ادبیات فارسی یکی از زیباترین ادبیات عالم و ملت ها است ، که نظر جهانیان را به طرف خود جلب نموده است ( ۳ )

افراد اهل علم و اهل قلم ما از اهمیت زبان فارسی آگاه نیستند ، حالانکه زبان فارسی مانند برخی زبان ها مسائل و مشکلات تذکیر و تانیث ندارد ، بدین جهت برای افرادی که زبان شان فارسی نباشد فراگیری فارسی از نوشتن و صحبت کردن خیلی آسان و ساده است ، به همین علت از زمان خیلی گذشته زبان دومی هر پشتون فارسی بود و زبان آموزشی علوم متداوله نیز فارسی بوده است بلکه درین روزها نیز علوم اسلامی بویژه زبان فراگیری صرف و نحو فارسی است ( ۴ )

قدیمترین کتاب رسائل که اکنون در دست است مجموعه هائی است که دو دبیر عالی مقام اواسط قرن ششم هجری ، از منشآت خویش جمع و تألیف نموده اند. یکی رشید الدین دبیر مشهور خوارزمشاهیان و مؤلف نامه های رشیدالدین وطواط و دیگری همکار معاصر وی منتجب الدین منشی و صاحب دیوان انشای سلطان سنجر که مجموعه منشآت دیوانی و اخوانیات خود را در مجموعه ای بنام عتبه الکتبه گردآورده است .

پس از این دو دبیر تدوین منشآت شایع و معمول گشت و در هر عصر ، مجموعه های از منشآت ترسل جمع و تألیف می گردد. بعضی از این مجموعه ها تنها منشآت مولف است که خود به کسی نوشته است یا از طرف مقامی دولتی آنها را انشاء کرده است متضمن می باشد و برخی ، منشآت دبیران معروف دیگر را و قسم سوم منشآت است که صاحبان قریحه انشاء برای سرمشق دیگران بی آنکه حقیقتاً مورد پیدا کرده باشد از خویشان انشاء نموده و در مجموعه ای گرد آورده اند.

چنانکه از مطالعه این دو مجموعه یعنی نامه های رشید الدین وطواط و عتبه الکتبه بر می آید منشآت ترسل و خصوصاً منشآت رسمی و دولتی در این عهد هریک صورتی خاص یافته است به وجهی که نامه هائی از آن نوع نوشته می شد همگی از لحاظ وضع کلی با یکدیگر اتحاد شکل داشته اند.

نخستین کس از منشیان بزرگ که این کار را از دو دبیر نامی تقلید کرد، بهاء الدین محمدبن بغدادی منشی علاء الدین تکش خوارزمشاه ( که از ۵۴۸ تا ۵۹۴ سلطنت کرد ) است وی منشآت خویش را در مجموعه ای به

نام التوسل الی الترسل گرد آورد. بطور مثال آغاز و پایان نامه هائی که در نامه های رشید الدین وطواط از طرف اتسز به پادشاهان و امراء و وزراء نوشته شده همه به یک شکل تهیه شده و فقط در نوع لقب و دعا بر حسب شان پادشاه یا امیر یا وزیری تغییر داده شده است.

همچنین فرمانهائی که برای انتصاب قضات و یا سایر ارباب مناصب صادر شده است نیز همه یک روش مشترک دارند یعنی اول درباره اهمیت آن مقام توضیح می دهد بعد از آن لیاقت مأمور و صداقت و وفاداری او بیان می کند و پس از آن انتصاب او را به آن مقام اعلام می نماید. البته در بعضی از فرمانها بخش اول یعنی تجلیل منصب را ذکر نکرده و از ذکر استعداد و لیاقت مأمور جدید آغاز می کند و بعد از تصریح به انتصاب مأمور به سمت معین وظایف او را در آن سمت یاد می کند و در آن باب تذکراتی سودمند به وی می دهد بطور مثال نامه ۱۵ عرائض درباره حکم خطابت (امامت جماعت (۵) و همچنین نامه دوم انکار راجع به تقلید قضاء خوارزم (۶) و غیر آنها از مختصات فرمانهای مناصب دینی فراوان بکار بردن اصطلاحات فقهی است که در ضمن تذکر وظائف آن مقام یاد می شود. نوعی دیگر از نامه ها دستورهای کلی است که به امراء و حکمرانان داده می شود و درباره چگونگی رفتار با مردمی که در قلمرو حکومت ایشانند می باشد.

در فتحنامه ها بشارت فتحی را که پادشاه نموده است با آب و تاب تمام به پایتخت کشور و گاه به تمام ولایات قلمرو سلطنت داده می شود و حقیقتاً نامه ای که در رابطه با فتوحات نوشته می شده وسیله تبلیغاتی نیز بوده است اما نامه های خصوصی و اخوانیات به روشهای گوناگونی شروع می شود و آغاز آن شکلی مخصوص ندارد. بلکه در آن شیوه های مختلف به کار برده شده است گاهی به شعری مناسب و گاهی به نام و عنوان مخاطب با احترام، یا برادرانه آغاز می گردد.

آنچه درباره اسلوب کلی نامه های رسمی و غیر رسمی رشید الدین وطواط گفته شد هم در نامه های عتبه الکتبه تألیف دبیر معاصر وی منتجب الدین که یادگار نفیسی است از انشای نثر فارسی در ادارات دولتی سلاجقه در اوایل و اواسط قرن ششم هجری و علاوه بر این از حیث تاریخی و معلومات درباره بسیاری از امراء و رجال دولت و علما و فقها و مشاهیر عهد سنجری

از آن استفاده می شود معمول بوده و هم در نامه های التوسل الی التوسل که مجموعه ایست از منشآت بهاء الدین محمد بن موید بغدادی منشی علاء الدین تکش خوارزمشاه که در قرن ششم هجری می زیسته، ملاحظه می شود. به طور خلاصه می توان گفت که عهد یاد شده در منشآت ترسل فارسی دبیران و متببعان این فن اصول آنرا از استادان تقلید می کردند و همان صورت به کار می بردند. (۷)

نویسنده بعدی محمد بن هندو شاه نخجوانی برای رهنمائی انشاء نویسی تألیف خود « دستور الکاتب فی تعیین المراتب » را تدوین می کند و اظهار می دارد که در این رابطه از استادان جهان رشید الدین و طواط و بهاء الدین محمد بغدادی و نور الدین منشی و رضی الدین خشاب استفاده کرده است. (۸) و همچنین می نویسد که عبارات را به ایراد آیات و احادیث و اخبار و آثار و امثال و اشعار و غرائب روایات و نوادر حکایت و فنون مواعظ و تنبیهات و ضروب نصایح و تعلیمات و انواع موکدات و اصناف مستشهدات مطرز و موشح و معانی را مقرر و موکد گردانید و بر سبیل احماض بفهم متاملان رسانید (۹)

علاوه بر کتابهای دیگر مخزن الانشاء تألیف محمد رضا بن محمد رحیم (۱۲۴۵ - ۱۳۱۰ ق) مجموعه ای از منشآت است که در آن انشای میرزا محمد ابراهیم نواب تهرانی، میرزا مهدی خان نادری و منشآت میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله اصفهانی و میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و میرزا محمد تقی علی آبادی و غیره جمع آوری گردیده است و در آن علاوه بر نمونه هایی از نامه ها خطاب به پادشاهان و وزراء و حکام و غیره نمونه هایی از قبالة نکاح (۱۰) وقف نامه (۱۱) آزاد نامه بندگان (۱۲) وصیت نامه (۱۳) استشهاد نامه (۱۴) و غیر آنها نیز داده شده است که ازین نظر جنبه تدریسی دارد.

البته در کتابهای قدیمی مانند چهار مقاله عروضی و قابوس نامه نیز بخشهایی در مورد فن دبیری و انشای رسائل دیوانی بچشم می خورد که از آن به نظر می رسد که این فن در ادبیات ایران به صورت رشته ای مخصوص از فنون سخن تجلی کرده بود بدین جهت بحثهایی در ماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل آنچه تعلق بدین دارد (۱۵) و در کاتبی و کتابت کردن (۱۶) در کتابهای یاد شده به رشته تحریر در آمده است. در نظر نویسنده



چهار مقاله « دبیری صنعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی ، منتفع در مخاطباتی که در میان مردم است ... پس دبیر باید که کریم الاصل ، شریف العرض ، دقیق النظر ، عمیق الفکر ، ثاقب الرای باشد و از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و حفا و فر نصیب رسیده باشد . و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد و مراتب ابنای زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند» (۱۷) ... چنانکه بعد از توضیح در رابطه با ماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل در چهار مقاله در تائید آن حکایت های جالبی ذکر گردیده که جمعا ۱۰ تا می باشد و در آن جنبه های مختلف فن انشاء نویسی بخوبی تحلیل و بررسی گردیده است.

البته می بینیم که جملاتی را که در چهار مقاله بعنوان مثال برای رهنمائی دبیران آورده اند به زبان عربی است و حتی معنی آن نیز به فارسی ذکر نگردیده است مانند:

التکبر مع المتکبر صدقة (۱۸)

خیر الکلام ما قل و دل (۱۹)

والمکثار مهذار (۲۰)

ایها القاضی بقم عزلناک فقم (۲۱)

همچنین در قابوس نامه که باب سی و نهم آن کتاب تحت عنوان «در کاتبی و کتابت کردن» به رموز فن انشاء نویسی و دبیری اختصاص دارد چنین می آید:

«اگر دبیر باشی باید که بر سخن قادر باشی و خط نیکوداری و تجاوز کردن در عبارت بعبادت نداری و بسیار نوشتن عادت کنی تا ماهر شوی» (۲۲)

سپس مؤلف قابوس نامه در تائید نظرات یاد شده چهار حکایت را بازگو کرده است که هر یکی از آنها از نظر تاکید بر بعضی از جنبه های دبیر و منشی گری از اهمیت فراوانی برخوردار است.

البته قبل از اینکه به مقایسه کتابهای انشای فارسی شبه قاره و ایران بپردازیم باید این واقعیت ها را در نظر بگیریم:

۱ - بیشتر کسانی که در هند کتابهای انشاء نوشته اند هندی تبار بوده و زبان فارسی را خوب ندانسته اند و فقط آنرا بعنوان زبان دوم یاد گرفته بودند.

۲ - چون عموم مردم در سطح وسیعی زبان فارسی نمی دانستند و طرف دیگر زبان رسمی و اداری فارسی بود بدین جهت اثرات عمیق اصطلاحات محلی در این فن ادب انشاء نویسی بوضوح دیده می شود.

۳ - همچنین برای رفع نیاز عمومی مردم که از زبان فارسی آگاهی کامل نداشتند کتابهایی بوجود آمد که در آن نمونه هایی از نامه ها و اسناد و مدارک بود و دیگر از روش نگارش و حتی از جمله های آن استفاده می کردند.

۴ - چون سطح سواد فارسی از نظر ادبی در سطح پائینی بوده است و از طرف دیگر مقتضای زمان ایجاب می کرد که انشاء و ترسل و نامه نگاری حتماً باید عملی گردد.

بدین جهت زبان فارسی در کتب انشاء در شبه قاره صورت منحصر به فردی به خود گرفت.

۵ - کتابهای انشاء فارسی در شبه قاره بیشتر برای استفاده کسانیکه زبان مادری شان فارسی بوده است نوشته شده است چنانکه زمانی که به کتابهای دوره آخر انشاء نویسی فارسی در شبه قاره یعنی کتابهای قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم نظری می افکنیم متوجه این واقعیت می گردیم که برای درک مفاهیم آن احتیاج به لغت نامه های هندی و اردو داریم. انشای فائق ، دستور المکتوبات ، انشای فیض رسان ، انشای قاضی ، انشای دولت رام و غیر آنها از این دسته اند.

البته می توانیم بگوئیم که کتابهای انشای فارسی در شبه قاره از قرن هشتم هـ. ق تا قرن دوازدهم هـ. ق که انشای ماهر، انشای فیض ، انشای ابوالفضل ، مکتوبات سعدالله خان ، مکتوبات امام ربانی و مکتوبات سعیدیه و رقعات عالمگیری و غیره بهترین نمونه های آن است از نظر ادبی دارای مقام بلندی است و در آن با دیگر ویژگی های سیاسی و اجتماعی آن محاسن ادبی زبان فارسی نیز بخوبی دیده و درک می شود ولی با اینهمه این کتابها نمی تواند در صورت عادی مورد استفاده عموم مردم قرار بگیرد و از این نظر در مقابل کتابهای عصر مؤخر الذکر که ذکر آن قبل ازین کتابها شده تا حدی به اصطلاح امروزه یک « چهره اشرافی » دارد.

همچنین در رابطه با کتابهای انشای فارسی در ایران باید این واقعیت ها را در نظر بگیریم که نویسندگان آن ایرانی بوده و زبان مادری آنها فارسی بوده است که جوشیده از جامعه آن سرزمین بود و از خارج وارد آن دیار نشده بود. همچنین عموم مردم از فارسی که زبان خودشان بود کاملاً آگاهی داشتند و نویسندگی نماینده فرهنگ می باشد توأم با حفظ محاسن ادبی آن زبان صورت می گرفت. علاوه بر این مردم برای رفع احتیاجات روزمره خود تا به آن حد احتیاج به کتابهای انشاء نداشتند که مردم شبه قاره داشتند تا جمله ها و عبارات را از آنها نقل کرده کارهای خود را راه بیاندازند بدین جهت می بینیم که تعداد کتابهای انشاء نویسی فارسی در شبه قاره بیشتر به رشته تحریر کشیده شد و حتی نسبت به دیگر کتابهای زمان خود یک شکل تجارتي اختیار کرده است و در بازار کتاب شبه قاره بیشتر مشتریان را برای خود اختصاص داده بود و در نتیجه معیار و استاندارد نویسندگی پائین آمده است که در این باره در صفحات گذشته اشاره شده است.

کتابهای معروف که در ایران به دست می رسد قواعد و اصول و ضوابط اساسی انشاء نویسی را بازگو می کند و در آن سعی می شود به دبیر و منشی فهمانده شود که استعدادهای کامل خود را در یک چهارچوب شناخته شده، به کار ببرند بطوری که در چهار مقاله که اشاره ای به آن در صفحات گذشته نیز شده است می خوانیم « دبیری صنعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی منتفع در مخاطباتی که در میان مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت، در مدح و ذم و حیل و استعطف و اغراء و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اشغال و ساختن وجود عذر و عتاب و احکام و ثائق و اذکار سوابق... پس دبیر باید که کریم الاصل، شریف العرض، دقیق النظر، عمیق الفکر، ثاقب الرای باشد و از آداب و ثمرات آن قسم اکبر و خط او فر نصیب او رسیده باشد و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد و مراتب ابناء زمانه شناسد و مقادیر اصل روزگار داند...» (۲۳)

کتابهای دیگر معروف انشای ایران عتبه الکتبه که مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر و بقلم مؤیدالدوله منتجب الدین بدیع اتابک الجونی (در حدود ۵۲۸ - ۵۴۸ هجری) است یکی از آثار گرانهای انشای ادبیات فارسی

است که در ایران صورت پذیرفته است و در آن به زبان فارسی آن زمان که البته بیشتر آمیخته با عربی می باشد. تقلیدها، منشورات و مکتوبات درج گردیده است و می بینیم که در آغاز بعضی از مکتوبات و یا در اوسط مکتوبات عبارت عربی و یا شعر عربی بدون توضیحات آن در فارسی همچون جزو آن زبان فارسی بکار برده شده است که البته این روش نگارش در آن زمان معمول بوده است مگر مانند کتابهای انشائی فارسی شبه قاره که برای درک کتابهای مانند عتبه الکتبه، التوسل الی الترسل و غیره احتیاج به فرهنگ زبان عربی می باشد و شاید در بعضی مواقع کتاب فرهنگ عربی نیز نتواند کمکی از دستش بر آید. چون عبارات عربی و همچنین اشعار عربی بدون ترجمه آن در فارسی مسئله فهمیدن را برای یک آشنا به زبان فارسی مشکل می سازد.

رویهمرفته در یک جمع بندی کلی باین نتیجه می رسیم که کتابهای انشائی فارسی در ایران از نثر محاسن ادبی نسبت به کتابهای انشائی فارسی در شبه قاره خیلی بهتر است ولی از نظر تأمین احتیاجات عموم مردم کتابهای انشائی شبه قاره مفیدترند. این کتابها زبان فارسی را به دور افتاده ترین نقاط آن کشور پهناور رسانده و کسانی را که خیلی کم به زبان فارسی آشنایی داشتند نیز این استعداد را بخشیده که در آن زبان مکاتبه کرده کارهای خود را راه بیاندازند و به حق می توان گفت که کتابهای انشائی فارسی در شبه قاره هر چند که سطح علمی و ادبی آن نسبت به کتابهای انشائی فارسی در ایران پائین تر است ولی خدمت بزرگتری به این زبان انجام داده و در ترویج آن سهمی منحصر به فرد دارد.

### منابع، مأخذ و حواشی

- ۱- تز دکتر سید قیوم سلیمانی، دانشگاه تهران، سال ۶۶- ۱۳۴۵ شمسی.
- ۲- انشاء نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان، تز دکتر نصرت جهان ختک، دانشگاه تهران، ۱۹۸۸ م.
- ۳- دانش، فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، شماره ۸۴-۸۵ بهار و تابستان ۱۳۸۵، ص ۱۶۷.
- ۴- همان، ص ۱۰۴-۱۰۵.
- ۵- نامه های رشید الدین وطواط، با مقدمه دکتر قاسم توپسرکانی، سال چاپ ۱۳۳۸ ه. ش.

- تهران ، ص ۳۷ .
- ۶- همان ، ص ۷۲ .
- ۷- همان ، ص ۷۴ .
- ۸- دستور الکتب فی تعیین المراتب ، محمد بن هندو شاه نخجوانی ، به سعی و اهتمام و تصحیح عبدالکریم علی اوغلی زاده، مسکو، ۱۹۶۴م ، ص ۹ .
- ۹- همان ، ص ۱۱ و ۱۲ .
- ۱۰- مخزن الانشاء ، تهران ۱۲۸۶ هـ ، ق ، محمد رضا بن محمد رحیم ، ص ۲۰ .
- ۱۱- همان ، ص ۲۸ .
- ۱۲- همان ، ص ۸۰ .
- ۱۳- همان ، ص ۸۱ .
- ۱۴- همان ، ص ۱۰۱ .
- ۱۵- چهار مقاله ، مقاله اول ، تألیف عروضی سمرقندی به کوشش دکتر محمد معین ، تهران ۱۳۳۳ هـ . ش ، چاپ سوم از ص ۱۹ الی ۴۱ .
- ۱۶- قابوس نامه ، باب سی و نهم ، عنصر المعالی کیکاوس ۱۳۴۵ هـ . ش ، چاپ سوم ، ص ۲۰ .
- ۱۷- چهار مقاله ، عروضی سمرقندی، به کوشش دکتر محمد معین تهران ۱۳۳۳ هـ . ش ، چاپ سوم ص ۲۰ .
- ۱۸- برتنی با آنکه بزرگ منشی نماید همچون خواسته است که در راه خدای به درویشان دهند.
- ۱۹- بهترین سخن آنست که اندک بود و بر مقصود رهنما.
- ۲۰- پر گوی بیهوده گوی است.
- ۲۱- ای داور ( شهر ) قم هماناترا از کار بر کنار کردیم پس بر خیز.
- ۲۲- قابوس نامه ، تألیف عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر ابن قابوس بن وشمگیر بن زیاد، به اهتمام و تصحیح دکتر غلام حسین یوسفی ، ۱۳۴۵ هـ ش ، ص ۱۶۳ .
- ۲۳- چهار مقاله، عروضی سمرقندی، به کوشش دکتر محمد معین تهران ۱۳۳۳ هـ . ش ، چاپ سوم ، ص ۱۹ - ۲۰ .



## شعر فارسی امروز شبه قاره

دکتر سید قاسم جلال<sup>۱</sup>

### حمد باری تعالی

هست تو غفار، ما عصیان شعار  
نافع و رحمن و غفار الذنوب  
باقی و قیوم و تواب و رحیم  
سخت مشکل است ای بحر عطا  
رحم کن بر حال جمله عاصیان  
تا نظر آید صراطِ مستقیم

ای خدای پاک ! ای پروردگار  
هستی تو هست ستار العیوب  
مالک و قدوس و رزاق و کریم  
حق حمد و شکر تو کردن ادا  
مغفرت کن، ای خدای مهربان  
کن رها از دام شیطانِ رجیم

غلام رسول آصف<sup>۲</sup>

### نعت رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم

مرحبا دور رسول محترم زریاب بین  
زهرة کفار دین از خوف و دهشت آب بین  
دین حق دین محمد(ص) مرحبا ماهتاب بین  
پیشتر از مصطفی هر علم و فن کم یاب بین  
کفر را آید هزیمت دین فتح یاب بین  
سر بکف آراسته هر حلقه احباب بین  
مکتب آخر زمان دارای هر اک باب بین  
انگین دین حق برشان همه زهر آب بین  
بعثت احمد بسازد دین را سرخاب بین  
گر تو بینی از نگاه قلب خود دریاب بین  
سازش های دشمنان دین را غرقاب بین  
ذره های هر جهان در مدحتش بیتاب بین  
فکر تو روشن شود از سیرت اصحاب بین

دولت دنیا و دین مهر عالمتاب بین  
هیبت و عظمت ، شجاعت سیدکونین بین  
هر شب تیره منور شد ز نور مصطفی  
درس اقرار داد انسان را ز فرمان خدا  
هجرت شهر مدینه نصرت یزدان گرفت  
حمله زد کردند بر باطل ز امر ابروئش  
تا حصول علم و عرفان سهل گردد برز بین  
نور دین مرتضی هرگز نه زبید کافران  
از خدای مصطفی آید نزول رحمتش  
در فضای گنبد گردون ننگجد نام او  
گر تو سازی غیرت دین را زمام رخس خویش  
سر فرو ریزند در تعظیم او انس و ملک  
معنی « ائی قریب » را تو ای « آصف » بگیر

۱ - سراینده ساکن بهاولپور

۲ - ساکن سمن آباد - فیصل آباد

محمد اقبال جسکانی<sup>۱</sup>

## نعت شریف

دیده و دل محو تماشای محمد(ص)  
 چه قد و چه صورت و بالای محمد(ص)  
 دهر همه پر ز روشنی روی محمد(ص)  
 خدا هم بیند در روی محمد(ص)  
 بنده خدا هست مطیع محمد(ص)  
 ازل تا ابد باعث تخلیق محمد(ص)  
 درین جهان صادق و امین محمد(ص)  
 بر هدف می نشیند تیر محمد(ص)  
 همه جا هست حضرت و حضور محمد(ص)  
 هنگامیکه شده ظهور محمد(ص)  
 اینست عز و جاه و شان محمد(ص)  
 جمال خدا خواهی بین جمال محمد(ص)  
 خدا دوست دارد ادای محمد(ص)  
 چه جوئی در جهان مانند و مثال محمد(ص)  
 چو قاتل شوی اقرار خداست اقرار محمد(ص)  
 آمد در جهان رحمت پروردگار محمد(ص)  
 گر پرسی کیست «اقبال محمد»؟ (ص)

گمشده در ورطه سیمای محمد(ص)  
 چه خوب هست و زیبا همه اعضای محمد(ص)  
 گل و گلستان پراست زبوی محمد(ص)  
 هر دوسرا هست روبروی محمد(ص)  
 گناهکار می جوید شفیع محمد(ص)  
 میان حق و باطل تفریق محمد(ص)  
 دین خدا هست دین محمد(ص)  
 هست برای ستم گران شمشیر محمد(ص)  
 جهان روشن است ز نور محمد(ص)  
 جهان پُر شده ز نور محمد(ص)  
 خدا خود گرویده ثنا خوان محمد(ص)  
 جمال خدا هست در جمال محمد(ص)  
 خالی نه باشد گدای محمد(ص)  
 نیست پیدا در جهان تمثال محمد(ص)  
 بخوان تحبونی که هست ز اسرار محمد(ص)  
 هست ز اسرار الهی اسرار محمد(ص)  
 هست غلام غلامان آل محمد(ص)

دکتر معین نظامی<sup>۲</sup>

## عزم مدینه

دوباره عزم مدینه کنم، چه چاره کنم  
 دوباره نغمه وصل حجاز گوش کنم  
 دوباره روی به درگاه رحمتش بنهم  
 دوباره جان و دل و دیده را به جلوه دهم  
 دوباره چهره بمالم به خاک پاک حرم

دوباره کار دل زار را اداره کنم  
 دوباره پیرهن هجر پاره پاره کنم  
 دوباره از در دنیای دُون کناره کنم  
 دوباره منبر و محراب را نظاره کنم  
 دوباره باطن مخروبه را عماره کنم

۱ - سراینده مقیم راجن پور پنجاب - پاکستان

۲ - رئیس گروه فارسی، دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب

## شاکری نامه

به مناسبت دیدار جناب آقای ماشاء الله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و بررسی و مطالعه نسخه های خطی و کتابهای چاپی در کتابخانه گنج بخش . در این دیدار جناب آقای سید مرتضی صاحب فصول ، رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران حضور داشتند.

مرکز تحقیق ازو شد گلشن روح خدا  
گنج گنج بخش محبت را داده او صدق و صفا  
پایه فرهنگ و دین ستوار و محکم هر کجا  
سکه زد در کار تحقیق و تتبع «مرتضی»  
تا غبار از چهره هر یک شود مشکل گشا  
شانه زد بر گیسوی میراث مکتوب وفا  
چون که فارسی را بود یار دل و عشق آشنا  
یعنی از ایران و ایرانی بود ناز و ادا  
در طریق عشق حق کاف کتاب است رهنما  
جمله آثار کهن را مستند فرهنگ ما  
خاصه آن وقتی که رویش می شود روشن نما  
می رسد از هر نسخ برگوش او صوت دعا

«شاکری» آمد سفیر مهربان و باوفا  
چون که «ماشاء الله» آمد نام نیکش بر زبان  
جمله میراث کهن مکتوب و مطبوع آمده  
«رایزن فرهنگی» و این مرکز تحقیق عشق  
نسخه های خطی و چاپی همه در انتظار  
«شاکری» آمد، خوش آمد، این سفیر مهربان  
خدمت میراث مکتوب از عبادت ها بود  
کاخ فرهنگ و ادب این گنج بخش عاشقی  
پرسش حال کتاب اصل عبادت آمده  
کارو کوشش جلوه فرهنگ اسلام است و بس  
روشنی بخشد به ما هر نسخه خطی یقین  
این «رها» خدمتگزار جمله آثار کهن

شاکر کندان<sup>۱</sup>

## شرار شمع

فقط در بزم یک مستانه رقص  
نه من رقصم ولی پیمانه رقص  
وگر نه لحظه یک پروانه رقص  
که هر فرزانه و دیوانه رقص  
که در الفاظ تو افسانه رقص

نه می نی مینا و می خانه رقص  
عجب کیف خودی بر حال من است  
شرار شمع رقص تا سحر دم  
عجب در ذکر تو یک کیف و مستی  
نمی دانم ولی این گفت « شاکر »



دکتر اسلم انصاری<sup>۱</sup>

## جهان آگهی

یک جهان آگهی از خویشتن دوریم ما  
 ناچشیده بادهٔ قرب تو مخموریم ما  
 بهر مغروران بجای خویش مغروریم ما  
 خوش درخش ای برقِ حسنِ دوست، خود طوریم ما  
 باوجود اختیار ای زیست مجبوریم ما  
 گوی خود چون جلوهٔ آن یارِ مستوریم ما  
 جای حیرت نیست از خلاق ماموریم ما

تا چو جام می ز فکر خویش معموریم ما  
 چون کنار بحر گر آغوش را وا کرده ام  
 خاکساران بلند اندیش را کمتر بدان  
 لاله زار آرزو گردید سینای خیال  
 جستجو از ماست اما یافتن از داور است  
 کی توان پی بُرد ما گمگشتگانِ عشق را  
 بحر و بر را گر چو جولانگاه هستی ساختیم

دکتر محمود احمد غازی<sup>۲</sup>

## همان نام

«از درِ دیرِ مغان تا کعبه یک گام است و بس»<sup>۳</sup>  
 منزل ظاهر پرستان این در و بام است و بس  
 هم سفر اندر تلاش دانه و دام است و بس  
 فتح باب مشرق و مغرب همان نام است و بس  
 خاص و عامان را همین یک مقصد و کام است و بس

از زمین تا آسمان یک جرعهٔ جام است و بس  
 انجم و استارگان، لاهوتیان را سنگ میل  
 هم صفیرم بی نصیب از عشق و مستی درد و سوز  
 عالم خاکی پریشان خاطر و آشفته سر  
 انتظار صبح تابان می‌کند هر مرد و زن

عظمی زرین نازیه<sup>۴</sup>

## برآمد بهاران

من هم غزل سرایم و دُرّاج و سار هم  
 سرسبز باشدت چمن برگ و بار هم  
 باده و جام و مهر و محبت کنار هم  
 باشد نصیب تو شب دیدار یار هم  
 روشن شوی ز نور و شوی کامکار هم

فصل بهار آمد و زرین نگار هم  
 این فصل عشق باد مبارک برای تو  
 باد بهار و خندهٔ غنچه و لاله ها  
 حقا که عشق پایه گذار بهار هست  
 «زرین» تو شادباش که مهرست عاشقت

۱ - فارسی گوی بنام ساکن مولتان

۲ - استاد دانشکدهٔ شریعه و حقوق ، دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد

۳ - این مصرع از عرفی شیرازی است.

۴ - مربی گروه فارسی دانشگاه بانوان لاهور - لاهور

فتانه محبوب<sup>۱</sup>

## راه عشق

چنان فسرد دیگر پُر گهر نخواهد شد  
که باغ عشق دیگر بارور نخواهد شد  
که شام تیره دیگر پُر سحر نخواهد شد  
شکست و ریخت مگر کس خبر نخواهد شد  
فسرد و ریخت دیگر پُر ثمر نخواهد شد  
به خنجر مژه او نظر نخواهد شد  
گلی فسرد بهاری دیگر نخواهد شد

زمین عشق دیگر پُر ثمر نخواهد شد  
غم جهان بنگر خفته در زمین عشق  
هوای عشق چنان تیره شد به فصل سکون  
علاج این دل من کن که در فراق عشق  
به اتهام جفا پیشه گان ، غنچه ای عشق  
خبر بده به دلدادگان راه عشق  
به هر بهار «فتانه» نگر مستی گل

احمد شهریار<sup>۲</sup>

## دیروز و فردا

ما را بخواند ز آن سوی دریا  
گفتیم : وحشت ، گفتند : صحرا  
ای شمع محفل ، ای حسن تنها  
حرف غلط بود پنهان و پیدا  
دیگر کسی نیست ، دروازه بگشا  
گفتند : بنویس ، کردیم انشاء  
ما در میان دیروز و فردا

یک قطره گوهر بی دست و بی پا  
حل معما آسان نمودند  
عشق از فراق پروانه گردید  
بی منظری داشت بنیاد منظر  
اینجا تگرگی ست ، یا بیم مرگی ست  
گفتند: بنگر، دیدار کردیم !  
غافل ز امروز ماندیم احمد!

سمن عزیز<sup>۳</sup>

## در انتظارش

جان ودل از من ربود و حلقه در گوشم نمود  
من شدم تنها که او رفته ست و خاموش نمود  
آتشی در جان من کرده است ومدهوشم نمود  
دل ربود و غم فزود و ناله بر دوشم نمود  
گلبن باغ بهاران رفت و بی هوشم نمود

وعده کرده بی وفا لیکن فراموشم نمود  
زندگی همچون بیابان گرم وسوزان آمده  
من چه داغم او چه باشد لحظه بی وقت جدایی ها  
او شکوفن در چمن بود و هماره همچو گل  
پس چرا باشد «سمن» در انتظارش روز و شب

۱ - مری سابق زبان دری دانشگاه ملی زبان های نوین - اسلام آباد

۲ - سراینده ساکن کویته

۳ - سراینده مقیم راولپندی / اسلام آباد

جاوید اقبال قزلباش<sup>۱</sup>

## اظهار

دل به تنگ آمده از کارِ حوادث ناچار  
 بیندش در همه عالم که شده او بیمار  
 ذلت و خواری و نکبت بکشیده شده خوار  
 آسمان محو تماشا و زمین دل افگار  
 این چه سیه روزی و سیه بختی ندانم زنه‌ار؟  
 خلق انسان را خدا کرده که باشد سردار  
 میفروشی که بیایند و دهندت آزار؟  
 این اسیران قفس را برسد یک غمخوار  
 گر بیایم به کرانه بکنم شکر هزار  
 چشم امید به رحمت بشوم ز ینجا سوار

لب گشودم که دگر راهی ندارد اظهار  
 آنکه بخشیده کرامت به وجود انسان  
 آنکه از تابش خورشید بود تابنده  
 کوچکش می کند مستکبر و هر گردنکش  
 هرچه فرهنگ بشر داد زند، می گوید  
 حق نداری که کنی کوچکش ای مستکبر  
 دین هم گرچه نداری چرا آزادی را  
 ای خدا قصل پُر دردِ ضعیفان را ببند  
 قطره قطره ز بلای یم موج برون  
 هرچه آذوقه ندارم و سفر در پیشست

\*\*\*

دکتر رئیس احمد نعمانی<sup>۲</sup>

## ذوق دید

از مه و آفتاب بر شده‌ام  
 که ز سرتا به پا نظر شده‌ام  
 چه عجب گر که خود نگر شده‌ام  
 گهگهان خاک رهگذر شده‌ام  
 سیر از سیر بحر و بر شده‌ام  
 راست گفتمی که فتنه گر شده‌ام  
 ذوق خاکم ولی گهر شده‌ام

با خیالش چو هم سفر شده‌ام  
 الله الله ، ذوق دید جمال  
 دیده ام ، تا که حسن روی نگار  
 گهگهان بوده ام ضیای فلک  
 هیچگه جای پا نهادن نیست  
 راستی ، گر بنای فتنه گری است  
 هم ز الطاف خالق است «رئیس»

\*\*\*

۱ - فارسی سرای مقیم اسلام آباد / راولپندی

۲ - فارسی گوی ساکن علیگره ( هند )

دکتر اخلاق احمد آهن<sup>۱</sup>

## خنده می کنی

رقصی ته حجاب و دیگر خنده می کنی  
بینی دران سحاب و دیگر خنده می کنی  
داری مگر شراب و دیگر خنده می کنی  
کردی دلم کباب و دیگر خنده می کنی  
داری همه شباب و دیگر خنده می کنی  
دادی نه تو ز تاب و دیگر خنده می کنی  
سازی بهش رباب و دیگر خنده می کنی

\*\*\*

حالم کنی خراب و دیگر خنده می کنی  
آهم ز دل نشور می آرد به چشم من  
تشنه لبم و تشنه ام از جان تا به دل  
آه و بکا و رنج و حزن سوز و ساز و درد  
دیوانه شد وجود ما چون دیده آن جمال  
دانی که لب قند صفت می چکد خمار  
«آهن» که تار روح ودلش سوی وجد گشت

غلام حسین «مشتاق» سچاروی<sup>۲</sup>

## چه سود

کافر زندیق را آیات قرآنی چه سود  
بر زبان آه و فغان حال پریشانی چه سود  
سوز سلمانی نه داری علم لقمانی چه سود  
لاله گوئی بظاهر ، این مسلمانی چه سود  
گرچه ایرانی و المانی و افغانی چه سود  
دلّی درویشان لباس تن ، نمی دانی چه سود  
آنچه بعد از مرگ، وعده حور غلمانی چه سود

\*\*\*

کار شیطانی بود اظهار ایمانی چه سود  
دل ز یاد دوستان غافل، بذکر غیرمست  
سینه تو گنج قارون علم و استدلال شد  
گر بکعبه دل هزاران بت تراشیده ای  
در رشته تو خمیر ملت بیضا نه شد  
در هوای نفس سرگردان، ز کار خیر دور  
وصل جانان در حیاتی خواهش «مشتاق» شد

۱ - استادیار مرکز مطالعات فارسی و آسیای میانه ، دانشگاه جواهر لعل نهرو - دهلی نو

۲ - سراینده مقیم حیدرآباد - سندھ .

علی بابا تاج<sup>۱</sup>

## مرغ دل حزین گفت

مرغ دل حزین گفت :

« شادی و مستی بجو  
محرم راز حیات شو  
رنگ گل محبتت

در دامن صحرا بریز «

مرغ دل حزین گفت :

« چرخ فلک چو می دود

در پی خورشید مهر

همچو برین زمین تو

گرد چشم نور ماه

رقص کرده پای کوب

کف بزن زمزمه خوان

شب معطر بوده است

روز همیشه مژده ای

بر روی گل تازه ای

همچو شبنم بوده است»

مرغ دل حزین گفت:

« این دیار الفتست

کوچه به کوچه ، خانه ها

درب ها گشاده است

اهل این دیار

چپ به راست و راست به چپ

دست به دست ستاده اند»

مرغ دل حزین گفت:

رو به باغ الفتی

گفت و گو با هر روش

مثل بلبلان سر بده

دیده و دل تر بکن ...»

\*

مرغ دل حزین من

شاد بود و شاد باد

\*\*\*\*\*



# گزارش و پژوهش

### پرفسور خاطر غزنوی به لقاء الله شتافت

در تاریخ هشتم ژوئیه ۲۰۰۸م خاطر غزنوی استاد اسبق گروه اردو دانشگاه پیشاور به لقاء الله شتافت. پرفسور خاطر در عنفوان جوانی عضو رادیو پاکستان بود. زبان مادریش هندکو بود. اما در ضمن فعالیت‌های علمی زبان شناسی غیر از تسلط به اردو وانگلیسی و پشتو به زبان های چینی و مالیزی آشنایی کافی بدست آورد. علاقه مند بزبان فارسی بود و در برنامه های خانه فرهنگ پیشاور مرتب حضور پیدا می کرد. در اوت ۱۹۷۳م این قلم بدعوت دانشگاه پیشاور چند روزی در شهرک دانشگاهی میهمان دانشگاه پیشاور و پرفسور خاطر غزنوی میهماندار بود درهمین اثناء ۱۴ اوت ۱۹۷۳م بمناسبت تنفیذ قانون اساسی دائمی جمهوری اسلامی پاکستان از طرف شورای هنری اباسین، برنامه شب شعر (مشاعره) برپای گردید که تقریباً همه سخنسرایان برجسته وقت پیشاور از جمله آقای احمد فراز قطعات شعری که در بزرگداشت از استقلال کشور و تدوین قانون اساسی سروده بودند، در این اجلاسیه قرائت کردند. با اصرار ریاست جلسه را به عهده اینجانب گذارد. خاطر غزنوی در بدو استقلال کشور باهمکاری دو تن از سخنور برجسته آن دوره رضا همدانی و فارغ بخاری مجله سنگ میل را دایر کرد. دهها کتاب به موضوع ادبیات، زبان شناسی، سفرنامه، مجموعه های شعری در شصت سال اخیر منتشر ساخت. برای مدتی بطور مدیر کل اکادمی ادبیات پاکستان در اسلام آباد انجام وظیفه می کرد. به عنوان استاد اعزامی در دانشگاه های چین و مالزی هم منشاء خدماتی بود. درگذشت همچنین شخصیت برجسته

علمی جامعه را فقیرتر می‌کند. فقدان وی را به خانواده اش، دانشگاهیان و شاگردانش صمیمانه تسلیت عرض نموده، از درگاه احدیت آموزش وی را مسئلت داریم.

### درگذشت احمد فراز : شاعر برجسته معاصر پاکستان

احمد فراز ، شاعر معروف اردو در تاریخ ۲۵ اوت ۲۰۰۸م در اسلام آباد بدرود حیات گفت . پدر احمد فراز آقا محمد برق، شاعر اردو و فارسی مقیم در منطقه کوهات اُستان مرزی شمالغربی بود . احمد فراز پس از تکمیل دوره کارشناسی ارشد در ۱۹۵۸م در کراچی به رادیو پاکستان پیوست. سه سال بعد به عنوان مربی زبان اردو به دانشکده اسلامیة پیشاور وارد شد. پس از مدتی به خدمت مراکز ملی پاکستان درآمد و تا سال ۱۹۹۱م در همان سازمان باقی بود ، اما در سمتهای ارشد متعدد از جمله مدیر کل اکادمی ادبیات پاکستان سالها مأموریت داشته است. پس از تقاعد هم سالهای متمادی در سمت مدیر عامل بنیاد ملی کتاب اسلام آباد منشاء خدماتی ارزنده بوده است . یکی از ویژگیهای شعر احمد فراز افکار اعتراض آمیز و مخالفت با نظام جبر و حکومت غیر دمکراتیک در ادوار مختلف کشور بوده است . به دلایلی در جوانان اردو زبان محبوبیت خاصی به دست داشته است . چندین مجموعه های شعری احمد فراز در داخل و خارج کشور چاپ و منتشر شده است . علاقه خود را به فارسی باز می گفت و اسم سه پسر را سعدی ، شبلی و سرمد گذارده است. به خانواده اش و همه علاقه مندان او درگذشت وی را تسلیت می گوئیم. خداوند غریق رحمتش کناد.

مدیر فصلنامه دانش



## یاد شهیدی

کاروان شهید رفت از پیش  
و آن ما رفته گیر و می‌اندیش  
از شمار دو چشم یک تن کم  
وز شمار خرد هزاران بیش  
شاید آن روز که رودکی در فقدان شهید بلخی مرثیه فوق را  
می‌سرود، نمی‌دانست قرن‌ها بعد، مردمانی کثیر در سوک «شهید» دیگری  
خواهند مویید و مرثیه او را از بُن جان تکرار خواهند کرد.

چرخ برخی سال‌ها چنان سهمگین و سنگین می‌گذرد و چهره  
روزگار، برخی برهه‌ها چنان عبوس و ترش‌روست که گذشتن هر لحظه‌اش  
سلول‌های شادی و طراوت و امید را می‌فشرد و له می‌کند؛ گویی بهای  
گذشتن چنین ایامی، دادن جان است. ماه‌هایی که گذشت از آن روزگاران  
خاکستری و تلخ بود که برای گذشتنش غرامت‌های سنگین از جامعه  
فرهیخته گرفت: سید محمد دامادی، علی محمد کاردان، قیصر امین پور،  
سیدجعفر شهیدی، ... و نام‌های دیگر، گوهرهای دیگر، بزرگان دیگر.

استاد سید جعفر شهیدی را - هرچند ایامی را در بیماری می‌گذراند -  
در ناباوری از دست دادیم؛ زیرا باور نمی‌کردیم خاک شوخ چشم بتواند  
کالبدی را در آغوش بگیرد که عصاره و چکیده دانش دین و دنیا است. و  
اکنون، او رفته است و دیگر هیچ اشکی، هیچ آهی، هیچ دریغا و مرثیه‌ای  
جای استاد را در متن جامعه دانشگاهی پُر نخواهد کرد.

استاد سید جعفر شهیدی به سال ۱۲۹۷ ش در بروجرد چشم به جهان  
گشود و در بیست و اند سالگی برای ادامه تحصیلات حوزوی به عراق  
عزیمت نمود. در ۱۳۲۷ با دستی پُر و کوله باری سنگین از دانش و معرفت  
دینی به ایران بازگشت و یکسال بعد (۱۳۲۸) همکاری خود را با استاد  
دهخدا در لغتنامه آغاز کرد. سال‌های پس از آن ضمن ادامه همکاری با  
لغتنامه به کارهای علمی و فرهنگی دیگر پرداخت: تدریس در دبیرستان‌های

تهران، انتشار مجلهٔ فروغ علم، تحصیل در دانشکدهٔ معقول و منقول و اخذ درجهٔ لیسانس، تحصیل در دانشکدهٔ ادبیات و اخذ درجهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی، تدریس در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران و... از جمله فعالیت‌های استاد در آن سال‌هاست.

استاد به سال ۱۳۴۲ به معاونت مؤسسهٔ دهخدا رسید و از سال ۱۳۴۶ همکاری خود را با دکتر محمد معین برای تهیهٔ فرهنگ فارسی معین آغازید. در همان سال (۴۶) به دعوت دانشگاه عمان به اردن سفر کرد و پس از بازگشت از سفر، به ریاست مؤسسهٔ دهخدا منصوب شد. ۱۳۴۹ برای شرکت در کنفرانس اسلامی قاهره، به مصر سفر کرد و در آن کنفرانس حضور فعال داشت. ۱۳۵۱ به الجزایر و ۱۳۵۷ به دعوت دانشگاه بغداد به عراق سفر نمود.

در آبان ماه ۱۳۵۸ مراسمی به منظور بزرگداشت شهید عمر المختار در شهر بنگازی با حضور نمایندگان پانزده کشور آسیایی و آفریقایی و اروپایی و نیز کانادا برگزار شد. دبیرکل اتحادیهٔ مورخان عرب شرح مبسوطی دربارهٔ استعمار چند کشور اروپایی در آسیا و آفریقا بیان کرد. یکی از شرکت‌کنندگان از او پرسید: راه مبارزه با بقایای استعمار چیست؟ دبیرکل پاسخ داد: «ما با اتکا به قومیت و عربیت خود بقیهٔ استعمار را از وطن عربی خواهیم زدود.» استاد شهیدی که در جلسه حاضر بودند، پس از کسب اجازه برای سخن گفتن، گفتند: «من در عین حال که به قومیت و عربیت احترام می‌گذارم، معتقدم قومیت به تنهایی در مبارزه‌های فعلی ملت‌های عرب کافی نیست؛ دلیل آن، اینکه در حال حاضر یکی از کشورهای بزرگ عرب خود را از صحنه کنار کشیده و با اسرائیل پیمان بسته است؛ ولی کشور فارسی زبان ایران، فقط به خاطر احترام به اسلام و به سبب عرق دینی، به فلسطینی‌ها کمک می‌کند؛ بنابراین برای مبارزه با بقایای استعمار باید از وحدت اسلامی استفاده کرد و کوشش ملت‌های غیر عرب را که به خاطر سربلندی نام اسلام با دشمنان عرب و اسلام مبارزه

می‌کنند، نادیده نباید گرفت.»<sup>۱</sup> وزارت فرهنگ و آموزش عالی به سبب سخنان استاد در آن کنفرانس، به طور مکتوب از ایشان قدردانی نمود.

استاد در طول زندگی پُربار خویش سفرهای فرهنگی - علمی دیگری نیز کردند؛ مثلاً سفر به حیدرآباد دکن، سفر به چین به دعوت دانشگاه پکن و سفر به امریکا و سخنرانی در کنفرانس شیعه در دانشگاه تمپل فیلادلفیا. ایشان به سال ۱۳۷۳ از دانشگاه پکن درجه استادی افتخاری گرفتند.

از افتخارات زندگی استاد شهیدی، آثار فراوان ایشان در زمینه‌های گوناگون است. گستردگی دامنه موضوع تألیفات استاد نشان از چند بُعدی بودن و جامعیت ذهن و اندیشه ایشان دارد. برخی از مهم‌ترین کتاب‌های ایشان به این قرار است: مهدویت در اسلام: پیرامون نوشته‌های احمد کسروی (۱۳۲۴)، جنایات تاریخ (۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ در سه مجلد)، چراغ روشن در دنیای تاریخ: زندگانی امام سجاد(ع) (۱۳۳۵)، در راه خانه خدا (۱۳۵۶)، در دیار آشنایان (۱۳۵۸)، پس از پنجاه سال: پژوهشی تازه پیرامون قیام امام حسین(ع) (۱۳۵۸)، شرح لغات و مشکلات دیوان انوری (۱۳۵۸)، تاریخ تحلیلی اسلام (۱۳۶۰)، زندگانی حضرت فاطمه(ع) (۱۳۶۰)، آشنایی با زندگانی امام صادق(ع) (۱۳۶۲)، ستایش و سوک امام هشتم در شعر فارسی (۱۳۶۵)، عرشیان (۱۳۷۱)، شرح مثنوی شریف: دنباله کار استاد فروزانفر (۱۳۷۳)، از دیروز تا امروز: مجموعه مقالات (۱۳۷۳) و...

استاد شهیدی در تصحیح نسخه‌های خطی و احیای مواریت کهن فارسی نیز دستی توانا داشته‌اند. تصحیح آتشکده آذر اثر لطفعلی بیگ آذر بیگدلی (۱۳۳۷)، تصحیح دره نادره اثر میرزا مهدی خان استرآبادی (۱۳۴۱) و تصحیح براهین العجم اثر محمدتقی سپهر (۱۳۵۱) از این جمله است. تسلط استاد به زبان عربی، موجب شد امروز ترجمه چند اثر عربی را به فارسی به قلم توانای ایشان در دست داشته باشیم؛ از جمله ترجمه ابوذر

<sup>۱</sup> - ستوده، غلامرضا؛ «تأثیر نگرش علمی در کار اداری»، نامه شهیدی؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۴؛ ص ۸۵.

غفاری: نخستین انقلابی اسلام (۱۳۳۰)، شیرزن کربلا اثر بنت الشاطی (۱۳۳۲)، انقلاب بزرگ اثر طه حسین (۱۳۳۶) و ترجمه نهج البلاغه (۱۳۶۸) که ترجمه اخیر به عنوان کتاب سال نیز برگزیده شد. برخی مقالات ایشان به زبان عربی چنان به لحاظ زبان و مضمون، قوی و بی نقص بود که در مطبوعات معتبر کشورهای عرب زبان به چاپ رسید.

گذشته از کارهای تحقیقی و علمی استاد، باید به کارهای اجرایی و مدیریتی ایشان نیز اشاره کرد. اگر لغتنامه دهخدا نخستین و یگانه اثر کامل دست جمعی است که در این سرزمین به بار نشست و درمیانه راه متوقف نشده است، یکی از مهم ترین دلایلش مدیریت دانشی مردی چون شهیدی است. بیش از ده سال ریاست هیئت مدیره موقوفات مرحوم محمود افشار نیز از زمره کارهای مدیریتی استاد است.

شیوه تدریس استاد شهیدی در دروس دانشگاهی نیز با روش بسیاری از استادان امروزی متفاوت بود. ایشان به نظام واحدی (به تعبیر خودشان، نظام بین و برو!) اعتقادی نداشتند و در هر درس فارسی یا عربی - به شیوه حوزه های علمیه - تمام متن کتاب را به طور کامل و با جزئیات تدریس می کردند. به همین سبب دانشجویان ایشان - بر خلاف بسیاری از دانشجویان این زمانه - تعداد زیادی از متون اصلی ادبیات فارسی و عربی را به طور کامل نزد استاد خوانده و آموخته اند.

اما، اکنون دیگر استاد سید جعفر شهیدی بر عرش نشست است و ما دانشجویان با حسرت نگاه مان را به آسمان دوخته ایم و با چشمانی اشکبار از درگاه باری تعالی برای خویش و استادمان طلب رحمت می کنیم. بمانه و کرمه.

\*\*\*\*\*

**گزارش هم‌اندیشی‌های علمی  
انجمن ادبی فارسی  
۱ - «بازتاب انقلاب اسلامی در ادبیات معاصر»**

روز یکشنبه ۲۶ خرداد ۱۳۸۷ هـ.ش برابر با ۱۵ ژوئن ۲۰۰۸ م هم‌اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی «بازتاب انقلاب اسلامی در ادبیات معاصر» مناسبت تقارن با نوزدهمین سالگرد رحلت امام خمینی، با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید. این هم‌اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن‌گاه سرپرست انجمن به ریاست محترم اجلاس به جناب آقای **ماشاءالله شاکری** سفیر ارجمند جمهوری اسلامی ایران، میهمان ویژه جناب آقای **صاحب فصول** رایزن محترم فرهنگی و مقاله‌نویسان، سخنسرایان و عموم شرکت‌کنندگان این همایش خیرمقدم عرض کرد.

سخنرانان و مقاله‌نویسان این هم‌اندیشی علمی استادان و پژوهشگران ایرانی و پاکستانی از جمله مدیر فصلنامه «دانش» و سرپرست انجمن سید مرتضی موسوی، مسوول کتابخانه گنج بخش آقای دکتر مهدی حسینی، پژوهشگر و فهرست‌نگار برجسته دکتر محمد حسین تسبیحی، دانشیار گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین سرکار خانم رضیه اکبر، مربی گروه فارسی دانشگاه مزبور، خانم رابعه کیانی، استادیار دانشگاه بین‌المللی اسلامی، آقای مظفر علی کشمیری، رایزن محترم فرهنگی ج.ا.ایران آقای صاحب فصول و سفیر ارجمند ج.ا.ایران جناب آقای ماشاءالله شاکری بوده‌اند.

فارسی‌گویان پاکستانی و شاعران ایرانی از جمله خانم سمن عزیز، خانم رضیه اکبر، آقای انجم خلیق، آقای ستاردهدشتی، آقای جاوید اقبال قزلباش، آقای سید سلمان رضوی و آقای دکتر تسبیحی «رها» سروده‌های خود را عرضه داشتند.

آقای دکتر محمدحسین تسبیحی با ارائه مقاله با عنوان «شعر دفاع مقدس» تحلیل و تجزیه‌ای که دانشمند معاصر ایرانی دکتر منوچهر اکبری از

شعر پس از انقلاب اسلامی روی سه موضوع عمده انجام داده است، را بررسی و معرفی نمود و نمونه هایی از برخی شاعران معاصر از جمله از قطعات سروده امام راحل سود جست.

آقای دکتر مهدی حسینی در مقاله تحقیقی خود باعنوان «**بررسی چگونگی و برخی ویژگی های شعر دوره انقلاب اسلامی**» با بازگویی مختصات انواع شعری معاصر پس از انقلاب، ویژگیهای هفتگانه را بر شمرد. آقای مظفر علی کشمیری نخست سوابق فارسی سرایی در پاکستان مستقل از شصت و یک سال پیش را در گفتار پژوهشی باعنوان «**انعکاس انقلاب اسلامی در شعر معاصر فارسی در پاکستان**» را طی ۳۰ سال اخیر با تبیین شرح حال کوتاه هشت نفر شاعر و نمونه های شعر فارسی آنان شرح داد. تعدادی از این فارسی سرایان در دهه های اخیر بدرودحیات گفته اند. اما سروده های فارسی آنان بیانگر ایران دوستی، تجلیل از انقلاب اسلامی و رهبر معظم می باشد.

آقای سید مرتضی موسوی با ارایه مقاله پژوهشی باعنوان «**بازتاب انقلاب اسلامی در ادبیات معاصر باعقب نمای مشروطیت تا امروز**» تاریخچه شعر صد سال اخیر و آثار منتور را گزارش کرد و در این راستا سروده های یحیی دولت آبادی، حجة الاسلام بهجتی، محمد حسین شهریار، مشفق کاشانی و دهها شاعران معاصر ایران و پاکستانی را که در شعر اصلاح گرانه نهضتهای مشروطیت و یا انقلاب اسلامی را منعکس ساخته اند، بازگفت.

سرکار خانم رابعه کیانی در گفتار علمی باعنوان «**تأثیر و نفوذ انقلاب اسلامی و رهبر معظم آن در شعر معاصر زبان اردو**» به تبیین عمق اندیشه های انقلابی در جامعه پاکستانی به خصوص انعکاس آن در شعر طی سه دهه اخیر پرداخت. بابررسی قطعات شعری اردو سرایان نه گانه که برخی از آنان در دهه اول انقلاب و بیشتر در دومین و سومین دهه انقلاب بر تجلیل و تمجید از انقلاب اسلامی و بنیانگذار ارجمندش امام راحل توجه داشتند، دلیل آورد که افکار سرایندگان و اندیشمندان پاکستانی تحت تأثیر عمیق نظرات امام خمینی و تحولات مثبت انقلاب اسلامی قرار دارند.

سرکار خانم رضیه اکبر در مقاله ادبی تحلیلی باعنوان «**ادبیات، نیروی جنبش انقلاب**» عواملی را که منتج به انقلاب اسلامی و عواقبی را که به ایجاد

جامعه‌اصلاح‌شده انقلابی موجب گشت، تقویت و تحکیم نیروی جنبش انقلاب را در چارچوب ادبیات دوره انقلاب بررسی نمود.

جناب آقای سید مرتضی صاحب فصول در مقاله پژوهشی باعنوان «بازتاب انقلاب اسلامی در ادبیات معاصر» از ۱۳۴۱ هـ.ش تاکنون دوره‌های ششگانه شعر انقلاب آفرین و انقلاب پسند را از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۰ از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷، از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ و در دوره‌های بعدی محتوا و مختصات شعر انقلاب را بررسی و از برخی از پیشقراولان شعر انقلابی برای پیش‌برد فکر و اندیشه انقلاب اسلامی تمجید نمود.

جناب آقای ماشاءالله شاکری در ضمن خطابه ریاست، نخست خدمات مرکز تحقیقات فارسی و ایران و پاکستان و انجمن ادبی فارسی اسلام آباد / راولپندی را در ترویج پژوهش‌های نوشتاری و گفتاری بوسیله زبان پُرعدوبت فارسی ستایش کردند و ابراز امیدواری کردند که مثل هشت سال اخیر که انجمن ادبی فارسی در برگزاری همایش‌های علمی و پژوهشی مجدانه کوشا بود، در آینده هم با تعیین قبلی موضوعات دقیق، به فعالیت‌های ادبی خود ادامه خواهد داد. ریاست محترم جلسه در بیانات شیوای خود، از ایات مختلف حافظ و شاعران سرشناس انقلاب اسلامی سودجسته اهمیت عوامل گونه‌گونی را که به ثمر رسیدن انقلاب منتج شد تحلیل و تجزیه کردند که مورد توجه حضار ارجمند قرار گرفت.

فارسی‌سرایان نامبرده سروده‌های خود را بیشتر در موضوع «انقلاب اسلامی» عرضه داشتند که توجه شرکت‌کنندگان را جلب کرد.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران، رایزنی فرهنگی و خانه فرهنگ، دبیران مجتمع آموزشی امام حسین(ع)، استادان و پژوهشگران دانشگاه ملی زبانهای نوین و دانشگاه بین‌المللی اسلامی، ادیبان و سخنسرایان شهروند اسلام آباد و راولپندی و فارسی‌دانان افغانی، تاجیکی، پاکستانی در این هم‌اندیشی علمی حضور داشتند. نمایندگی صدا و سیمای مرکز اسلام آباد جهت تهیه فیلم و خبر از این اجلاس علمی اقداماتی معمول داشتند. در پایان برنامه از شرکت‌کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

## ۲- «آغاز و ارتقاء آثار و افکار عرفانی از علی بن عثمان هجویری و سنایی تا عطار و مولانا»

روز یکشنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۸۷ هـ.ش برابر با ۱۳ ژوئیه ۲۰۰۸ م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی «**آغاز و ارتقاء آثار و افکار عرفانی از علی بن عثمان هجویری و سنایی تا عطار و مولانا**» بمناسبت تقارن با نه صد و نود و ششمین سال ارتحال علی بن عثمان هجویری و هشت صد و دومین سال تولد مولانا با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به ریاست محترم اجلاسیه جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مقاله نویسان، شاعران و عموم شرکت کنندگان این همایش خیر مقدم عرض کرد و خاطر نشان ساخت که در سالهای گذشته درباره هر کدام از شخصیت‌های عرفانی بطور جداگانه همایشهایی ترتیب یافته است. اما اولین دفعه چهار رکن اساسی عرفان و تصوف را در هم اندیشی علمی واحد مورد پژوهش و تحقیق قرار می دهیم.

سخنرانان و مقاله نویسان این هم اندیشی علمی استادان و پژوهشگران ایرانی، افغانی، پاکستانی از جمله پژوهشگر و فهرست نگار ممتاز دکتر محمد حسین تسبیحی، استاد ادبیات موسسه آموزشی افغانی استاد لعل محمد مینگل، مربی گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین خانم امیر یاسمین، مسئول کتابخانه گنج بخش دکتر مهدی حسینی، استادیار دانشگاه بین المللی اسلامی دکتر سیده چاند بی بی، دانشجوی دوره دکتری زبان و ادب فارسی دانشگاه تهران خانم شگفته یسین عباسی، مربی گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی آقای مظفر علی کشمیری، مربی گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین خانم رابعه کیانی، مدیر فصلنامه دانش و سرپرست انجمن سید مرتضی موسوی، رایزن محترم فرهنگی جناب آقای صاحب فصول بوده اند. شاعران پاکستانی و ایرانی خانم سمن عزیز و دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) سروده های خود را عرضه داشتند.



خانم امبر یاسمین در مقاله پژوهشی خود با عنوان «**آغاز و ارتقاء عرفان و تصوف از قرن پنجم تا قرن هفتم هجری**» سوابق عناصر عرفانی را از سده های اول اسلامی تا قرن هفتم هجری تبیین داشت و با آوردن تعریف و اقتباسهای عرفانی موضوع را مورد بحث قرار داد.

عنوان مقاله آقای دکتر مهدی حسینی «**لمعات شیخ فخرالدین عراقی**» بود ولی در ضمن تبیین شمه ای از احوال و آثار عراقی، وی یادآور گردید که عراقی همدانی در حدود یک ربع قرن در مولتان اقامت داشت و مرید عارف بزرگ آن سرزمین کهن سال بهاءالدین زکریا مولتانی بوده است. او ویژگیهای لمعات را با استناد از دکتر عبدالحسین زرین کوب بیان داشت. آقای لعل محمد مینگل در مقاله تحقیقی «**از سنایی تا مولوی**» برخی از نکات مهم در حیات و افکار دو تن از رکن مهم کاخ عرفان در ادب را با اقتباس از اشعار فکر انگیز سنایی و مولوی عنوان کرد که در حضار گرامی همایش علمی حسن اثر فراوانی داشت.

«**برداشت عطار در تذکرة الاولیا از کشف المحجوب هجویری**» عنوان مقاله آقای دکتر محمد حسین تسبیحی بود. وی به آگاهی رسانید که فقط در دو مورد عطار در تذکرة الاولیا تذکر و اقتباس از متن کشف المحجوب کرده است. اما واضح است که عطار تحت تأثیر تعلیمات عرفانی علی بن عثمان هجویری افکار عرفانی خویش را پیش می برد.

خانم رابعه کیانی مقاله ادبی خود را با عنوان «**احوال و افکار عرفانی سنایی به ویژه مثنوی حدیقة الحقیقة او**» ارائه داد. وی به این امر اشارت نمود که در مرحله اول سنایی به حکمرانان و امرا در قصاید مدح و ستایش می کرد اما پس از ایجاد تحول، خود را به توحید الهی، ارشاد و سلوک وقف نمود. وی همچنین ویژگیهای پژوهشی عرفانی حدیقة الحقیقة را بررسی نمود.

موضوع مقاله آقای مظفر علی کشمیری «**سیری در آثار و افکار عطار نیشابوری به ویژه الهی نامه وی**» بوده. بنابر شواهد موجود تعداد آثار عطار را در نثر و نظم میان ۱۱۴ تا ۱۹۰ اثر ضبط کرده اند. او نه اثر منظوم و منثور عطار را به طور جداگانه معرفی کرده و آنگاه به تبیین ویژگیها و خلاصه مثنوی الهی نامه پرداخت.

«**تراجم کشف المحجوب به اردو**» عنوان مقاله ادبی دکتر سیده چاند بی بی بوده که در آن اهمیت نفوذ افکار علی بن عثمان هجویری در جامعه

شبه قاره با تبیین تراجمی که به زبان اردو طی قرن‌ها انجام گرفته، خاطر نشان گردید. او مشخصات برخی از تراجم چاپ شده را نیز بمیان آورد.

خانم شکفته یسین عباسی در مقاله علمی باعنوان «مقایسه طبقات صوفیه خواجه عبدالله انصاری به کشف المحجوب هجویری» علاوه بر بررسی ویژگی‌های هر دو اثر منثور متصوفانه همسانیه‌های فکری دو عارف بزرگ که در زمانهای مختلف می زیسته اند، اما اندیشه های عارفانه شان در آسمان جهان بینی درخششی خاص داشته ، مورد بحث قرارداد .

«نگاهی به زندگی و اندیشه های مولانا» عنوان مقاله پژوهشی آقای سید مرتضی موسوی بوده که در آن دوره های مختلف زندگانی مولانا مورد تحلیل و تجزیه قرار گرفت و نقش برهان الدین محقق ترمذی، شمس تبریزی، صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی در پدید آوردن آثار و تحولات فکری مولانا با شاهد آوردن دهها بیت از مثنوی معنوی و کلیات شمس بررسی گردید.

«احوال و افکار شاه همدان سید علی همدانی» عنوان مقاله تحقیقی جناب آقای صاحب فصول بود که در آن از تعداد کثیر آثار منظوم و منثور سید علی همدانی و در عین حال مسافرت‌های پیاپی سید علی همدانی از کشورهای شبه قاره، آسیای مرکزی، عربستان و سایر مناطق از جمله دوازده دفعه به حج خانه خدا مشرف گردید، عنوان شد. در همین ضمن خاطر نشان گردید که بر طبق شواهد، وی به مدت بیست سال متوالیا در همدان - زادگاه خود اقامت داشت. بظاهر اغلب آثار وی در همان دوره پدید آمده است. ایشان یادآور گردید که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چند کتاب در موضوع سید علی همدانی چاپ و نشر کرده است.

خانم سمن عزیز منقبت حضرت امیر(ع) بمناسبت موضوع عرفانی هم اندیشی علمی که سروده بود و دکتر تسبیحی «رها» درباره ترجمه اردوی رباعیات مولانا قطعه شعری عرضه داشتند.

پیش از پایان مراسم سرپرست انجمن در ضمن ابراز امتنان و تشکر از حضار محترم، مقاله نویسان و سخنوران به آگاهی رساند که سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران جناب آقای ماشاءالله شاکری که معمولاً در اجلاس‌های انجمن حضور بهم می رسانند، بعلت مسافرت در اجلاسیه هم اندیشی امروزی تشریف نیاورد و انشاءالله در جلسات آتی شرف حضور خواهند داشت.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران، رایزنی فرهنگی و خانه فرهنگ، استادان و پژوهشگران دانشگاه ملی زبانهای نوین و دانشگاه بین المللی

اسلامی، نویسندگان و ادیبان شهروند اسلام آباد / راولپندی و فارسی دانان افغانی و پاکستانی در این هم اندیشی علمی حضور داشتند. نمایندگی صدا و سیما مرکز اسلام آباد جهت تهیه فیلم و خبر از این اجلاس علمی اقداماتی معمول داشتند.

این هم اندیشی سه ساعت و نیم به طول انجامید و در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

## ۴ - «میراث ادبی مشترک میان ایران و کشورهای منطقه»

روز یکشنبه ۳ شهریور ۱۳۸۷ هـ ش برابر با ۲۴ اوت ۲۰۰۸ م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی «میراث ادبی مشترک میان ایران و کشورهای منطقه» با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید. در دعوتنامه هم اندیشی علمی تصریح گردیده بود. «امیداست در این جلسه برای میراث مشترک مرور داشته و به ویژه بخش های ناشناخته و یا کمتر پرداخته آن را طرح نمود. چه آنکه می دانیم هنوز متون و ادیبان بسیار در گنجینه های ادب فارسی هستند که به نسل کنونی معرفی نشده اند».

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به ریاست محترم اجلاس جناب آقای دکتر عین الله مدتلی سفیر محترم جمهوری آذربایجان در اسلام آباد و میهمانان ویژه آقایان سعادت نژاد و دکتر محمد حسین تسبیحی و مقاله نویسان و حضار ارجمند خیر مقدم عرض کرد و خاطر نشان ساخت که مقاله نویسان محترم همایش علمی به ابتکار خود موضوعاتی را انتخاب کرده اند که با تعیین موضوع کنونی همایش بیشتر مقارن است. سخنرانان و مقاله نویسان این هم اندیشی علمی استادان و پژوهشگران ایرانی، آذربایجانی و پاکستانی از جمله آقای مظفر علی کشمیری مدرس گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی، خانم امیر یاسمین مرّبی گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، دکتر مهدی حسینی مسئول کتابخانه گنج بخش مرکز، خانم رابعه کیانی مرّبی گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، خانم شکفته یسین عباسی دانشجوی دوره دکتری دانشگاه تهران، خانم دکتر سیده چاند بی بی استادیار دانشگاه بین المللی اسلامی، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه دانش و

سرپرست انجمن ادبی فارسی، آقای دکتر محمد حسین تسبیحی پژوهشگر و فهرست نگار ممتاز و آقای دکتر عین الله مدتلی سفیر محترم جمهوری آذربایجان در اسلام آباد، بوده اند.

آقای مظفر علی کشمیری در مقاله پژوهشی خود با عنوان «**معراج نامه** شیخ رئیس ابو علی سینا» یکی از آثار فارسی منشور شیخ رئیس را که باوصف چاپهای چهارگانه سنگی و سربی میان صفحات ۲۶ الی ۵۰ صفحه کمتر پرداخته شده است را نه فقط مشروحاً معرفی نمود بلکه اقتباساتی چند جهت استفاضه حضار ارجمند عرضه داشت.

عنوان مقاله تحقیقی سرکار خانم امیر یاسمین «**فیضی فیاضی : احوال، آثار و شخصیت او**» بود. وی خاطر نشان ساخت که فیضی فیاضی اکبرآبادی شخصیت چند بُعدی داشت. علاوه بر داشتن یدطولی در شعر و سخن ابوالفیض که سمت ملک الشعرايي دربار اکبر شاه را بعهدده داشت، مولف تفسیر بی نقط کلام الله مجید بود. او مختصات و ویژگی های شعر فارسی فیضی را نیز بر شمرد. آقای دکتر مهدی حسینی در مقاله ادبی «**عبدالعلی تحسین : فارسیگوی قرن دوازدهم بلتستان**» احوال و آثار شاعر ناشناخته که در حدود ۲۴۰ سال پیش می زیست و شعر منسجم و استوار سروده و کلیاتش اذهان روشن نام و اسم با مسمی است را با آوردن شواهد تبیین داشت.

«**گلبدن بانو بیگم : نویسنده تاریخ همایون نامه**» عنوان مقاله سرکار خانم رابعه کیانی بود. وی درباره زندگی و آموزش و تربیت گلبدن بانو بیگم که اسم اصلیش صالحه سلطان بود و تا ۶۶ سالگی به طور بانوی خانه دار بسر می برد، از این که خواهر همایون شاه بود و ابوالفضل نویسنده اکبرنامه درخواست نموده بود که بنابه سوابق همراه بودن گلبدن بانو بیگم در سفر و حضر آگاهی های دست اول از احوال واقعی برادرش داشت، کتابی درباره وی بنگارد، به تألیف تاریخ «**همایون نامه**» دست زد که در دوره تیموریان شبه قاره کتابی منفرد تاریخ است که به قلم یک نویسنده زن پدید آمده.

سرکار خانم شکفته یسین عباسی مقاله پژوهشی خود را با عنوان «**زیب النساء مخفی برجسته ترین شاعره فارسی شبه قاره**» ارائه داد. وی یادآور گردید که زیب النساء مخفی ابیاتی سروده که در شبه قاره جنبه ضرب المثل پیدا کرده نظیر :

شنیدم ترک خدمت کرد عاقل خان به نادانی

چرا کاری کند عاقل که باز آید پشیمانی

وی علاوه بر علوم متداول در فن شعر سرایی از کلیم کاشانی ملک الشعرای وقت تلمذ داشت.

**«رئیس امروهوی : شاعر ذو لسانین قرن بیستم پاکستان»** عنوان مقاله ادبی خانم دکتر سیده چاند بی بی بوده که در آن شخصیت چند بُعدی رئیس امروهوی متوفی ۱۹۸۸م به عنوان فارسیگوی معاصر پاکستان با اقتباس آثار شعری فارسی او معرفی گردید. وی در زندگانی مثمر خود نه فقط روزنامه نویس برجسته، ستون نگار درباره موضوعات علمی به خصوص فلسفه، شاعر بداهه گوی که تا ۴۰ سال هر روز بدون تعطیل در روزنامه معروف جنگ قطعاً شعری درباره مسائل روز انشاد و چاپ نمود، در تاریخ روزنامه نویسی پاکستان وزنه ای به شمار می رفت. وی خاطر نشان ساخت که در سالهای آخر زندگانی به علت کثرت مشغله به فارسی سرایی نمی رسید ولی در سالهای جوانی علاقه ای مفرط به فارسیگویی نشان می داد.

موضوع مقاله آقای سید مرتضی موسوی **«چند سخنور اصفهانی تبار دوره صفویه در شبه قاره»** بوده. پس از بررسی وضع ادبی دوره صفویه و عوامل نقل و انتقال سخنوران، ادیبان و دانشمندان از فلات ایران به شبه قاره در قرون دهم تا دوازدهم، وی شمه ای از احوال و آثار و نمونه اشعار شکیبی اصفهانی، صفی اصفهانی، روح الامین اصفهانی، نویدی اصفهانی و صائب اصفهانی را تبیین داشت و نتیجه گرفت که حضور سخنوران فارسی زبان ایرانی تبار در دربارهای سلاطین و امرای مسلمان شبه قاره در گسترش فرهنگ و دانش فارسی در این سرزمین پهناور تأثیر به سزایی داشته است.

**«سیر زبان فارسی در منطقه»** عنوان مقاله ادبی آقای دکتر محمد حسین تسبیحی بود. وی ترویج زبان فارسی در کشورهای آسیای میانه و قفقاز، شبه قاره و سایر کشورهای همجوار را همزمان با نشر و اشاعت دین مبین اسلام در این سرزمینهای پهناور با اختصار و جامعیت تبیین داشت و خاطر نشان ساخت که مسلمانان زبان عربی را به عنوان زبان دینی و زبان قرآنی نگاه می کردند ولی زبان فارسی نیز نزد آنها دارای جنبه مذهبی بود. بهمین سبب به فراگیری آن که نسبت به عربی سهلتر محسوب می شد، می پرداختند. به همین سبب است که در چند قرن زبان فارسی در اغلب کشورهای مسلمان نشین نقش زبان مکالمه و ابلاغ و تبلیغ را پیدا کرد.

**«شمه ای از سوابق زبان و ادب فارسی در آذربایجان»** عنوان خطابه ریاست جناب آقای دکتر عین الله مدتلی بود و در این گفتار ایشان خاطر نشان

ساخت که رشد و اعتلای ادب فارسی از قرن یازدهم تا شانزدهم میلادی در آذربایجان صورت گرفت و در این زمان بود که در حدود یک هزار نفر نویسنده، ادیب و شاعر فارسی سرا در سراسر آذربایجان آن وقت در گسترش فارسی گوئی و فارسی نویسی سهم شایانی داشتند. از چند نفر برجسته که سفیر محترم آذری نام برد نظامی گنجوی و قطران تبریزی از همه ممتاز می باشند. در پایان سخنان خود رئیس محترم جلسه خدمات انجمن ادبی فارسی را در ترویج فعالیتهای پژوهشی ستود و ابراز داشت که مثل سابق در آینده نیز برای خود احساس «افتخار و شرف» خواهد کرد که در اجلاسهای انجمن حضور بهم رساند.

در قسمت قرائت شعر، آقای دکتر تسبیحی «رها» قطعه شعری را که در تجلیل از خدمات ۴۵ ساله انجمن ادبی فارسی سروده بود، عرضه داشت و مورد حسن توجه حضار ارجمند قرار گرفت. سرپرست انجمن در ضمن ابراز تشکر از رئیس جلسه، مقاله نویسان و خانمها و آقایان ارجمند از جمله استادان، فارسی‌شناسان ایرانی، افغانی و پاکستانی خاطر نشان ساخت که هشت سال پیش موقعی که تصمیم گرفته بودیم اجلاسهای انجمن را مرتباً، هر ماه تشکیل بدهیم در هر جلسه غیر از یکی دو نفر خانم یا آقا همه مقاله نویسان در سنین بالاتر از چهل می بودند اما در سالهای اخیر بحمدہ تعالی به استثنای دو سه نفر همه مقاله نویسان در هر جلسه در سنین کمتر از چهل سال می باشند، گوئی هدف ما که سپردن زمام امور پژوهشی گفتاری زبان و ادب فارسی به نسل جوان بوده، را تاحدی بدست آورده ایم.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران، رایزنی فرهنگی و خانۀ فرهنگ، استادان و پژوهشگران دانشگاه‌های بین‌المللی اسلامی و ملی زبانهای نوین، رئیس سازمان صدا و سیما، مرکز اسلام آباد و سایر شخصیتها در این هم اندیشی حضور داشتند. نمایندگی صدا و سیما جهت تهیه فیلم و خبر از این اجلاس علمی اقداماتی معمول داشتند.

این هم اندیشی در حدود سه ساعت به طول انجامید و در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.



## کتابهای تازه

**۱ - اقبال اور قائداعظم** (اردو) تألیف احمد سعید، ناشر اقبال اکادمی پاکستان لاهور، چاپ سوم، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۱۰۰ روپیه، ۱۲۷ ص.  
این کتاب که برای اولین دفعه در ۱۹۷۷م بمناسبت سدهٔ میلاد اقبال تدوین و منتشر گردیده بود دارای سه فصل باعنوان اختلافات، هم آهنگی و یکسانی خیالها، پایان اختلافات در میان دو تن از برجسته ترین شخصیت های شبه قاره که یکی شاعر متفکر و در عین حال ارایه کنندهٔ تصور مملکت اسلامی در شبه قاره و دومین بنیانگذار کشور اسلامی پاکستان می باشند، در حین حیات تماسهایی مکرر داشتند. غیر از دیدار حضوری مکاتبات میان هر دو در پیشرفت نهضت استقلال و تأسیس پاکستان سهم بسزایی داشته است. نامه های اقبال بنام قائداعظم در ضمیمه کتاب (۹۹ - ۱۱۵) آمده. در آخر کتاب غیر از کتابشناسی، فهرست اشخاص، اماکن و سایر آن یکجا درج شده است. از این که هفتاد سال از درگذشت اقبال و شصت سال از ارتحال قائداعظم گذشته برای آگاهی نسلهایی که پس از تأسیس پاکستان به سن شعور رسیده اند نشر و نشر مکرر چنین آثار آموزنده سودمند می باشند.

**۲ - تذکرهٔ نتایج الافکار** مولف محمد قدرت الله گوپاموی، تصحیح یوسف بیگ باباپور، ناشر مجمع ذخائر اسلامی قم، ۱۳۸۷ هـ. ش شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۸۰۰۰ تومان با صحافی مرغوب. تذکرهٔ نتایج الافکار در ردیف تذکره های عمومی است و مشتمل بر تراجم پانصد و سی ونه نفر از شعرای قدیم و جدید می باشد. محمد قدرت الله گوپاموی (م ۱۲۸۱ هـ. ق) شاعر و فارسی نویس به دستگاه حکمران کرناٹک (جنوب هند) نواب محمد غوث خان متخلص به اعظم و صاحب تذکره های صبح وطن و گلزار اعظم وابستگی داشته است. تذکرهٔ نتایج الافکار کراراً در شبه قاره چاپ گردیده. اردشیر شاهی خدا رحم مرزبان اله آبادی خاضع آنرا در چاپخانهٔ سلطانی بمبئی در دیماه ۱۳۴۶ به زیور طبع آراسته و نشر کرده بود که تصویر صفحه

اول و آخر آن در این کتاب آورده شده ، گویاموی درباره هر شاعر اطلاعات مختصری در نصف صفحه تا دو سه صفحه به دست داده ، مصحح هیچ گونه اطلاعاتی که طی ۱۵۰ سال اخیر با پیدا شدن دهها نسخه خطی و نشر صدها کتاب تاریخ و تذکره که ما هم اکنون در اختیار داریم در حواشی مضاف نکرده است . گرد آورنده در مقدمه هیجده صفحه ای ترجمه احوال و آثار گویاموی را آورده واصل کتاب هم دارای دیباچه نویسنده (۱۶ صفحه ) می باشد. فهرست مطالب در آخر کتاب (۲۴ صفحه ) فراهم گردیده. اگر فهرس سه گانه تدوین و چاپ می شد برای پژوهشگران در استفاده از این تذکره تسهیلی بدست داده می شد. کوشش های موسسه مجمع ذخایر اسلامی قم در نشر فهرستگان نسخه های خطی و آثار ادبی در خور ستایش می باشد.

### ۳ - تفسیر یعقوب چرخ

به اهتمام دکتر حسنعلی محمدی ، لیلا حمادی ، ناشر فرتاب ، تهران چاپ اول ۱۳۸۷ ، شمارگان ۲۰۰۰ نسخه، بها ۴۵۰۰ تومان با مقدمه ای در شرح حال یعقوب چرخ ( صص ۱۱ - ۲۱ ) و پیشگفتار مفسر که در قرن هشتم و نهم هجری می زیسته. نسبت وی به شهری بنام چرخ در خراسان قدیم یا روستایی در غزنین حدس زده شده . در حدود ۵۰ سوره از کلام الله مجید در این تفسیر آمده است . چرخ تفسیر را با ترجمه مشروح ممزوج نموده و در برخی از آیات از ابیات استادان مسلم استفاده کرده . بطور نمونه و هو علی کل شی قدیر را چنین شرح داده : « و اوست بر همه چیز توانا . توکل به او کن ای مومن چون که دانستی که معبودی چنین داری زهد و تقوی و فتوی را به حطام دنیا مفروش و به مناصب ارباب ملک دنیا را التفات منمای . حکیم غزنوی می گوید

مسازید از برای نام ودام وکام، چون مردان      جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی

\*\*\*

منگر به هر گدایی که تو خاص از ان مایی      مفروش خویش ارزان که تو بس گرانبهایی،

تفسیر یعقوب چرخ قبلاً به ظاهر در ۱۳۱۳ هـ توسط علی بهائی (بمعنای برادر ) و شرف علی تاجران کتب و مالکان مطبع محمدی در



مطبع ناگرا محمدی بمبئی به زیور طبع آراسته شده بود، که چهار صفحه از آن در این کتاب به صورت تصویر چاپ گردیده . گرد آورنده محترم در شرح حال یعقوب چرخى اطلاعات جالبی پیرامون علم تفسیر بدست داده است. در مورد روش چرخى می نویسد : « اما روش و شیوه چرخى در تفسیر خود هم بر منهج محدثین استوار است وهم در جای جای کتابش روش عقلی را به کار گرفته که بیشتر مبتنی است بر شرح نظرات و تاویلات او که در مجموع تفسیر او را باید نمونه ای از تفاسیر گردآوری شده دانست . متن تفسیر از ص ۳۳ تا ۳۱۰ ادامه دارد. فهرست اعلام نام های اشخاص و جای ها و ابیات در ده صفحه درج شده است.

**۴ - حکومت اسلامی** ( اردو ) امام خمینی موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی امور بین المللی ، ناشر مکتبه عرفانیه لاهور ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، چاپ ۲۰۰۸م ، ۱۹۲ صفحه، بها ۱۵۰ روپیه . این ترجمه ۱۳ سخنرانی امام خمینی ره است که در سال ۱۳۴۸ شمسی در نجف اشرف ایراد فرموده بود و قبلاً هم با عناوین مختلف بخصوص در دوره رژیم ستمشاهی پهلوی مخفیانه چاپ و نشر می گردید. هم اکنون در پنج بخش متمایر تقسیم و از زیور طبع آراسته گردیده است. باید در نظر داشت که نه سال قبل از به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی، امام خمینی در حال تبعید جهت آماده ساختن اذهان مردم برای انقلاب اسلامی چنین موضوعات را عنوان می کردند که در ۱۳۵۷ هـ. ش بشمر رسید.

**۵ - دیوان سعید خان ملتانی** ( قصاید ، غزلیات و مقطعات ) (فارسی) با مقدمه و تصحیح دکتر معین نظامی، ناشر : گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده خاور شناسی ، دانشگاه پنجاب لاهور ، ۲۰۰۸م ، شمارگان ۵۰۰ نسخه ، بها ۶۰۰ روپیه

فهرست مطالب دیوان مزبور بدین قرار است : شرح احوال و آثار سعید خان قریشی ملتانی صص ۷ - ۹۷ از مصحح، دیباچه کلیات سعید خان از شاعر ، ۹۹ - ۱۳۵ ، دیباچه دیوان سعید خان قریشی از محمد صالح کنبوه لاهوری ۱۳۷ - ۱۴۴ ، دیباچه بی نقط از شاعر ۱۴۵ - ۱۶۰ ، قصیده ها ۱۶۱

۲۹۶ - غزل‌ها ۲۹۷ - ۴۳۳ ، مقطعات ۴۳۴ - ۴۴۸ ، خاتمه دیوان از علی امجد ۴۴۹ - ۴۵۴ . سعید خان ملتانی (م ۱۰۸۷ هـ / ۱۶۷۶م) از شاعران و ادیبان برجسته هندی نژاد فارسی زبان در دوره شاهجهانی و عالمگیری بوده است. در اصناف قصیده و غزل اقتفای سعید از استادان مسلم پیشین شعر فارسی، دلیلی بر این است که دواوین شاعران متقدم و متوسط را مورد مطالعه قرار داده و به سبک و شیوه سخنسرایی آنان آشنایی کافی داشته است. در صنف قصیده با استقبال از انوری، ظهیر فاریابی، خواجوی کرمانی، خاقانی، سعدی شیرازی، عرفی شیرازی و دیگران تسلط خود را به ظهور رسانیده است. در تغزل هم به سعدی، نظامی، حافظ، نظیری و به سایر اساتید غزل‌سرا توجه داشته: احیای دیوان سعید خان ملتانی، چگونگی شعر فارسی را در منطقه ملتان در قرن یازدهم هجری قمری برای خوانندگان روشن می‌کند. توفیق بیش از پیش مصحح گرامی در سرانجام رساندن پژوهشهای ادبی فارسی خواهانیم.

۶ - **مجموعه شعر: نغمه های لیلایی**، سراینده حسن علی محمدی (۱۳۳۷ -) ناشر فرتاب تهران، ۱۳۸۷ هـ. ش قطع کوچک ۱۴۸ ص، بها ۲۰۰۰ تومان، شمارگان ۲۰۰۰ نسخه.

این مجموعه مشتمل بر حدود ۷۰ قطعه شعر کوتاه و بلند است که در حدود یک سوم آن دوبیتی های است که در هر صفحه جداگانه درج شده بطور نمونه دوبیتی با عنوان هدیه

چيست اين هديه تماشايبی  
 اي تو معنای معرفت بپذیر  
 قطره ای در حضور دریایی  
 برگ سبزم به رسم شیدایی  
 نغمه های لیلایی که عنوان مجموعه هست قطعه نه بیتی است که بیت اول و آخر در این جا می آوریم :

از یک طرف دلم زهوا داری تومست  
 از یک طرف شکسته تر از هر چه بود و هست  
 پرواز می کند دل و از شوق می رود  
 آنجا که نغمه نی و ساز و ستاره است  
 سراینده « پرواز » تخلص می کند ولی کمتر در قطعات شعری بکار

می برد.

## ۷ - مقالات عارف (فارسی) دفتر دوم

به کوشش دکتر عارف نوشاهی ، ناشر بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ، چاپ اول ۱۳۸۶ ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، ۷۷۶ ص ، بها ۷۸۵۰ تومان . در پیشگفتار گردآورنده می‌خوانیم : « دفتر دوم مقالات عارف در مفهوم متعارف مجموعه مقالات نیست بلکه دربرگیرنده متون گونه فارسی است و رویهم رفته بیست و هفت متن دارد. از آن میان بیست رساله به صورت کامل و هفت کتاب به صورت گزینش تصحیح شده و با پیشگفتارهای مستقل مصحح عرضه شده است . شماره موضوعی متون بدین گونه است . درباره رجال هشت، موسیقی دو ، عرفان شش، جغرافیا و قوم شناسی چهار، درباره ادبیات هم پنج متن در این مجموعه آمده است و گردآورنده در احیای متون خدمتی شایسته انجام داده است . بجای چاپ مکرر برخی از گزیده های کتاب که در سالهای اخیر متن کاملش نشر گردیده مثل مجمع النفایس که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان جلد اول را در ۲۰۰۴م و جلد دوم و سوم را در ۲۰۰۶ کاملاً با تصحیح و تحشیه منتشر کرده است ، خوب بود متن رساله هایی جایگزین می شد که تا کنون در جهان فارسی به آن عنایت نشده است. از خدمات ارزنده موقوفات دکتر محمود افشار در راستای توسعه و ترویج زبان و ادب فارسی و سایر بخشهای علمی مربوط تمجید نموده ، سلامت و طول عمر استاد ایرج افشار را از درگاه احدیت خواستاریم .

## ۸ - ولایت فقیه پر اجمالی نظر (اردو ) آیه الله مصباح یزدی مترجم سید

وصی حیدر رضوی ، ناشر : مجمع جهانی اهل بیت، چاپ اول ، شمارگان ۳۰۰۰ نسخه ، سال نشر ۲۰۰۶م / ۱۴۲۷ هـ. ق

معاون امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت در دیباچه تصریح نموده که مجموعه ای از گفتارها و مقاله های آیه الله محمد تقی مصباح یزدی را آقای محمد مهدی نادری قمی با عنوان « نگاهی گذرا بر نظریه ولایت فقیه » گرد آورده بود که توسط مترجم محترم به اردو برگردانده شده است . کتاب جمعاً برشش فصل احتوا می کند و شایسته استفاده علاقه مندان می باشد.

## 9 - Realisation of Iqbal's Educational Philosophy in

Montesory System عملی ساختن فلسفه آموزشی اقبال در نظام

متیسوری کودستانی (انگلیسی) تألیف دکتر نذیر قیصر ، ناشر اکادمی

اقبال پاکستان لاهور، ۲۰۰۸م چاپ اول، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۲۰۰

روپیه، ۲۲۷ ص

در فهرست مطالب پس از دیباچه (پرفسور فتح محمد ملک )

صص ۷- ۸ و پیشگفتار مولف ۹- ۱۴ دوازده فصل بدینقرار است :

[نظرات اقبال ] فصل اول شخصیت (۱۵- ۲۲) فصل دوم خود تحقیقی ۲۵

- ۳۵ ، فصل سوم آزادی ۳۷- ۴۶ ، فصل چهارم محیط ۴۷- ۵۹ ، فصل

پنجم عمل ۶۱- ۷۲ ، فصل ششم هدف ۷۳- ۸۱ ، فصل هفتم فطانت ۸۳

- ۹۴ فصل هشت تخلیقیت ۹۵- ۱۰۶ ، فصل نهم جامعه ۱۰۷- ۱۱۸

فصل دهم واقعیت ۱۱۹- ۱۳۱ ، فصل یازدهم اخلاق ۱۳۳- ۱۴۰ ، فصل

دوازدهم عصاره دین ۱۴۱- ۱۵۰ نتیجه گیری ۱۵۱- ۱۵۴ باحواشی و

مراجع ۱۵۵- ۱۷۰ و سه ضمیمه و کتابشناسی. موضوع نظرات و افکار

اقبال درباره آموزش و تربیت در نیم قرن اخیر در شبه قاره و ایران مورد

توجه قرار گرفته بود اما بظاهر دفعه اول است در سیستم آموزشی

کودستانی موسوم به متیسوری از دوره انگلیسها در شبه قاره دایر و هم

اکنون در بخش خصوصی نیز ادامه دارد ، مولف این اثر که خودش بانی

رئیس یکی از مدارس انگلیسی زبان لاهور می باشد و تحصیلات را در

رشته فلسفه از دانشگاه پنجاب داشته ، به این موضوع پرداخته است.

\*\*\*\*\*



# نامه ها

## پاسخ به نامه ها

### اشاره :

ده ها نامهٔ مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجه می فرمایند، نشانگر درک اهمیّت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانهٔ دوستداران دور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

### ۱- آقای حق نواز خان از پیرزنی بخش اتک (پنجاب) عنایتی فرموده ، مرقوم داشتند:

«شمارهٔ ۹۲ از فصلنامهٔ دانش را دریافت داشتم . مراتب امتنان و تشکر را بجا می آورم. بنده مرتباً هر شمارهٔ دانش را از آغاز تا شماره ۹۰ محفوظ نگهداشته ام ولی بسیار متاسفانه که شمارهٔ ۹۱ واصل نشده و رکورد بنده ناتمام ماند. از لطف و مهربانی تان امیدوارم که اینهم فرستاده خواهد شد تا رکورد بنده مکمل شود.

در شمارهٔ حاضر ۹۲، در ویژهٔ امیر حسن سجزی و امیر خسرو مقالات مفید و پُر از معلومات گرد آمده است. و لوآنکه آقای صفدر حسین مرزا زحمت کشیده و اوزان و بحور غزلیات امیر خسرو را تعیین کرده است . ولی متاسفانه در نشان دادن بعضی از اوزان و بحور آقای مرزا اشتباه کرده است .

طویل ترین مقالهٔ شماره ، مقالهٔ آقای عیسی کریمی است که بر ۵۲ صفحهٔ دانش گسترده شده است . آقای کریمی کوششهای مسلمانان شبه قاره در گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در دوره های غزنویان ، تغلقان ، خلجیان ، لودیان و شهریاران دکن از قبیل بهمنیان و عادل شاهیان بیجاپور، بابرین ، شاهان مسلمان کشمیر و سهم هندوان مجملاً بیان کرده است . همین طور آقای کریمی نسخ خطی فارسی ، تاریخ نویسی و تذکره

نویسی و دستور نویسی و فرهنگ نامه نویسی فارسی در شبه قاره روشن ساخته است. مقاله حق دارد که گسترده شود و به صورت کتاب چاپ و نشر شود. مقاله آقای دکتر تحسین فراقی «ده سال اقبالشناسی = ۱۹۹۵م - ۲۰۰۵م» نیز چاپ گردیده. آقای فراقی در این مقاله خدمات ایرانیان را که در خصوص اقبال شناسی در ده سال (از ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵م) انجام داده شده، سنجیده و بیان کرده و معلومات مفیده را بهم آورده است. وی خدمات گرانمایه اقبال شناس شهیر ایران، آقای محمد بقایی ماکان در خصوص اقبال شناسی را معترف است ولی با این همه تسامحات و لغزش های آقای ماکان را که در کتابهایی که درباره اقبالشناسی نوشته، نشان داده و اغلاطش را تصحیح نموده است. حق اینست که آقای فراقی در این باره سنگ تمام در ترازو گذاشته است».

باتشکر فراوان از اعلام وصول سروق، خوشحالیم از این که اغلب جنابعالی شامل دانش دوستانی هستید که پیش از سایرین نه فقط اقدام جهت اعلام وصول می کنید بلکه طی نامه نظرات صائب خود را در مورد مطالب منتشر شده نیز منعکس می کنید. مثل سابق هدف اصلی فصلنامه ترویج مشترکات فرهنگی و ادبی فارسی در کشورهای منطقه بالاخص و در جهان فارسی بالاعم می باشد. همکاری و همگامی پژوهشگران ایران و سایر کشورهای منطقه در این راستا موجب امتنان و دلگرمی هیأت مدیره می باشد.

## **۲ - آقای محمد اقبال جسگانی استادیار گروه فارسی دانشکده دولتی راجن پور و رئیس انجمن دوستداران فارسی بخش راجن پور (پنجاب) طی نامه مهر آمیزی نوشته اند:**

«وصول شماره نود و یکم دانش عزیز و ارجمند اعلام می دارد. مایه بسیار خوشوقتی است که این مجله با تلاشهای خستگی ناپذیر جنابعالی همواره مرتب چاپ و نشر می شود و شیفتگان ادب فارسی را دلگرم تر می کند. دانش درین چند سال اخیر هم از نظر کیفی شیوا تر و چشم افروزتر است و هم از نظر کمی خیلی پیشرفت کرده است. همه این زیباییها و خوبی ها مدیون زحمتهای دست اندرکاران مجله، و به خصوص حضرتعالی است. کوشش شما مشکور و زحمت شما ما جور باد.

ویکی از دوستان من چه خوب گفته است که دانش چه مرتباً چاپ و ترسیل می شود که خورشید طلوع نمی شود واقعاً و جداً راست گفته

است. امروزه دانش بدین گونه مرتباً می رسد که هنوز شمارهٔ سابق پایان نمی رسد که شمارهٔ تازه دق الباب می کند این همه کوشش فراوان و زحمات جناب والا شایان تحسین و تقدیر است و همین مجلهٔ دانش بنده را در جهان ادب فارسی شناسائی بخشیده است تشکر عرض می کنم.

در شمارهٔ ۹۱ « سخن دانش » بسیار عالی و دل پذیر است. می خواهم که چنین سخنرانی در جلسه هفته وحدت ایراد کرده باشم « روزهای زیبای بهاری با عطر دل انگیز میلاد محمدی (ص) آکنده است ... بالاخره مدارج معنوی و عرفانی را به کمال رسانده و به عرصه ای پاگذارده است که بین او و خداوند که سرچشمه هستی و آغاز و انجام جهانست تفاوتی نمانده بجز آنکه یکی مخلوق دیگری است و حاصل ارادهٔ او » واه واه ! چه خوب الفاظ و معانی و چه روحانیت است برای همیشه شایان تقدیر و تحسین می باشد از دلم قدر دانی می کنم».

مدتی بود که دستخط جنابعالی از لحاظ نگذشته بود. از این که مدتها بطور مرتب اعلام وصول و حتی ابراز نظر به مطالب چاپ شده می کردید، دریافت نامهٔ تان موجب خوشوقتی گردید. در همین اثنا شماره ۹۲ هم ارسال شده بود که حتماً فعلاً در دست مطالعه است. ما در حال حاضر معمولاً در هر شماره ۹ بخش متمایز داریم افزودن صفحات برخی از آنها چنانکه پیشنهاد کرده اید با فوریت میسر نیست. برخی نویسندگان پُرکار و سخنوران عزیز تدریجاً آثار متثور و منظوم که بر طبق سطح فصلنامه تألیف و گردآوری شده باشد، ارسال می نمایند تا هیأت مدیره و هیأت علمی در ضمن انتخاب و داوری دستش باز باشد. اگر اجازه بدهید ما خودتان را قاضی می کنیم!

### ۳ - آقای دکتر محمد اختر چیمه، استاد زبان فارسی با بذل لطف از فیصل آباد مرقوم نموده اند:

«پس از سلام و ارادت صمیمانه معروض می دارد که با لطف و محبت عالی جنابان هر شمارهٔ فصلنامه دانش مرتب به بنده موصول می گردد. بنده هدیهٔ تشکرات صمیمانه را به خدمت تان ارسال می نمایم. مقاله های ارزندهٔ تحقیقی و علمی دانش مورد استفاده قرار می گیرد. هر شمارهٔ فصلنامه پُر از معلومات و تحقیقات دلپذیر است و برای فارسی زبانان و خوانندگان ارجمند پیام های تازه و نو دارد. این فصلنامه در این منطقه موجب ترویج و تحفیظ زبان شیرین فارسی است.



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد یکی از مراکز مهم ممالک و ملل شبه قاره پاکستان و هند و بنگلادیش و سری لنکا و نیپال محسوب می شود که از روز تأسیس تا امروز صدها تصانیف و تالیف و مخطوطات و تذکره ها و تزه های دکتری را به زیور طباعت آراسته کرده و به دست وابستگان و پژوهش گران و محققان و نویسندگان عالی قدر رسانده است و می رساند و خواهد رساند انشاء الله .

بنده افتخار دارد که یکی از دانشجویان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران است. از اساتید بزرگ ادب فارسی درس خوانده و اصول تحقیق را یاد گرفته و به عنوان « مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی » رساله دکتری را تهیه نموده است که خوشبختانه مرکز تحقیقات فارسی ، اسلام آباد دوبار آنرا چاپ کرده است .

۱ - تحت شماره ردیف : ۱۴۱ در ۱۳۷۲ ش / ۱۹۹۴م

۲ - تحت شماره ردیف : ۱۹۳ در ۱۳۸۵ ش / ۲۰۰۶م

و به خاطر اینجانب موجب خوش بختی و خوش وقتی اینست که هر دو بار مورد آف انتر میدیت ایند سیکندری ایجوکیشن فیصل آباد در مسابقه کتب نویسی سالیانه ، آنرا مستحق جائزه اول (اول انعام ) قرار داده است.

این امر نه فقط برای ناچیز موجب فخر و مباهات است بلکه برای اداره های موقر مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد و دانشگاه تهران جمهوری اسلامی ایران هم باعث اعزاز و اکرام است که کتابی تهیه شده در آن دانشگاه و چاپ شده به توسط آن مرکز ، در فیصل آباد و پنجاب و پاکستان مورد تقدیر و تکریم واقع شده است.

نامه شما پس از سالی چند عز وصول بخشید. امیدواریم که در آینده غیبت مکاتبه ای به این اندازه طولانی نباشد و نخواهد بود. ضمناً از کلیه دانشگاهیان فارسی نویس شاغل و متقاعد انتظار همکاری ممتد در پیشبرد اهداف علمی ، فرهنگی و ادبی با فصلنامه دانش داریم. امید است به این امر هم مثل سالهای قبل توجه می فرمائید.

**۴ - پرفسور محمد عبدالله استاد متقاعد دانشکده مولانا آزاد کلکته طی نامه محبت آمیزی از کلکته نوشته اند:**

«بلا مبالغه مجله «دانش» برای مقالات بصیرت افروز و مضامین گرانقدر در دنیای ادب و زبان فارسی مقام امتیازی دارد. از خداوند متعال دعاگوی صحت و حوصله مندی جنابعالی و همکاران شما هستم .

در شماره ۸۹ زیر عنوان « نامه ها » اولین نامه که درج شده است نوشته من است اما در آغاز عنوان بجای اسم من (پرفسور محمد عبدالله) نام آقای پرفسور عبدالسبحان درج نموده است . التفات جنابعالی برای تصحیح این سهو باعث امتنان و تشکر باشد».

برای کلمات تشویق آمیز جنابعالی سپاسگزاریم ، ترویج فارسی نویسی در جهان فارسی بویژه در کشورهای منطقه از اهداف اساسی نشر فصلنامه دانش می باشد. چنانکه ملاحظه می کنید غیر از ایران و پاکستان از هند ، بنگلادش و حتی از کشورهای آسیای میانه و افغانستان و سایر کشورها مقاله های علمی پژوهشی در مجله طی سالهای اخیر مرتب منتشر گردیده است. برخی از دانشمندان زیر امضاء اسم کامل نمی نویسند، در ضمن خواندن امضا اشتباهی که رخ داده دلیلش هر دو از .... کلکته و هر دو پرفسور محمد عبد.... سبحان الله !

دام هم رنگ زمین بود گرفتار شدم !!

با این وصف معذرت ما را پذیرا باشید.

## ۵ - آقای سید روح الله نقوی مربی گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاه بلوچستان ، کویته در نامه ای مرقوم کرده است :

«از تذکری که در خصوص پانوشت ها مرقوم فرموده بودید، سپاسگزارم . شایان ذکر است که استادان زبان و ادب فارسی در داخل ایران در این خصوص سلیقه های متفاوتی را اعمال می دارند. استاد گرانقدر ما در دوره دکتری زبان و ادب فارسی در دانشگاه فردوسی مشهد ، آقای دکتر محمد جعفر یاحقی تأکید داشتند که یادداشت ها و پانوشته ها را در آخر مقاله ، قبل از کتابنامه بنویسیم . در خصوص ترتیب نام کتاب ها نیز نظر ایشان با دیگران کمی تفاوت داشت.

سرافرازی و شادکامی شما و تمام دست اندرکاران مجله دانش را از خدای مَنان خواستارم».

چنانکه متذکر شده اید چندگونه پانوشته ها و یادداشتها در مجله های علمی پژوهشی درج می شود اما اگر از حیث تسهیل در چاپ می خواهید همانگونه « استادان » آموزش دادند اما چنانچه از لحاظ استفاده فوری و استفاضة آنی خواننده متعلق است:

هرورقی دفتری است معرفت کردگار

## ۶- آقای افتخار شفیع استادیار زبان و ادب اردو ، دانشکده دولتی ساهیوال (پنجاب) در نامه ای نوشته است:

« از عنایات خاص جنابعالی شماره تازه (۹۲) دانش برای کتابخانه دانشکده وصول کردم. شماره تازه واقعاً مجله بسیار خوبست و مقاله هایی که در شماره حاضر درج است ، در مطالعات زبان و ادب فارسی و همچنین تاریخ خیلی حایز اهمیت می باشد»

باتشکر فراوان بر طبق رُوال کار فصلنامه در هر شماره کوشش می گردد به برخی از موضوعات علمی ادبی با درج مقاله های اختصاصی توجه گردد . در شماره پیشین در موضوع امیر حسن و امیر خسرو و ادب فارسی شبه قاره ویژه هایی داشته ایم. این دفعه هم به فردوسی شناسی و ادب فارسی در سند ویژه هایی تقدیم داشته ایم . ضمناً در « شعر فارسی امروز شبه قاره » قاعدتاً سروده های سخنوران بقید حیات چاپ و نشر می گردد.

## ۷- پرفسور دکتر عزیز احمد خان رئیس دانشگاه ملی زبانهای نوین (نیومل) اسلام آباد طی نامه ای نگاشته است :

« یک نسخه از شماره ۹۲ مجله دانش را دریافت نموده ام. از لطف و عنایت شما بسیار سپاسگزاری می کنم. مجله دانش واقعاً در دنیای ادب نقش مهمی را ایفاء می نماید.»

دریافت دستخط آنجناب و کلمات تشویق کننده استاد ادب برای هیأت نگارش فصلنامه دلگرم کننده است . ما بنوبه خودمان برای اقدامات مساعد جنابعالی در راستای تقویت امکانات آموزش و تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه نیومل مراتب امتنان را ابراز می داریم.

همچنین با ابراز مراتب امتنان، نامه های محبت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرر از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

## ایران :

**اردبیل:** آقای محمد یاوری مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

**ارومیه:** دکتر رامین نیک روز مدیر کل خدمات علمی و فناوری اطلاعات ، دانشگاه ارومیه

**اصفهان:** کتابخانه عمومی امام امیر المومنین (ع)

**بابلسر:** اباصلت حسین زاده کلاکر رئیس کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه مازندران

**تهران:** دکتر علی محمد موذنی مدیر گروه دانشنامه شبه قاره فرهنگستان زبان و ادب فارسی ج.ا.ایران ، دکتر علیرضا حیا نژاد رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ، دکتر سعید واعظ، رئیس دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبایی ، حسن سید عرب کتابخانه و مرکز اطلاع رسانی ، بنیاد دایرة المعارف اسلامی ، عبدالله حسینیان مدیر کل فراهم آوری و حفاظت . ، خانم معصومه عبداللهی کتابخانه لغت نامه دهخدا ، آقای عزت الله دهقان مدیر کتابخانه و موزه ملی ملک، آقای رشید فرزانه پور مسئول اسبق خانه فرهنگ ج.ا.ایران حیدرآباد سنده

**کاشان:** آقای مهرداد محمدیان ، معاون پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان

**مشهد:** آقای دکتر محمد تقوی سردبیر مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی ، دانشگاه فردوسی مشهد ، آقای محمد هادی زاهدی رئیس سازمان کتابخانه ها موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.

**یزد:** آقای دکتر کمال الدینی

## پاکستان

**اسلام آباد:** آقای بهروز رضوی نژاد ، مدیر نمایندگی صدا و سیما در پاکستان ، جاوید رشید کتابدار دستیار اداره کتابخانه ها دولت پاکستان

**بهاولپور:** خانم عصمت درانی دانشجوی دوره دکترای ادبیات فارسی ، دکتر سید قاسم جلال

**پنوعاقل:** فضل الله مهیسر ، مدیر کتابخانه مولوی م . اسماعیل ، ملا علی

**پیشاور:** قاضی فضل واحد ، دکتور شفقت جهان ختک استادیار گروه فارسی  
دانشگاه پیشاور

**تندو جام:** دکتور گل حسن لغاری رئیس متقاعد دانشکده دولتی تندو جام  
**جامشورو (سند):** سید غلام محمد شاه کتابدار موسسه سند شناسی،  
دانشگاه سندھ

**حیدر آباد (سند):** میرزا صفدر حسین بیگی سیفی  
**صوابی (استان مرزی شمالغربی):** سعید الحق قاضی  
**کراچی:** دکتور فایزه زهرا میرزا استادیار گروه فارسی دانشگاه کراچی  
**گوجرانوالہ:** دکتور رشید احمد  
**لاہور:** دکتور معین نظامی ، دکتور محمد سلیم اختر ، پرفسور دکتور سید محمد  
اکرم اکرام

## بنگلادش:

**داکا:** آقای محمد مومت الرشید ، مربی زبان فارسی

## ہند:

**بنارس:** دکتور سید حسن عباس، گروه فارسی دانشگاه ہندوی بنارس  
**پتنا (بہار):** آقای محمد سعید احمد شمسی معلم زبان و ادبیات فارسی  
مدرسه اسلامیہ شمس الہدی ، پرفسور دکتور طلحہ برق رضوی  
**دہلی نو:** دکتور اخلاق احمد آہن استادیار مرکز مطالعات فارسی دانشگاه  
جواہر لعل نہرو

**رام پور:** دکتور دبلیو ایچ صدیقی ، کفیل کتابخانہ رضا رامپور  
**علیگرہ:** دکتور زریںہ خان استادیار گروه فارسی دانشکده بانوان ، دانشگاه  
اسلامی علیگرہ ، دکتور رئیس احمد نعمانی  
**کولکتہ:** پرفسور محمد عبدالسبحان استاد متقاعد مدرسہ کلکتہ  
**ودودرا (استان گجرات):** دکتور سید وحید اشرف



چکیدہ مطالب بہ

انگلیسی

*Abstracts of contents*

*In English*

## *A Glimpse of Contents of this Issue*

### **1 – Manuscript of Divan of *Maaloom Tabrizi*: An Introduction.**

**Prof.Dr. Ghulam Mostafa Khan  
Tr.Dr. Syed Hasan Abbas**

Mohammed Husain Tabrizi with nom-de- plume of “ *Maaloom*” originally belonged to Tabriz but his biography has been dealt very briefly by various biographers. However few points have been extracted from his Divan. In the 2<sup>nd</sup> half of 11<sup>th</sup> century A H he got an opportunity of attachment with Youlji Khan at the court of Golkonda (Deccan). His name sake- writer of *Burhan-e- Qate* Mohammed Husain Tabrizi Burhan had dedicated his work to Abdullah Qutub Shah in 1062 AH. Maaloom travelled to Delhi in 1075 AH and there he came in contact with “ Jawaher Raqam” Calligraphy tutor of King Aurangzeb Alamgir. The influence and impact of poetry of Masters like Saadi, Hafiz, Fughani and Ahli Shirazi are manifested in Maaloom’s ghazals. Selected couplets from various forms and topics like *Hamd, Naat, Manqabet*, Elegy, *ghazal, Saqi nameh* and others have been quoted while introducing the manuscript.

### **2 – Characteristics and dramatic aspects of Shahnameh.**

**Prof. Dr. Abol Ghasem Radfar**

The Past history of Iran’s dramatic literature , in comparison with story writing and poetic literature as per research sources of recent years is brief and negligible. But we notice that old artists upto 12<sup>th</sup> Century of Hijra had been dealing with dramatic aspect into many literary

forms like story, epic and historical-cum-mythological traditions. Our past literature – mostly masterpiece works – are multi-dimensional and peculiarity of dramatic literature exist in many of them like works of Nizami , Attar, Maulavi, Jami and most importantly in Ferdousi's Shahnameh. Its champion's section from viewpoint of story narrating and symbol depicting carry particular characteristic and dramatic story contents . Some of the writers have attempted film scenarios and dramas about Shahnameh's Champions. Out of 121 dramas penned down upto 1382 (Iran's Solar *Hijra* year) based on Shahnameh, 41 relate to episode of Rustam and Sohrab- and 14 to Bijan and Manijeh. On the basis of above it is generally said that Rustam is most dramatic personality of Shahnameh and Rustam and Sohrab's episode is most popular and famous story of Shahnameh.

### 3 – Shahnameh's Dictionary.

**Prof. Dr. Zahuruddin Ahmed**

The writeup introduces a unique manuscript containing explanation of Ferdousi's Shahnameh kept in Azar Collection of Punjab University's Library , Lahore. In this context some other manuscripts or published Shahnameh have been referred with their characteristics.

### 4 – Ferdousi and Myth.

**Dr. Mohammed Mehdi Tavassoli**

Literal meaning of *Astooreh* is short story and story itself i.e Myth in English. Usually Myth is treated such stories, who have no historical evidence. Meer Cheyada Alyada believes that *astooreh* before being anything else is story and its attraction these days speak of people's interest to listen the stories. Andreh Malroh the famous



French Philosopher is of the opinion that every period and age create their Myths. In Ferdousi's Shahnameh also the Myth seems to be the collection of religious beliefs and national tradition having their roots in past history of the Nation. Each of the Shahnameh's story can be termed as a separate epic and a particular Myth.

### **5 – The Effective and Major Role of Champions in Ferdousi's Shahnameh.**

**Prof. Dr. Sughra Bano Shagufta**

As per testimony of Hakeem Ferdousi in Shahnameh, Champions had prominent status and stature in governmental set up in pre- historic and historic periods . They had direct relations both with the Rulers and the general masses . Epic Poetry of Shahnameh as per prophecy of its composer:

پی افکندم از نظم کاخی بلند      که از باد و باران نیابد گزند

has found an immortal place in the history of World's poetic literature . It is worth mentioning that Ferdousi himself in this national epic called it Ancient Book , Ruler's Book, Book of Past Rulers and , It indicates that he attaches importance to the role of various segments of society including champions and Heroes. From the major roles of the Champions in their professional field, their contribution in administering the Government Setup , Country's management, law and order maintenance and even their influence in final selection of the ruler , manifests their effective role in the society.

## 6 – *Deoband and Zeenavand in the Myth of Shahnameh's Tahmurath.*

**Dr. Mojtaba Monshizadeh**

In Ferdousi's *Shahnameh* one of the Characteristics of Tahmurath is capturing of demons and teaching of script , reading and writing of other languages. But as per Persian language's texts of old and Middle ages. Tahmurath's common Characteristic was *Deobandi* and *Zeenavendi* with no reference to teaching of script and reading or writing of other languages. In this write- up, it has been tried to respond to the question that teaching of script and reading and writing by Demons how it has been included in the sources availed by Ferdousi and Causes and factors i.e. lingual, historical and tracing its roots may be investigated.

## 7 – A Glance at *Shahnameh's* Influence in the Sub-Continent during last few Centuries.

**Dr. Mohammed Saleem Akhtar**

As recorded by Mohammed Afi , “ Ekhtiarat-e-*Shahnameh*” compiled by Masood Saad Salman contained Selection from *Shahnameh* and other Persian works of that period and it was first such collection made in the Sub- Continent and it seems that its no copy is presently available . However in this write-up influence of *Shahnameh* in Deccan, Baluchestan, Sindh, Kashmir, among various segments of the Society including Zorasterians of India have been described. Then reflection of Similarities of titles and contents of **mathnavis** in Urdu language like poetic translation of *Khawaran Nameh* of Mohammed Hussam Khausafi Khorasani, *Ali Nameh* of

Nosrati, consisting of wars waged by Ali Adil Shah II of Bijapour and its reflection in Urdu's epic poetry have been dealt with. However, some references to the influence of Shahnameh in the life of people of the Sub-Continent have also been narrated.

## 8- Lute in Shahnameh.

### Mehdi Ferouzian

Three earthen images have been found from Shush, which belong to 1500 B.C and show lute player's image. In Pahlavi language texts there are references to lute. In ancient times musical instruments similar to lute were used in China and North African country Morocco. More than 1100 years before, Rudaki has referred to "*Tambore*" (lute) in his Persian poetry. During recent times most prominent artists who got fame for playing lute include Kaikhusraupur Nazeri, Syed Khalil Aalinejad, Ali Akber Moradi, Gul Nazar Azizi and some groups may be noteworthy. Rostam, the greatest Champion of Shah Nameh was a marvellous player of lute. In Ist three parts of *Nameh -e- Bastan*(Shah Nameh) only once lute has been referred . In 4<sup>th</sup> *Khawan* before his appearance before magician woman, he plays the lute. Tahamtan also plays lute , when he is alone, which indicate the popular posture of this instrument. Asfandyar, the famous champion also plays lute, when he has to face a magician:

ز بیشه لب چشمه ای برگزید  
چو دانست کز می دلش گشت شاد  
سرائیدن چامه اندر گرفت

فرود آمد از بارگی چون سزید  
یکی جام زرین به کف بر نهاد  
بزد دست و تنبور بر برگرفت

## **9 – Lithographed Shahnameh available in Ganjbaksh Library of IPIPS.**

**Dr. Mohammed Hosain Tasbihi**

During last two centuries and a half, many times Shahnameh have been published in the Sub-Continent. A few had also been printed in Iran and elsewhere. The writer has introduced seventeen such Shahnameh including few poetic translations in Urdu. The oldest being 197 years old and latest of 37 years before printed in Tehran . The details of publishers, owners of printing houses, their staff's contribution in producing Shahnameh in best possible form , have also been pointed out.

## **10 – Persian lyric composing in Sindh from end of Talpur's era to Pakistan's Independence.**

**Syed Murtaza Moosvi**

During the period under review, English language had replaced Persian as official language but educated class of society in Sindh kept their centuries old literary taste alive for Persian Poetry and Literature. One of the peculiarities of poets in the Sub- Continent including Sindh has been their being bilingual or even trilingual poet. From a number of such poets, those who were also composing Persian Poetry include Qasim Yasini (D. 1931 AD), Bahauddin Bahaie (D. 1934 ) Ali Mohammed Qadri (D1940) Raushan (D 1942) Hadi Machlishehri (D 1963) Nazim (D. 1964) Asim (D. 1966) Naseh(D1967) Lotf Bedvi , Adib Ferozshahi (D1974) have been introduced in this write up and their style of poetry has been appraised.

## **11 – Contribution of Sindh's Persian *Tazkera* writers in extension of Persian language and literature.**

**Dr. Faizeh Zehra Mirza**

Since 12<sup>th</sup> century A.D. literateurs of Sindh have widely contributed in compiling works in prose and

poetry. The oldest history of this land is considered to be “ Chachnameh” written by Ali bin Hamid Kufi . In the field of *Tazkera* writing also some of the prominent writers being Allama Qazi Mehmud Tatavi, Syed Abdul Qader Ibn Syed Hashim , Mohammed Raza Ibn Abdul Wase, Haji Phanwar, Mulla Mohammed Saleh Ibn Zekerya Tatavi, Sheikh Mohmmmed Azam Ibn Mohmmmed Shafi Tatavi, Mir Ali Shir Qane Tatavi, Makhdoom Ibrahim Khalil, Khalifa Mehmud Nizamani, Abdul Ghafoor Ibn Haider Sevestani, Fakhri Heravi and others . Their contribution to Persian is praise worthy although mother tongue of most of them was Sindhi. Some of their Tazkeras were later translated into Sindhi or Urdu as well.

## **12 – Exposition of Asrar-e- Mathnavi-e-Maanavi**

**Prof. Dr. Reza Mostafavi Sabzvari**

Exposition of Mathnavi compiled by Haj Mulla Hadi with nom-de-plume of “ Asrar” is considered as one of the valuable descriptions of Maulana’s Mathnavi, which has caught a little attention. Asrar believes Maulana has been under great influence of Holy Quran and Sayings of Holy Prophet and while composing Mathnavi he has benefited from Islamic sources. From the methods of exposition of Mathnavi being noteworthy is his quoting of Mathnavi’s other couplets while explaining a couplet and also referring to the couplets of other Persian poets with common themes and Asrar’s innovative and critical editing of Mathnavi’s text which is worth noting.

### 13 – Sohrevardi and Thinkers of later periods.

**Dr. Mohammed Baqaie Makan**

Post Islamic Iran produced greatest Thinkers and Mystics but this period was follow up of a creative culture which formed foundation for a new culture of wisdom called as “ *Ishraq*” (illumination of the soul as the means of perception of ideas ) by bringing about unity and solidarity . Shahabuddin Sohrevardi not only influenced a large number of Iranian thinkers directly or indirectly who came after him but he has left his impact of thinking on some western thinkers as well. From eastern Muslim Thinkers Qutbuddin Shirazi, Jalaluddin Davani, Abdur Razzaq Lahiji, Maulavi, Hafiz, Azar Kaiwan, Mir Fenderiski, Haj Mulla Hadi Sabzviri, and Iqbal have been named but from westerners having commonalities of thought with Sohrevardi, Hegel, John Batsit Lamark, Nietche, William James, Herman Hesseh and Henri Corbon’s thinkings have been briefly discussed.

### 14 - The main characteristics of Bidel’s ghazals.

**Dr. Mahvash Vaheddoost**

As Bidel’s life indicates, under the supervision of his uncle, and because of his father’s interest in mysticism, he entered the association of mystic and he even chose a spiritual guide as his spiritual beloved named “ Shah-e-Kaboli”. Bidel’s manifest, as a Sufi poet, clear and abundant mentioning mystic stages of path is important point in his ghazals. It is natural that in his ghazals the terms and modes and processes of mysticism have obvious manifestation, enjoying a high frequency; so the main subject and aspect of his ghazals is mentioning mystical concepts. On the other hand, Bidel is specialist in mystical poetry. Another point about his ghazals is high frequency of word of “ Love” . If by beautiful imagery he speaks with love of natural elements like the moon, the

sun etc. Metaphorically he speaks about parts of body but in symbolical way. Bidel like Hafez, too, is a lover of beauty, lover of absolute beauty, and he utilizes sensual and concrete elements to express this beauty. The final word about Bidel's ghazals is real love and mysticism as major characteristics of his ghazals.

### **15 – Letter writing works of Iran and the Sub-Continent : A Comparison.**

**Dr. Nusrat Jahan Khattak**

The oldest two compiled letters works belong to Rashid-uddin Watvat and Muntajab–ud-din Munshi compiler of *Atbatul Katba* of 6<sup>th</sup> Century A.H. One of the earliest follower of them was Bahauddin Mohammed bin Baghdadi, Secretary of Alauddin Takash Khawarazmshah compiler of *Altawassal Ilat Tarassal*. For centuries orders appointing judges, religious posts and various kinds of other government notifications used to be issued in set pattern . Other writers who have such works include Mohammad bin Hindushah Nakhjavani, Nuruddin Munshi and Raziuddin Hasshab. During recent centuries a number of books have been written in Iran. Letter writing works of the Sub- Continent include: *Insha-e- Mahrou*, *Insha-e-Faiz*, *Insha-e- Abul Fazl*, *Maktubat-e- Saad-ullah Khan* , *Maktubat-e-Imam Rabbani*, *Maktubat-e- Saeedia*, *Ruqaat-e- Alamgiri* written from 8<sup>th</sup> to 12<sup>th</sup> Century A.H. Some of the works written in recent centuries are *Insha-e-Faiq*, *Dasturul Maktoobat*, *Insha-e- Faiz- Rasan*, *Insha-e- Qazi*, *Insha-e- Daulat Ram*. It is note worthy that for most of the writers of the Sub-Continent, Persian, was not their mother tongue.

*Syed Murtaza Moosvi*



## *Note*

On the front page we are giving a resume' of the contents of the DANESH for the of current issue information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.



# DANESH

Quarterly Research Journal

***President & Editor-in-Chief: Syed Mortaza Saheb Fosool***

***Editor:***

***Syed Murtaza Moosvi***



**Address:**

***IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES***

***House No.4, Street 47, Sector F-8/1***

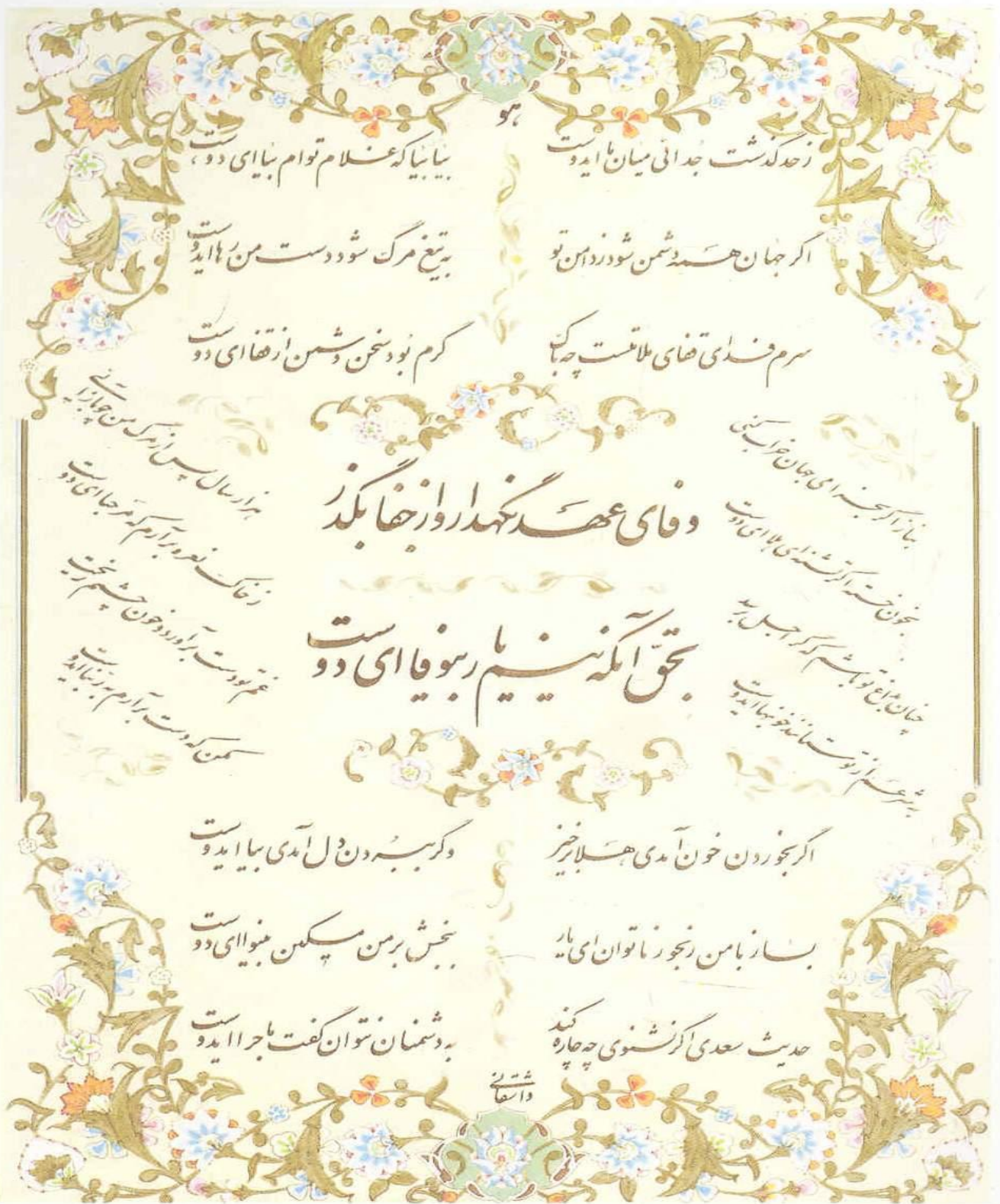
***Islamabad 44000, PAKISTAN***

***Ph: 2816074-2816076***

***Fax: 2816075***

***Email: [daneshper@yahoo.com](mailto:daneshper@yahoo.com)***

***<http://ipips.ir>***



سرودهٔ شیخ سعدی به خط آقای واشقانی  
 خوشنویس معاصر با تذهیب آقای محمد طریقتی



ISSN : 1018-1873  
(International Centre - Paris)



**DANESH**  
*Quarterly Journal*  
*of the*  
**IRAN PAKISTAN**  
**INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,**  
**ISLAMABAD**

**SUMMER 2008**  
**( SERIAL No. 93 )**

**A Collecton of Research articles**  
**With background of Persian Language**  
**and Literature and common cultural heritage of**  
**Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent**